از برای گشودن حیض مجرب است

[illegible] بنفشه کوهی ابهل

م۳ م۴ م۵

مویز سیاه مغز [illegible] اینها را کوفته

[illegible] مخلوط کرده بقدر سه مثقال ناشتا [illegible]

دیگر برای گشودن حیض

[illegible] بوریه [illegible] بوزیدان

[illegible] کرفس [illegible] بالاق [illegible] اوسته

[illegible] روی [illegible] اینها را کوفته [illegible] کرده برداره

از برای حامله شدن زن مجرب است

فلفل [illegible] عود [illegible]

اینها را کوفته باریک بعد با [illegible] کهنه

چون [illegible] با پشم شتر بر خود بردارد

[illegible]

منصوراً برای گشودن حیض مجرب و آزموده آمد

افتیمون [illegible] [illegible]

م۲ م۲ م۲

سیاه دانه سکنجبین همه را کوفته [illegible] کرده

بقدر سه مثقال [illegible] ناشتا [illegible] بردارند

از برای گشودن حیض مجرب است

[illegible] [illegible] [illegible]

مخلوط کرده بعد [illegible] [illegible]

[illegible] برداره

از برای [illegible] مجرب است

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] مجرب است

از برای قوت باه مجرب است

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

وبه بسم الله الرحمن الرحیم نستعین

شکر و سپاس فالق‌الاصباحی را که در خلقت انسان دقایق حکمت او بی‌نهایت
و حمد بی‌عدد و ثنای بی‌قیاس مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق انسان
بیرون از حد و بیان است گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و صور ارکان است
و دلیل بر رأفت و رحمت او احوال امزجه ابدان است قادری که از کمال افاضت
قوی ارواح در اعضای تار گردانیده و صحت و مرض را به اسباب مقرر و مقدر داشته
داد فضل بر مشتهای خود بند بر حفظ صحت و دور مرض ارشاد فرموده و خلعت و صورکم
فاحسن صورکم بر قامت بیمار انسان مرتب ساخته و سماط و رزقکم
من الطیبات جهت نزل انسان انداخته ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب
العالمین و تحف تحیات و صلوات صلوات عرزاتی را که منهاج او به ایشان قانون
نجات و اشارت

نجات و اشارت او ذخیره اعراض کلیات است و ارکان خمسه او جهت بستنه
ضروری زبده غنی و نبی است و چون سبعه الطبیعی جامع مغنی و حاوی شفا است
اعنی سید کونین و خواجه قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک
نگین خاتم و ما ارسلناک مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوات افضلها
و من التحیات اکملها و آل و اصحاب و اتباع او باد که راه روان جاده یقین
و راه نمایان شارع دین‌اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب
بصیرت و بر بصر ارباب سریرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود
کلی از ایجاد اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمی است
که در صدف وجود زبده موجودات است و قادر علیم و عالم حکیم تقدست
اسماؤه او را تشریف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و ترکیبش از امزجه
مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را به عدل و سیاست و طاعت
و عبادت امر فرموده که ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این

کمال و صدور این افعال بر وجه صحت که مبدأ قابل و موضوع کامل است منصور
متصور نمی‌شود پس بر هر شخص لازم است که در محافظت صحت حاصله و استرداد
زائله آن کوشد تا در سعادت دارین و کمال مرتبتین محروم نماند و چون
مزاج انسان بنابر اختلاف فصول و ازمان و تغییر و تبدیل ماکول و مشروب فی کل
الاوان بر یک حال نمی‌ماند و بسبب انحراف مزاج از امور دنیوی و اخروی باز می‌ماند
لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار تعبیه فرموده و در
ادویه فواید نامحصوره درج کرده هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن
امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات
بدوا نمی‌فرمود و باو ندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت ما میکنی و عجایب
اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد از آن موسی علیه السلام امت خود را بمعرفت
ادویه دلالت فرمود و بآن امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله
نقلست که فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را که اعلاها
مرتبه و اسناها

مرتبه و اسناها درجه است مقدم داشت زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان
موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان بنابرین
مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده‌اند و در بیان
ادویه مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده‌اند و چون اضعف عباد الله و اعجز
الناس منصور بن محمد بن احمد بن یوسف بن الیاس نقیه احسن الله عواقبه
داریه و غفر له و لوالدیه بدین علم و مطالعه این قسم اشتغالی می‌نمود و بحکم خذ
العلم من افواه الرجال درر فوائد و غرر فرائد اکثر از السنه استادان این
فن حاصل بود و متوجه شد که با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن
و ظاهر مختصری جامع که در هر باب اشارتی رفته باشد و منهجی نافع که مفید خاص و
عام و مطلوب طوایف انام کشود تالیف کند بعد الاستخاره من الله العلیم در آن
شروع نمود و آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانیده و دیباچه
آنرا مزین گردانید بالقاب همایون حضرت اسکندرشان واضع اساس جهانبانی

حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد ظلم و بدعت **بیت** آنکه از بهر رعیت فلک
الکون غرض هر آن اوست ؛ آیت اقبال نصرت دایما در شان اوست ؛
کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ؛ غنچه گلهای ظفر در بوستان انجمن خوان اوست ؛
جام جم را شیشه نقش طراز خوان اوست ؛ گوی گردون از قضا اندر خم چوگان اوست ؛
السلطان الاعظم الاعدل اعلم الاکرم افتخار السلاطین العرب و العجم المبعوث فی
عالم الملکوت لغوث الامم المؤید من السماء المنصور علی الاعداء رافع بلاد الشرق
والغرب الی ممالک العز و النصب ظل الله فی الارض مالک الازمة لبسط و القبض
مجاهد السلطنة و الدین سلطان زین العابدین **بیت** ستاره حشمت زحل
مهابت سهیل مکان ؛ شهاب رمح کمان ناوک هلال کمان ؛ بزرگ
همت و قدر بلند و افسر تخت ؛ خجسته رایت و رای گزیده نام و نشان ؛
لا زال فی عرصة الممالک مرفوع اللواء و خلد الله ملکه و سلطانه مظفراً علی الاعداء
که خورشید رافت بر مشارق و مغارب عالم درخشان است و سایه همای همتش
بر جنوب و شمال

بر جنوب و شمال تابان و کوس لشکر بر کنگرهٔ قصر سعادت در شش جهت و هفت
اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازهٔ موهبتش در اطراف و اکناف ربع مسکون
انداخته و جناب سلطنت مآب نقش اعلی جهانداری و دواعی کامکاری پیوسته
اوقات شریف بتربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلای معالم دین
و احیای قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت
سجال نوال و اشاعت آیات افضال مصروف گشته زانیده للدوام لسنة و انوار فاضی
و ناطقه مطیع و عاصی بثنای آفاق گیر این جاه و دعای صالح این درگاه جاری گشته
و مدار فتح و نصرت و اعلای بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فایض شده
بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بی‌بضاعت مزجاة را هدیه ترقی درجات
ختم متوجه بارگاه کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه
که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت است مشرف گشته زینت قبول حاصل کند و
مأمول از کرم عاطفت اصحاب بینش آنکه چندانکه سهوی و زللی و نسیانی و خللی درین مقالت

با عبارات اطلاع افتد اشارت رود تا بر قلم اصلاح فرین فرمایند و بر کمینه مواخذه
نفرمایند و ذیل اغماض بر زلل اقدام این بنده بپوشانند فان للخطا بالمعترف
وبالتقصیر لمعترف عیون الکرام عن المعایب مغضوضة و السنتهم عن المساوی
محفوظة و لله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق و صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین فهرست این کتاب مبنی بر دو فن فن اول در قسم طب یعنی نظری
و علمی قسم اول در طب نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله اول
در اسباب مادی صحت مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب
دوم در ارواح باب سیم در اخلاط باب چهارم در اعضا مقاله
دویم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب باب اول در مزاج
باب دویم در قوی مقاله سیم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب
باب اول در اسباب ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در بحث هوا
فصل دویم در حرکات نفسانی فصل سیم در حرکت و سکون بدنی فصل

چهارم در خواب

چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول و مشروب فصل ششم
در احتباس و استفراغ باب دویم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل
فصل اول در اسباب ملائمه بسته ضروری فصل دویم در اسباب جزئیه مقاله
چهارم در احوال و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول
در احوال و اعراض باب دویم در علامات و دلایل مشتمل بر هشت فصل
فصل اول در علامات مزاج فصل دویم در علامات امتلا فصل
سیم در نبض فصل چهارم در نبض اسنان و اجناس فصل پنجم در قاروره
فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران فصل هشتم در علامات مجموعه
و ردیه قسم دویم در طب علمی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ
صحت مشتمل بر دو فصل و معالجات کلی مشتمل بر سه باب باب اول
در حفظ صحت مشتمل بر نه فصل فصل اول در تدبیر مولود و حبلی فصل
دویم در تدبیر فصول فصل سیم در تدبیر ماکول و مشروب فصل

دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سیم در گزیدن آدمی و چهار
پایان باب چهارم در دفع هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است

فن دوم در ذکر ادویهٔ مفرده و مرکبه مشتمل بر دو مقاله مقالهٔ اول
در ذکر بعضی ادویهٔ مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات
ادویه باب دوم در حبوبات باب سیم در لحوم و البان باب
چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم در توابل باب
هفتم در ریاحین و طیوب مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبه مشتمل بر بیست
باب باب اول در بیان ترکیب و کیفیت ادویه و بیان قوت و
امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سیم در مفرحات و بیان هر یک
باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و دربیات و لعوقات و ربوب
باب ششم در جوارشات باب هفتم در اقراص مسهله و غیره باب هشتم در حبهای
مسهله و غیره باب نهم در ایارجات باب دهم در سفوفها باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات

باب دوازدهم

باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم در شیافات و فرزجات باب
چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و سنونات و غراغر باب
شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویهٔ عین باب هجدهم در مراهم
و ذرورات باب نوزدهم در جلاوی و سمنات باب بیستم در متفرقات

فن اول در قسم طب یعنی نظری و عملی چون قبل از شروع در شیئی لابد است
از معرفت و شعور بآن شیئی بوجهی از وجوه اشارت بتعریف این علم بر وجهی
بدانکه طب علمی است که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و
مرض یعنی علم باستقامت مزاج و احوال بدن یا بتغیر آن حاصل شود تا بدین
علم حفظ صحت کنند حال الحصول و استرداد آن در حال زوال و این علم
منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است بامور چند مجرد از بیان
کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانکه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است
و اگر مفید حکم اعتقاد است بامور چند با بیان کیفیت عمل آنرا عملی گویند چنانکه

تصرف در او لازم مثلا با غبار زمان و وقت از جهت رفع و تحلیل چنانکه گفته
شد پس این علم بدو قسم شد نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد
از علم بماهیت او سبب زیادتی شعور است بآن علم و موجب امتیاز میشود
آن علم از غیر او علما را عادت بر آن جاری شده است که بعد از بیان
ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از آن جهت شعور بآن علم حاصل شود
پس از این جهت موضوع هریک از این دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شده
که موضوع هر علم آن است که بحث کنند از عوارض ذاتی او پس هر چیزی که
از او بحث کنند از آن جهت که منسوب بصحت است حفظا او ردا او وما یتوقف
الصحه علیه آن موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم
بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال او و لابد از برای آنکه طب بحث
از عوارض ذاتی این امور میکند از آن جهت که منسوبند بصحت که غایت مطلوب است
این علم را و موضوعات قسم عملی تصرف است در اسباب سته ضروری و تدبیر آن
و اعمال ید

و اعمال ید و علاج با دویه و هر یک از این بحسب احتیاج طبیب آن گفته شود انشاء الله
و چون که اصل علمست و عمل بی علم کالا عمل است شروع کنیم در قسم علمی طب
متوکلا علی العلیم الحکیم **قسم نظری** مشتمل است بر مقدمه و چهار مقاله
اما مقدمه چون مقصود بالذات از این علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زائله است و حفظ شیئی بعد از علم بآن شیئی بود و علم باسباب او و معرفت او
در بیان احوال بدن گفته خواهد شد و چون معرفت اسباب شیئی موجب تحقق
وجود آن شیئی باشد حالی اسباب او بیان کرده میشود اما بعد چون معرفت عام مقدم
بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف معرفت عام آن چیز را گویند که بدان احتیاج
تمسک کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما
یتوقف علیه شیئی بود اعم از آنکه توقف برای ماهیت بود یا از برای وجود
و این سبب بر چهار قسمت زیرا که سبب در مسبب داخل بود یا خارج
اگر داخل بود بالقوه آنرا سبب مادی گویند چنانچه چوب نسبت با سریر و اگر داخل

بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون صورت سریر که مربع باشد یا مسدس
واگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چنین نجار
واگر ایجاد از برای اوست آنرا سبب غائی گویند همچون جلوس بر سریر چون
این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابیست که صحت
در آن مقرر می شود و این یا مرکب بود و یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد
واگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضاست یا لطیف بود و آن ارواح است
و یا متوسط و آن اخلاط است و اسباب صحت اعتدال مزاج بود و قوی که بعد ازو
حاصل شود والتیام اعضا که عبارت از تفرق اتصال است و نیکوئی
ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابیست که اگر بر وجه ملکت و اعتدال
وارد گردد حافظ و موجب صحت بود والا موجب مرض و این امور
اگر در جمیع ازمان و جمیع المواد بآن محتاج باشند آنرا استه ضروری
گویند واگر بعضی افراد بدان محتاج باشند جنبیت و اگر در بعضی زمان
جمیع افراد

جمیع افراد بدان محتاج باشند سنان و اگر بعضی افراد صناعات و عادات
واگر محتاج الیه نباشند وارادات خارجی و اسباب غائی صحت سلامت
افعال است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن
از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود
مؤخر **مقالهٔ اول در اسباب مادی صحت** چون این اسباب چهار است این
مقاله منقسم می شود بر چهار باب **باب اول در ارکان** و آنرا اصول
و عناصر و اسطقسات نیز گویند و آن اجسامی است بسیط که جزو اول
بدن انسان است و غیر آن از مرکبات است شود و آن چهار است زیرا که
یا متوجه مرکز است یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود یا طالب
جهته انچه طالب غایت محیط بود آتش است و طبع او گرم و خشک است
و محل او بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کرهٔ آتش مماس مقعر
فلک قمر است و فایدهٔ او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین

بارد بود و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه محیط است
بغایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فایدهٔ آن در مرکبات تجویف
و تخلخل است و محل او زیر کرهٔ آتش است و آنچه متوجه جهت مرکز است آن آبست
و طبع او سرد و تر بود و فایدهٔ او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک آنست
و محل او زیر کرهٔ هواست و آنچه طالب غایت مرکز بود خاکست و طبع او سرد
و خشک است و فایدهٔ او در مرکبات حفظ اشکال و هیآت و استمساک بود

باب چهارم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست لطیف بخاری که
از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطهٔ
شرایین باعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیات و استعداد قبول حس
و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود و آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی
بدو قایم بود و از این روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ
مزاج محل او را کیفیتی حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قایم بود

و مراد از این

و مراد از این روح نه نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است
و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد رسد او را
کیفیتی دیگر حاصل شود و او را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قایم بود
از و تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد و پس بتحقیق و بقول معلم اول و
محققان حکما روح واحد است که در هر محلی و مظهری از و اثری و صورتی پیدا
می شود و بحسب ظاهر قول اطبا این است که هر یک باستقلال روحند والله
تعالی علیم بما خلقت **باب پنجم** در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود
تا آن وقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله میشود و هر یکی را
از آن نضجی گویند و از هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهت
تغذیه محفوظ می ماند و فضله بطریق اسهال مندفع میشود و هضم اول از آن
زمانست که دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه بآب کشک
ثخین گردد یعنی مثل آب جو شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق ماساریقا

که عروق شعریست میان کبد و معده بکبد میرود و کثیف آن بطریق امعا دفع
میشود و آنرا براز گویند و هضم دویم در کبد است و آن عبارتست از استحاله
کیلوس باخلاط خلاصهٔ آن با وردها رود و فضلهٔ او که مائیه است بطریق
کلیه و مثانه مندفع میگردد و آنرا بول میگویند هضم سیوم در عروق است و آن عبارتست
از استحالهٔ اخلاط باعضاء بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست
از استحالهٔ رطوبت بماده که مشابه اعضاء شده باعتبار هیئت و صورت بر وجهی که مشابه و متغذی
شود بالفعل و بعضی از اعضاء قوام تام گیرد و فضلهٔ این دو هضم بشکل عرق و وسخ مندفع
گردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت هضم اولست که عبارت از اخلاط اربعه است
و عمل هضم سیم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود این رطوبت یا فضول
یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکند متعفن
گردد و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد آنچه غیر فضول باشد چهار صنف است یکی آنکه
در عروق صغار دقاق که آنرا محصوره گویند موجود است جهة سقایت اعضاء که مجاور

آن باشد در

آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل میشود آنرا رطوبت قریبة العهد بالانعقاد
گویند بجوهر عضو بحسب مزاج نه بحسب قوام و شاید که حرارة در او تاثیر کند و
در قوام نیز مشابه اعضاء شود جزو بدن گردد سیوم آنکه بمنزلهٔ شبنم باشد
که آنرا طل گویند در اعضاء منتشر است و مستعد است که در حالهٔ فقدان غذا
حرارت در او تاثیر کند و مستحیل گردد و تغذیه از او حاصل شود چهارم رطوبتی که مدام خلقه
گویند الیتام والتصاق اعضاء بواسطهٔ آن است اکنون بدانکه ضبط جسمی
رطب سیال است که کیلوس اول لابد آن مستحیل شود و آن چهار است زیرا که
آنچه نضج تام یافته است از وطاقی بود صفرا است و آنچه راسب شده سودا است
و آنچه متوسط بود خون و آنچه نضج تمام نیافته است بلغم و هر یک از این چهار
طبیعی بود یا غیر طبیعی اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او
گرم و تر بود و تغذیهٔ جمیع بدن بدو باشد تنها یا با قسطی از اخلاط دیگر و غیر
طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب واردی و بر تقدیر بن صفرا رقیقه

یا سوداویه یا بلغمیه یا مائیه بود اما بلغم طبیعی طعم او مایل بود بشیرینی و طبع او سرد
و تر بود و فایده او آنست که در جمیع بدن موجود بود در وقت فقدان
غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود و از آن جهت او را مفرغه نیست
و با خون در جمیع عروق جاریست و فایده دیگر آنکه با خون ممزوج گشته غذای
دماغ شود و دیگر آنکه ترطیب مفاصل کند و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام سه قسمست
زیرا که اگر متشابه القوام بود یا رقیق بود آنرا مائی گویند یا غلیظ و این
غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت بتحلیل رفته
باشد جصی گویند اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی
گویند و اگر غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص و
مالح و تفه و حامض و بلغم مالح الحق از اصناف بلغم است اما صفرای
طبیعی لون او احمر ناصع یعنی سرخ و روشن بود و طبع او گرم و خشک است
و او در کبد بود و قسم منه قسمی بخون بعروق رود جهت ترقیق دم تا نفوذ
در منافذ کند

ضیقه و تقطیع اخلاط لزجه و دفع بلغم غلیظ کند و غذای بعضی اعضا گردد مثل ریه
و قسمی دیگر از مراره بامعا ریزد جهت غسل امعا و تنبیه بر دفع براز و صفرای
غیر طبیعی آنچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره محی گویند و اگر
در معده محترق شده باشد کراثی گویند و کراثی چون محترق شود زنجاری گویند
و آن بمنزله سم باشد و آنچه بسبب مخالط وارد متغیر شده باشد اگر وارد خون
باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ
بود محی و اگر سودا بود صفرای سوداوی و اما سودای طبیعی درد خون طبیعی بود
و طعم او بعفوصت و حموضت مایل باشد و طبع او سرد و خشک است و او در جگر بود
قسمی از او قسمی بخون بعروق رود جهت تمیز و تغلیظ دم و غذای بعضی اعضا گردد
مثل عظام و قسمی بطحال رود جهت تنبیه و دغدغه غذا که بمعده ریزد و غیر طبیعی
آن از هر خلطی باشد که محترق گردد و اگر چه سودای طبیعی بود آنرا رماد گویند و مره سودا
گویند باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا

و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارت است از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج
اخلاط حاصل شود و ارسطو بر آنست که اوّل عضوی که متکوّن می‌شود دل است
و بعضی گفته‌اند که دماغ و بعضی گفته‌اند که جگر و بعضی دیگر بر آنند که مادّهٔ زرع
که منی است مستقر گردد در رحم است رسد در وغلیان پدید آید و چهار نقطه در او پدید
آید یکی در محلّ دل و یکی در محلّ جگر و یکی در محلّ دماغ و یکی بر همهٔ اعضا محیط
لهذا اما تقسیم اعضا بر ده وجه کرده‌اند یکی آنکه عضو یا معطی مطلق بود همچون
دل بمذهب بعضی که اعطای قوّت حیوانی بجمیع اعضا کند و از غیر هیچ
قوّت قبول نکند زیرا که نفس ناطقه بحقیقت مبدأ جمیع قوت است و او
اوّلا تعلّق بقلب میگیرد و این قوی از نفس بروح حیوانی فایض میگردد بواسطهٔ
این قوّت روح از قلب بدیگر اعضا سرایت میکند پس قلب معطی مطلق باشد
یا قابل مطلق همچو لحم که قبول قوّت حس حیات کند و اعطای قوّتی که محتاج الیه است
بدیگر اعضا نکند یا قابل و معطی همچون کبد که قبول قوّت حیات از قلب
میکند و اعطا

میکند و اعطای قوّت تغذیه بدیگر اعضا میکند یا نه معطی و نه قابل همچون عظام
و لحم و غیر حساس که قابلیت حس در نیست و اعطای قوّتی بغیر نمیکنند و وجهی دیگر آنکه
اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس بود و نه مرئوس زیرا که اگر
مبدأ قوّت باشد که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع آن را رئیس گویند و رئیس
بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع همانها است با انثیین که
بر آن مخصوص است و اگر ممدّ و متمّم فعل عضوی است آنرا خادم رئیس گویند و
و این خادم یا مهیّی بود چنانچه ریه قلب را و معده را و ماساریقا کبد را و آلات
غذا را و شبکه دماغ را و آلات تنفس را و اوعیهٔ منی انثیین را یا مؤدّی بود چون
شریان قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و احلیل انثیین را
و اگر نه مبدأ قوّت و نه ممدّ او بود اگر قابل از رئیس بود مرئوس گویند چون لحم حساس
و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا
یا بسیط بود و آنرا متشابهة الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضای آلی خوانند و بیان

هر یک ازین در فصلی گفته شود **فصل اول در اعضاء مفرده و اقسام آن ده است**

اول عظم و آن اساس بدن و دعامت حرکات بود و اقسام آن بر سبیل
اجمال یاد کرده شود اما قسم اول (سر و آن) جمجمه مخلوق است از هفت عظم چهار بمنزلهٔ دیوار و یکی
بمنزلهٔ سطح که آنرا قاعدهٔ دماغ گویند و دو بمنزلهٔ سقف که آنرا قحف گویند
(دوم لحی) مرکب است از چهار عظم که عظام جهتک و جبهه و چشم و گوش است و بیکدیگر
منصل شده و مقاصد گویند (سوم انف) از دو عظم مرکب است و در میان انف قسمت
که آنرا بدو قسم می کند و فک (چهارم فک اسفل) از دو عظم و در فکین سی و دو دندان مرکوز است
از فوق دو ثنیه و دو رباعی از فوق جهة قطع اشیاء و دو ناب جهة کسر و از هر جانبی
پنج ضرس جهة طحن و در اسفل مثل این و عنق مرکب است از هفت عظم که آنرا
فقرات عنق گویند و بعد از دوازده فقره ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین
در آن مرکوز است و بعد از آن فقرات قطن و آن پنج فقره است و بعد از آن سه
فقرهٔ عجز است و بعد از او سه فقرهٔ عصعص است و ترقوه دو عظم است و از آن سینه
هفت عظم

هفت عظم که آنرا عظام قص گویند و در آخر آن محاذی فم معده عظمی غضروفیست
که آنرا عظم خنجری گویند و عانه دو عظم است از طرفین بهم منصل و آنرا چهار
جزو است جزو قدام را عانه گویند و جزو خلف را عظم ورک و جزو طرف وحشی را
خاصره و حرقفه و جزو اسفل انسی را حق ورک اما دست مرکب است از کتف
و عضد که منصل بدو است و بعد از و ساعد که مؤلف است از دو عظم که اول را
زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم است که در دو صف نهاده اند
که آنرا ارساغ گویند و بعد از و چهار عظم است که آنرا مشط کف گویند و پنج
اصبع هر یکی از سه عظم و پای مرکب است از فخذ که بزرگترین عظام است در بدن و در حق
ورک مرکوز است و منصل به ساق است و او مؤلف از دو عظم که آنرا قصبهٔ
صغری و قصبهٔ کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رضفه خوانند و قدم مرکب است از کعب
و عقب و عظم زورقی و احمص که آنرا زورقی گویند و چهار رسغ و پنج مشط و پنج اصبع
هر یک سه عظم الا ابهام که دو عظم است (بیت) عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین

می بیرون آید از آنجا که بیرون آمده و عدد استخوان بوجه صحیح از جرم صد کم
بدان تشریح دوم از اعضای مفرده غضروفست و آن جسمیست شبیه بعظم
اما از وی سست تر است و فایده او منع اصطکاک عظمی بعظمی دیگر و ترکیب اعضای
صلبه با لینه و قایم مقام عظم است در عضوی که در وی مفقود باشد سیم عصب است
و این جسمیست لین در حس و انعطاف و صلب در انفصال و فایده او بالذات
اتصال بدن و افاضت حرکت دیگر و بالعرض تو اعضا باشد و عصب
دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهره و حس
و حرکت اعالی اعضا از وی حاصل است و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک
زوج است و فردی و حس و حرکت اعضای که دون عنق است بدان حاصل میشود
چهارم عضله است و آن عضویست مؤلف از لیفات عصب و وتر و شظایا و
رباط که با هم منسج گشته و خلل و فرج آن محشو بلحم است و غشا بر وی محیط شده و
فایده او تحریک اعضاست بواسطه انتشاخ و استرخای او و عضله اگر چه مرکب است

اما او را

اما او را از اعضای مفرده گرفته اند پنجم وتر است و آن جسمیست که مشابه بجوهر عصب است
و باطراف عضلات و اعضا متصل است جهت تحریک اعضا و او بالحقیقه وتر مؤلف است
از شظایا و عصب و رباط که در عضله با هم ممتزج شوند و چون از عضله بیرون آید
آنرا وتر گویند ششم رباط است و آن جسمیست شبیه بعصب الا بی حس است
و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر است و او را عقب نیز گویند هفتم
شریان است و آن عروق است متحرک دیگر و مخلوق از لیف عصبی و از بطن
ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فایده او ایصال
روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شراین دو طبقه باشد الا شریان وریدی
که یک طبقه است بریه میرود هشتم ورید است و آن عروق ساکنه است
که از محدب جگر رسته است و او مسلک رطوبت است از وجهت ایصال غذا
باشد باعضا و بعضی از جهت آنکه رطوبات زاید جذب کند و بعضی جهت آنکه
فضلات را از کبد اخراج کند و تغذیه و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع آورده

بلطف و لیکن الا آور چه شتر ها بر که در طبقه است بر به مهر نهم غشا است و آن
جسمیت عصبانی از لیفات عصبی و رباط بنسج گشته جهت حفظ شکل و هیات
و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضای
عدیمة الحس مثل کبد و طحال و آن قسم از منی مسکون شوند و جهت منفصل کردید
التیام پذیرند دهم لحم است و آن عضویست که از دم طبیعی متولد شود و
خلل و فرج اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت باشد و بعضی بر این
اقسام شحم و سمین و ضفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده و در آن نظر است
زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ضفر از و آید فضلات اند و جلد مرکب است
نه مفرد و بیان هر یکی گفته آید اما شحم جسمیت ابیض که ماده مایه دم در اعضای
عصبانی مثل دماغ و امعا متولد شود و بواسطه برودت محکم منجمد گردد و عاقد او
برودت است و سمین مشابه لحم است که از دم و شحم متولد شود همچو مرکب است
از لحم و شحم و شعر جسمیت که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب فضله

اکثر البطارق

اکثر البطارق مسام دفع کند و بعضی از شعر زینت را همچون حاجب و لحیه و بعضی
زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ضفر جسمیست غضروفی عدیم الحس
که متصل است بسر انگشتان و نهایات انملها و فایده آن از حک و لقط و مانند
آن و مخ جسمیست که جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایا عصب و خلل آن بلحم
محشو شده و همچو غلافی بر جمیع بدن را و فایده آن حفظ شکل و هیات و افادهٔ
حس و ادراک ملموسات بهم و الله اعلم و احکم فصل دوم در اعضا مرکبه و او را اعضای
آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات و تنفس است و بعضی آلات غذا
و بعضی آلات شعور و بعضی اعضای تناسل اما آلات حیات و تنفس قلب
و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی لیکن
او مؤلف است از لحم صلب و اصناف لیفات و غشای غلیظ بدان محتوی که
اکثر غلاف قلب گویند و این غلاف از قلب جدا است و بده متصل نیست
الا از جهت اصل او که او را قاعده قلب گویند و شکل او صنوبریست و قاعده او از بالا است

و آن عضو قلب است به رباطات و شیئیه مربوط و محل دل میان سینه است مایل
بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است و در وی خون بیشتر
از روح بود و از کبد وریدی بدو متصل است جهت رسانیدن خون لطیف و
بطن ایسر بزرگتر است و در وی روح بیشتر از خون بود و آنرا اشغاف یعنی غلاف
قلب گویند و از وی دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که بریه میرود
و جهت جذب نسیم از وی و رسانیدن دم لطیف بدو و یکی دیگر شریان بزرگ است
که اصل جمیع شرایین بود و آنرا ابهر و اورطی گویند و میان این دو بطن
منفذی است همچون ممری برای دم لطیف که از بطن ایمن به بطن ایسر برود
آنرا دهلیز خوانند و از طرفین قلب قریب بقاعده او از موضع دخول دم و
از موضع دخول نسیم دو زایده است که اذن اذنا قلب گویند حجاب
عضویست مرکب از جوهر لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و مقدر ریه است
در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا و آلات تنفس ریه مخلوق است

از لحم و وریدی

از لحم و وریدی نحیف و از شعب شریان وریدی و شعب وریدی شریانی و شعب قصبه
ریه و غشاء دو تحیس بر مجموع کشیده و او به دو شق شده است و هر شق طرف این
به سه شعبه منقسم شده است و شق طرف ایسر به دو شعبه و مجموع طرف قلب آمده و
فایده او ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم و احاله آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب
و دفع بخار دخانی و او بعد از صوت است آلات حلق اما حلق عبارت است از جمیع
مجرایین بود که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شد و قصبه ریه
عضویست غضروفی شکل و او مؤلف از غضاریف و غشائی بر آن کشیده و او
از قدام مری نهاده است و فایده آن تنفس است که عبارت از جذب نسیم و دفع
بخار بود و بالای او حنجره است و آن عضو غضروفیست تمام صورت و حصر نفس بود
و او مرکب است از سه غضروف یکی از طرف قدام که او را درقی خوانند و ترسی نیز
گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری باشد و این دو چگونه یکی را نام نیست و یکی را
مکبی گویند برای آنکه در حالت بلع بدان می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انعلاف حنجره

بود و حاصل میشود و جوف حنجره حسبی است شبیه بمیان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد
دو صورت بدان حاصل میشود و لهات عضوی است لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته
و فایدهٔ او تصفیهٔ هوا بود از دخان و کثافت و غبار و ممد صوت باشد و لوزتین دو عضو اند
از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فایدهٔ آن منع هوا است از آنکه دفعة
نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی است دماغ عضوی رئیس محل
روح نفسانی بود و او مرکب است از مخ و اورده و شرایین و غشای رقیق که ملاقی
نفس اوست و غشای صلب که بمنزله بطانه این غشا است و قاسم قحف است و شکل دماغ
مثلث مخروطی بود و قاعدهٔ او صلب بود زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که
طرف پیشانی بود تا پس سر بسه قسم گردد و آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن
مقدم است و در زیر بطن اوسط تجویف است که آنرا مبعره گویند فضلات دماغ آنجا جمع میشود
و بحلق فرو می آید و غشای رقیق که قاسم جوهر دماغ است مانند تر از ید و عضون برهم افتاده است
و از آن صورت پیچ کرمی پیدا شده بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرایین آن تر متحرک است

نخاع مایه

نخاع مایه جوهر دماغ است و خلیفهٔ او است و او سه غشا است که او را همچو دماغ بود که
در فقرات منحدر شده بعصعص رسیده چشم از اعضای شریفه است و مرکب است از ده جزو
و هفت طبقه و درا او اعصاب و شرایین و اورده منفرق شده رباعی کرد آفرید کار بصنع
خود ایس چشمت بهفت پرده و سه رقم صلب و شبکیه و زجاجی و عنبی جلیدیه و عنکبوت
و بیضی و عنب قرنی ملتحم طبقهٔ اول که مماس هوا بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحمی و دسم است و
متصل است بعضلات محرکه و طبقهٔ دوم را قرنیه گویند و بعد از ملتحمه است و طبقهٔ سیم را
که بعد از قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است در بعضی اشخاص سیاه و در بعضی
اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه رطوبت بیضیه است و آن رطوبت سفید
شفاف بود و طبقهٔ چهارم بعد از وست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشای رقیق است
مانند نسج عنکبوت و بعد از ورطوبت جلیدیه بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و صاف
و طرف ظاهر او پهن است جهت انطباع مرئیات و طرف باطن او مخروطی است در تقعر عصبهٔ مجوفه
که حس ابصار بر آن بود مرکوز کرده و بعد از آن رطوبت زجاجیه بود و طبقهٔ ششم را شبکیه گویند

داو همچون غشائیست که بر جمیع مخروط شده است طبقهٔ هفتم را صلبیه گویند و آن غشائی غلیظ است
که ملاقی عظم عین است و تحقیق الابصار برطوبت جلیدیه حاصل میشود و باقی آلات معدات اویند
رطوبت بیضیه حافظ اوست تا بواسطهٔ او اشعه دفعةً در جلیدیه منطبع نگردد که موجب انظلام او شود
و زجاجی معد اوست و طبقات تعداد مختلف هیچ وقایهٔ اوست فتبارک الله احسن الخالقین اذن عضو
غضروفیست و هوای متموج در او مجتمع میگردد و در ثقبهٔ عظم حجری نفوذ میکند و چند عصب از دماغ بدو
و در سوراخ صماخ مفروش است و قوت سامعه در وی است و ادراک اصوات حاصل میگردد انف بدانکه
جمیع تجاویف حس بینی میرسند بدو تجویف منقسم شود قسمی قصبهٔ آن فم منفذ است جهة تنفس و استنشاق هوا
و قسمی بعظام که شبیه بمصفات بالائی منفذ گردد جهة دفع فضلات دماغ و تادیهٔ روایح که بدان
دو عصب لطیفه بدو پیوسته‌اند و ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضا و آلات غذا آن مجری دهن است
که فایدهٔ آن ظاهر است و بدان جهة سحق و طحن را آن موجب است زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و
اورده و اعصاب و در اصل او قطعهٔ لحم غددی است جهة نشاف لعاب تا بطعوم مختلط گردد و زبان
در اسنان و از نا تغلیب ممضوغ تمد است و حس ذوق و تکلم بدو مدرک است مخلوق است از عصب و لحم و

غضروف کریان

و عضل و شرائین و وریدها و فایدهٔ آن ستر دندان و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم است مری مرکب است
از لحم و غشاء و دو طبقه و متصل بنهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم فقری رسد فراختر
گردد و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود و معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس
و خارجی آن لحمی جهة هضم و تکوین حرارت و از فم معده بتدریج فراختر شود و تا بنهایت
آن که نزدیک ناف است در شکل کدو با باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس شود امعاء
مخلوق است از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و امعاء شش قسم است اول آن
اثنی عشریه گویند متصل بقعر معده باشد و بواب نیز گویند زیرا که وقت هضم منطبق شود
چون هضم تمام شود منفتح گردد دوم را صائم گویند و او بعد از بواب است و عروق ماساریقا
از او نیز جذب لطیف کند و صفرا از مراره بدو منصب شود و سیم را دقاق گویند او بعد
از صائم بود و در لیفات کبیر باشد و این هر سه را امعای دقاق گویند چهارم اعور گویند
و او همچون کیسه است که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعای مستقیم
گویند و آخر همانست و بمقعد متصل است شریان از شعب اورده و شرائین منشعب شود و گرد

و رطوبتی هم بران مترشح و بسبب برودت محل منجمد گشته از جمیع همچو پرده حاصل شود و گرد
معده بر آید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر که عضوی رئیس است و جوهر او لحمی
بود و با جسم عصبی ملتصق او شده و محل و اطراف این است و جذب او بر رباطات قویه با غلیظ
مربوط است و مقعر او مماس طرف ایمن است از قعر معده و او را پنج زاویه است بمنزله پنج اصبع بر معده
محتوی شده و از مقعر کبد عرقی رسته است که آن را باب کبد گویند بعضی در نفس کبد منشعب شده است
و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و از ماساریقی گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا
جذب میکنند و در شعب باطنه جمع گرداند تا نضج یابد و اخلاط او از هم متمیز شود و از حدب کبد عرقی
رسته که او را اجوف گویند و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده است جهت جذب دم و آنچه
از او خارج شده است اصل اورده باشد بدو قسم منقسم شود قسمی صاعد شود و با علای بدن منشعب
گردد و قسمی نازل گردد و با سافل بدن متفرق شود و مراره عضوی است عصبانی همچو کیسه و فم او
بمقعر کبد متصل است جهت رسانیدن صفرا و بدو قسمی بمقعر معده متصل است جهت انصباب
صفرا با امعا و طحال عضو لحمی است بر شکل زبانی و محل او جانب ایسر است و بعد از مماس اضلاع
و مقعر

و مقعر او مماس قعر معده باشد عروق و شراین در او منتشر شده است و او را دو مجرایست یکی متصل
بکبد جهت جذب سودا از او و دیگر متصل بمقعر معده جهت انصباب سودا بر او و کلیه عضوی است
مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شراین و غشای غلیظ احساس بر آن محتوی شده و آن مانند نیم دایره است
و کلیه دو است و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری بجهت فایده
ایشان است که فضله کبد بر کلیتین برد و مویی که در آن است جهت غذا خود جذب کنند و باقی
بمثانه برد و مثانه کیسی مدور الشکل است مؤلف از لیف و دو طبقه است و بول در او مجتمع میشود
و دفعةً بقبض منقبض میگردد و او را عنقی است که بول بدان طریق دفع شود و اما اعضای تناسل
انثیان و قضیب است انثیین مرکب است از لحم سفید غددی و در وی منفذ بسیار است
و اورده و شراین و اعصاب بدو متصل و غشا بر او کشیده و منی در او رجوع میشود و نضج مییابد
بواسطه انثیان سفید میگردد همچنان که در پستان دم طمث شیر میشود و منی از فضله هضم
رابع متولد شود و با انثیین آید تا او را صلاحیت تولید و استعداد آن حاصل میشود و انثیین
رجال بزرگتر و ظاهر و مستدیر بود و انثیین زنان صغیر و پهن باشد و در طرفین فرج پنهان باشد

قضیب و آلت است از اعضا و شرایین و اورده و عضلات آن ملتحم گردیده است و در او مجری بول
و منی و ودی است و او از عظم عانه رسته است در اصل و در باطن مجوف است و نفوذ آنست که تجاویف
بر او در بیخ متمایل گردد و شرایین و عروق و اورده او بدم و حس مملو شود و بغایت بقاء انسان
از مجامعت متلذذ گردد و موجب بقای نوع بصرف بدو قضیب الصبی ... از رع است مستقر خونی
رحم عضویست مولف از لیفات عصبانی و دو طبقه است و او چون قضیب مقلوب است
و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم است و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله
طمث و تغذیه جنین و او را مجرایی است که در فرج برای خروج طمث و جنین از او و وصول منی بود و در حالت
علوق منضم میگردد و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمث در حالت حبس غذای جنین میشود و در حالت
رضاع تحلیل بشیر میگردد و رحم را شوقی بجذب منی است و از این جهة در وقت مجامعت میل نماید و بطرف
فرج و منفعت رحم آنست که منی قرار گیرد در او و جنین از او متولد گردد کیفیت تولید جنین بدانکه منی
مرد و زن اگر باهم در رحم قرار گیرند و از جمیع سوء المزاج خالی باشند و رحم صحیح و نقی بود و از واردات
خارجی و اسباب مانع هیچ بار نقی نباشد از قوت عاقده که در منی مرد و از قوت منعقده که در منی

زن است و در آن

زن است و در آن امتزاج پیدا شود و چهار نقطه مانند حبابها پیدا شود یکجا در محل دل و یکجا در محل دماغ
و یکجا در محل جگر و یکجا در محل مجمع تخم نرینه و حافظ حرارت غریزی و دوافع اعضا باشد و فوهات عروق بدو
متصل شود تا از آن مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اول گویند و به هفت تمام گردد و بعد از آن
ظهور نقطه ها سرخ پیدا شود و در آن دراز کرده و منافذ عروق پیدا آید و سیرة جنین در خون طمث جاری گردد
و این را حالت ثانیه گویند بچهار روز تمام گردد بعد از آن علقه گردد و این را حالت ثالثه گویند و این شش
روز تمام گردد و بعد از آن مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و قطعی صالح از دم حیوانی
و طمث بود و تشریح کرده و مستعد آن شود که از واهب الصور تعالی و تقدس روح حیوانی بدو مفیض گردد
و این را حالت رابعه گویند به دوازده روز تمام شود بعد از آن مزاج ذکوریت و انوثیت ظاهر گردد اعضای
اصلی تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و مفاصل بظهور رسد
و این را حالت سادسه گویند و در پنج روز تمام گردد و این حالات مذکوره در ذکر آن بمدت
قصیر بشد و در اناث بمدت طول چنانکه گویند خلقت پسر بسی روز تا چهل روز تمام شود و از آن
اناث چهل روز تا پنجاه روز و بعد از آن نمایند تا مدت شش ماه اقل مدت حمل است و جنین در ضعف

ایام تمام خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر سی و پنج روز تمام شود از آن اثنا
چهل روز یا پنجاه روز بعد از آن نما یابد تا مدت شش ماه که اقصی مدت حمل است و جنین در ضعف ایام تمامی
خلقت متحرک گردد و در سه ضعف ایام حرکت بوجود آید مثلا اگر سی و پنج روز تمام شود به هفتاد روز متحرک
شود و در بیست و ده روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند و اگر به چهل روز تمام شود در هشتاد
روز حرکت کند و در دویست و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بزاید و نماند و لیکن گفته اند که مولود در ماه
هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج و قوی الحال باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه
بیرون آید و اگر ضعیف بود قوت خرق و خروج نداشته باشد از آن حرکت متألم گردد و اگر مهلت یابد
تا بماه نهم رسد خستگی او زایل شود و قوت گیرد و در ماه نهم بوجود آید و بماند و اگر بسبب ضعف و عجز بعد
باز در شکم بمیرد یا در ماه هشتم بزاید و از این حرکت خستگی او زایل نشود زیرا که هوای خارج نسبت با هوای بیت الرحم
بس ملاک شود و اگر به چهل روز تمام در ماه نهم بوجود آید و باقی ماند و اگر نه چنین واقع شود العلم عند الله
العزیز الحکیم مقاله دوم در اسباب امور صحت و آن دو باب است باب اول در مزاج و آن
کیفیتی است متوسط که از امتزاج در جسم مرکب از ارکان چهارگانه بواسطه فعل و انفعالی که میان صور
متضاده ارکان

متضاده ارکان واقع شود بحیثیتی که صورت هر یک از آنکه بکسر سورت کیفیت دیگری متوسط حاصل
شود که آن را مزاج گویند و آن کیفیت یا در حد وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد
آن را معتدل حقیقی گویند بر آنکه وجود او در خارج محال است و یا آنکه مایل باشد بکیفیتی از کیفیات
و این قسم هشت گونه است یکی بیک طرف مایل بود و دو طرف آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسم است حار یا
یا بارد یا یابس یا رطب بود و دو طرف مایل بود و این چهار قسمت است حار و یابس حار و رطب بارد و یابس
و این هشت قسم غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی است و این کیفیت ملایم که بدن
را فرا گرفته است بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت عقلی است قسمت اما اعتدال که مبحوث عنه
اطبا است و بسیار بیان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان فقط از این کیفیت که نسبت با آن
مرکب اولی و الیق بود متوفر و محصل گردد بر اعدل قسمت و نسبت و این اعتدال نه از تعادل و تکافو
مشتق است چنانکه در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال را هشت اعتبار
عارض شود زیرا که اعتدال یا بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف مثل ترکی و هندی
یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو مثل اعتدال جلد و هر یک از این یا بقیاس با داخل بود یا با خارج

بود پس اعتبارات ثمانیه منحصر شود اما علما را اختلاف است که اعدل اصناف کدام صنف است شیخ الرئیس گفته است
که ساکنان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسان است و سورت کیفیت بر یک نمط است گرمی مکان
از آن بیشتر نمیشود پس اعدل بقاع بود و نیز موافقت معتدل النهار نیز و امام رازی بر آنست
اقلیم رابع اعدل است برای آنکه وسط اقالیم است و تولد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال آن بحسب اشخاص اعدل
شخص بود از اعدل صنف و بحسب عضو کف دست است خصوصا انامل سبابه از جمله اعضا با آنکه گرمتر چیزی در تن
روح است پس قلب پس جگر پس گوشت پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرایین پس اورده
پس جلد و سردترین آن بلغم است پس مو پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس نخاع
پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و ارطب آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس نخاع پس
دماغ پس ثدی و انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس کلیه پس عضل پس جلد و ایبس آن موی است پس
عظم پس غضروف پس رباط پس غشا پس وتر پس شرایین پس اورده پس عصب حرکت پس قلب پس
عصب حس پس جلد و این ترتیب به نسبت حال است پس اگر بتقدیر جلد اعدل اعضا باشد و اعدل
از وجلد کف و اعدل از وجلد سبابه و اعدل از وجلد انمله والله اعلم در قوی و افعال قوت در معرفت

الطبا آنرا مبدا جسمانی فعل است و صدور ادراک یا صورت است و نفسانی اگر بشعور باشد مختص بحیوان
باشد آن قوت حیوانیه بود و مختص بحیوان نباشد و آن قوت طبیعی بود که در نبات نیز موجود است اما قوت
حیوانی از قلب برمیاید و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرایین بجمیع بدن میرسد و آن قوتیست که قلب و
شرایین را تحریک بانبساط و انقباض میکند تا از روح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدن اعتبار کنی
فاعل کرده و چیزی از عوارض نفسانیه مثل آنکه اثر انفعال کرده باشد و قوت نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه
اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد و افاضت حس و حرکت کند باذن باری تعالی و این قوت بر دو قسمت
مدرکه و محرکه اما مدرکه بر دو قسم است ظاهره که بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت جلیدیه میرسد
ادراک اشکال و الوان امور ظاهره کند و آنرا اول مدرکه حواس ظاهره گویند و آن پنج است اول
قوت باصره و آن قوتیست جاریه که در تقاطع صلیبی میان دو عصب واقع شده است که از مقدم
دماغ نابت میشوند و ادراک الوان و اشکال بهم واصل شود و حکمت در این است که محل ادراک عینین یکی
باشد و مدرکات دو نگردد و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه است برطوبت جلیدیه میرسد
تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت سامعه و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در دو عصبه

که شبیه به حلمتی الثدی است که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رایحه کند به لعاب ادراک طعوم میکنند
چهارم سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش شده است موجود است تا به واسطه
وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم لامسه است و آن قوتیست که موجودات در لیفات مطوع
اعصاب و در رشته‌های او که بجمیع بدن منتشرات به بدن تا به واسطه او ملاقات اجسام از کیفیات
آن متأثر شود قسم دوم مدرک امور باطنی است و آن را حواس باطنه گویند و آن هم پنج است
اول حس مشترک و آن قوتیست که هرچه حواس ظاهر مدرک شود نمودن باو میکرد و از این جهتش
حس مشترک میگویند و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانه حس مشترک
گویند زیرا که هرچه دریابد باو سپارد و محل او موخر این بطن است سیم متخیله است و او را متفکره
گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود است و این تصرف به ترکیب بود همچون
تصور انسانی با سر دو بتفصیل بود همچون تصور انسانی بی سر و متفکره نیز گویند چون محل او عقل باشد
چهارم متوهمه است آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که به محسوسات متعلق است مثل صداقت
و عداوت و محل او وهم بطن اوسط است پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی که متوهمه یافته
آن را

از او ادراک کرده باشند نگهدارد و او را متذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را
بیاد آورد همچون خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه
و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبانی شهوانی آنست که باعث اعضا بر تحریک جهت جذب نافع و غضبانی
آنست که باعث اعضا بر تحریک جهت دفع مضر گردد این منفعت و مضرت اعم از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن
بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا به واسطه او عضلات متشنج و مسترخی بود و تقبض و انبساط اعضا متحرک گردد
و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جگر است و او مرکب از روح طبیعی است و آن یا مخدومه یا خادمه
برای بقای نوع یا شخص خادمه باشد اما مخدومه دو گونه است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه
قوتیست که در غذا متصرف کند و او را شبیه جوهر بدن گرداند و متصل و ملتصق باعضا کند و نامیه قوتیست
که آنچه غاذیه او را حاصل کرده باشد در اقطار بدن برود و بتناسب طبیعی صرف کند تا بکمال مقداری
و غایت نشو و نمای او که مقتضی ذاتست برسد و مخدومه که متصرف است بقای نوع را هم دو قسم است مولده
و مصوره مولده آنست که از خون صالح و رطوبات غریزیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسانی کند
و مصوره آنست که باذن خالق جواد تعالی عز اسمه اعضا را شکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند

اما خادمه چهار است اول جاذبه است وآن قوتیست که در اعضا موجود است تا آنچه مناسب و مفید باشد
جذب بجهت ماسکه است وآن قوتیست که مناسب مجذوب را نگاه میدارد تا هاضمه در وی عمل کند سیوم هاضمه است
وآن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که جاذبه از او تصرف کند چهارم دافعه است
وآن قوتیست که آنچه از تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد از او دفع کند و کیفیات
اربع خوادم آن چهارند اما حرارت بالذات هم را خادم است زیرا که منتهی ای حرکات است وآن بهر صورت
حرارت تواند بود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهة امساک خادم دافعه نیز باشد
جهت منع تحلل که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد
جهة تقویت سطح که عامل قوت است و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهة تسهیل و نفوذ
واحالهٔ غذا و خادم دافعه بود جهة تسهیل فضلات جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند
و غاذیه و نامیه خادمان مولده والله اعلم عند الله مقاله سیوم در اسباب فاعل صحت وآن مشتمل است
بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسباب که بعرف اطبا متداول و منقسم است
بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که از او اول موجود شود پس از وی حالتی از احوال بدن حادث گردد

برسبیل

برسبیل وجوب و از او استغنا نیست گویند یا از وی ثبات حالتی از احوال موجوده لازم آید و از او حافظه گویند پس
بدانکه هر حالتی از احوال بدن را سه سبب است مادی و سببی و اصلی برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی
که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچون حرارت آفتاب و برودت هوا و این را خارجی گویند همچون غضب
و فرح و از آن نیز گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب
حالتی گردد همچون امتلا که او لاحق حادث شود و سبب عفونت بود و از آن تب گویند و اگر بی واسطه
سبب حالتی شود و از او اصلی گویند همچون عفونت که سبب تب شود چنانکه گفتیم و سبب تا غیر ما بالذات بود
همچون تبرید آب سرد بحسب ما آن و یا بالعرض بود همچون گرم شدن آب سرد بکشتن حرارت و هر سببی از اسباب
خالی نیست که یکی از انواع او ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر
ضروری و این قسم یا منافی طبیعت بود همچون غرق و قتل و حرق یا منافی نبود همچون
نضج و فقاع و استحمام پس شروع کنیم در بیان اسباب ضروری باب اول در اسباب ضروری
و او را از آن سبب ضروری گویند که ما دام که انسان در حیات باشد از آن لابد بود و آن را
اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عموم دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب

شش‌اند زیرا که اگر وارد نفس میشود هوا است و اگر وارد روح گردد تنبیه حرکت نفس شود و اگر وارد اعضا
میگردد از این عوارض بلبانات ماکول و مشروب و اگر با بوخارات استفراغ است و احتباس و اگر وارد عضو
و روح هر دو میگردد اگر با شعور باشد خواب و بیداری و اگر با شعور نباشد حرکت و سکون بدنی و مجموع
در شش فصل گفته میشود فصل اول در هوا بدانکه هوا آنست که محیط است با بدن محتاج الیه است
از جهت ترویح و تعدیل روح و آن بانتشاق آن و دفع فضلات دخانیه از وی هوا چون با بدن رسد میرود
موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارت روح میسوزد و دخان میگردد پس بیرون می‌آید
و بهترین هوا آنست که صاف بود و با بخار و دود نیامیخته باشد و از مواضع اجام و خنادق و مقابر
و از مباقل ردیه مثل پیاز و کندنا و جرجیر و کرنب و از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار
مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر دور بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتی
که هوا را آفات و وبا پیدا شود و موجب با گرد و نعوذ بالله و در آن وقت هوای محبوس بهتر
از هوای گشاده بود و تغیرات که هوا را عارض شود طبیعی بود یا غیر طبیعی یا منافی طبیعی اما تغیرات طبیعی
آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق هوا شود و پیش سخن هر فصلی عبارت از سیر
افتاب

افتاب است در ربع از فلک چنانکه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف
و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع از زمانی است
که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شکوفه نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست
که مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمان که سرما غالب شود و صیف
آنکه گرما غلبه کند و شاید که فصول طبی با فصول منجمان موافق هم باشد که تقدم و تأخر کند
اما هوای ربیع که بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان با اعتدال حقیقی و مناسب
مزاج روح و موجب کثرت خون بود و اخلاط که در بدن بود حرکت در زمستان بسته باشد در ربیع
بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان
چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت
با فراط نباشد موجب کثرت خون و حرکت طبع و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود و موجب
صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوا صافی بود
و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما خریف هوائی چون بطبیعت خود

سرد و خشک باشد و او را بدترین فصول نهاده اند از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب
زیادتی اخلاط و تخلخل بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنه بود و بهترین خریف آنست
که باران بسیار آید و با اعتدال و سبب نظافت هوا بسبب سرد شدن و نسیمی گاه بغایت گرم نبود اما هوای
زمستان چون بطبیعت جمع بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلیل بود و اگر برودت در رطوبت
غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت احوال بود اما امراض بارده تر حادث گردد
و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخاء اعضا و نزلات و زیادتی بلغم و امراض
رطوبی گردد و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر آید اما تغیرات غیر طبیعی
که مضاد طبیعت بود و لاحق هوا گردد بواسطه امور سماوی بود یا امور ارضی که بدان سبب طبیعت فصول تغیر
نمانند چنانکه مثلاً ربیع بهوای شتا گذرد و صیف بطریق بالعکس اما امور سماوی مثل
اتصالات و اقترانات کواکب و کثرت دوار فوق الارض و انکساف و عدم آن بود و امور ارضی
شش است اول آنکه بواسطه عرض بلد بود اگر بلد جنوبی بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطه صیفی
و شتوی و شمال و جنوب آن بلد در غایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود و اگر بخط استوا

این بلد معتدل

نزدیک بود معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطه وضع بلد بود اگر نجد باشد
یعنی مرتفع بود بارد باشد و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه بواسطه مجاورت جبال بود
و این بر دو وجه باشد یکی آنکه جبل در برابر آفتاب باشد و موجب کثرت سخونت
گردد یا بعکس این واقع گردد و موجب برودت گردد دوم آنکه جبال موجب منع
ریاح یا مانع یکی از آن گردد و موجبات آن گفته شد پس تغیر بحسب جبال در هوا
گردد بالعرض چهارم آنکه بواسطه مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر
شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر شرقی بود ترطیب فقط و اگر جنوبی بود
تغلیظ پنجم آنکه بواسطه هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن
بارد و یابس بود و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوای فاسد
کند اما اعضای عصبانی را مضر بود اما بهترین آن بود که در چاشتگاه آید و جنوبی
و آن حار و رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و از جانب قوی و
ثقل حواس و صداع و حجاب بود و بهترین آن باشد که در روز آید و صبا معتدل است

دور غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل
مزاج بود و بهترین او آن باشد که در اول روز آید و بود نسبت با صبا
ارطب بود و اغلظ و بهترین او نست که در آخر روز آید پس هر مسکنی
که صوب یکی از آن ریاح در او اگر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت
آن ریح متغیر گردد دوم آنکه بواسطهٔ ترتیب بود و هوای بلد صخری
سرد و خشک بود و از عفونیت دور باشد و هوای بلد سنجی
در ملی گرم و خشک بود و طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سالم
باشد و نزی عض باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن
نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و بباید دانست
که بهترین اوضاع بلد اعتدال است در ارتفاع و انخفاض
و بهترین مهاب و مهب شمال و صبا و خانه باید که مهب
او از این دو ریح گشاده و مهب جنوب و دبور بسته

باشد و این

بسته باشد و این در موضعی باشد که اعدل بقاع
باشد و الا بحسب که عکس این باعتدال اقرب
بود اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعت
بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد
در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که
هوا برطوبت خود نماند بسبب اجزای مائی
و بخاری و دخانی که بمجاورت بطایح و ردیه
و خنادق و مقابر و جیفه و مثلها با هوا ممتزج
گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب وبا
و بیشتر در خریف و آخر تابستان حادث
گردد و فساد یابد و این دو مرتبه است
یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن

حادث شود و عفونت دیابد و این دو مرتبه است یکی آنکه موجب
تغیر مزاج عفونت دان شود بواسطه آنکه هوا آبی و بایی رطوبات را
متعفن کرداند و عفونت آن بجمیع بدن برسد و مرتبه دوم آنکه موجب
هلاک حیوانات و فساد نباتات شود زیرا که عفونت هوا در نباتات
و نباتات در حیوانات اثر کند هر آینه و دیگر حیوانات از انها غذا
و هر غذا که از آن ماده حاصل شود بسبب عفونت تغیر مزاج کرده و چون
متمادی شود موجب هلاک گردد و قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا بدید آید
بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل گردد و این تغیر یا موافق مزاج فصلی
بود چنانکه گرمای تابستان در موضع معین بجدی زیاده شود که فساد
هوا کند یا مخالف مزاج فصلی بود همچون زمهریر که در تابستان پیدا شود
و موجب فساد هوا گردد **فصل دوم** در حرکات نفخ که از اعراض
نفخ گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکه بجهت خارج

شود بواسطه آنکه هوای در رطوبات را
سازد و فساد
آن بجمیع بدن
رسانند و مرتبه
دوم آنکه
موجب هلاک
حیوانات
و فساد نباتات
شود زیرا
که عفونت فساد
هوا در نباتات
و حیوانات

دفعتاً حرکت کند غضب بود و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجنبه داخل

بود اگر دفعتاً بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و آنچه از هر دو

جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر عکس

این بود هم فرق میان هم و غم و فرق میان هم و غم آنست که هم در مکروهی

گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی که واقع شده

باشد و این عوارض تابع سوء المزاج بود و سوء المزاج تابع این عوارض

باشد و تصورات نفس نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند

در حالت مجامعت هر صورتیکه در خیال مجامع آید نطفه بدان صورت

متشکل گردد و از تصور حموضات و ترشی بدو آن کندی دندان پیدا

شود **فصل سیوم** در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون

در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقای غذا و خفت

بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت

غریزی شود و سکون موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است

و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر کند به تنفس عظیم متواتر

و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و کشتی گرفتن و دور گشتی نشستن

و بعضی خاص است بعضوی مثل قرائت اعضای حنجری صدر را و آواز

بلند گوش را و نظر در اشیای دقیق چشم را و اعتدال در مجموع

موجب صحت باشد و افراط دران مضر بود و تدبیر آن در حفظ

صحت گفته شود **فصل چهارم** در خواب و بیداری خواب شبیه است بسکون

و در وی حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد و جهت نضج

و هضم چیزیکه اجزای استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت

قوت طبیعی کند و تخلیص بدن از فضلات و توقف تحلیل سبب

تصاعد بخارات و افراط در و موجب ثقل بدن و تبلد نفس

و تهبج وجه و ضعف اعضای عصبی بود و اشتها برد و رنگ

ردی تباه کند و از خواب روز بیشتر این افعال حادث میشود
و بیداری مشابه حرکتست و موجب اضداد خواب و نقصان
و افراط در و موجب اختلاط اخلاط و غلبه صداع و خفقان و احتراق اخلاط — وخفت تن
و نقصان هضم بود و از ان امراض سوداوی متولد گردد **فصل پنجم**
در ماکول و مشروب و آن دو قسم است بحث اول در ماکول بدانکه
هر چیزی که وارد بدن میشود میان او و حرارت بدن فعل و انفعال — میکرد و در
پیدا میشود از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی
یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما
غذای مطلق آنست که آنچه از بدن متغیر شود و بدن را متغیر
نگرداند و تغیری که خارج از طبع بود و شبیه به بدن شود و غذای
دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر کند بکیفیت اخص
و شبیه باو شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود و دوا

از بدن متغیر شود و او را متغیر کند

دوای غذائی گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر شود
و تغیر بدن کند و شبیه باو نشود و دوای سمی آنست که از بدن
متغیر شود و او را متغیر کند و افساد بدن کند و سم مطلق آنست که از
بدن متغیر نشود و او را متغیر نشود و او را متغیر گرداند و افساد کند اگر
حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد باشد بانجماد و موجب هلاک شود
و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر آنچه اثر او وارد بدن شود بکیفیت
فقط بود آنرا دوا گویند و اگر بماده فقط بود آنرا غذا گویند
و اگر بصورت فقط ذوالخاصیه گویند و این ذوالخاصیه اگر مرکبی موافق — ردی گویند و اگر مفردی بود فادزهر
بود فادزهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم گویند و اگر اثر آن بکیفیت
بماده بود غذا دوائی گویند و اگر بکیفیت و صورت بود دوای ذوالخاصیه
و اگر بماده و صورت بود غذای دوای ذوالخاصیه گویند و بدانکه
غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یکی از ین بکثیر الغذا

وقلیل الغذا و معتدل و مرکب از این مجموع بحسب اکیموس [illegible]
الکیموس و معتدل پس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب
سه در نه قسم دوم در مشروب و در وی دو بحث است بحث اول در آب
بدانکه چون غذا او را در بدن گشت ناچار است او را از مبدرقی
و مرققی تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری
نفوذ تواند کرد و آن چیز دو قسم است تا این فواید حاصل شود
که از آب باشد و فواید دیگر آنکه شامل محافظت رطوبت اصلی و نقای بشرت
تلطیف او — وصفای لون و بدن و ترطیب و تبرید اعضا و قطع حرارت و منع
و آب غذا نشود هم — عفونت کند و افراط در وی موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت
شود و بهترین آب آب چشمه بود که بر گل خالص یا بر سنگ جاری
گردد و منبع او دور بود و از بلندی منحدر شود و تیز رود و زود
سرد و گرم شود و زود لذ رد و ضایع گردد و شمال و صبا بدان

و [illegible] آب بدان تابد و هرچه بدان بجوشانند تشنگی بنشاند
و زود [illegible] شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند
تشنگی بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است
و آب باران لطیف بود خصوصاً در تابستان از ابر رعد بارد
و اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن گردد و اصلاح
آن طبخ است و آب کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود شربا
و آجامی از آن مضرتر بود و آب معدنی اگر حدیدی بود تقویت احشا کند
و شبی منع سیلان نفث الدم کند و نوشادری مطلق و مجلی بود و قبضی
و دهبی تقویت معده و دل و احشا کند و بورقی و ملحی هزال و قشف آرد
حلد او — و کبریتی تلیین طبع و تنقیه معده کند و آب گرم مفسد معده بود و غالب
او قولنج کشد و طبع نرم کند و آب سرد مقوی معده و منبه شهوت
و مسکن عطش بود و آب برف و یخ اعضای عصبانی را مضر بود بحث دوم

در شراب اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم آن نازل گشته و مباشرت
آن از جمله کبایر است و اخبار و احادیث در خباثت آن وارد
اما چون طبیب در معالجات بدان محتاج میشود خصوص که شرع
میفرماید و بدلیل مَنافِعُ لِلنّاسِ طالبِ منفعت اند و او را
مضرت بسیار است بنابران مقدمه در انواع او بحث زمان و طعم
و لون در رایحه و قوام شروع میرود اما بجنب زمان بدانکه از ابتدا
ظهور سکر در وی تا شش ماه حکم نو و اسم نو دارد و تا تمامی سال متوسط
گویند و بعد از سال حکم کهنه دارد و شراب نو غذا بسیار دهد و دیر کهنه
سهال
و مناسب محرور نباشد در اوقات حاره اما کبد را زیان دارد و ا
و نفخ از و تولد کند و کهنه زود نفوذ کند و تلطیف و تقطیع اخلاط کند
و بلغمی مزاج و امراض بارده و بلغمی را نافع بود و حواس تقویت کند
و متوسط در جمیع احکام متوسط بود اما باعتبار لون بهترین لون

بشرط خصوص فرموده
و اگر خصوص را داخل فروع بیمه

شراب

شراب احمر ناصع است پس یاقوتی آنچه زرد بود حاد و کم غذا باشد
و زود نفوذ کند و بخار آورد و ابیض نیکو غذا دهد و کم طیب کند
و اسود بدترین انواع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین مقوی
و مقطّع بود و ریه و جگر و سپرز را مضر بود و شراب تلخ حاد باشد
و زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویه
معده و احشا کند و آلات سینه را مفید بود و حامض امعا را مستی
دیر بود و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب
الرایحه تقویه دل کند و نشاط آورد و معده را قوة دهد و حاد غیر
طیب مصدّع بود و عدیم الرایحه دیر مستی آورد و منتن بغایت بد باشد
و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر
دیر مستی آورد و سده پدید آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد

و دیر گذرد هم

نیک بود بسکر وخمار آن زود مائل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ
زبیبی جگر و معده را مفید بود ولیکن قبض و نفخ وصفرا پدید آید
و دوشاب گرم و تر بود و سمن حلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ
کند و ادرار آرد و وجع مفاصل را مفید باشد اما صداع و تب آرد
و خرمایی مفسد و مغلط اخلاط بود و زود ترش شود ازو و تولد کند اما تسمین بدن
کند و آنکه از حبوب مثل ارزن سازند بحسب مزاج و طبیعت مختلف
بود و در آن منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند
اما شراب قرشی میگویند که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت ..... منفعت
نمیتواند بود که در وی است و این منفعت یا نفع بود و یا بدنه منفعه
که در نفی نیست سرور و نشاط و ازالهٔ افکار فاسده و ترغیب
بشجاعت و سخاوت و منع خست و دفع سوء خلق و جودت ذهن

ودکا

و ذکاء و صفاء خاطر بود و آنچه بدنما بود تحسین لون است و براقت
واشراق آن وانعاش حرارهٔ غریزی و تفتیح مسام و مجاری
وتقویهٔ هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیهٔ اخلاط و استحالهٔ
بلغم با خون و کسر غائلهٔ سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات
مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت او آنکه ازالهٔ
عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع ملکوتات است و تمیز انسان
از دیگر حیوانات بدو است و قوی را ضعیف میکند و منع ادراک
نفع و بدنا و سقوط شهوت طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث
غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صوت و شکل و ثقل
حواس و غیر آن ازو تولد کند

فصل ششم در احتباس و استفراغ

بدانکه اعتدال در استفراغ موجب حفظ صحت است و استفراغ
مفرط تبرید و تجفیف و ضعف و نحول بود و احتباس مفرط موجب

وعفونت و تولد حمیات و مسقط شهوت طعام بود و بدن
و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغات معتاده جماع و حمام است
و در ان شروع میرود **اما جماع** فعلیست که بر صحت و قوة
جمیع افعال و قوی موقوفست زیرا که مبدا آن قوت متخیله
و باعثه و شهوانیست و محرک که مدد آن فضلات میکند
و قوة حیوانیه که ارسال حرارت و روح بر آن عضو میکند و قوة
طبیعی تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن میکند و انثیان خود
مخصوص باین فعل است بنا برین باید که درین اعضا هیچ نوع از
امراض نباشد و جمیع افعال که بر هر یک ازین متعلق است
بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازاین موجب ضعف
این قوت بود و جماع چون بحسب اعتدال و حسن اوضاع و اشکال
استعمال کند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویه

اشتها

اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبتی بود و دفع
امتلا و ثقل بدن و کلال حواس کند و ترک آن موجب حدوث
اضداد این شود و افراط در ان موجب ضعف قوی و ذبول بدن
و امراض بارده و امراض عصبانی را مضر بود **اما حمام** فعل طبیعی آن
موجب تسخین است بواسطه هوا و ترطیب کند بواسطه آب
و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و اکبر سه مرتبه
دارد بیت اول مبرد و مرطب **دوم** مسخن و مرطب بود و بیت
سیوم مسخن و مجفف بود استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن بود و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن
و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا و تلیین جلد و دفع کلال
و خفت بدن و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام
موجب تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد

با عضا ضعیف کردد و استحمام با آب سرد موجب تبرید و ترطیب
و نشاط و قوت اعضا و قوای حرارت غریزی بود خصوصاً مناسب جوانان
و محروری مزاج باشد **باب دوم** در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل
فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن پنج است اسنان
و اجناس و عادات و صناعات و واردات خارجی اما اسنان
از آن جمله است که او را تاثیر در احوال بدن بیشتر است چنانچه بعضی
از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند
بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس چنانچه محروری مزاج در سن
شباب ضعیف و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بعکس
این بود درجات سن چهار است اول سن نمو و آنرا سن
حداثت گویند ابتدا از آن از سن طفولیت است و آن از نما
که مولود را استعداد حرکت نباشد در آن سن بعد از آن سن

والله اعلم بجمیع الامور

صبی

صبی و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بعد از آن
سن ترعرع و بعد از آن سن غلامیه و آنرا رباقی گویند و آن
وقت بلوغ باشد و بعد از آن سن فتی تا قریب سی سال که
شباب است دوم سن وقوف و آنرا شباب نیز گویند بعد از آن
انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل سال و رطوبت در صبی و شباب
بر رای جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطه
کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شبیه
و حاد بود چنانچه هیزم تر و خشک را علیحده مشتعل گردانی در نار
متساوی اند در کمیت سیوم سن کهولت بود و آن از انقضاء
سن وقوف تا قریب شصت سال بود درین سن حرارت
در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخیت است
و آن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود و درین سن یبوست

وارث

در نارین متساوی

اشتهاء

غالب شود بر برودت بسبب رطوبت غریبه اما این مجموع که گفته
شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد
چنانچه گویند در حبشه و زنگبار کسانی تا سی سال و چهل سال منقضی
میشود اما اجناس مزاج ذکور بحرارت و یبوست مایل بود مزاج
اناث برطوبت و برودت مایل باشد و این نیز با اعتبار اغلب بود
نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت کل واحد از اناث نیز چنین بود
اما صناعات قسمی از آن موجب امری شود مثل آنکه صناعتی
که مباشر آن باید بود چون قصارت موجب ترطیب بود و صناعتی که — و مجاور
مجاور آتش باید بود موجب تسخین و تجفیف بود و افراط در آن
سبب کثرت تحلیل و موجب تبرید شود و صناعتی که مجاور گل باشد
موجب یبوست گردد مثل اکاری و طیان اما عادات از آن جمله است
که ترک او مغیر مزاج گردد و مراعات او حافظ صحت و استقامت

مزاج

مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی
کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی از آن
دفعتاً باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج باشد پس بتدریج از آن
باز آید العادة کالطبیعة الثانیة اما واردات خارجی
مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات بود که هم حافظ
صحت و هم مغیر مزاج می باشد و تغیر که از مشمومات حاصل میشود
از دیگران بیشتر شود و آنچه اطلیه است بواسطه مناسبت روح و سرعت
نفوذ و مقوی و حافظ صحت بود و آنچه کریه بود بالعکس از آن جمله
نفخی با قنالست موجب تحلیل رطوبات و استعیا بود و درد
و صداع بارد را مفید و همچنین اند فان در رمل گرم امراض
رطوبی را نافع بود و استنشاق در زیت تشنج و اعیا را — و استنقاع را
مفید بود و مثل رشش آب بر روی موجب انتعاش قوت
مغشی را بالشیره

وازاله کرب و لهیب میشود خصوصاً که [illegible] **فصل دوم**

در تعدید اسباب عوارض بدنها بدانکه اسباب حرکات حرارت
بود همچون فکر یا بدنی همچون حرکت ریاضت و ملاقات مسخنات
از اغذیه و ادویه خواه بجانب داخل بود و خواه بجانب خارج و تکاثف
مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون
مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط
و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب
رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل با جودت هضم و سکون و نوم
و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط
و مجففات بود بجانب داخل یا خارج اسباب ملاست لزجی از داخل
مثل تناول مرطبات و حرکات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج
مثل استعمال موم و روغن و اطلیه مجلیه و هوای نرم و اسباب خشونت مثل

ملاقات

[illegible] مجففات بافراط و قابضات بود و خارجی
و داخل و اسباب استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه و رقت
ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه
و ضعف دافعه و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بود بطرف دیگر — غلظت ماده
دیگر و اسباب فساد شکل قصور قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل
خلقت یا رداءت انفصال از رحم یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت
طفل نه در وقت خویش و یا ضربه و سقطه و مثل آن بود اسباب
سده حدوث حجری یا خلط بود در مجاری از خلط و ثقل یا التحام
یا تنگی انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا یبس مجاری اسباب
اتساع مجاری ضعف ماسکه باشد یا شدت حرکة دافعه یا ادویه
مفتحه یا فرحیه اسباب یاد مقدار و عدد در اول خلقت نقصان
ماده یا ضعف قوت مصوره بود و بعد از خلقت سببی از اسباب

کثرت ماده و شدت قوت مصوره بود و اسباب نقصان مقدار و عدد وضع

التحام را

خارجی بود مثل قطع و تآکل اسباب خلع وضع بعد از عضو [illegible]
تشنج یا التیام بود یا ولادی باشد یا مباعدت عضوی از
تشنج یا استرخا یا اثر قرحه بود یا نه ولادی باشد اسباب تفرق
اتصال از داخل مادّهٔ اکال یا محرق یا لذاع بود یا امتلای متمدد یا
دافعه بر مجری طبیعی یا حرکتی بر عنف یا انفجار ورمی بود از خارج
مثل قطع سیف و کشیدن بر ریسمان و سوختن بآتش و اسباب
قرحه جراحتی بود که متفتح گردد یا ورمی که منفجر گردد یا بثره که متآکل
شود اسباب ورم امتلا از اخلاط یا از مادّهٔ ریحی یا مائی بود و قوهٔ عضو دافعه
و ضعف عضو قابل اتساع مجاری یا وجعی شدید بود اسباب خلع
که بدنی بود مثل قلبه از رطوبهٔ مزخنیه پیدا شود یا امری خارجی بود
مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی
بود من حیث هو منافٍ سوء المزاج مختلف بود یا تفرق

مدور

مایل بار

انفصال

اتصال و انواع مختلف و متعدد است اسباب آن نیز متعدد
و مختلف بود و انواع مشهوره پانزده است اول حکاک است و سببش
خلط حریف یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سیوم
ناخس است و سبب آن مادّه تیزی بود یا ریحی که ممدد بود از جهت عرض
چهارم ممدد است سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عضل یا عصب بود از جهت طول
پنجم ضاغط است و سبب آن ماده یا ریحی بود که جا بر عضو تنگ کند
ششم منفخ است و سبب آن ماده بود که میان عضل و غشاء او حادث
هفتم مکسر است و سبب آن ماده یا ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل
شود هشتم رخو است و سبب آن مادّه بود که ممدد لحم عضل باشد نهم
ثاقب و سبب آن مادّه غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع
شود دهم مسلی است و سبب آن همین سبب ثاقب است و فرق میان او و
آنست که مادّه ثاقب را نفوذی بود چنان محسوس شود که عضو را

سوراخ میکند و ماده مثلی در آن موضع محتبس بود
خدر است و سبب آن خلط بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی
دوازدهم ضربان است و سبب آن ورم حار بود در عضو حساس سیزدهم
اعیا میست و سبب آن تعب بود و انرا اعیاء تعبی گویند یا خلط ممتد آنرا
اعیاء تمددی گویند یا خلط لاذع بود و انرا اعیاء قروحی گویند یا بسبب
ریحی باشد انرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم لادغ است سبب آن خلط حار بود — اعیاء ده
پانزدهم تعقبل است و سبب آن ماده بود که در عضوی یا غیر حساس که از
جنس غشا معلق بود و یا عشا گرد او در آمده و بواسطه انجذاب غذا ا
تعلق کند یا بسبب ورم بود که در عضو حساس واقع شود و حس عضو را
باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله اسباب سکون وجع و قطع سبب
موجع بود و تحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات
وجع بود اسباب تخمه امتلا از دو بیرون نیست یا امری خارجی بود — و تحقیق مسکن وجع قطع سبب بود که

مثل

مثل اشتعال مرطبات با توفر رطوبات فضلی و موانع تحلل یا امری
داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه و یا ضیق
مجاری اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا وارد بر جرم
عضو شود یا وارد بر روح یا وارد بر قوت اگر وارد بر جرم عضو شود
سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق اتصال بود و اگر وارد بر روح میشود
سوء المزاج بود و تحلیل بکثرت استفراغ و اگر وارد بر قوت شود کثرت
صدور فعل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعیده کنند فساد هوا
وَمَا یُؤکَلُ وَیُشْرَبُ نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات
غیر طبیعی یا یابس مضعف بود مثل عرشه یا لبسه یا یبوستی تشنج همچو فواق — متشنج بود
یابس یا فضول موذی بود و تبرید همچو ناقص یا موذی بلذع همچو قشعریره (لرزه)
یا ریحی که طالب خروج باشد همچو اختلاج **مقاله چهارم** در احوال
و اعراض و علامات و این مقاله مشتمل است بر دو باب **باب اول**

در احوال و اعراض بدانکه احوال بدن انسان بنزدیک جالینوس سه
حالست صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی حالتی طبیعی
بود که با وجود آن افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض
هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطه او موجب آفت افعال باشد حالت ثالثه
هیئتی باشد که نه حد صحت برو صادق باشد و نه حد مرض زیرا که حالت
که افعال مطلق سلیم نیست و مطلقا غیر سلیم هم نیست چون حال شیخ
و طفل و ناقه و شکران یا صحت و مرض هر دو مجتمعند در وقت واحد
بنسبت با شخص در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمعند در شخص
اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض
مقدار یا مجتمع شوند اما در دو وقت همچون شخصی که در تابستان یا در
شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بعکس این
اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و میان این دو

واسطه

واسطه نیست و بر قیاس ثبوت واسطه در حدیکه او گفته است
خلل نیست اما عرض هیئتی غیر طبیعی است که بواسطه مرض موجب آفتی
شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد و گاه
عرض سبب مرض شود همچو وجع قولنج که سبب غشی بود و باشد که چیزی
هم سبب و هم عرض و هم مرض باشد بسبب انصداع عرق میشود بواسطه
(شکافته شده)
اقتضای حرکت عنیفه سل که عرض قرحه ریه است و سبب ضعف معده
میشود و بنفس خود مرض باشد و بدانکه مرض مفرد بود یا مرکب
و مفرد سه جنس است اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسمت
که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج باشد و مادی بود
جنس دوم امراض ترکیب و آن چهار قسمت است امراض خلقت
و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار است امراض
شکل مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض مجاری

چون حمی دق و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرض باشد صح

مثل انسداد عرق
کبد و غیره صح

یا آنکه فراخ گردد مثل اتساع عصبهٔ مجوّفه یا تنگ گردد و مثل خناق که
آن تنگ شدن منافذ نفس است یا منسدّ گردد سیوم امراض مجاری و
یا آنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی
شود همچو خلو تجاویف قلب از خون در مزاج مهلک یا ممتلی شود از منفذ
همچو صرع و سکته چهارم امراض صفایح است همچو ملاسه معده
و خشونه قصبهٔ ریه امّا مرض مقدار بزیادتی عضوی خاصّ بود و بنقصان
همچون عظم لسان و عام بود همچو سمن مفرط و زیادتی خاص بود
ذبول لسان و عام بود همچو هزال مفرط امّا مرض عدد بزیادتی بود عدد
طبیعی بود همچو اصبع زایده یا غیر طبیعی بود همچون السلع یا بنقصان
همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت امّا مرض وضع همچون
زوال عضوی بود از موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سیوم در امراض
مفرده تفرق اتّصال است و هم مرض بحسب موضع مختلف باشد و اگر
این مرض را گویند
تفرق

یا تفرق اتّصال او در جلد باشد خدش و سحج گویند و اگر در لحم باشد
جراحت گویند و اگر متقادم شده باشد قرحه گویند و چون متقادم
شود اگر در عظم واقع شود کسر گویند و اگر بعرض بود صدع و اگر
بطول بود تفرق در غضروف اگر بعرض بود فسخ گویند و اگر
بطول بود تفتت و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق بثق امّا
مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل مثلا
که از حمّی دق و قرحهٔ ریه مرکبست و بعضی امراض با لجبت بهیئة
باشد همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب محل بود همچون ذات
الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض بود همچون صرع و بدانکه
مرض اصلی باشد و بشرکت باشد لکن اوّلاً حادث شود اصلی بود
و آنچه بسکون اوّل ساکن گردد و بشرکت بود و این که بشرکت
یا بواسطهٔ مجاورت و یا بواسطهٔ آنکه از عضو با وفق طریقی بود و

یا انکه میان دو عضو خادمی و مخدومی بود مثل عصب …

فعل او بود چون حجاب ویه یا محل عضو ماوف بود چون دماغ و معده

یا مصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را

و اربیه کبد را و بدانکه اوقات و ازمنه در مرض که بسلامت

منتهی میشود چهارست ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتداء

مرض را زمان ابتدا گویند مادام که در تزاید بود و زمان تزاید و

واقف باشد یعنی نه زاید باشد و نه نقصان زمان انتها و چون

نقصان یابد زمان انحطاط **باب دوم** در علامات و دلایل مشتمل

بر مقدمه و هشت فصل **اما مقدمه** بدانکه علامات آنست که بدان استدلال

کنند باحوال بدن انسان و افعال که از قوی صادر میشود و این علامات

و امارات یا دلالت بنفس مرض کنند همچون سرعت و اختلاف

نبض که دلالت دارد بر حمی یا دلالت بر محل مرض کنند همچون نبض

منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کنند

همچون علامات امتلا یا بر علامات لازم مرض بود همچون تب حاد

و ضیق نفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود

چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و آن نوع مشکل

تر است و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال در آن بچیز

کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدا افعال

که قوی است و آفت قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست

چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض

بر احوال قلب بود و دوم دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا

موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود طرف

الایسر دلیل ورم طحال سیوم شکل مرض همچون دلالت ورم هلالی

شکل بدانکه ورم بر محدب کبد است چهارم باستفراغ همچون

بول و براز که در باب خود یاد کرده آید و چون [stain]
در هشت فصل یاد کرده میشود **فصل اول** در علامات مزاج
بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول لمس ملمس است اعتدال
آن دلیل اعتدال مزاجست و میل آن بکیفیتی دلیل آن کیفیت باشد
دوم سحنه است سمن لحمی دلیل حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل
برودت و رطوبت و هزال دلیل برودت و یبوست سیوم لون است
بیاض لون دلیل برودت بود و حمرة و سمرة دلیل حرارت و صفرة
دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت و سواد و جعودت
آن دلالت بر حرارت مزاج کند شقرت و حمرت بر اعتدال و
و بیاض بر برودت پنجم هیئات اعضا است سعة عروق و سینه
و عظم عظام و تمامی خلقت دلیل حراره بود و ضد آن دلیل برودت
ششم کیفیت انفعالات است سرعت کیفیتی از کیفیات دلیل غلبه
آن

[stain] افعال طبیعی است از افعال آنچه متمکن کامل
بود دلیل اعتدال بود و آنچه مشوش بود و سریع بود دلیل
حرارة بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است
کثرت نوم دلیل رطوبت است و قلة آن دلیل حرارت و کثرت
بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانیست مثل طیش و حرارت
و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود
و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود
دهم فضول مندفعه است شدت رائحه و صبغ آن دلیل حرارة بود
و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن
بر یبوست **فصل دوم** در علامات امتلا زیادتی کمیت اخلاط
ردیه بود یا اخلاط صالحه و علامات امتلا مجملا ثقل اعضا و کسل
و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و امتلا نبض و انصباغ

غلظ قاروره و کلال بصر بود امّا مفصلا علامات غلبهٔ دم ثقل
سر و تمطّی و تثاؤب و نعاس و کدورت و بلادت حواس و علامات
دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع
سهلة الانصداع مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزها سرخ بود
و علامات غلبهٔ بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا
و کثرت بزاق و قلّة عطش و ضعف هضم و جشاء ترش و کثرت
خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامات
غلبهٔ صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین
و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفراوی و قشعریره و تخیل
شعلهٔ آتش و چیزهای زرد بود و علامات غلبهٔ سودا سواد و تیرگی
و خشکی بدن بود و سواد و غلظ خون و شهوت کاذب و کثرت افکار
و وسوسه و خوف و تخیل هولها و تیرگی چیزها سیاه **فصل سیوم** در نبض و آن

مرکبست

که عبارت صـ

مرکبست اوعیهٔ روح از قلب و شرایین باشد و هر نبضه
مرکبست از حرکت انبساط و انقباض و در میان هر دو حرکت
سکون لازم اگرچه تنگ آن باشد پس نبض مرکب از دو حرکت
و سکون باشد و بسط و قبض او جهت جذب نسیم و دفع دخانست
و اجناس نبض ده است **اول** جنس ماخوذ است از مقدار
انبساط و اقسام بسیط آن نه است **اول** طویل و او آنست که
اجزای او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت
بترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد **دوم** قصیر است و او در مقابل
طویل بود **سیم** معتدل در قصر و طول **چهارم** عریض و او آنست
که اکثر اجزای او در عرض ساعد محسوس شود و سبب آن خلو
عروق و رطوبت آلت بود **پنجم** ضیق و او در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عرض و ضیق **هفتم** شاهق است و او آنست

که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن [illegible] حاجت
و مطاوعت آلة بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق است
منخفض پست
نهم معتدل در شهوق و انخفاض و از ازدواج این بیست هفت
حاصل میشود اما آنچه مشهور است و اسم دارد شش است
اول عظیم و او نبض طویل عریض عمیق بود دوم صغیر است و او
در مقابل عظیم باشد سیوم معتدل در عظم و صغر چهارم غلیظ است
و او آنست که در عرض و شهوق زاید بود پنجم دقیق است و او
در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلظ و رقت بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و آن سه قسمت
اول سریع و او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب
آن شدت حاجت باشد دوم بطی است و او در مقابل سریع بود
سیوم معتدل بود در سرعت و بطو جنس سیوم ماخوذ است
از زمان

از زمان سکون و آن سه قسمت اول متواتر و او آنست که زمان
سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود
دوم متفاوت و او در مقابل متواتر است سیوم معتدل در
تفاوت و تواتر جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلة و آن سه
قسم است اول صلب است و او آنست که انگشت با عنف دفع حرکت
انبساط او فرو نشاند و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم
لین و آن در مقابل صلب است سیوم معتدل در صلابت و لین
جنس پنجم ماخوذ است از آلة ملمس و آن سه قسمت اول
حار سبب آن اسباب مسخنه است دوم بارد و او در مقابل حار بود
سیم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است
از امتلا و خلو و آن سه قسمت اول ممتلی و آن چنان باشد که
در اندرون عرق چیزی زاید از حد اعتدال محسوس شود

سبب آن امتلا بود دوم خالی و آن در مقابل ممتلی بود سیوم
معتدل در امتلا و خلو **جنس هفتم** ماخوذ است از کیفیت
قرع و آن سه قسمت اول قوی و او آنست که در انبساط
سخت بر انگشت بکوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شراب
و فرح معتدل دوم ضعیف و او در مقابل قوی بود سیوم معتدل
در قوة و ضعف **جنس هشتم** ماخوذ است از مستوی و اختلاف
و آن دو قسمت اول مستوی است و آن عبارت از آن باشد که
در جمیع نبضات یعنی قرعات مساوی بود دوم مختلف و او در مقابل
مستوی بود و این مختلف به دو قسمت منتظم و غیر منتظم
مختلف و آن آنست که اختلاف او را نظامی بود یعنی در چند
دور که کند بدان یک اختلاف باشد و مختلف غیر منتظم و او آنست
که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری او را اختلافی

ظاهر

ظاهر بود **جنس نهم** ماخوذ است از حال وزن و آن یا جید
الوزن بود یا ردی الوزن جید الوزن آنست که بر مجری طبیعی بود
یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی
الوزن سه قسم است اول متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی
که لایق سن صاحب نبض باشد تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی همچو وزن نبض شباب بود دوم مباین الوزن
و آن نبض بود که از وزنیکه لایق سن صاحبش باشد قاصر بود
چنانچه وزن نبض شباب مثلا همچو نبض صبی باشد سیم خارج الوزن
و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نبض
نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری
موجود است زیرا که همچنانچه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر
ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود و نسبت ازمنه

ابتدای بحث (?)

بنض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعی است اگر این نسبت
متفق بود چنانچه در ازمنهٔ آن هیچ اختلاف نباشد از منتظم
گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که او را نامی نهاده اند
و مشهور است اوّل غزالیست و آن نبضی بود که مختلف بود
در سرعت و بطو چنانچه اوّلا بطی باشد پس ناگاه بسرعت مایل بود
و بتدریج هر بار سرعت تغیر شود و شبیه بحرکت غزال بود دوم موجی
و آن نبضی باشد مختلف در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا
و او بطریق موج آب محسوس گردد سیوم دودی و آن نبضی بود
چون موجی اما او را عرض و امتلا نباشد و ضعیف بود چهارم نملی است
و آن ضعیف تر از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی باشد که مختلف
بود در عظم و صغر و صلابت و شهوق و لین و انخفاض و گاهی که بعضی
اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ششم ذنب الفار است

و او آنست

و او آنست که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر میشود
و باز بدرجهٔ اوّل عود کند و بدین وتیره ضعیف شود هفتم مسلّی
و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود دارد و بدرجهٔ اوّل بتدریج بود
چنانچه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعتاً عود کند
هشتم ذو الفتره است و او آنست که در زمانیکه توقع حرکت
بود ساکن گردد نهم واقع در وسط و او آنست که زمانیکه سکون
باید حرکت کند دهم مرتعش و او آنست که حرکت او همچون رعشه بود
یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمان پیچیده محسوس شود دوازدهم
مطرقی و ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه
حرکت انقباض محسوس میشود و شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتفع
و او آنست که حرکت او همچو حرکه رعد محسوس شود و او آنست که دو قرع
کند چنانچه حرکت انقباض محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه و این دلالت

بسوی حال مریض کند **فصل چهارم** در نبض و [illegible]
وفصول واعراض امّا نبض باعتبار اجناس نبض ذکور
اعظم واقوی بود از نبض اناث امّا نبض حبالی عظیم وسریع
بود ومتواتر امّا نبض باعتبار اسنان نبض صبیان بلین مایل بود
ونبض شبان مایل بعظم وقوت بود ووزن لایق بهر دو آنست
که در صبیان زمان انبساط وانقباض مساوی بود ودر شبان زمان
انقباض از انبساط اندکی زائد بود ونبض کهول بصغر وبطو مایل بود ووزن
لایق بدیشان آنست که زمان انقباض از انبساط کمتر بود باندکی ونبض
مشایخ صغیر وبطی ومتفاوت بود ووزن لایق بدیشان آنست که زمان
انبساط بیشتر از زمان انقباض بود امّا باعتبار فصول نبض در ربیع
معتدل بود ودر صیف سریع ومتواتر ودر خریف مختلف وضعیف
ودر شتا بطی ومتفاوت ونبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود امّا

باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل نوم ویقظه در ابتداء خواب
نبض صغیر ومتفاوت بود ودر بیداری اگر بطبع خود بیدار شود
سریع وعظیم بود واگر فجاءةً بسبب خارجی بیدار شود نبض سریع
ومتواتر ومختلف بود وباشد که مرتعش بود امّا باعتبار
ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی وعظیم وسریع ومتواتر بود
بود واگر بحد تعب رسد نبض در عظم وقوت ناقص شود ودر سرعت وتواتر
زائد گردد واگر بافراط بود نبض دودی ونملی شود امّا باعتبار
استحمام اگر استحمام بآب گرم بود باعتدال وتحلیل نرسد نبض سریع
وقوی بود واگر بتحلیل رسد صغیر ومتفاوت واگر بافراط بود سریع
ومتواتر باشد واستحمام بآب سرد نبض در قوت زائد کند ودر سرعت
وتواتر ناقص واگر بافراط بود ضعیف وبطی وصغیر ومتفاوت گردد
امّا باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم وسریع ومتواتر

بود در خوف و خجالت عظیم و بطی و متفاوت و در غم صغیر و بطی
وضعیف و متفاوت و در فرح سریع و مرتعش و غیر منتظم بود
اما نبض در اوجاع در ابتدا وجع نبض عظیم و سریع باشد و اگر
متمادی گردد صغیر و متواتر شود پس دودی و نملی گردد اما
نبض در ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعد بود و در انتها
در سرعت و تواتر فزاید و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت
بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود

فصل پنجم

در قاروره او را تفسره نیز گویند و استدلال آن بران باعتبار هفت
جنس است اول لون است و طبقات آن نه باشد **اول** صفرة و مراتب
آن شش است اول تبنی واو دلالت کند بر قصور نضج دوم اترجی واو
دلالت کند بر حسن حال سیوم اشقر واو دلیل حرارت بود چهارم نارنجی
واو دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری واو زاید از نارنجی بود

والله اعلم

نسخه بوده

ششم زعفرانی واو دلیل حرارت مفرط باشد دوم حمرت و مراتب
آن چهار باشد اول اصهب روشن واو دلیل بود بر غلبه دم دوم وردی
بود و حمرة او زاید از اصهب باشد سیوم احمر قانی چهارم احمر
اقتم واو در حمرة بکمال بود و مجموع او دلیل بر غلبه دم باشد سیوم
خضرة و مراتب او پنج است اول فستقی واو دلیل بود بر برودت
دوم آسمانی و آن دلیل برودت تمام باشد یا شرب نبیذ سیوم نیلنجی
و آن دلیل برودة بافراط باشد و این برود در صبیان و مشایخ
دلیل تشنج و فالج بود چهارم کراثی و آن دلیل احتراق باشد مر
اخلاط را پنجم زنجاری واو دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل
بر هلاک **چهارم** سواد است و مراتب او چهار است اول اسودی
که ماخوذ از زعفرانی بود که بسیاهی زند واو دلالت بر یرقان و
صفرا دوم اسود که از احمر اقتم بسیاهی زند دلیل غلبه خون

واحتراق باشد سیوم اسود که از اخضر حاصل شده باشد آن دلیل
سودا از صرف بود چهارم اسود که از بیاض مأخوذ بوده باشد و آن
دلالت بر احتراق کند از بلغم و بول اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد
یا موت غریزی و صفانه بد باشد خصوص در مشایخ و زنان و ابتدای
از حمیات اما تنها ول جرمی سیاه مثل ابکامه و آتش مؤثر بود آنرا
اعتباری نباشد **پنجم** بیاض است و آن دو قسم است اول رقیق حقیقی
شفاف و آن دلیل برودت بود و نومید یا از نضج دوم ابیض
و آن اصناف است اگر مخاطی بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر آب آن دسومتی
باشد یا مثل شیر بود دلیل ذوبانی باشد و این در آخر دق میشود
فقاعی بایده دلیل قروح آلات بول است و فقاعی بایده دلیل خضاب
یا مواد خام در صاحب رسوب بغایت بد باشد اگر مشابه منی بود دلیل
بحران امراض بلغمی باشد و اگر مشابه ماست دشیر بود در امراض حاده

دلیل

دلیل هلاک باشد و از الوان بول یکی آنست که مشابه غساله لحم باشد
و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت
باشد و او دلیل بد باشد خصوص منتن بود **جنس دوم** از دلائل بول قوام
باشد و آن سه قسمت اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم
نضج و ضعف کلیه و آلات بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط
و عدم نضج بود و شاید که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار اورام
و انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد
و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سیوم معتدل
در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تام و حسن حال بود **جنس سیوم**
رائحه بول است و آن شش قسمت اول عدیم الرائحه است و آن دلیل
برودت مزاج بود و نقصان حرارت غریزی دوم منتن و آن دلیل
قروح مجاری بود یا اخلاط عفنه سیوم حامض الرائحه و او در مرض

حاد دلیل حرارت غریزی بود دلالت کند بر حدوث حرارة غریبه که
از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو اکرانجه است و او دلیل
دم باشد پنجم حریف اکرانجه است وآن دلیل صفرا باشد ششم [illegible]
اکرانجه است وآن دلیل [illegible] رطوبة باشد **جنس چهارم** زبد [illegible]
و عاقده زبد رطوبة لزجه بود فاعل آن ریح که در جوهر بول باشد
و سواد و شقرت زبد دلیل یرقان بود و کمی آن دلیل حرارت
اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبة **جنس پنجم** قلت و کثرت
بول است اگر کمتر از آن باشد که می باید نسبت بمشروب دلیل مقدمه استسقا
یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل
استفراغ رطوبات زائده بود و ذوبان اعضا **جنس ششم**
صفا و کدورت است و آن غیر رقت و غلظ بول که [illegible] دلالت کند بر اشتعال
طبیعت نضج اخلاط را یا سقوط قوت و ضعف دلالت بر عدم نضج کند

جنس هفتم

جنس هفتم رسوب است و رسوب جوهری باشد که از مائیة غلیظتر
بود و از و متمیز شود خواه ترسب کند و خواه معلق ایستد و استدلال
با و از چند وجه کنند اول از جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی اما
طبیعی سفید باشد بازرد و متصل الاجزا و متخلخل با نتن و در اسب بود
چون تحریک کنند منبسط شود و متفرق گردد و زود در اسب نشود
و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی نوزده قسمست و هر یکی را
اسمی هست اول خراطی و آن همچو صفایح بود و کبار باشد و صغار
اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با نتن باشد دلیل
خراشیدن اعضا بول باشد اگر که بود یا شبیه بفلوس ماهی بود [illegible]
و انچه سفید بود نخالی گویند و دلیل جرب مثانه باشد یا ذوبان اعضا بود
اگر سرخ بود انرا کرسنی گویند از کبد آید یا از کلیه یا از دم محترق بود
دوم دشیشی و سویقی نیز گویند از نخالی خردتر بود و اگر سفید باشد

دلیل قروح [illegible] اما صغار [illegible]

دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق
خون سیوم لحمی و آن شبیه بجوهر گوشت باشد و سبب آن گرسنگی
باشد چهارم وسمی و آن همچون چربی باشد دلالت کند بر ذوبان
شحم یا سمین پنجم مدی و آن دلیل انفجار ورمی بود یا قرحه ششم
مخاطی و آن از خلط خام بود و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه بود
هشتم نخالی شبیه بقطعهای خمیر و آن از ضعف معده یا امعا بود یا از
تناول البنیات نهم رملی و آن دلیل حصاة و رمل بود اگر سرخ
بود از کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه دهم رمادی و آن
همچو خاکستر نماید دلالت بر احتراق بلغم کند یا مدت طویل باشد که متعفنه
شده باشد یازدهم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مایه ممتزج
باشد دلیل ضعف کبد بود و الا قروح مجاری بود دوم استدلال
از مکان رسوب آن سه قسم است اول غمام و آنست که بالا بود و

قرحه
هفتم شوری و آن همچون تارهای موی بود و ان از اخلاط خام ص

سر آمده دلالت بر قلت نضج و بکثرت ریح کند دوم و او آنست
که در وسط باشد دلیل توسط حال نضج کند سیم راسب و آن
اگر طبیعی بود نیک باشد و اگر غیر طبیعی بود بد بود زیرا که دلالت بر استحکام
سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود از ملاست و استوا
رسوب محمود دلیل نیک و در رسوب مذموم بعکس این بود و پراکندگی
آن از ضعف هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئات رسوب
شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بران کند که از کبد و جوانب
آن باشد و اگر متمیز باشد و ممتزج نباشد دلالت کند که از مثانه و مجاری
اوست پنجم استدلال از زمان رسوب کند اگر ظهور رسوب زود
باشد دلیل هضم نیکو بود و اگر دیر بود بعکس این باشد و باید
دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظتر از بول مردان بود
و بول زنان آبستن صافی و در وسط آن چیزی پنبه همچو منقوش ظاهر

معلق ص
نشیب

بود و بول ایشان در ابتدا از حمل مایل برقت و در انتها مایل بحمرة بود
و بول نفسا مایل بسواد باشد و بول صبیان سفید و غلیظ و بول (شبان)
مایل بناری و معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مایل بود
و بول (شیوخ) سفید و رقیق باشد **فصل ششم** در براز و استدلال بر آن
از چند وجه کنند اوّل از کمیت آن اگر زاید بود از فضلهٔ طعام دلیل
کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف
دافعه بود یا احتباس کمی در امعاء قولون یا اعور حادث شده باشد
دوم از قوام آن اگر رقیق بود و غیر لزج دلالت بر شدت تپ یا ضعف
مجاری یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند امّا غلیظ اگر با رطوبة
نیامیخته باشد از تحلل و حرارت یا یبس اغذیه یا طول مکث بود
و اگر برطوبة مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت حرارت بود
سیوم استدلال از لون او بدانکه لون براز طبیعی آنست که ناری

شیوخ صح

و لزج دلالت بر اخلاط رخوه کند و در تب حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق صح

بود

بود و شدت آن دلالت کند بر غلبهٔ صفرا و نقصان او دلیل ضعف
هضم باشد و بیاض از شدت مجری مراره باشد و هم یرقان بود
و اگر بوی ریم از آن آید دلیل انفجار قرحه بود و خضرت آن از ارا
دهم از یرقان زنجاری و کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز همچو
الوان بول باشد چهارم استدلال آن از هیئات طبیعی او آنست
که صقلی بود و اگر منتفخ بود همچو زبل گاو و دلیل کثرت ریح بود پنجم
استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند و در خروج
سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه و اگر تاخیر کند و بطی
الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا برد امعاء یا تناول قابض بود ششم
استدلال از رایحهٔ اگر نتن آن زاید باشد از آنچه معتاد بود از عفونت
اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همچو اعتبار روایح بول باشد هفتم
استدلال از زبد آن کنند و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح

کند و بحران طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت
و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدیم الکراهیه نباشد و سهل الخروج
بود و غیر لاذع **فصل هفتم** در بحران بدانکه بحران عبارتست از تغیر
عظیم که دفعتاً واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و حکما تشبیه
کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز
بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را
که مرض است بکشد و برو غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید بشکند ظ
گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان که غالب
شود و لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد
بمقاومتی دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض بمقاومت ظ
باشد و اگر نعوذ بالله دشمن غالب شود و سلطان را بشکند و مملکت
بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر دشمن
غالب

غالب آید محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کنند تا مملکت مسخر
گردانند آنرا بحران ناقص ردی گویند بدانکه انتها یا به بحران باشد
یا بتحلیل ماده بتدریج یا وقوع بحران یا بانتقال ماده از عضوی بعضوی
و این را بحران انتقالی گویند و اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل
کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس برئیس نقل کند ردی گویند
و بحران محمود آنست که در انتهای مرض بعد از نضج تام در روز باحوری
واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت
حاصل شود و بحران مذموم بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ
و مصاف از طرفین تهیه اسباب و یا صاحب مشغول باشند مثل صیاح و عجاج
و خوف و تجربی باشد روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال
مریض واقع میشود و بحرانیکه بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف
یا ادرار یا عرق دفع ماده خواهد کرد و هر یک ازین علامتی باشد

دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات
قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل
آن و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بطن و قراقر و در شکم و عدم
علامات قی بود و علامات رعاف صداع و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی
روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه و غلظت
و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و نداوات و انتفاخ
بشره بود و بحران بدان باشد که اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران
که در ابتداء مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص
و در انتها تام و در انحطاط بحران نباشد و در آن روزها طریقه انسب
که مریض را بهیچ نوع تحریک نکنند و روزهای بحران که ایام باحوری
گویند اول آن چهارم مرض است و باشد که در امراض حاده تقدم
کند و در سیوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر باشد

و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیقه دفع کند از آن جهت صحیح

بحران

بحران هفتم و روی منذر باشد بحران ششم و اگر در ششم بحران
واقع شود بد باشد و اگر در پنجم واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز
بحران است و درین روز بحران جید قوی واقع شود و روز نهم روز
بحران است منذر است بحران در یازدهم و اگر در دهم بحران واقع
شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود و اگر بشود بد باشد روز یازدهم
روز بحران است و منذر است بحران در چهاردهم و در روز دوازدهم
بحران بد باشد و در سیزدهم همچو روز ششم بود و روز چهاردهم روز
بحران است و درین روز بحران قوی و جید بسلامت بود و بحران در یازدهم
بیستم روز هفدهم روز بحران است و منذر است بحران بیست و یکم و اگر
در روز هیجدهم باشد و نوزدهم نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم
و بیست و یکم روز بحران است اما بیستم اقوی باشد و روز بیست و چهارم
روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و در روز بیست و هفتم

روز بحران است در بن روز بحران قوی باشد و بعد از آن سی و یکم
و سی و چهارم و هر بحران که بعد از این واقع شود از اقوی نباشد
و روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از آن روز چهلم و بقول بقراط
بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هفتادم
و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع میشود

فصل ششم

در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده امراض
ثبات قوه و سحنه و اشتها و سلامت بودن عقل و ذهن و خلق
و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور بثرات بر لب و بینی و بحران
جید در روز بحران و خواب شب و اول روز خفت و راحت بعد
از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد و علامه حال ردیه خلاف
این بود چشم در گو افتادن و کشاده ماندن و دهن و تنفس عالی و حدت
سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یکجا داشتن

و بسیار

و بسیار انگشت در بینی کردن و چخیدن لب و بپشت باز افتادن
و روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه
کسی چیزی طلبد و سکوت بگفتار و بسیار گفتن و کم گوشت و اضطراب در غیر روز
بحران و هر لحظه بر جستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان
از هفتم و رعاف مفرط با ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات
بد باشد و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف
و با حرارت درون و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث عطشه و سواد
زبان و ظهور عدس سیاه یا بنفسجی و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه
مجموع علامت بد بود و نتن بینی و حدوث خناق بر غیر ایام بحران
و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرهگی لون و هذیان گفتن
با سکوت گفتار و لب سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست
پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط

عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشیده ماندن چشم مجموع دلیل
مرگ باشد و بسیار بود که نزدیک مرگ مرض و وجع ساکن شود یقیناً
بی‌سببی ظاهر و آن بجهت آن باشد که طبیعت از رجوع نومید گردد و ترک
تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد و علامت نکس ساکن شدن تب باشد
بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و هضم و خواب
بسیار و تهیج روی و شب چشم و صبغ بول و علامت طول مرض استمرار
اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتداء مرض والله اعلم

خاتمة

فی الانذار بالحوادث من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان
باشد که کسی را تغیر حادث شود در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف
و سیلان دم و بواسیر و طمث منذر بمرض باشد و خفقان دائم
منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار بصرع و سکته و اختلاج
بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج جفن بلقوه و ثقل و کلال

بدن با کثرت عرق منذر باشد بسکته و فالج و حمرة روی و چشم و سیلان
دمع و نفرت در روشنی منذر باشد بسرسام و غم و خون بی سبب و کثرت
فکرهای بد منذر باشد بمالیخولیا و سرخی روی با کمودت و غلظ منذر
باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه
بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد
بعلل کبد و ثقل کمرگاه و قاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ
و وجع اطراف بقولنج و حکة مقعده که بسبب کرمهای خرد باشد منذر باشد
ببواسیر و بسیاری حدوث قوباء به برص و بهق ابیض منذر بود و سیلان
طمث در زمان حمل باسقاط و سختی شدت و برآمدن ساق بداء
الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه و سل و عرق و بول
منتن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی
دیگر چنان باشد که اگر در حمیات حاده صمم حادث شود و بعد از آن

زند با سهال صفراوی زایل
گردد و اسهال صفراوی بلغمی تیز
زایل شود و استسقا صح

اسهال صفراوی دست دهد زایل شود و همچنین باسهال بلغمی و تاثیر
و تشنج رطب تخمه و جنون و بواسیر و سعال بورم خصیتین و فواق
امتلا بعطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و درد کرده و دیگر
اعضا بدوالی و داء الفیل **قسم دوم** در علاج کلی مشتمل بر دو باب

باب اول در حفظ صحت و این مشتمل است بر ده فصل **فصل اول**
در تدبیر حبلی و مولود حبلی بدانکه هرگاه که علامت آبستنی ظاهر شود
باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات و ریاح
و تعب و بویها بد احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر
از اینها بجهت اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بهفتم ماه رسد
احترازات را مرعی دارند و سکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا ادا
شهوت کلبی کنند اما مولود در خانهٔ معتدل باید بزاید و چون جدا
ناف او بالا چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بر

تحت الطعوم وا ترکه

ترشی و عفص و قابض از بار و شمار
تیز و تلخ و شور و ان از فعل حار

چرب و شیرین و تفه از معتدل
شد طعوم تسعه تو محفوظ دار

در لطیف و در غلیظ معتدل
کرد فعل مختلف پر و در کار

نهند و مولود را با آب نمک بشویند چنانکه آب بدهن و بینی او نرسد
و اگر با آن آب سماق و شاهدانه و حلبه و قطبه بهتر بود و بعد از آن
با آب فاتر عذب بشویند و انگشت عسل در دهن او نهند و در قماط
بپیچند و هر عضو را بجای خود بنهند و برفق ببندند و در خانهٔ تاریک پرورش
دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند هر چند روز با آب فاتر بشویند
اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب‌تر می افتد اگر مادر
صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز نگذرد ما در شیر ندهد و اگر خواهند
که دایه بگیرند اختیار مرضعه کنند خوش شکل نیکو خلق که بقوت بود
و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود معتدل مزاج و بزرگ
پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر از شیر
دختر بود چنانچه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذا
لطیف معتدل تناول کنند و در بامداد پستان را اندک بدوشد پس در

طفل نهند و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب نماید و باه و مجامعت
نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری
و صعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیهٔ
غلیظ مثل هریسه و ثرید تناول کنند و اگر شیر بسیار بود چنانچه مؤدی بفساد
تقلیل شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بزبره و عدس و سرکه اگر امر خارجی
عارض شده باشد شیر طفل ندهند تا اثر آن عارض زائل شود و مدت
رضاع دو سالست چون نزدیک فطام باشد آب به نهند و بتدریج
معتاد بطعام گردانند و شیر برنج و نان در شیر و عسل آغشته بدهند و چون
اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثهٔ او بمالند و پیه مرغ ثنایا در
و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید
دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطعهٔ بیخ مهک بدست او دهند و در وقت
سخن گفتن بن زبان او را می مالند و در امراضی که اطفال را بسیار عارض

میشود

میشود ذکر میکنند اما در استطلاق شکم او را بکمون و انیسون و ورق
گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از آن متأذی نشود و زرده
تخم مرغ نیمبرشت بدهند و اگر متأذی شود و انگبین با به بزغاله
با سرد بدهند و شیر از عقب بدهند و شیاف از عسل و بوره و سرگین
موش استعمال کنند و روغن زیتون در شکم بمالند و در سوء تنفس بناگوش
بر روغن زیت چرب کنند و آب گرم بدهند و در زکام سر طفل گرم دارند
و اندکی عسل بدهند و سعی کنند تا قی کند با آنکه انگشت یا پر مرغ
چرب کرده بگلوی او فرو برند چنانچه اذیتی بدو نرسد و در سعال
صمغ عربی و کثیرا و دانه به و فانید با شیر یا روغن بنفشه بدهند
و در وجع گوش حضض و جوز السرو و مرزنجوش در روغن
بجوشانند و در گوش چکانند و اگر ریم از گوش بیرون آید
پارهٔ صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش

نهند و در فی کردن بسیار شراب سیب و انبه کی پوست نابسته بدهند

و معده را کاب بات طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامند

و در شکم بزریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع که

عبارت از بثرات بود که در دهن حادث شود از ان هر که سیاه

باشد قتال بود باید که دهن با العسل بشویند و بنفشه و گل و کشنیز

بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود

و اگر عطسه متواتر کنند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بعد

علاج آن باید کرد و اگر علامات ورم نباشد یا در وجع بینی دو دو بینی

او دمند و اگر بعد از قطع ناف در آن موضع ورم حادث شود

شنگار و عکل البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق چکانند

و در ناف نیز بمالند و اگر دیر مندمل شود عروق خون سیاه شود

و انزروت و اشنه و مر بسایند و بران افشانند و در استطلاق

و بجوابا

و بجوابا او روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو

در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند تا لعق کنند

و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در ورم حلق تلیین کنند شیاف

در تب توت و بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند و عسل بدهند

و در ریح صبیان که عبارت از هیاتیست شبیه بصرع صعتر و چند بید ستر

و کمون و عود صلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط

و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آن

نشانند یا آن بر کوی نرمی چیده آنجا می نهند یا آب برف بار تنگ

در مقعد بمالند و در زحیر که از سرما بود کمون و سپند را

با روغن گاو بدهند و آجری گرم کنند و مقعد بر سر آن اندازند و بران

نشانند یا زردهای تخم مرغ نا پخته بر سر مقعد نهند و بر سر آن نشانند

چنانچه آن زرده بمقعد او برسد و در تولد کرمهای خرد در نواحی

مقعد رسن و عرق و عروق و شکم بربندد و شیاف از مغز استه
شفتالو یا برگ او استعمال کنند و در کرم دراز که در شکم پیدا شود
افسنتین و درمنه و زهره گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و طفل را
چون از شیر باز گیرند باید که ابتدا با طعمهٔ لطیف لین کنند و تا قوت
نگیرد بحمام نبرند و از خوف و غضب و اخلاق بد و غم و بیخوابی نگهدارند
و چون قوت دویدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا بلعب مشغول
شود که آن بجهر ریاضت ایشانست و چون تا شش ساله شود بمکتب
سپارند و با آسایش دادن بتدریج کم میکنند و بر ریاضت افزایند
نه بحدی که از کار و شغل بیزار و ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا باخلاق
بالبده م — حمیده و پسندیده شود **فصل دوم** در تدبیر فصول فصل ربیع موادی
که زمستان افسرده باشد در حرکت آید و منبسط گردد و تدبیر آنست
بتقلیل و تلطیف — که غذا را کمتر کنند یا استفراغ بقی یا بفصد یا اسهال کنند بحسب عادت

وغلبه

وغلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و حمام
و کثرت اکل لحوم و حلاوی و از شراب احتراز باید کرد و از اشربه بمثل
شراب حماض و صندل و ریباس و سکنجبین اقتصار کنند و از اغذیه
زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب بود و در فصل تابستان
باسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در محل شمال قریب ببستان
که از دخان و بخار و غبار دور باشد مسکن سازند و از حرکات
عنیفه و از خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف
و مسخنات اجتناب نمایند و جایی که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه
و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد خورند و از جامهای کتان
پوشند و استفراغ بقی کنند فصل خریف از گرما و سرما بامداد و باد
میانه روز خود را نگهدارند و از خواب روز و مجامعت و کثرت
اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب نمایند

واگر بدن ممتلی باشد در ابتدا از خریف استفراغ بقی شاید کرد و در وسط
استفراغ بمسهل فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت
وحرکات و ریاضت واکثر اغذیه ولحوم وشراب درین فصل مفید بود
و وطی واستحمام واستعمال مسخنات باید کرد واکثر جامه پشمینه موینه
باید پوشید اما نعوذ بالله که از هوا مجری طبیعی بگردد و تدبیر آن نیست
که بتقلیل اخلاط ورطوبات کنند بتقلیل غذا واستعمال مجففات
واصلاح هوا و مسکن کنند بریاحین مطیبه مثل سیب وترنج وبه ومشمومات
مثل صندل وکافور وعنبر ومشک وبخورات مثل عود وعنبر وسط و قرنفل
ولادن واشنه وسعد واذخر وابهل وپوست انار ومورد وآبنوس
وزعفران بود باید که خانه را بگلاب وسرکه ویا آبکامه ترکه خوشبو
ترشوش دارند وگوشت وشراب وغذا کمتر خورند وازتیه ومجامعت
وفصد وریاضت واستحمام احتراز نمایند ودر مواضع مکشوفه

رکی

ساکن نشوند وقطعا نوم نجو در راه ندهند واز اشربه شراب حماض
ولیمو وریباس وصندل تناول کنند واز اغذیه اقتصار بحموضات
کنند وآب سرد بسیار بخورند وگل ارمنی با شراب خورند در روایات
آورده اند که گل ارمنی مفید بود وتریاق فاروق ومثرودیطوس
پیش از غلبه وبا مفید بود وحب زعفران ومرکب بند وباعسل قرص
سازند وبامداد یکدرم بخورند **فصل سیم** در تدبیر مأکول
ومشروب ودرو دو بحث است **بحث اول** در مأکول بهترین غذا ست
که از آن خون نیک حاصل شود ولذیذ باشد چون گندم آفتاب رسیده
وگوشت گوسفند یکساله واز میوه آنچه بغذا قریب باشد انگور است
وانجیر ورطب وافرطه مأکولات رقیق دوم کفته خواهد شد وبهترین
وقت آن زمان باشد که اشتها صادق وبعد از ریاضت باشد وبا شتها خوردن
نباید خورد واشتها آنچه دفع نباید کرد واز ادخال وتطویل زمان

اکل اجتناب باید نمود و هنوز اندک شهوت باقی باشد ترک کنند و موافق ترین غذا آنست که غذا المضغ لذیذ باشد و جمع میان الوان نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و یک غذا عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف و نحافت آرد و اعضا را مضر بود و غذای تفه موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چرب اشتها باطل کند و بدن را کرم دارد و غذای مالح هزال و خشونت آرد و رحم را مضر بود در رفع مضرت حلو و دسم بجا مض کند و بالعکس و از ان تفه بمالح باشد و حریف و بالعکس و مناسب مزاج صفراوی اغذیهٔ مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر بابسه مثل تمر هندی و ناریج و غوره باشد و موافق مزاج را مبردی که قاطع رطوبات بود مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن و ملطف مثل کوشت گنجشک و کبک و تیهو و سودائی مزاج را مرطبی معتدل در حرارت مثل برق و کوشت

بره و زرده بیضه اما حرکت عنیف ترک باید کرد و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و روزی یکنوبت اتفاق افتد و آب در میان غذا و در عقب غذا تا توانند نخورند خصوص بسیار و در عقب غذا خواب جهة هضم نیکو بود و حرکت خفیفه جهة انحدار مطلوبست و شرب شربتی آب غذا و هضم ناشده مضر بود و هم سده باشد و در عقب غذا بی که بیرودت غالب باشد ریاضت مناسب باشد و صاحب معده ناری را اغذیهٔ لطیفه نباید خورد بخلاف مرتاض و صاحب سکون و دعت و معدهٔ ضعیف را کوشت و اغذیهٔ غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را اغذیهٔ غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا باید اندک اندک باید خورد مطلقا از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت ضروری بود مبرد را کوارش کمونی و شهریاران و محرور را اطریفل و کلقند موافق

بود و اگر هیچ از این تدبیرات نکنند خواب باید کرد و شبانه روزی
امساک نمودن و بعد از استحمام و اصلاح اغذیهٔ حارّه بسکنجبین
کنند و از آن بارده بعسل کنند و دفع اشیاء غلیظه مثل هریسه و پاچه
و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آب کامه و کبر سرکه
و پیاز سرکه و برگ ترب و همچنین دفع مضرت هر چیز بدان کنند که
در مزاج ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات و ماهی تازه
نباید کرد و ماست و ترب و ماست و مرغ نخورند و انار بر سر هریسه و انگور
بر سر کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه و پیاز و عسل با خربزه
و شیره و شراب و باقلا و ماست جمع نکنند و کبابها که بر چوب خروع کرده
باشد و از برنجها که پوشیده باشند احتراز نمایند و از دسومات
و حموضات که در ظرف مسین باشد اجتناب نمایند خصوص که در آن
پخته باشند و در زمستان غذای باید خورد که بحرارت مایل بود

یا بالفعل

یا بالفعل حار باشد و در تابستان غذای باید خورد که برودت
مایل باشد یا بالفعل بارد باشد و در ربیع و خریف غذای معتدل مناسب
بود **بحث ثانی** در مشروبات آب بعد از آن خورند که غذا شروع
در هضم کنند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هر گاه
که غذا آب طلبد باید خورد و خصوص که در میان خوردن عادت
بدین بود و آب ناشتا نباید خورد اما محروران و جوانان را و محرور
مزاجان را از آن منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع
و اکل فواکه و خصوص خربزه و در اثنای خواب قطعا آب نخورند خصوص
آب سرد و اگر صبر نتوانند کرد اندکی مص کنند و مطاوعت عطش
کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه مضر بود و اصلاح
آب فاسد بطبخ کنند و یا با خاک بیامیزند پس صاف کنند و آب غلیظ
و کدر را اصلاح بشیره یا شراب کنند و آب شور را بسکنجبین و آب

زاجی را چیزها نرم و آب تلخ را چیزهای چرب و شیرین و تریاق
همه آنها را مخالف بیمار است خصوص کسی که پرورده اما شراب ترش
در موضع گفته و بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و میانه
و معتدل القوام باشد و اگر اندک از آن در ظرفی کنند و چند روز بنهند
فاسد نشود و باید که تا چهارده سال و بقول افلاطون تا به پانزده
سال نرسند در شراب شروع ننمایند و مشایخ و کهول را که مزاج را شراب
احمر و اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوانان را آب ابیض
یا اصفر ممزوج یا مروق اما بعد دو ساعت پیش از شرب مزج باید کرد
و کهول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر محتمل باشد
و در تابستان و بلاد حاره بعکس و در بهار صرف و اندک باید خورد
و در خریف کهنه شراب آنگاه باید خورد که غذا هضم شده باشد و بعد از آن
غذای رویا الکیموس نخورند و غذایی که مناسب است از کشک و سماق

و انار

و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و در عقب
آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران معتاد
باشند اندکی شاید و غذا در میان شراب نباید خورد و ناشتا
نخورند مادام که سرور نشاط در تزاید باشد و ذهن سلیم و عقل بحال
خود بود و از کثرت شراب خوف نباشد و حد انتفاع او آن باشد
که نگذارند طافح شود و چون خواب غلبه کند و غثیان پیدا شود دماغ
و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد ترک باید کرد
و ترک شرب کرده بخواب مشغول باید شدن و در شراب اندکی آب
نباید کرد و شرب بکاسهای کوچک مناسب بود و کسی که خواهد که شراب
بسیار نوشد او را غذا اندک باید خورد و در غذای او هرچه از
مدرات است و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی که خواهد که زود
مست شود عود و زعفران و جوز بویا در شراب باید کرد و ببایا بخورند

وبیک دفعه خورند مضر باشد مگر کسی را که بدن او معتاد باشد محرور
مزاج را سیب و به دام و دو انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه
و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و کاسنی مناسب بود و اگر
مزاج در غایت حرارت باشد قرص کافور رخصت داده و مزاج سرد را
تنقل بگوارش مصطکی و زعفران و عود و گلقند و فندق و پسته
و جوز مناسب بود و مرطوب نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان
کرده و بانمک شور کرده و یابس مزاج را نقوا که و مرطباب تنقل
بباید کرد و در میان شراب غذا نباید خورد و شرب در مجلسهای
واسع و روشن و در بستانها و کنار جویها کنند و با صدقا و کسانیکه
از ایشان متنفر باشند ننشینند و آداب صحبت آنست که تزیین
بدن بکنند بانکه بدن را از وسخ پاک کنند و جامهای لطیف بپوشند
و با حضن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار برند و در مجلس
چیزیکه

چیزیکه موجب تنفر باشد مثل قی و نفث نباشد و از بینی پاک
کردن احتراز کنند و اگر غثیان شود از مجلس دور شوند و چون گفته
مجلس معاودت نمایند و کلمات ظریف و حکایات لطیف و از سخن
که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند اگر اهل مجلس متفرق باشند و یکی هنوز
مست نشده خود را مست نماید از و دور باید شد و در مجلس مزامیر و ربابه
طنبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوب طبع و خوش شکل و خوش آواز
باشد و خلوق و الوف و متمیز بود و در مستی افراط نباید کرد و در مستی مجامعت
نکنند که موجب ضعف اعصاب شود اما شراب اندک در خمار مفید بود
و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش شرب نباید کرد
و اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ
و یا قلت اکل بود یا حرارت مزاج یا تفتح مسامات یا قوت شراب
و از مجففات مثل زعفران و جوز بویا و قرنفل و نبطور سکر

مجلس م

ومخمور نشده باشد وخمار از امتلا وکثرت فضول بود واز ضعف
باضمه و دافعه وکثرت فضول شرب شرابها مختلف نیز بود و بهترین
علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد پاک کنند بملینات
طبیعت کنند و مشمومات باردهٔ مقویه ببویند و آب برف و یخ در
خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مناسب بود و بعد از
تنقیهٔ معده از بقایا شرابی از اشربه شراب ریباس و شکر و ربه
وسیب و انار مناسب بود واز اغذیه حموضات و اسفیدباجات
رقیق و گویند دو سه کاسه شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود
چنانچه اعشی گفته است بیت وَكَأْسٍ شَرِبْتُ عَلَى لَذَّةٍ
وَأُخْرَى تَدَاوَيْتُ مِنْهَا بِهَا ومجنون بنی عامر گفته بیت
تَدَاوَيْتُ مِنْ لَيْلَى بِلَيْلَى مِنَ الْهَوَى كَمَا تَدَاوَى شَارِبُ الْخَمْرِ
بِالْخَمْرِ و این را بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد

از ضعف دماغ و با قلت اکل بود یا حرارت مزاج یا تقدیم بیابی
یا قوت شرابی از مجففات مثل زعفران وجوزبوا و قرنفل و نظیر
شکر از عکس اینها بود و تناول مسومات و عسل و به و کبر و کشنیز و برگ
و سداب و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از انجملهٔ است که دیر مستی
آرد و گویند اگر پیش از شرب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود
و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم کرنب هر یک سه درم
و کافور دانگی بکوبند و حب سازند مقدار نخودی پیش از شراب
از ان بخورند دیر مست شوند و با عرق گاوزبان تفریح زیادت کنند
و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محرور ی
و جگر گرم را مناسب بود اما خمار عبارت بود از ارتفاع بخارات
شراب که بدماغ رسد و موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب
کرد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیهٔ شراب است که هضم
نکرد

که از مستی با هوش آید دلک اطراف و پا لشوره کنند و آب برف
یا شامند بر روی زنند و سرکه و کافور و صندل بر پیشانی مالیدن
مفید بود و آنچه رایحهٔ شراب کم کند گشنیز و رازیانه و عود و دار چینی
و قرنفل و کبابه در دهان داشتن و حب المسک بود و مضمضه با سرکه و آب غوره
هم مفید بود **فصل دوم** در تدبیر خواب و بیداری بهترین خواب
که مفرق و متصل و معتدل المقدار بود و گفته اند که باید که کمتر
از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که معده در هضم
غذا شروع کند و شاید برای اعانت هضم خواب کند پس اول
بطرف راست خوابند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع
کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بجملها بر معده مشتمل گردد و بواسطهٔ
او تسخین هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت
تا انحدار غذا از کبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا

باید کرد

باید کرد و بر شکم خفتن ممد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضررها
باشد مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب در خلوت
معده مضر بود و ضعیف گرداند و اوقات آنها که نزدیک باشد و حکایت
کردن و کتاب خواندن خواب آورد **فصل پنجم** در تدبیر استفرا
غ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت
مجیب شود تا فضله لیلی و نهاری مندفع شود پس اگر در طبیعت
حبسی واقع شود مثل سفید باج یا چربا یا اسفاناج و حلیم گندم
و حسو و امثال آن طبیعت را نرم دارند و از قابضات احتراز
باید نمود و اگر احتیاج افتد شیافها و حقنهاء نرم مدد دهند خصوص
مشایخ را چه قوی ایشان ضعیف باشد و محتاج مددی بوند و اگر
طبیعت زیاده از محتاج مجیب شود و سبب امتلا باشد از اخلاط یا غذا
ما تناول اغذیه مختلفه شود سعی باید کرد که زائد نشود و مثل

سماق و زرشک و قلیه سیب جلبس مواد کنند و جز الامور
رعایت کنند و باب علاج اسهال طبیعی در باب خود گفته شود ان شاء الله

فصل ششم در تدبیر جماع بهترین وقت از زمان باشد که غذا
هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل باشد و بدن ممتلی نبود جماع
و در خلو معده مضرتر از آن بود که در امتلا و باید که آنگاه شروع
کنند که شهوت بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تخیل و تصور خود را
بران دارند و مجامعت با عجوز و کریه اللقا و کسیکه از و متنفر باشند
و حایض و صغیره نباید کرد و افراط در جماع نکنند که موجب امراض عصب
و ضعف بصره شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرطین و اسهال
و فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج بود یا قلب
یا معده یا احشا یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد و یا
کمتر باید کرد و جماع با محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد و با وجود

و کثرت استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که مرد بر زبر زن در آید
و بدترین هیئات بعکس این بود زیرا که تمام مستفرغ نشود و شاید
که منی زن با حلیل فرو رود و موجب تعفن و ورم قضیب گردد
و به پهلو خفته هم نشاید و بپای ایستاده ضعف آرد و بباید دانست
که مدار این بر حرارت باشد که فاعل است و بر رطوبت که منفعل است پس اگر
هر دو نقصان یابند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی
ناقص تدبیر آسان تر باشد و آنچه بواسطه پیری بود تدبیر آن بدتر باشد
پس به اعانت حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب این امر باشد و شاید که
ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در فطام یا از تخیلات
فاسده و اوهام بود چنانکه تصور احتشام و جلالت قدر آنکس که با او جماع میکند
در نفس متاثر گردد یا وهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز باشد
که موجب ضعف این فعل شود تدبیر آن دفع این تخیلات بود و مطالعه کتب

در قسم جماع و حکایات که بدان تعلق دارد و استماع کلام نساء و نظر در

حیوانات موجب هیجان این قوت گردد و چون معالجه این قسم در باب

خود خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم**

در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن بلند و مکان او فراخ

و آب او خوش و بناء او قدیم و لیکن گرم نکرده باشند و معتدل

بود و وقت استحمام آن وقت باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج

باندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس در خانه

سیوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مرطوب باشد اول

بنشینند و آن آب بر خود بریزند تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال

آب پیشتر از هوا باید کرد و بتدریج از حمام بدر باید آمد و رعایت

باید کرد تا هوا در او اثر نکند و کسی که او را ورم یا تفرق اتصال باشد

و یا حمی عفنه بود که نضج نیافته باشد بحمام نباید رفت و در عقب حمام

غذا

غذا خوردن تن فربه کند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما بان خوف

شده بود و بر خلو معده بحمام رفتن بهزال و جفاف آرد و مرطوبان را — خشکی حر

مناسب بود و کسی که استعمال ریاضت کمتر کند استعمال تمرین باید کرد اما — استحمام ل

استعمال آب سرد جوان و محرور را در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ را

و کسی را که او را اسهال باشد و یا نزله باشد با آب سرد نشستن مضرت

رساند و اغتسال با آب گرم بعینه تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل

کند و رعشه و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النساء و اوجاع مفاصل — گرد اندام

و اوجاع درک را نافع بود **فصل هشتم** در تدبیر حرکت و سکون

بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکتی مناسب بود تا معده باشد بر هضم

و الحذار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدن از بول و براز دفع

شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت غذا دیگر نیامده و در روزی

که معتدل بود استعمال باید کرد و در ریاضت بر امتلاء مضر بود تا حمرة لون

ونشاط در حرکت باقی باشد و سیلان و عرق بدید نیامده ریاضت
مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند
و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید
کرد و اعضاء مأوف را همچنین ریاضت نباید داد و علی هذا ریاضات
بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه مثل کشتی گرفتن
و اسب تاختن و بیاده رفتن و شتاب کردن و تیر انداختن و دولاب
بر گرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف
و نرم باشد مناسب ناقهان و ابدان ضعیف بود و چون سوار شدن و آهسته
رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت نسبت با جمیع اعضا بود و الحق
بعضی خاص بود و همچو اینکه ریاضت خاص دماغ است و استعمال اصوات
حاد و الحان لذیذه که ریاضت گوش است و نظر در اشیاء دقیق که ریاضت
چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس قراءت است و از ثقیل و حاد

ابتدا

ابتدا ابتدا از ثقیل باید کرد و بتدریج بکار رسانیدن و ورزش تن نوعی از
ریاضت است و اورا تمام گفته‌اند و آن سختی را قوی گردانید و
نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بچیزهای درشت
جذب خون کند و بچیزهای نرم بابدست نرم جذب خون کند و پیش از ریاضت
و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را بباید شسته
از اعالی ابتدا باید کرد و باسافل قطع کردن و بعکس آن نشاید
مگر اندک چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت خفیف اندک باید کرد
و در تابستان استعمال آن کمتر باید کرد و در زمستان بیشتر صبیان را از
لطیفه قلیله مناسب بود و شبان را از ریاضت قویه طویله و کهول و مشایخ را
لطیفه طویله مفید بود **فصل نهم** در تدبیر مشایخ بدانکه در مشایخ
برودت و یبوست غالب بود تدبیر ایشان مرطبات کنند و مرطبات و دلک
و ریاضت و استحمام معتدل مناسب بود و تقلیل غذا کنند و اگر

خورند اجتناب از اغذیهٔ سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل
عنبر و لادن و غالیه و تدهین بروغن نرگس و یاسمین و بنفشه مناسب بود
و از اغذیه گوشت جرب و حسو و حلیم گندم و شیر و عسل خورند و از میوها آب حصر
انجیر و رطب و مویز و از شرابها شراب کهنه و متوسط غیر ممزوج و از بقول
کرفس و گندنا و سیر و پیاز و باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد و الا ملین
کنند بآب کرنب و لبلاب و شیرهٔ خشک انه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب و سلق
و اگر دو درم علک البطم با شکر بخورند طبیعت نرم کند و انجیر خشک و ماء العسل
بکوشانند و بخورند همچنین بود و اگر احتیاج افتد حقنهای نرم بکار
دارند و ایشان را فصد مضر بود مگر که بدان محتاج شوند و در زمستان اگر جایها
تناول اطریفل کبیر و نوشدارو و مادة الحیوة و قرص المصطکی و عود و عنبر
و امثال آن کنند **فصل نهم** در تدبیر مسافران کسی که بسفر خواهد رفت
باید اگر ممتلی بود تنقیه بدن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید

و بجوع

و بجوع و عطش و سهر و پیاده رفتن و امثال آنکه در سفر بآن احتیاج
باشد عادت کنند و در سفر برفق سیر باید کرد و از اطعمه که تشنگی آرد
احتراز کنند و باید که معده ممتلی نباشد و دفع تشنگی بتخم تورک کنند
با سرکه و آب بهم آمیخته و اگر در گرما سفر کنند سر را از آفتاب پوشیده
دارند و روغن بنفشه در سر مالند و سینه را بلعاب نیکو و تخم تورک
طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی متغیر نشود لعاب نیکو بر روی مالند
و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن ببندند
و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را
سموم بزند اطراف را بآب سرد بشویند و یا در آب سرد نشانند و روغن
کدو و آب بید و گل در سر مالند و اطعمهٔ بارده خورند و تا صبر تواند آب نخورند
و چون تحمل نماند اندک اندک مص کنند و تورک و کاهو و خیار خورند و اگر
نباشد شیر و دوغ خورند و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند

واز سرما احتراز کنند و بینی و دهن پوشیده دارند و بامداد ان طعام
که دران سیر بسیار باشد بخورند و پس سوار شوند با آتش عادت نکنند
واگر سرما دریابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج پیش آتش روند و
و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود واگر سرما بسخت رسیده باشد بیکدرم حلتیت
با شراب بخورند و اطراف بروغن زیت چرب کنند و یا در آب شلغم
نهند و یا در آب که دران بابونه و اذخر و شبت پخته باشند نهند و از آتش
دور نشینند و بعضی گویند که دست و پا با آب سرد باید نهاد واگر رنگ
بگردد رگ بزنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبها
مختلف را بطبخ و تقطیر کنند و پیاز و سیر که با عنصل و سیر و کاهو جهت مضرت
آب مختلف بغایت نیک بود و آب شور را بسکنجبین اصلاح کنند
و آب شیرین را بجزرها زرم و آب غلیظ را و تیره را ببیزد و اگر ممکن باشد آب بلد
خود مصاحب دارند و با آب آمیزند و صاف میکنند بغایت نیک باشد و گل

در گرما

در گرمی ننشینند اگر او را غثیان حادث شود دفع نکنند و قی کردن مفید
بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و انار و به و شراب اینها را منع کنند
و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و افسنتین و از دافعات قی کند بود
و سوراخ بینی باسفیداج مالیدن مفید بود **باب دوم در معالجات کلی مشتمل**
بر سه فصل بدانکه معالجات سه نوع است تدبیر و علاج بدوا و عمل بید واما
تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق
صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر
اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو تاثیر ادویه باشد
و غذا از انجمله است که او را حکمی چند خاص هست مثل انکه در بحران و وقت
نوبت تب از ان منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا
از دفع مرض باز نه ایستد و وقتی که بدن محتاج غذا باشد و شهوت
و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا باشد

مقدار اندک و بتغذی بسیار تا بواسطهٔ کثرت غذا اینه تقویه و
حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتی که اشتها قوی
باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی بود تقلیل کنند
در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت او یعنی غذا در کیفیت کم باشد و از آن
غذای بسیار حاصل شود تا موجب زیادتی اخلاط نگردد و در کمیت
بسیار بود و معده و قوی بدان مشغول شوند و وقتی که اشتها کم باشد
معده و قوی ضعیف شود و اخلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت
غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه ممد قوه است مرض را نیز
تقویه دهد پس در امراض انقدر که ازان لابد باشد بکار دارند
و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض حادّه
که در ان تنگ کنند تقلیل غذا اولیست اما در علاج بدوا سه قانون
رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف است بر معرفت

کیفیت

کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوا بارد استعمال کنند و بالعکس
جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند
دوم اختیار کمیت مقدار دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت
و درجهٔ دوا بود تا تقدیر وزن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن او
موقوفست بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل
سن و فصل و عادت و صناعت بر سبیل حدس اخذ کنند اما معرفت
طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد
زیرا که چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بحدس دریابند که چه مقدار از آن
مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم گشت
بآنکه مصمت و یا مجوف سخیف و یا کثیف باشد بدانکه در عضو مصمت
و کثیف ادویهٔ قویه استعمال کنند و در عضو مجوف و ضعیف ادویه
ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو

بعید را با دویه قویه علاج کنند و اقرب را بالعکس و دیگر انکه داند

که چه چیز با دویه باید امیختن تا بدان عضو رسد چنانچه زعفران

با دویه قلب و مدرات با دویه اعضاء بول ممتزج کنند و دیگر انکه (ممزج ا)

داند که دوا بکدام جهة بعضو رساند چنانچه در امعاء اسفل بحقنه

و در امعاء علیا بمسهل و دیگر انکه داند که جذب ماده بکدام طرف

باید کرد و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار شرط

رعایة باید کرد اوّل مراعات مخالفت جهة چنانچه از یمین بیسار

و از فوق باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانچه در جلبس

طمث بر پستان محجمه نهند و جذب کنند سیوم مراعات محاذات چنانکه

در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم

مراعات تنقیه کنند یعنی عضویکه ماده از آن جذب میکنند بسیار

نزدیک عضویکه ماده آن جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد

اگر ملکی

وینبغی ان یکون [illegible] الوجع الذی یکون فی عضو [illegible]

اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد و بعضویکه قریب

بدو باشد نقل باید کرد و شرط آنست که از عضو شریف بعضو اخس نقل

باید کرد لا بالعکس و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات

ریاست تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد را دفعتاً از ان

مستفرغ نکردانند و ادویه او را از مقویات خالی نکذارند دوم مراعات

فعل مشترک عضو کنند یعنی عضویکه فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود

مثل معده و ریه در آن ادویه قویه استعمال نکنند و از این باشد که اگر

در حمیات ضعف معده باشد ادویه که از ابرود شدید باشد بکار

دارند سیوم انکه مراعات حس عضو کنند چنانچه زکیة الحس استعمال (در اعضای حـ)

ادویه لذاعه نکنند و دوا شدیدة التحلیل بکار کنند و معرفت

مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده است شدید

باشد انرا با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف بود با دویه ضعیفه

و امّا اعراض ملائمه خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج
باید کرد و عادت را مرعی باید داشت و در ابتدا الحب گفته میشود
قانون سیوم در استعمال ادویه اختیار وقت باشد چنانچه در ابتدا
ورم استعمال رادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات
و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار باشد و در مرض با خطر نباشد و در ابتدا
استفراغ ماده کنند و انتظار نضج نکنند و اگر مرض با خطر بود و مواد
آن معتدل المقدار باشد و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود
اول نضج دهند پس استفراغ کنند و چون مرض و الم باهم جمع شوند اول
تسکین وجع باید کرد اما معالجه بعمل ید مثل جبر استخوان شکسته
و رد مخلوع و بط که عبارت از شکافتن است و کی که داغ کرد
و قطع و خیاطه و امثال آن باشد و چون معالجه انواعست و حکم هر یک
مختلف علی سبیل الاجمال بیان هر یک کرده میشود **فصل اول**　　در سه فصل می

در معالجات

در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج معالجه بتعدیل مزاج کنند
فقط چنانچه سوء المزاج گرم را باشیاء بارده و بالعکس و اگر سوء المزاج
مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر سوء المزاج باقی
بود تبدیل مزاج کنند و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها
چون مستحکم شود مشکل بود و تبرید حار بعکس این بود اگر ماده مستحکم
نشده باشد بلکه در ابتدا ظهور باشد منع سبب کنند بتبدیل مزاج و تباید
دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط حاصل بود اول امتلاء از مواد
دوم قوت بدن سیوم مزاج حار رطب چهارم سحنه معتدل و سمین و نحافه
پنجم بلد معتدل ششم عادت استفراغ هفتم عدم امراض لازمه یعنی مستعقد
قروح امعاء و ذرب نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی شیخوخیت و طفولیت
نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی شدت سرما و گرما نباشد
دهم آنکه صناعت او شدیده التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت

چه کنند اوّل اخراج خلطی که بدن ازان متاذّی میشود دوّم رعایة
جهة میل ماده کنند چنانکه غثیان از راه قی دفع کنند و مغص را باسهال
سیوم آنکه مخرج ماده بمجرای طبع بود چنانکه آلات بول بنسبت محدّب
کبد و امعا بنسبت بمقعر او چهارم آنکه ماده را چندانکه احتیاج باشد
مستفرغ گردانند و اگر مریض ممتلی باشد از کثرت استفراغ اندیشه
نباید کرد پنجم رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه
بخطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر مسهل و شد و
اما قانون مسهل آنست که پیش از خوردن مسهل ماده را نضج بدهند و پیش
ازان یک روز بحمام روند و بهترین وقت مسهل پیش از آنکه در عمل
آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش از آنکه در عمل آید جایز
باشد و بعد از شروع در عمل قطعا خواب نباید کرد و تا مسهل در معده باشد غذا
نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ فوق انزال کنند اما اگر شکم پیچ شاید
که اندک

که اندک آب گرم بر سر مطبوخ فوق انزال کنند کوشنده دو سه قدمی بنهند
و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل سیب و به و ریباس
اندک تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت شده باشد پیش از شرب مسهل
بدو روز قی کنند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات
با آب فاتر بیاشامند و محروری مزاج را تخم نیلوفر بر سر آن کنند و مبرود را
تخم مرو و معتدل مزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت از معده
بگذرد غذای لطیف تناول کنند و نان نخورد و چون کسی مسهل بخورد
و عمل نکند بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید داد یا دو مثقال مصطکی را
بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل نباید خورد و اگر در
مسهل اعراض منکره حادث شود دلیل آنکه ماده بعضو رئیس مائل گردد فصد
باید کرد و اگر چنانچه مسهل منقطع گردد بسبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست
ثقل یا کراهیت دوا بود و چون اسهال از حد بگذرد کنند و عطش غالب

شود قطع باید کرد و یا انکه اطراف ببندند و قابضات تناول کنند
و بر معده ضماد کنند و تقویه بمشمومات و تعریق بحمام مفید بود و اگر شرب آب
ریباس غوره به برف سرد کرده بخورند اگر باز تنگ در شیر
بجوشانند و بخورند مفید بود و اگر ساکن نشود حب الکرسنا دبر یا بکرده
بدهند با دوغ و تیهیج تخم برز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال
فواق حادث شود نمکو روغن جرب کنند و باب سرد بخورند و عطسه آرند
و بباید دانست که ادویه بعضی عمل تلیین کنند مثل الو و بنفشه و ترنجبین
و بعضی بازلاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بالخاصیه مثل شحم حنظل
و سقمونیا و بعضی بعصر مثل هلیله و ورق گل اما استفراغ بقی صحیح مزاج را
مناسب بود و قی معده را پاک کند بالذات و دیگر اعضا را بالعرض
و گرانی سر زایل کند و قروح حصاة کلیه و مثانه و مفاصل و نقرس و رعشه
و مالیخولیا و جذام را سود دارد و در ماه دو روز پیاپی قی کند و از بهر

ورزدن

قی کردن طعامها مختلف باید خورد و یا شرابها مختلف با مقیئات مثل
مطبوخ شبت و بیخ مهک و برگ ترب و اندک عسل و نمک بلغمی مزاج را
سکنجبین و آب گرم صفراوی را در حالت قی کردن شکم را و چشم را
ببندند و بعد از فراغ دهن و روی بآب سرد بشویند و شراب سیب
با گلاب تناول کنند و اندک مصطکی بخایند و غذا بخورند تا اشتها
صادق شود و اگر استعمال مقیئات اعراض ردیه مثل کرب و عرق و انقطاع
صوت (آواز) پیدا شود ما العسل دهند که نیم گرم باشد یا حقنه کنند و اگر از تشنج
معده حادث شود مرقها و چرب خورند و اگر فواق حادث شود آب گرم اندک
اندک خورند و سعی کنند تا عطسه آرند و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند
و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم
حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و معده و دماغ و سو تغذی اعضا
سر و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه بود و انکه معتاد نباشد قی

در زیارت [illegible] زینب [illegible]
شدت [illegible] در زنده حامله [illegible]
[illegible] زنده [illegible]
زود و در حمل [illegible]

١٦	٢	[illegible]
٩	١٥	[illegible]
٨	١٨	[illegible]

بنا باید کردن و درشتا و خریف کمتر باید اما حقنه علاج فاضل است
در استفراغ مدد فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و
دیگر ابرا که معده ضعیف بود و از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد در اورام
و امراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از حقنه چیزی که
مقوی معده باشد بخورند چه حقنه بر خلو معده مضر بود و بهترین وضع حقنه
آنست که پشت باز خسبند و سر بر بالین بنهند و اسافل نیز بر بالا نهند چنانکه
میان پشت بر زمین نباشد و بطرف وجع میل کنند و حقنه در وقت معتدل
باید کرد و پیش از آن استحمام بکنند **فصل سیم** در فصد و حجامت و ارسال علق
بدانکه فصد استفراغ کلیت زیرا که در ان از هر خلطی جزوی کم میشود و
و غرض از آن تقلیل در کمیت اخلاط بود و اصلاح کیفیت آن باید دو
تا محتاج بفصد نگردند فصد نباید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا
بود و در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه

بود که بجهت حدوث مرض فصد واجب شود درین تاخیر نباید کرد و در روز
بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرض که آنرا بحران باشد خون بسیار
بیرون نکنند و چون چهارده سال بگذرد فصد باید کرد و کسی که ضعیف
باشد و خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام و اکل
و تخمه و جماع فصد نکنند آبستن و حایض و قولنجی و فربه و لاغر با افراط
فصد نباید کرد و کسیکه خلط او غلیظ بود بعد از استحمام فصد کنند و کسیکه
در فصد غشی کند پیش از فصد چیزی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش
از فصد شراب سیب ترش و غوره دهند و بلغمی را شراب نعناع
و میبه و هم مرتبا مناسب بود تا از غشی ایمن بود و فربه را رگ فراخ باید گشود
و در زمستان همچنین و نحیف را و اندر تابستان بعکس این و عروق
مفصوده اورده و شرائین باشد اما آورده آنچه در دست مشهورست
شش است اول قیفال و آن اعالی بدن و اعضاء دماغ را مفید بود

دوم باسلیق فصد آن شیب بدن را مفید بود و ذات الجنب و امراض
کبد و طحال را سیوم اکحل آن را نهر البدن نیز گویند و او متوسط
میان هر دو بود و از مجموع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع
و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسیلم
و او از ایمن اوجاع کبد را و از ایسر اوجاع سپرز را نافع بود و آنچه
پاست چهار ورید است اول عرق النسا جهت اوجاع دوالی و نقرس
و عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضا اسافل و ادرار
حیض میگشایند و در امراض دماغی جهت امالت ماده باسافل
خصوص در مالیخولیا مفید بود سیوم رگ مابض و او در باطن کری
زانو بود و فصد آن در ادرار طمث و وجع مقعد از صافن اقوی بود و جاری
مجری او بود و عرق عقب او همین حکم دارد و آنچه در سر است یازده است
اول عرق جبهه را برای ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق

یافوخ

یافوخ آن را برای سعفه و قروح سر گشایند سیوم عرق ماقین برای
رمد و دمعه و غشاوه و جرب عین گشایند چهارم وداجین برای جذام
و خناق و ضیق النفس گشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناصور بینی
گشایند ششم عروق ثلثه که در پس گوش است برای ابتدای نزول
ماء و بخارات سر و قروح گوش گشایند هفتم عرقی که در پس موی بود
که در پس گوش است نزدیک نقره گردن جهت شوریده موی و اوجاع
سر کهن مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ بر آن قلاع و قروح و بثور دهن
نهم عرقی که زیر زبانست در باطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین
گشایند دهم عرق عنفقه آن زیر لب است برای بخر گشایند اما آنچه در یدین
مقصود چهار است اول شریانی که بر ظهر کف است میان سبابه و ابهام
برای اوجاع کبد گشایند دوم شریان صدغ گوشه چشم و آن برای حبس نزلات
عین و انتشار سیوم پس گوش برای رمد و غشاوه و صداع مزمن

کشایند چهارم شریان حلق برای خناق و جذام کشایند و این شریان
از قلب دور بود و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون باز نه ایستد از آنجهت
متعرض او نشوند اما کیفیت فصد قیفال از سر عضله دور باید کرد
و فراخ و بوریب باید کشود و اگر او را نیابند شعبهٔ او را که در وحشی
ساعد بود طلبند و از آنجا احتیاط باید کرد زیرا که عصبه هست تا شعر نیش
باو نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بوریب بکشایند فصد
باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان و عصب و عضله در زیر او است
و باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر
کشایند و دست میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و عرق
النسا را بطول کشایند و از زیر کعب یا بالای آن و اگر بر پشت پای
میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود و باید که صاحب آنرا از فصد
تا کعب به دستاری محکم به پیچند و پای بر سر کرمه نهند یا سنگی تا رگ ظاهر
شود

شود و بیش از فصد بحمام روند و صافن بوریب کشایند و عرق
جبهه بوریب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نباشد انگشت بسر بینی فرو نهند
آن موضع که در وی همچو شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق ماقین
و صدغین بانکه حلق بگیرند ظاهر گردد و در وی نشتر بسیار فرو برند و عرق
زبان و زیر زبان بطول کشایند و داجین میل سر بجانب مقصود
کنند و بعضی گویند که سر آن بغایت باریک بود و بطول بکشایند فصاد باید که
در حالت فصد نشتر با بهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهة تفحص عرق رها
کند و اگر نشتر بعصب رسد و عضو آماس گیرد ضماد خطمی و سفیده و نشاسته
ماميثا و آب کشنیز در آماس مالند و اگر قوت باشد از جانب دیگر فصد
کنند یا صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامات او آنست که
خون اشقر رقیق آید همچو حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر
و مر و دم الاخوین و قلقطار بکوبند و بسفیده تخم مرغ بیامیزند و بر

[illegible]

خرگوشی یا نسج عنکبوت بآن آلوده کنند و در موضع زخم کنند اطراف
و آب سرد بر دست میریزند و دست ببندند و سه روز نگشایند و
زخم را بقابض اضماد کنند و بعد از آنکه بگشایند خون باز ایستد بار
دیگر این ادویه بنهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود
بدان دست هیچ کار نکنند و اگر هر روز که آید کمتر شود دلیل خیر بود و اگر
زیاده شود از جانب دیگر خلاف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما
حجامت با شرط باشد و با شرط باشد آنچه با شرط بود باستفراغ از جهت
عضو کنند تا تعرض استفراغ اعضاء رئیسه و یا استفراغ بسیار و نقصان
مردمان فربه را مناسب بود و بهترین وقت آن میانه ماه باشد که ماه در زیاده
بود و در شانزدهم و هفدهم در ساعت سیوم از روز بعد از حمام حجامت
بکنند مگر کسی که خون او غلیظ بود و حجامت بر مقدم بدن حسن و بهتر
مضر بود و بر نقره کردن خلیفه اکحل بود و جرب عین دیگر را مفید بود

اما نسیان

اما نسیان آرد و بهتر آن باشد که زیرتر از نقره بنهند بر میانه شانها خلیفه
باسلیق بود و خفقان و فم معده را مضر بود و بهتر آن باشد که میل
ببالاتر کنند و حجامت اخدعین که رگهاء گردنست خلیفه قیفال باشد
و بر ساق خلیفه صافن بود و بر قمحدوه و هامه در اختلاط عقل
و دوار را نافع بود و بر ذقن درد دندان و روی و حلق را مفید بود
و بر قطن و ما میل و بثور رانها و نقرس و داء الفیل و مثانه و رحم
و مقعد را نافع باشد و حجامت بر رانها قدام ورم خصیتین و جراحات
فخذین و از خلف جراحات الیتین زایل کند و بر زیر زانو بهر ان خربان
زانو و جراحات ساق مناسب افتد و بر کعب برای ادرار طمث و عرق
النسا و نقرس مفید بود و حجامت با شرط برای آن باشد که ماده را از جهتی
بجهتی جذب کند یا ورمی غایر را زایل گرداند یا ماده را از عضوی
بعضوی نقل کند و یا برای جذب دم و تسخین عضو و یا برای تحلیل

ریاح یا تسکین وجع کند یا برای رد عضو بموضع خود چنانکه در قیله
که تفرق اتصال کیس انثیین است بسبب نزول جزئی در و از امعاء
و هرگاه که در حمام محاجم بر پوست شکم نهند آنچه فرود آمده باشد باز گردد
بعد از آنکه شکم بر روغن گل چرب کرده باشند و حجامت با شرط از دو سال
تا شصت سال جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست
رنگین که در آب میباشد و از آن را درون میکوبند و در امراض جلد از آن را
بر عضو مینهند و وی خون میمکد و گفته اند که خون بد جذب میکند
و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قایم مقام حجامت
باشد و بهترین علق آن باشد که از آبی گیرند که در آن ضفدع و طحلب
که جامه خواب بک میباشد و آنچه بر پشت او خط زرد باشد و آنچه
شکم سرخ باشد و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بنبال موش باشد
و اشقر جگری همه نیک بود اما آنچه سیاه باشد و بر رنگ سرب بود و آنچه

ارسال علق

شبیه

شبیه مار ماهی بود و آنچه از آنجاها بد گیرند و آنچه بر وی خطهای لاژوردی
بود یا طاوسی مجموع بد بود و چون علق بگیرند بعد از یک روز ارسال کنند
و اول او را سبز کمون باید کرد تا تنقیه کند و بشویند و بعد از آن عضو را
با آب بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بر آن ارسال نمایند و اگر
نگیرد پاره خون در عضو بمالند و چون خواهند که جدا شود نمک و خاکستر
برافشانند و چون محجمه بنهند بر فوق مص کشند تا اگر بقیتی مانده باشد
بیاید پس بشویند و اگر خون نه ایستد جالبات بر آن افشانند **خاتمه**
بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا المعالجه مرضی باید کرد که او را یکی از
سه شرط باشد اول آنکه برء ثانی موقوف بود به برء اول مثل ورم و قرحه
که چون جمع شوند ابتدا بعلاج ورم باید کرد مگر وقتی که ورم تابع قرحه باشد
دوم آنکه یکی سبب دیگری بود مثل سده و تب که سده سبب تب ابتدا و
بمعالجه او ضروریست اگرچه حاجت بسخن افتد که تب را مضر بود مثل

سل و حمی که علاج بمجففات کنند و از تب بک نمیدانند سیوم آنکه یکی از دو دیگری
خطرناکتر بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال مبردات
اگرچه فالج را مضر بود اندیشه نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول
معالجه مرض کنند مگر وقتی که عرض غالب بود چنانچه در وجع که عرض قولنج است
استعمال مخدرات جایز داشته‌اند و از اضرار آن بقولنج اندیشه نکنند و این مجمع
گفته شد مجلس طبیب باز بسته و باید دانست که غیر ازین معالجات
دیگر هست مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائمه و کلمات طیبه
و احضار الحان و آوازهای لطیف و بوهای خوش و از آنجمله انتقال
بهوای و از مسکنی بمسکنی و تغیر هیئت بر مناسب موثر بود مثل آنکه صبی احول را
تکلیف کنند نظر بگوشه چشم کند و صاحب لقوه در آئینه چنین نگرد و امثال
این بسیار است و همه بتقدیر آفریدگار است پس بتقدیر او صحت بواسطه
این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زایل گردد

دست

دست تا در بهر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کنند که حکم اوراست
مقاله دوم در امراض که اعضا را حادث شود علاج آن مشتمل بر بیست
باب است باب اول در امراض سر و دماغ و از آنجمله صداع است
و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج
و آنچه مادی بود از خون بود یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ریح اما
صداع که از غلبه دم بود علامت آن حمره و انتفاخ وجه و ثقل و ضربان
سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال بود و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و شربت ادرشار عناب نیلوفر هر یک پنج درم خورند یا تمر هندی
و ترنجبین و نبات سرکه ده درم و غذا تمر هندی یا آلوچه یا نبو ماش
و مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سرکه و گلاب
بوئیدن و لعاب بهکو و خطمی با سرکه بر سر نهادن و تسعیط بروغن بنفشه و کدو
مفید بود و آنچه از صفرا بود علامت آن شدت حرارت ملمس و خشکی منخرین

وتلخی دهن وسهر وسرعت نبض وصفرت وصفا قاروره بود علاج آن
جلاب از بنفشه ونیلوفر وتخم کاسنی هریک سه درم ترنجبین ونبات هریک
ده درم تناول کنند یا شراب بنفشه ونیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند
وغذا انار دانه یا تمر هندی یا آلوچه خورند ودر بوب فواکه بارده وسکنجبین
تعقل کنند واسهال طبیعت بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه
یا این حب بنفشه دو درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ دو حبه تربد سفید حب بنفشه
بروغن بادام چرب کرده یک درم هلیله زرد نیم درم بکوبند وبا آب رازیانه
بسرشند وحب سازند وفرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کرده با دو درم
شراب اجاص بخورند وکافور وگلاب وصندل وکدو وخیار وکاهو ببویند
وپای شوره با آب گرم وسبوس وخطمی وبنفشه بکنند وآنچه از بلغم بود علامت
آن ثقل سر وسبات وکدورت حواس وبرودت لمس ورطوبه منخرین
وسطوء نبض وقاروره سفید وغلیظ بود علاج آن هر روز جلاب از بیخ

مهک

مهک پنج درم ورازیانه سه درم وگلقند ده درم تناول کنند
وغذا نخود آب وشیره خشکدانه خورند وتنقیه کنند وبعد از نضج بحب
صبر یا حب اصطمخیقون وبابونه وشبت واکلیل الملک بجوشانند
وسر بدان بشویند وآنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر وجفاف بدن
وکمودت لون ونحافت بود ونبض بطی وقاروره سفید وتنک باشد
علاج آن هر روز جلاب از بالنگو وبیخ مهک هریک چهار درم وگاوزبان
سه درم ونبات ده درم تناول کنند وغذا نخود آب وشیره خشکدانه
خورند وبعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا غاریقون واسطوخودوس
کنند یا حب ایارج وشبیار وبعد از تنقیه روغن نرگس یا بادام وسوسن
بر سر مالند وآنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت
آن آواز گوش وانتقال وجع وضربان بود علاج آن تلطیف وتحلیل
بگلقند ورازیانه باید کرد واز میوه واغذیه نفاخه احتراز باید کرد

اغذیه

و حمّام و استعمال نطولات و بخورات حارّه مفید بود و اگر مرزنجوش
بو ینده و یا آب او در بینی کشند یا روغن او در سر بمالند نافع بود

امّا صداع که از سوء المزاج سادج بود یا حارّ باشد یا بارد و اگر از اسباب
خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب و قرب آتش علامت آن عطش
و حرارت ملمس و قلّت آب دهن و خشکی منخرین و زبان باشد و علاج آن
شربتی از سکنجبین یا شراب غوره یا شراب زرشک یا آب سرد و عرق
گل و بید بیاشامند و شیره تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین نیز مفید بود
و غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناج با تمر هندی خورند و در جای خنک
آرام گیرند و مشمومات بارده بویند و روغن بنفشه و کدو بر سر مالند
و اگر از اسباب داخلی بود مثل تناول ادویه حارّه همین علاج کنند
و درین نوع تلیین طبیعت بنقوع فواکه و ترنجبین مناسب بود و اگر
از سوء المزاج بارد بود علامت آن تقدّم سبب ثقل و بلادت حواس

و میل

و میل صداع بمؤخّر سر علاج آن تناول جلاب با ایارج مصطکی و رازیانه
و گاوزبان و بالنگو و گلقند بود یا شراب گاوزبان با گلقند و رازیانه
و اطریفل و جوارشهای حارّه تناول کنند و غذا نخود آب با کبک و تیهو
و زیره و دارچینی خورند و مشمومات و نطولات استعمال کنند و اگر صداع
بشرکت معده باشد اگر از سوء المزاج معده بود علامت آن اشتها و وجع
بود در حالات ثقل معده و سکون در خفّت معده علاج اصلاح و تقویه
معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن
غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج تنقیه معده باشد بآنکه
تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب بجوشانند و اندک نمک و عسل در و حل کرده
بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و بعد ازان امثال آن
تقویه دماغ کنند غذا نخود و صعتر خورند و اگر بدین ساکن نشود احتقان
و اگر بسبب مرّه صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی

وحلق وسوزش معده بود ودر حالت گرسنگی زیاده گردد علاج آن آب
گرم وسکنجبین قی کنند وبعد از ان بشراب انار ترش لعق کنند وغذا
انار با تمر هندی خورند واگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده بود علامه
آن سوزش فم معده وترشی دهن وکثرت اشتها بود علاج آن
تنقیه بقی وتلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند وشراب بالنکو میکنند
وبر جبهه یاسمین وغالیه ومرزنجوش و اگر بسبب باج باشد وصداع
در پیش سر بود واز اطعمه نفاخه زیاده شود علاج آن تقویه معده و تحلیل
نفخ بجوارشات حاره کنند واگر صداع از ضعف معده باشد وشدت جوش
بود علامه آن اشتداد وجع بود در بامدادان ودر خلو معده وتریدآب
غوره وآب ریباس وانار خورند واگر حموضات مفید نیفتد شربتی خورند
واگر صداع از یبس وخلو دماغ باشد علامه آن حدوث صداع بود در عقب
استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن تناول اغذیه مرطبه

معده
بیوبنده
واگر صداع بسبب ... معده ... علاج ...

جیدة

جیدة الکیموس بود مثل زرده تخم مرغ وآب گوشت مرغ وحمام معتدل
وندهین مفید بود واگر صداع از فرط حس دماغ بود علامه آن آنست
که باندک سببی مثل بخار غذا احادیث افعال دماغی بفوت بود علاج
آن تناول اغذیه غلیظه مثل هریسه وکله وپاچه واگر صداع گیرت
کبد وطحال ورحم باشد وکلیه وپای علاج آن علاج اعضا باشد علامات الم
ما صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرو گیرد وسبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات
بود که در زیر عشا مجلل دماغ محتقن شود علامتش آن باشد که با دنی سببی
اشتداد کند وچشم بر نتوان داشت واز کلام واصوات متاذی شود
وگاهی چشم وپوست چشم نیز درد کند علاج تنقیه بدن کنند بحب ایارج
وشبیار وقوقایا وحقنهای حاده وسداب تر در روغن بجوشانند
وبر سر مالند وبت علاج او همچو علاج صداع بلغمی بود وکودادی هم داین صداع
عسر البرء بود ومقدمه نزول آب شقیقه وجع شق از سر باشد وماده آن

حدوث

صداع بحرانی

کمتر از مادهٔ بیضه و شقیقه که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن بحو علاج

صداع بود و دوا الملک مغید بود و اگر ضماد افیون و تخم کاهو

و کتیرا بر کاغذی طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود **سرسام** ورم گرم

در حجاب دماغ یا نفس دماغ حادث شود انرا فرانیطس خوانند و سبب آن

و مسهل

اکثر غلبه دم بود علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و بد بیان و حمرهٔ وجه و عین

بود و نبض عظیم و قارورهٔ سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال

کنند و هر روز جلاب از عناب هفت عدد و آلوی بخارای ده عدد و سپستان

بیست عدد و نیلوفر و بنفشه هر یک پنج درم نبات ده درم و اگر ترنجبین ده درم

با آن ضم کنند بهتر بود و غذا اشکاب با نیلوفر و عناب خورند و در این مرض

سناه

توقف نباید کرد و در روز پنجم ملین باید کرد باین مطبوخ صفهٔ آن بنفشه درم

بنفشه پنج درم نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم اجاص و سپستان هر یک

بیست دانه عناب ده دانه ترنجبین شیرخشت و خیارشنبر هر یک ده درم

و تقویت دماغ بمشمومات بارده کنند و پای شوره با سرکه در بنفشه

و خطمی و سپوس و تعلل بشراب اجاص کنند و میانهٔ روز شربتی از نبات

و عرق گل دیند مناسب بود و اگر از مادهٔ صفرائی بود علامت آن کثرت

هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرهٔ لون و زبان و اضطراب

و عطش و سوء خلق و سرعت نبض و ناریهٔ قارورهٔ بود علاج هر روز

جلاب از تخم کاسنی سه درم تناول کنند و بشراب بنفشه پروده و شراب

خشخاش تعلل کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند

و این حقنه نیز مفید بود **صفهٔ آن** بنفشه و خطمی و سپوس جو نیم کوفته هر یک

کف عناب سپستان هر یک بیست عدد نیلوفر چهار درم همه را

بجوشانند و صاف کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال

دران حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر آن ریخته استعمال نمایند

و شربت میان روز چنانکه گفته شد بیاشامند تعلل با آلوی مربا کنند

و در هر دو نوع تسکین حرارت بآب خیار و کدو و شیره تخم کدو
و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ بید در
ریزند و کدو و خیار و بنفشه بویند و اگر سرسام از زیادتی سودا و اخلاط
محترقه حادث شود علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بی‌خوابی و خشکی و زوال عقل هم
حلق و دهن و منخرین بود و در نوبت ربع تغیر ظاهر شود و نبض ضعیف
و بطی بود و مختلف و صلابت و قاروره سیاه و غلیظ بود و علاج جلاب با
افتیمون و گاوزبان هر یک چهار درم و بیخ مهک سه درم نبات ده درم و غذا جو
مقشر و آب با شیره خشخاش بود و بعد از نضج تنقیه بحب‌ها و حقنه‌ها کنند که مسهل سودا
بود و مطبوخ سنا بعد درم بیخ مهک و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم کشوث
هر یک سه درم مویز دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان و اسطوخودوس
بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم بالنگو گاوزبان
هر یک دو درم خیارشنبر ده درم ترنجبین پانزده درم و بعد از تنقیه

بنفشه

بنفشه و شبت و بابونه و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام شیرین
و شیر دختران بر سر مالند و میانهای روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان
و شاهسفرم و تخم ریحان تناول کنند و بشراب گاوزبان غلغل کنند **لیثرغس**
سرسام بلغمی بود و علامت آن تب و کسل و نوم و تب ابی و ثقل سر
و حیرت و اختلاط عقل و سکوت و نسیان بود و علاج هر روز جلاب از بالنگو
و بیخ مهک هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند و غذا جو و نخود آب خورند
و بعد از نضج تنقیه بحب ایاره و حب صبر کنند و حقنه‌های حاده استعمال
کنند **سبات** زهره گاو یک درم شحم حنظل نیم درم بوره و خطمی هر یک دو درم
بکوبند و نیکو نرم بجوشانند تا منعقد شود و با آن بدان ... شیاف و
سازند و استعمال کنند و در ابتدا سرکه و گلاب و روغن گل در سر مالند
و بعد از آن محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و مشک بو کنند و شونیز
عطسه آرند **ماشرا** ورمی بود که در روی و پیشانی و موی هم ظاهر شود و گاه باشد که سر را

نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم بود علامت آن انتفاخ و حمرهٔ رو بار
وجه و حمی حاره و تشنگی و کرب و لهب بود علاج فصد قیفال کنند
و جلاب از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلوی سیاه
ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند
و در آن روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و فوفل
و مامیثا طلا کنند تا ماده قبول نکند بعد از تنقیه آب خیار و کدو و شیره
تخم توزک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت را محبس
نگذارند دوار مرضی بود که چنان تخیل کند که چیزها میگردد و سبب آن بخارات
بود که از اخلاط خام که در دماغ باشد یا در معده یا در عضو دیگر متصاعد شود
و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با او متحرک شود و این حالت بظهور رسد
اما آنچه در نفس دماغ بود اگر بلغمی باشد علامت آن بلادت حواس و طنین
و دوی بود علاج بلغم ظاهر باشد علاج حب از ایسون و بالنگو و گاوزبان

و بیخ مهک هر یک دو درم گلقند دو مثقال تناول کنند و غذا نخود
آب و شیره خشکدانه با زیره و دارچینی خورند و بعد از نضج تنقیه
بحب ایاره و شبیار کنند و شونیز و خردل و فلفل و ماء العسل بجوشانند
و بدان غرغره کنند و چند بید ستر و شونیز و فلفل و مرزنجوش
بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و بابونه و اکلیل الملک و صعتر
و مرزنجوش بجوشانند و سر بدان فرو دارند و اگر سودا بود علامت
آن وسواس و کثرت فکر و خاموشی بود و نبض صلب و ضعیف و قاروره
کدر باشد علاج هر روز جلاب از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات
تناول کنند و غذا اسفاناخ و نخود با مغز بادام خورند و بعد از نضج
تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و تقویه دماغ
بمشمومات حاره رطبه مثل عنبر و نرگس کنند و غرغره و نطول مذکوره
مناسب بود و صاحب دوار بلغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل

کوچک مناسب بود و گلنگبین و انیسون و مصطکی مفید بود اما
دوار که بشرکت معده باشد علامت آن غثیان و جشا و سوء هضم و ضعف
معده و اختلاف دوار در شدت و سکون با اختلاف حال معده در خلو
و امتلا علاج بیخ مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت بادک و تخم خربزه
مجموع یا بعضی بجوشانند و باندک عسل و نمک بیاشامند و بعد از آن
گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند بحسب مزاج و تقویه معده بجوارش
مصطکی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و معجون خیارشنبر کنند
و اگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت حقنه سنا هفت درم قنطوریون باریک
سه درم تخم کرفس و حلبه و بابونه و بنفشه هر یک کفی بجوشانند و صاف
کنند و بوره و نمک هر یک نیم درم روغن شیره ده درم آب تخم کرفس
استعمال کنند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حال نقاهت
از غایت ضعف حادث شود علاج آن تقویه قلب بشراب حماض

خطمی و سوسن ک

دلیمو

ولیمو و صندل و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج
و اغذیه لطیفه خورند و دوار بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود
علامت صفرا و قلق و اضطراب و عدم اشتها و عطش و تلخی
دهان و لاغری بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک
و نبات بود و غذا شوربا ش با مزورها دهند و بعد از تنقیه استفراغ
صفرا بمطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا سقمونیا علامت دوار دموی
حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان دم بینی
علاج فصد قیفال و حجامت ساق مناسب بود و از اشربه
تمر هندی و نبات با انارین یا شراب عناب و نیلوفر با گلاب و
عرق بید مشک خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر
دوار بسبب سرما و برد بر سر زدن عارض شود تسخین دماغ بخارات
و ضمادات مسخنه باید کرد و تناول اغذیه حاره با بزور و توابل

بود و اگر برگشت عضوی دیگر بود از حادث **علاج** فصد باید کرد
و تقویت دماغ **سدر** مرضی بود که چنان محسوس شود که شعاعی و بخاری
از دل متصاعد میگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود
و ماده این مرض اگر سودا باشد **علامت** آن تبلد حواس و تحیر و ثقل و شوق
فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیاء سیاه بود **علاج آن** هر روز از بیخ   جلابی ص
گاوزبان از هر یک سه درم مع بالنگو ده درم و نبات ده درم غذا
نخوداب با مزوا دام خورند و بعد از نضج منضج مسهل ایارج یا مطبوخ افتیمون
یا این حب **صفت آن** هلیله سیاه و افتیمون از هر یک درم بنفشه دو درم
زر ... سفید خراشیده کوفته بروغن بادام چرب کرده یکدرم اسطوخودوس
و بسفایج از هر یک درم و نیم بکوبند و با آب بادیان سرشته حب سازند
و بلع کنند و در عقب آن جلاب از نبات نیم کوفته گرم بیاشامند و علاج
آن در نزله یک علاج دوازدهم و آن حقنه که ذکر رفت مفید افتد و اگر سودا

بسبب

بسبب ضربه یا سقطه حادث شود فصد کنند و سر را از آب ...
لختهای از مر و موم روغن گل و بنفشه و غیره اطلاق **سبات** خواب طول
بود حالیکه دشوار بیدار شود و سبب آن تری بود مزاج ساده یا مادی بود یا ماده دوا
بود **علامت** آن ثقل راس و سیلان آب از بینی بود و کثرت آرق و تحسین
چشم و ابرو و سعوط ... اشتها از خواب **علاج آن** هر روز جلاب از بالنگو
بیخ فرنجمشک و گاوزبان و افتیمون و نبات تناول کنند و غذا نخوداب
خسکانه و فلفل و زیره و دارچینی و زرآب بالنگو ... کنند و بعد از نضج منضج
و لوعاذیا کنند یا استعمال این حب **صفت آن** خسک نشت ... سنا
هر یک کفی بیخ فرنجمشک ... درم دارفلفل و تخم کرفس هر یک ... درم هلیله
و ثقل هر یک ... درم سکنجبین ... و رشش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
و صاف کنند و بوره و نمک هر یک ... درم انگاره و عسل و روغن ... هر یک
ده درم با آب ضم کرده ... استعمال کنند و بعد از ...

تناول کنند و بخور مرزنگوش و نمام و بابونه و روغن نرگس و زنبق و خیری
استنشاق کنند و اگر سوء مزاج ساذج بود بواسطه ادویه مبرّده
مخدّره که از داخل و خارج استعمال کنند یا سرمایی که بدماغ رسیده باشد
علامت آن سبق اسباب مذکوره و برودت لمس سر باشد
و کمودت لون و بیاض قاروره و حالت شبیه بخرفی علاج
آن همین معالجات مذکوره است اما در علاج قسم شقیقه ضرور است و تدهین
سر بروغن بابونه و شبت و زنبق مفید بود و شم و لخلخه مناسب
و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد علامت آن سبق امتلاء و تخمه
و دوی و طنین گوش و خفت آن در حالت جوع بود علاج آن
تنقیه معده کنند بقی و اسهال و حبها و اگر سبب سقطه یا
ضربه باشد که بر سر واقع شود رادعات و مقویات مثل بابونه و منفات
و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه و سقطه کنند و در سبات تحلیل

و شونیز با عسل مفید بود و موثر و چون رو در صحت و قلت یا که در آن تواتر سبات واقع شود
سهر بیداری و بی خوابی با افراط بود و سبب آن سوء مزاج یابس باشد یا ماده
و بیماده علاج آن هر دو نوع رطب دماغ بود بشراب بنفشه و خشخاش
و دوشیدن شیر زنان بر سر و دهن بر روغن بنفشه و کدو و غذا نیکو
با شیره خشخاش و اسفناج خورند و خیار و کدو و کاهو خوردن و بوییدن
مفید بود و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر
سر ریزند و استحمام مرطب و دلک و آواز باد و آب موجب خواب بود
و اگر افیون و شبت در آب جوشانند و زعفران و شیافات و بر ... مالش
نهند بجهت خواب آید و در سوء مزاج مادی اول تنقیه بدن باید کرد
از سودا و بعد از آن مرطبات سبات سهری مرکب است از اجتماع اسباب سبات
سهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خواب طلبد و گاهی
سهر مفرط و روی برآمده بود و رنگ او زرد یا سیاه باشد علاج آن

تنقیه دماغ کنند از خلطی که غالب باشد بعد از آن استعمال مشمومات و
عطوسات و در مرض اخیر مفید بود صفت آن تنقیه دو درم
تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه و کرفس مصطکی هریک نیم درم سقمونیا
بریان کرده نیم دانک بکوبند و باب رازیانه حب سازند
و بعد از آن که ماده نضج یافته باشد بلع نمایند شخوص علتیست که ناکاه
مردم بر یک حال بمانند مثل اگر ایستاده باشند همچنان ایستاده بماند
و اگر خفته بود همچنین و بدین سبب اخذه نیز گویند و سبب این علت
باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود علامات این
جحوظ عین و شاید بود و هرچه بمریض گویند جواب ندهد علاج
اگر موجبات فصد نیز قیفال بگشایند و حجامت ساق کنند
و حلتیت از بالنکو و افتیمون از هر یک دو درم گاوزبان سه درم
باده درم گلقند تناول کنند غذا نخوداب با شیره تخم خشکانه

دبد

و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن و استعمال حقنها و تدهین
سر بروغن بنفشه و کدو و نطولات محلله مفید افتد حقنه آب سلق و خطمی
و شیره سبوس یک رطل و یا یکدرم یا دانکی و نیم شحم حنظل و ده درم روغن بنفشه
و ده درم شکر سرخ نیمگرم استعمال نمایند کابوس آنست که چون آدمی
خواب رود چنان خیال کنند که در زیر چیزی ثقیل یا انبوهی باشند
یا کسی او را میفشارد و نفس او تنگ میشود و میگیرد و سبب این بخاری
بود که از اخلاط غلیظ متصاعد شود پس اگر علامت خون باشد فصد قیفال و حجامات
و حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر بلغم بود تنقیه باید کرد که این مقدمه
صرع است صرع تشنج غیر تام باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب او
شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند و جمیع اعضا متشنج گردد و سبب
خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر از بلغم باشد علامات آن
زاق و مخاط و کثرت زبد و در حالت صرع کدورت و بلادت و بیاض لون

وبطوء و اختلاف نبض و غلظ قاروره بود **علاج** آن هر روز حب
ازارقیه و افتیمون و بلیله هر یک درم و گلقند ده درم تناول کنند
و غذا نخود آب با تره خشکانه با دارچینی و کبک و تیهو مناسب باشد
و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و اسطوخودوس و قوقایا و مطبوخ زرد مناسب
بود و حقنهای قویه کنند و این حب موافق آید **صفت** آن ایارج
تربد صبر هر یک نیم مثقال افتیمون حب النیل هر یک سه درم حنظل
نمک هندی هر یک دانگی نیم کثیرا مصطکی هر یک دانگی کوفته و بیخته با
رازیانه سرشته حب سازند و استعمال نمایند و مفرح و عطر ازار کرده بگذارند
وجماع و نظر در آب روان و نشستن در مهتاب و دوختن بکند و
در حمام و تناول مبخرات مثل سیر و پیاز و کرفس و حلتیت نباید کرد
و همچنین درستی دیوار خصوص آب دوانیدن و در دوکان و خرمای
راق نظر کردن احتراز کنند و چند بیدستر با روغن زنبق در بینی کنند و

و حلتیت در ماء العسل بجوشانند و در وقت صرع بحلق ریزند
و مثرودیطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس
تیز مفید بود **صفت** آن سیسالیوس عاقرقرحا اسطوخودوس
هر یک پانزده درم قردمانا حلتیت زراوند مدحرج هر یک
ده درم بکوبند و سکنجبین عنصلی سرشتند و یک مثقال تناول
کنند و اگر از ماده سودا بود **علامت** آن خفقان و افکار فاسده
و خشونت طبع و زرد بود **علاج** آن تنقیه دماغ بمطبوخ
افتیمون و حب آن و تنقیه دماغ بوییدن نرگس و مرزنگوش و بابونه
و مشک و غالیه و شونیز و بابونه و اکلیل الملک و شبت و مرزنجوش
بجوشانند و بر سر ریزند و شراب و بلیله با تریاق اربعه و مثرودیطوس
تناول کنند و عود و غالیه ببویند و در بینی دمند و در بینی چکانند
عنصلی و عسل و وزن ... و اگر از ماده خون بود **علامت**

آن ظهور غشیه جنون و در حالت صرع و در حین تمثلی شده و درو رایحه
و ترنج شود و بسیار که رعاف حاصل شود علاج فصد صافن و بتقلیل
غذا و تقویت دماغ ببوییدن سرکه و گلاب و مالیدن روغن
گل و تناول ربوب فواکه و اگر ماده صفرا بود و این نادر بود
علامت آن التهاب و اختلاط عقل و صفرت روی و چشم علاج آن
تنقیه بدن بمطبوخ فواکه و قرص بنفشه و رب سیب و رب به
و با شوره با آب گرم و سبوس و خطمی و آنچه اطفال را حادث میشود
آنرا ام الصبیان میگویند از قبیل شیء و اگر صرع از کثرت معده حادث شود
علامت آن غثیان و اختلاج لب و رعشه در حالت خلو معده و کثرت
لعاب و اشتداد صرع در امتلاء و خفت آن در عقب قی علاج آن قی
بطبیخ شبت و ترب اندکی عسل و نمک و ملین طبیعت بمطبوخ
حنای خیرو و سپستان و لعوق [illegible] تقویت معده بجوارش مصطکی

ام الصبیان

و عنبر و ماده الحیوة کنند غذا نخود آب با شیره مغز بادام و دواء جبر و کرویا
و کبک و تیهو و اگر از کثرت عضوی دیگر مثل قدمین و ساقین شده یعنی
و رحم بود خطر لحی غلیظ یا ماده بخاری غلیظ بود که از آن متصاعد شود
علامت آن بخار که احساس چیزی کنند همچون بخار یا دبیب نمل که از آن عضو ترفع
میشود و بدماغ و باز آن تمطی و جحوظ عین و تثاوب شده علاج آن تنقیه
بدن و دماغ بحب قوقایا و ایارج و دلک و بستن عضو محجمه با شرط و با
و صرع از بخارات که از کرم کدو و حب القرع متصاعد شود حادث شود علامت آن
لعاب بی سبب و اشتها و وجع بطن و احساس بصعود کرم [illegible] علاج آن قتل
و اخراج کرم بدواها که جهة آن نوشته شد و لکن سبب [illegible] حادث شود [illegible]
و دو درم و کلنگبین ده درم کوفته بنوشانند و ضماد [illegible] اول
بیابانند و اختناق رحم نیز بصرع شبیه است و علاج آن بجای خود نوشته شد
و جالینوس گفته است که صرع در اکثر اوقات [illegible] و تدبیر [illegible]

اختناق رحم

و گاه در خواب از صرع حادث شود و از علامات آن نفسه که چون دلیل شود گویند که
عاقر قرحا بگویند و در بینی مصروع دمند که عطسه کند امید بران قرآن ... ق
ثانیه مصروع را عظیم نفع بود **صفت** لخلخه ... دوای ... جندبیدستر
حب الغار خطمی قسط عود ... بگویند و ... کف کرده ... بشوید نرمی
سکته سده تامه باشد که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از
حس و حرکت باز دارد و ... میان روح ... از قلب ... دماغ
۲ ربع ... از دماغ بجمیع اعضا در مرض **بیماری** حادث شود و سبب
بود و از **علامات** آن ... و بیاض لون و کثرت ... و ثقل سر ...
حواس و کثرت خواب ... که آن ... و ... دلالت کند بر ...
حادث ... و ... دماغ ... نفس ... خواندن ... گوید که
یا بروده چشم ... باشد ... دلیل ...
کنند ... را ... کنند ... صبح ... کنند که ...

بیماری

۲ ربع جمیع اعضا از ...

باقی شب او حرکت ... چشم ادبار کنند که ... او ... علاج آن
او لا را ... سنده ... گرم کنند و بر ... نشینند و ... کرده بر
نهند ... و ... چند ... مسکرات
نهند و اطراف او را ... مالند ... و ... شوند
و در حلق او ... خیار شنبه ... کنند و ... چند بیدستر ... کش
و فلفل ... و ... کنند ... تا ... ق
کبر ... حسل که در حلق او ... فلفل ... در
حقنه کنند و گفته اند که تا هفت روز ... حرکت ... اما بعد از
جلسه ... و ... باشد ... یک درم ... ده درم ... ل
کنند غذا ... و ... و فلفل و ...
روز ... باشد و بعد از ... تمام ... ده ... و در
... و ... وقت احتیاج ... مناسب ...

نشاید گر سکته برد باید با بقوه زجاج منقش گردد و سکته از امتلای خون نیز
حادث گردد علامات آنکه علامت غلبه خون باشد و دران فصد قیفال
و حجامت ساق و اوداج و دم کجیب فوت و جلاب از شراب سفیده و نیلوفر
و غذا کم خورد و بشربت شربت مداوم و شمومات سفیده و قرص آن کنند و
حقنهای لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه شده بر موضع کرده فصد کنند
و تقویت دماغ بمشمومات باردة تقویه **حقنه** که سکته بلغمی را نافع بود
ورق قرنفل قسط مرزنجوش خلنجبین اکلیل الملک ورق بید انجیر
خوب خورکرنب فرزک تخم شبت هریک ده درم تخم حنظل مسلوق
هریک نیم درم قنطوریون هریک ده درم کوبیده و عسل صاف کرده بیست درم
الکافه یازده درم بوره و نمک هندی و مقل هریک نیم درم کوفته و بیخته
برپل کنند لکه ره اوشه **مالیخولیا** تغیر ظنون و فکار بود از مجرای
طبیعی و سبب آن یا سودا یا بخار ماده محترقه بود که در دماغ حادث شود

یا جمیع اران ممتلی بود و گرفتگی اراق نیز بود **علامات** آنکه از امتلای بدن
دماغ بود کی فت بدن و لوا ولون و بطور و صلابت و حشونت بعض
وصف بر قاروره و شهای بد دست دارند و تفکر در فکر و حزن کنند و همچنان باشند
و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب بر پیشانی **علاج** فصد صافن کنند و هر روز
جلاب از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هریک سه درم عناب بستان افتیمون
بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه دماغ کنند
و مطبوخ آن و مطبوخ هلیله کنند و گلاب با مربا مداوم و استعمال خورند یا لوزینه
از شیره سوس و نبات و روغن بادام شیرین مفید بود **و** شراب رقیق خوره ایمان
حمام و تدهین بروغن بنفشه و کدو مفید بود و از اغذیه غلیظه و اطعمه سوداوی
و اشیاء حریفه و مالح و حامضه احتراز کنند و استعمال ریاضت و قیء نباید کرد
و اگر این مرض از احتراق بلغم بود **علاج** آن هر روز جلاب از افسنتین و نیلوفر و
و بیخ مهک و الملقه تناول کنند غذا گلاب یا زیرباج یا شیر خشکار خورند

و بعد از تنقیه مسهل افتیمون مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم بالنگو و بنفشه و هر یک
سه درم نبات ده درم کوفته بیاشامند و صاف کنند و معجون نجاح تجمیق [illegible] بادیان
حل کرده بیاشامند و این جهت سودا مفید بود صفت آن افتیمون چهار درم بسفایج و ایارجه
فیقرا هر یک یکدرم نمک هندی سه درم اسطوخودوس یکدرم و نیم کوفته
و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند شربتی سه درم و این منضج نافع بود
صفت آن بالنگو بیست درم و ترنج و تخم مصطکی و قرنفل دارچینی جوز بوا قاقله
نارمشک بهمن سفید زرنباد درونج عقرب هر یک یکدرم و تخم کرفس
یکدرم مسک خالص و اکثر سحق کنند و هلیله کابلی حب عدد در سه رطل
کوفته شود تا رطلی آید پس صاف کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش
فرو گیرند ادویه را در آن ریزند و بهم زنند هر بار مثقالی از آن بیاشامند
و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بیخوابی و اضطراب و غضب و شتم
و صبح و صفرت لون بود علاج مسهل مطبوخ هلیله یا افتیمون

ماء الج

یا معجون نجاح یا قرص بنفشه کنند و همچنین روغن بنفشه و نیلوفر
بر سر دوشند و نشاط و سماع الحان و نغمات و حضور یاران
انیس مشغول شوند و استحمام معتدل مفید بود و خطمی و بنفشه و برگ سپیدار
در آب اندام بشویند و دست خشخاش و بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو
و خطمی کوفته شده و سرشته آن فرود آرند و بر سر ریزند و اگر از احتراق
سودا بود علامت آنکه ضعف تر بود علامت آن کثرت فکر و
غم و کربت و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود علاج آن
هر روز [illegible] گاوزبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو
درم کلقند ده مثقال [illegible] حل کنند و آب گاوزبان و نیلوفر و اسطوخودوس
[illegible] و بعد از تنقیه مسهل مطبوخ افتیمون و ایارجه جالینوس و ایارجه
لوغاذیا یا معجون نجاح و ماء الجبن مفید بود ماء الجبن شیر بز
رطلی کوفته شده در حالت جوشانیدن فرو گیرند و تکوفته سکنجبین افتیمونی

ماء الجبن

مراق نرم شکم [illegible]

[illegible] نفث [illegible] اراق [illegible] که [illegible] سطر [illegible] و از دو [illegible] العبد [illegible]

بران ریزند و بر هم زنند پس صاف کنند و شرب نمایند و احیانا
این مطبوخ خورند صفت لخلخه ورق گل بنفشه و نیلوفر هر یک ده درم
قرفه قرنفل مشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی
کوفته و بیخته بشراب سیب سرشته و بمثقال در شراب گاوزبان حل
کرده شاه و لیمو نمایند و دواء المسک حلو نیز مفید است اما آنچه برکت مراق
بود یا اسطقسات و آن ورمی است پیدا شده از خلطی سوداوی و دوران سبب بخارات
متصاعد گردد و فکر متغیر شود علامت آن که اسهال و لین بطن
و کثرت ریق و جوع بود و احساس بخارات کنند که متصاعد شود
علاج
هر روز جلاب از ماء الشیر و گاوزبان و مرزنجوش و گلقند [illegible] کنند
غذا زیرباج و بعد از نضج مسهل [illegible] ده درم و شکر ده درم بجوشانند و
[illegible] مثقال در ان حل کنند و پالوده [illegible] کنند
استعمال کنند و [illegible] از [illegible] و از [illegible] و [illegible]

و ترنجبین و نبات و شراب بنفشه و خشخاش لعوق نمایند غذا شوربا [illegible] [illegible]
و اسهال کنند و رطوبت دماغ مدوستید [illegible] بر روغن بنفشه [illegible]
بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم بر مراق و روغن [illegible] و از جمله
انواع مالیخولیا مانیا و آن جنون سبعی است علامت آن غضب و قصد ایذا
بود و از انجمله داء الکلب و آن نیز از احتراق خلط حادث شود علامت آن [illegible]
و قصد اذیت مردم نمایند همچو طبیعت کلاب و از انجمله قطرب است علامت آن حرکت
دائم [illegible] و شدت عبوس بود [illegible] اکثر اوقات [illegible]
جنبش و علاج آن همون علاج مالیخولیاست و عشق را نیز از انواع شمرده اند
و آن [illegible] مردم را بر فکر صورتی خوب دارد و علامت آن غور و لون
و غفلت و حیرت و سکوت و کثرت فکر و [illegible] و [illegible] و [illegible]
نبض و دوام نفس آه سرد کنند و علاج او آنست که [illegible] [illegible]
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

علاج

بر آب صاحب صرع و صندل و سیب [illegible] باشد و غذا از ریاح دور کردن [illegible] مجرب

و ذکر او و فکر [illegible] بهترین علاج بود و الا [illegible] و تنقیح [illegible]

و مثال آن سعی کنند که از آن باز آید و کثرت مجامعت با عجز سبب نسیان [illegible]

بود و آن فساد فکر یا ذکر یا تخیله بود و سبب آن استیلای بلغم [illegible]

دماغ و علامت آن کثرت خواب و [illegible] چشم [illegible] سرد [illegible]

و علاج آن [illegible] هر یک سه درم [illegible] دو درم خورند

گلنگبین ده درم غذا [illegible] کبک و تیهو و دراج

[illegible] العسل

[illegible] غرغره کنند [illegible] مانند

[illegible]

بخار [illegible]

سکنجبین [illegible]

و نخود [illegible] کنند [illegible] آب ماء العسل و شراب ریحانی خورند

بهترین [illegible] و مجادله و استماع آوازهای بلند [illegible] دوای مفید [illegible] درم

فلفل و دار فلفل [illegible] زنجبیل هر یک ده درم [illegible] جوز

مشک زعفران و عود هر یک دو درم کوفته و بیخته با عسل سرشته [illegible]

[illegible] آخر کندر [illegible] سعد هر یک [illegible] درم فلفل و زنجبیل [illegible]

کوفته [illegible] عسل و نسیان بسبب سودا نیز واقع شود و

علامت آن سهر و خشکی منخرین و کمودت لون و بطوء تکلم بود علاج

آن [illegible] و غیره [illegible]

و مطبوخ [illegible] استحمام [illegible]

بنفشه و نرگس و نسیان بسبب مزاج گرم [illegible] حادث شود

و علامت آن خشکی منخرین و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعله و

رنگین و علاج آن [illegible] آب [illegible] غذا

بخوراش با شوره دام و اغلب فی الحال از شیره سبوس و نبات و روغن
بنفشه و تر طیب دماغ بروغنها و نطولها باید کرد مفید بود **فالج**
استرخاء بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلط بلغمی بود که
مسالک روح نفسانی را بسته گرداند **علامت** آن بطلان حس و حرکت
و نبض بطی و متفاوت و قاروره سفید و لون عضو مفلوج متغیر نشود و لاغر
و پژمرده نگردد و امید بر بر توان داشت **علاج** او آنست که چهار روز
تا تواند تقلیل طعام کنند و از ادویه قویه هیچ ندهند و با اندک آب گوشت
با زیره و دارچینی بسیار نخود و تکمیل باید العسل خورند و بعد از چهار روز حب ایارج
و با لنگو و افیون و پنج مهک و گلیکین بخورند غذا نخود آب با شیره
خشکدانه و فلفل و دارچینی و بعد از هفت تا مدتی حب فرزنه **صفت آن**
حب سقوطری ... ل بوزیدان ... هر یک ... سوده ... روغن
بادام چرب کرده هر یک ... و افیون ... هر یک ... درم

ملح هندی دو دانگ و نیم مثقال دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند
و بعد از ده روز این حقنه استعمال نمایند **صفت** آن برگ ورق الحجر
سلق شبت ناخواه مرزنگوش خشک اکلیل الملک حلبه حنظل هر یک ده درم
بجوشانند و صاف کنند و شکر سرخ و عسل و القاء هر یک ده درم در آن حل کرده
با روغن زیت یازده درم استعمال کنند و گر ترکیب افزون بود حقنه کرده ب
سکنه گر رفت نماید ... و تریاق کبیر و دواء دیاطوس و جوارش علا
هر کدام که ... استعمال ... کنند با شراب انگور و فلفل و دارچینی
و ... چون ... روغن قسط و ناردین و ...
و نفط سفید ... در اعضای علیل ... و مشک و کندش و فلفل و ...
کوفته در ... دهند و ... این ... ادویه ...
صفت ... رازیانه ... هر یک ... درم ...
هر یک سه درم ناخواه ... هر یک ... درم ... آب ...

و دیگر عسل بقوام آرند **تشنج** آنست که عصب با مبداء خویش جهد و عضو نیز
تابع او شود و بواسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند سبب آن رطوبت بود که
عصب و عضل را ممتلی گردانده بود و در طول آن نقصان و در عرض آن
زیادت واقع شود و آن را تشنج رطب و امتلائی نیز گویند و این اغلب واقع
شود و **علامت** آن علامت امتلا و غلبه بلغم بود و **علاج** آن همچون علاج
فالج بود و گاه **سبب** یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود و آن را تشنج
یابس گویند و این نوع بتدریج حادث شود **علامت** آن باریک و لاغر
شدن عضو و تقدم اسباب مجففه **علاج** آن ترطیب بدن با غذیه
از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و حسو و روغن و شیر و مغز و سفیدی
لکن و از اشربه شراب بنفشه یا جلاب و ماء عذب و خیار و کدو
نبات و شراب صندل رقیق یا ممزوج و نیلوفر و بنفشه و خطمی و خس و برگ
چغندر و کاهو و کدو و کرنب ... و در آن نشسته و در عضو مرهم زیت و بعد از آن

بغتة

موم روغنی از روغن بنفشه و موم و کیرا و بر بدن مالند و روغن بنفشه و شیر
زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود
تریاق اربعه و دیگر تریاقات بخورانند و یا بخورانند و اگر بسبب جراحت عصب بود
علاج آن جراحت خواهد آمد ان شاء الله تعالی و بسبب کرم نیز حادث شود علاج آن قبل
در انواع کرم بیاید **کزاز و تمدد** اما کزاز تشنجی بود که عضلات مقدم و مؤخر حادث شود
و تمدد تشنج عصب بود از جهت مبداء و از جهت خلاف چنانکه عضو بهیچ طرف
حرکت نکند و علاج هر دو همچو علاج تشنج بود **لقوه** مرضی بود که در عضلات روی
و چشم واقع شود و تغیر ... بجهت ... مجذب شود و از هیات خود بگردد
و سبب آن یا تشنج بود یا استرخا آنچه از تشنج بود **علامت** آن تمدد ...
و قلت ... و از جانب صحیح چشم بر هم تواند نهاد علاج آن همچو
علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود **علامت** آن با استرخا و ضعف حرکت
دهن بود و کدورت حواس خصوصا حس ذوق بود و جنس ... فرود آمده

وجگر نیز مترشح شده و تدبیر علاج آنست که تا هفت روز یا چهار روز
روز معالجه نکنند و آب نخورند و تا توانند چیزی نخورند چنانکه در فالج
و بعد از آن جلاب از رازیانه و بالنگو و افتیمون و گلقند تناول کنند
و غذا نخوداب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند و گوشت مرغ و تیهو
بچه و کبک و تیهو مفید بود و شقیقه حب صبر و قوقایا و حب [illegible] حاده و ایارج [illegible]
ماء العسل گرم شده و بدان غرغره کنند و در حمام نشینند و هر روز گوشت [illegible]
و چند مدت سر گرم شده و در روغن نارگیل [illegible] کنند و مصطکی و [illegible] حلبه بکار برند
و [illegible] و فلفل و جوزبوا و عاقرقرحا در دهن گیرند **عرق النسا** علت
اعضا را آلی [illegible] شود بسبب عجز قوت [illegible] که از حرکت عضو باز ماند
[illegible] بسبب القاء [illegible] حرکات ارادی یا ثبات ارادی حرکات [illegible]
مختلط شده و بسبب آنکه [illegible] بود [illegible] بارد بود [illegible] علاج
کرده و [illegible] و [illegible] بود و از [illegible] و اطلا و [illegible]

حادث

حادث شود و از نور [illegible] بارده در بود و علامت [illegible] علامت [illegible]
علاج هر روز جلاب از افتیمون و رازیانه و گلکنس [illegible] و اگر داب با فلفل و زعفران
بخورند و کبک [illegible] دراج و معجون [illegible] و [illegible] و [illegible] فرق
[illegible] در سر [illegible] باشند و حمام گرم [illegible] و آب [illegible] و [illegible]
بود و دارچینی و مغز [illegible] نافع بود و آنچه از [illegible] بود [illegible] مزاج
داخلی خارجی بود **علاج** آن حب [illegible] ماء العسل و گلکنس تناول کنند و ادهان
حاده استعمال کنند و آنچه از [illegible] شده ترک [illegible] و [illegible]
روغن گل [illegible] و [illegible] مفید بود و آنچه [illegible] نفع [illegible]
[illegible] و [illegible] سبب [illegible] جمله که باشد [illegible]
[illegible] بر [illegible] و از [illegible] کنند و گاه [illegible] که [illegible] بسبب [illegible]
بود [illegible] استفراغ [illegible] و [illegible] اطلا و [illegible] بود **علاج** آن [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] و مزاج تام و [illegible]

و حرارت نشسته و روغن بادام و نبات و سیاه دانه روغن بنفشه

اختلاج حرکتی است اندام بشرط حرکت ابرو و چشم و لب و دهان

گوشت و سبب آن رطوبتی بلغمی بود که حرارت غریزی آن را تحلیل

و تحلیل کند و بسبب غلظت خود از مسام بیرون نتواند رفتن و — یا زیاد حرارت

و اندفاع خواهد آن را دفع کند پس میان ایشان موافقت حاصل شود و

اختلاج کند **علاج** تریاق اربعه یا شراب بالنگو و انقرور از بعد

و ماوردی جالینوس و اگر محتاج شود شقیقه بخجیها و ایارج که مسهل بلغم باشد

خدر آنست که عضو تیره شود و بخواب رود و لمس [illegible] که

نقصان یا بطلان حس شود و سبب آن سده بود که در عصب واقع شود

و اسطه خلط غلیظ واقع شود و روح نفسانی کرده پس اگر علامات

ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات بلغم بود شقیقه کنند و

مسهلات فاید استعمال نمایند و اگر بواسطه سوداوی بود علامت آن

محلول

محلول علامت تشنج یابس بود علامتش همان بود و اگر بسبب ضغطه از ری

بجه یا بحث عضو یا [illegible] علاج آن منع ضاغط بود

زکام و نزله عبارت از فضله بود که از دماغ فرود آید اگر بمنخرین آید

زکام گویند و اگر بحلق و سینه فرود آید نزله گویند و سبب آن سوء المزاج حار

که عارض وقوع کرده و بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره

علامت آن حمرت و حرقت چشم و خاریدن بینی بود **علاج** آن در ابتدا فصد

اگر سوء مزاج معتبر بود شراب بنفشه و نیلوفر و عناب و عدس و غذا انبوش بادام

و اسفناج و از گوشت و شیرینی و مبخرات احتراز کنند و اگر علامت

نقرس بنفشه و نیلوفر و مطبوخ و اگر تغلیل کنند با شراب بنفشه و در حقنه

با خیارچنبر ده درم و بعد از شقیقه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق کنند

و اگر سیلان رطوبت متمادی گردد [illegible] یا [illegible] کنند

و اگر سبب سوء المزاج بارد بود که بسبب خارجی یا داخلی عارض شود **علامت**

تری منخرین و کمی احوال و شوق و کسل بوده بهوای گرم استراحت کند علاج
سر بدستار ببندد و مثل و غیره گرم دارند و جلاب از پنج مهک و پرسیاوشان
و نبات غذا نخود آب با نخ و مزبادام و دیگر طبیعت محتبس بود در شتابی تمر هندی ام
بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و پنج مهک هر یک سه درم و شکر سرخ و طباشیر
هر یک ده درم و شبت و ملیله و پنج مهک و اکلیل الملک و از بخور نیم کوفته
و بر جای گرم بدارند و اگر در حمام بروند بر سر ریزند مفید بود و اگر آنچه از انف آید
رقیق بود نیز و افسنتین بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و اگر سیلان
رطوبت متمادی گردد و بکندر و سندروس و کاغذ بخور کنند و در هنگام خواب
مرق نکنند و بر پشت باز نخسبند تا ماده بسینه باز نریزد و اگر
و غرغره در حلق کنند تا تنحنح آن را دفع کنند و سنگی گرم کنند و آب سرکه
بر او ریزند و بخار آن فرو دارند تا [illegible] و در تره از حمو لبنات و خرفه نیز
اجتناب نمایند و جلاب با بنفشه یا با [illegible] بخورند و آب [illegible] با روغن بادام

دویره از شیره سپستان و نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم و اگر
آن سعال بود علاج آن کنند چنانچه گفته شد در باب امراض صدر انشاء الله

باب دوم در امراض چشم

برحافظ صحت عین و ایت که از جماع و سکر متواتر
و غذاء و ل عدس و باقلی و بادنجان و قدید و گوشت و طعامهای شور
و ابصار [illegible] احتراز کنند و چشم را از هوای گرم و دود و غبار نگاه دارند
و از ادمان کتابت و [illegible] مجتنب باشند و نظر در اشیاء براق نکنند و از استحمام
متصل و تدهین بروغن بنفشه و کدو و کنند و روشنائی و کحل الجواهر احیاناً
در چشم کشند ضعف بصر اگر از غلط خون شنی علامت آن ظاهر بود فصد قیفال
کنند و شراب بنفشه و عناب [illegible] کنند یا بنفشه و عناب و نیلوفر با ترنجبین جلاب
جلاب [illegible] غذا [illegible] بادام و اسفناج و شعیر [illegible] و لوبیای
غوره و کدو و در چشم کشند و اگر از ماده بارد و رطوبتی بود علامت آن ثقل [illegible]
بود با حمرت و در عقب اکل و خواب زیاد [illegible] علاج آن [illegible] جلالی

از رازیانه و بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و بعد از نقیع شعیر با ماء الرقیق
یا قرص بنفشه با ترید و سکنجبین بزوری آن کرده کنند و غرغره بماء العسل و رازیانه
و رود شیاف ابیض کبیر و باسلیقون در چشم کشند **دمعه** و دمع جاری بود که از
ملتحمه حادث شود و گاه گاه در بیخ **علامت** آن وجع و حرقت و خارش بود چشم
و صداع عین و کثرت نم و درد در بعض و ثقل شب **علاج** آن فصد قیفال
و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شموع آن و شراب عناب و نیلوفر و لکور
علامت آن شدت وجع و خارش و درد و در بعض **علاج** آن آب
با تمر و نبات یا بنفشه و عناب و نبات جلاب دهند و تغذیه مطبوخ
هلیله زرد و قرص بنفشه و ... شیر زنان و بیضه مرغ در چشم چکانند و در
چکانند و صندل و ... و گلاب ... بر قطعه ... خراطین
چشم ضماد کنند و شیاف ابیض ... در چشم کشند و اکتحال ... **علامت** آن
انتفاخ چشم و کثرت نم و ... و ثقل ... نباشد **علاج** ...

و آبار ها و چشمهای نرم و اگر سودا در چشم **علامت** آن صداع و ... چشم و خفقان
علاج آن تریاق بنفشه و نیلوفر و خشخاش غذا و ... با ... ضماد
و نطولات و ... استعمال نمایند **ورد بیخ** زمدی عظیم بود که ...
شود و چشم سنگی فرو شود ... و ... از اعراض سود
علاج آن ... و حجامت نقره و ارسال علق ...
مطلق از گوشت و شیر و جماع احتراز کنند **طرفه** نقطه خون
بر طبقه ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا ... عطسه و صیحه
علاج آن فصد و حجامت و شراب عناب و ... و تلیین طبیعت
بمطبوخ فواکه و شموع آن و قطره خون بال کبوتر یا ... تنها یا با گل ارمنی
و شیر دختران در چشم چکانند و ... بیضه ... ابتدا
... گل ارمنی و ... چشم ضماد سازند و ...
... در ... ضماد کنند ...

ده حادث شود از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه
و عناب و شقیقه و قرص بنفشه یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله و شیاف
آبار کشند صفت لته بغیر آب مغسول ده درم ارزیت سه درم
نشاسته کثیرا هر یک ده درم افیون یک درم سحق کنند و شیاف
سازند و در وقت حاجت با آب بسایند و می‌کشند ظفره
زیادتی بود که در کنج چشم ظاهر شود و منکر می‌گردد تا سیاهی
چشم رسد علاج لته و را ابتدا فصد قیفال و سعمه تخت اباره
و ایاره جالینوس و از لبنیات احتراز کنند و شیاف
ما میثا و باسلیقون و قیصر و روشنایی در چشم کشند و اگر
ظفره غلیظ بود بهترین علاج کشط بود سبل پرده‌ای که از
اطراف چشم ظاهر گردد و بتدریج زاید شود و سبب آن
امتلاء عروق چشم بود از خون غلیظ علامت آن حکه و سیلان

زجاجیه

از بنفشه یا ربی بنفشه یا گشنیز یا عناب ده عدد و اجاص ده عدد و بنفشه
سه درم ترنجبین ده درم غذا تمر هندی یا آلو خیره اگر تب باشد جوانب
و اسهال طبیعت به مطبوخ هلیله یا نبید انگور سقمونیا بریان کرده
و درد عظیم در گوش حکاکه شد و گاه تواسطه عفونت بلغم بود علامت
آن ثقل سر و جلادت حواس و کثرت خواب بود علاج لته هر روز جلاب
از افسنتین و بیخ و مهک و کاکنج و عدا الکوداب با شیره جکاده
و لعداد لطیف سعه تخت ایاره و قوقایا و روغن مورد آسنته الورد
تلخ و با دام تلخ و سداب در گوش چکانند یا زهره کلنگ و آب
در گوش و شحم الحنظل یا الخیر و حرف و دل بکوبند و فتیله زنند
در گوش نهند و گاه بسبب پوست دماغ بود علامت آن بارکی
شدن ادو و غیر و غور عینین بود و این نوع بعد از سهر یا جوع
یا تعب مفرط حادث شود علاج ترطیب دماغ به روغن بنفشه و ریزان

وتناول اغذیه مرطبه مثل بنوباشش و کدو و گوشت بزغاله و روغن
کدو و بنفشه در گوش چکانند و لازم بود استعمال اجتماع و مخ
بود و از آزار آفتاب نتوانند و بید **علاج** او آنست که بالتی
برای این کار است یا بکشند بعد از آن روغن بادام یا شیر
چکانند یا شب روغن در آن چکانند و بعد از آن بحمام روند
و گوش بر تابهای گرم نهند تا بیرون آید **طنین و دوی** او از
گوشی آنچه باریک و حاد بود طنین گویند و آنچه غلیظ و نرم
بود دوی و حدوث آن گاه بسبب ریحی غلیظ بود **علامت**
بود و در عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و گاه
بسبب فضل تند بود که بگوش ریزد بسبب امتلای دماغ **علامت**
ثقل و صداع و دوام طنین بود **علاج** تنقیه بعد از آن ... روغن
و افسنتین و گلقند غذا انگور آب ... زیره و دار چینی و زعفران در برگ شبت

و روغ

و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب ترب و گشنیز و ورق
چند بید ستر چکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و ترخس
غار و ترب و رازیانه بجوشانند و بخار آن بگوش رسانند و گوش بخار آن بدارند
و دهان حمام مفید بود و آنرا که از امتلای دماغ بود اول تنقیه بحب ایارج
و اسطوخودوس باید کرد و بعد از آن استعمال قطورات و بخورات و کر
بسبب یبوست و خلو بدن باشد **علامت** آن آنست که در گرسنگی
زاید گردد و در سیری ساکن **علاج** ترطیب دماغ با دهنها و حمام **کنند**
و تناول اغذیه مرطبه و مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر
~~بسبب یبوست و خلو بدن باشد آنست که در گرسنگی~~
زاید گردد و **...** که دوی و ثقل گوش زایل گرداند تخم حنظل بکدرم ... ان
سفید چند بید ستر ... هر یکی ... عصاره افسنتین قسط
مرزنجوش هر یک دانگی کوفته ... زهره گاو ... ساز ند

... ضعف ... بجهت ... اسهال ... ۳۰

ودر وقت احتیاج مقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند ودر
گوش چکانند **قروح اذن** اگر در وی بنیش شیاف مامیثا با سرکه یا آب
غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا باسلیقون استعمال
کنند و آنچه در زخمهای بی قطران چکانند **خون یا هوام و آب در گوش** اگر جنبنده در
رود **علامت** آن احساس حرکت بود **علاج** آب ورق شفتالو
یا جرجیر گرم حل کرده یا آب بابونه و کبر و افسنتین و شیح و فتیل در گوش
چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بلیطه او بر آوردن یا بالت مخصوصه
و اگر آب در گوش رود **علامت** آن آنست که بعد از حمام و شنا
کردن حادث شود و **علاج** آنست اگر بنمک سر در جستن بیرون
نیاید چوب شبت یا زبانه یا چوبی که از آن حصیر کنند در گوش
باید کرد و طرفی که بیرون است پاره پنبه بپیچند و بروغن چرب کنند
و بر او فرو زنند تا آب بیرون آید یا فتیله از ابریشم یا پنبه از گوش برآید

کنند

بنفشه و پیه بط گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن بیامیزند و طلا کنند
و پوستی تنگ که بر بیضه کشیده است بر آن نهند **باب ششم در امراض**
اسنان و لثه حافظ صحت اسنان لازمست که از فساد طعام در معده و تراکت
احتناب نماید و از کثرت قی و خاییدن چیزهای سرد و دوسنده
مثل حلوا و کلکاشکر و قرص سکنجبین احتراز کنند و همچنین از آب سرد از عقب
چیزهای گرم و از چیزهای سخت و ترش و دراز کنند تا احتراز کنند و چیزهای
مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک چوب اراک و
زیتون است و در وقت خواب احتیاطا با روغن گل و بابونه یا روغن بنفشه
مزاج در دندان بمالند و در وقتها بعسل و نمک در دندان بمالند
ورم لثه بسبب ماده حار بود **علامت** آن حمرت و التهاب و ضربان
بود **علاج** فصد قیفال و جهار رگ زنند و شراب بنفشه و عناب و آب
دجاج ها آب انار ترش یا سماق یا [illegible] تمر هندی با آلوی گیل خورند

و بهترین مسواک

و گاه گاه عسل و نمک [illegible]

بواسطه ضرر آمدن بیخ دندان خوب است [illegible]

[illegible]

ودلیس طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند و برگ و گلاب و آب سماق مضمضه
کنند و گلنار و جوز السرو و پوست انار ترش و طباشیر و ورق گل و طرانیث و فوفل
مسحوق کنند و بر لثه می ریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و نانخواه
امرود و زردآلو و سیب و شفتالو تنقل کنند **قروح لثه** علاج آن بمعمول علاج
قلاع بود و اگر متعفن شود فلفل فیون بدان بریزند تا گوشت فاسد زایل
شود و لثه را نیک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو و برگ
کوفته بیخته و دندان بدان مضمضه کنند و اگر ناسور گردد و به نشود
و اگر خون از لثه آید شب بسوزانند و برگ بران بریزند و دیگر
ازان با دو درم نمک و سه درم تخم گل بکوبند و اگر گوشت لثه کم شده گندر
موجع و جوز سیاه و کرسنه و بیخ مهک بکوبند و برگ عفص
نهند **وجع اسنان** اگر از سوء مزاج گرم باشد **علامت** آن وجع شدید و حرارت
و بملاقات اشیاء بارده کم شود **علاج آن** فصد قیفال و مطبوخ فواکه

با هلیله و شراب عناب و تمر هندی و نبات و غذا حموضات
... و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و برگ و گلاب
در دهن نگاه دارند و اگر وجع بغایت بود اندکی کافور با برگ و گلاب
بیامیزند با آب کافور و کاهو و خیار و کشنیز و برگ بگیرند و جبهه افیون
مضمضه کنند و اگر وجع ... بود **علامت** آن عدم حرارت
و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم **علاج آن** ...
دارچینی و ... مطبوخ ... بکنند
... و بدان مضمضه کنند و ...
و ... در دهن گیرند و دندان بدان بمالند و ...
و ... کنند از ... احتراز
و اگر ... شود و لثه ... قلع کنند و اگر خواهند که
... قلع کنند ... دندان نهند

مس و شیر انجیر باهم بیامیزند و بر آن نهند یا پیه ضفدع بر آن نهند
که بریزد یا منقلع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر آن
به دندانهای دیگر نرسد و اگر درد دندان از حرکت معده باشد علامت آن
آن است که بعد از اغذیه غلیظه و امتلای معده زاید شود علاج آن تنقیه معده
کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلا و غذای غلیظ
احتراز نمایند و اگر سبب کرم بود که درد متولد شود دندان را بخار تخم گندنا و تخم
ترب و پیه بز بدهند که کرم بیرون آید **سقوط و تحرک اسنان**
اگر سبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر سبب رطوبت بود که لثه را سست
کند گلنار و سماق و ورق گل و عفص بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و عفص
و کزمازج و صندل و رامک و هلیله زرد و دانه مورد مجموع یا بعضی بکوبند و
بشب در سرکه و دندان بر بندد و بامداد از عسل و سرکه و گلاب بشویند
و شب یمانی در سرکه و گلاب حل کنند و بدان مضمضه کنند **اکله و تغیر اسنان**

بالیوان

و بهدانه در دهن گیرند و اگر سبب برودت مزاج ریه باشد **علامت آن**
قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و آشامیدن آب سرد با اشتیاق هوای
گرم بود و استحمام ساکن کند **علاج آن** جلاب از زوفا بجوشانند و انجیر و عدد
برسیاوشان و بیخ مهک هر یک سه درم تناول کنند و اگر غذا خواهند
شیره خشخاش و سینه بر دهن نرگس و سوس چرب کنند و اگر از
یبوست مزاج ریه باشد **علامت آن** عطش و صلابت نفس را
بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام **علاج** آن شیره تخم خیارین
با نبات و ترنجبین یا لب بهدانه و سکنجبین و نبات غذا نخود آب با مغز
بادام و اسفاناخ و گوشت و ماهیچه زغاله **ربو** مرضی بود که چون حرکت
کند یا پیاده رود نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود
که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد **علامت** آن خرخره سینه و سعال
و نفث بود **علاج آن** هر روز جلاب از بیخ مهک و گاوزبان و برسیاوشان

واگر دبستان و مویز طائفی و شراب زوفا و سکنجبین عنصلی لعوق کنند
غذا اگر دراب با قلیه و مغز بادام و شعیه معده نقی و شعیه بول از
خلطی که غالب بیشتر دلعوق عنصل عسل بیه و لعوق از عسل و ززک و مهک
روغن بادام و تخم خشخاش مغز بادام و فستق و حلبوزه گوشند و هیچ
و زوفا تحریث نشد و باجلاب از قند لعوق آرند و بهیه با هم بیاغر
و ملین سند و گر سبب بخارات قلب بیشتر علامت آن خفقان اکثر کنند
وضعف قلب و علامت سودا بود علاج آن فصد باسلیق
و شراب گاوزبان و شراب انار عذب و تقویت قلب و تسکین لطف
حرارت قلب کنند و گر سبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم
و تشنگی و رقت صوت علاج آن ترطیب ریه باید کرد بسعوط
گاوزبان و نیلوفر و شیره جو دوا الریه و در حرمین که در ریه حادث شود
کرباده دم بیشتر علامت آن حمی مطبقه و ضیق النفس و وجع حرباچی

وحرارت

وحرارت عین و وجه و تشنگی و خشکی زبان و سخریز و بعض غلیظ و
موجی بود علاج آن در اول یا سه روز فصد باسلیق یا اکحل و جلاب
از نیلوفر و عناب و بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات غذا
کشکاب با عشته و نیلوفر و عناب و سپستان و میانه روز شیر از نبات
و لعاب بکوه به دانه و روغن بنفشه ترکیب کنند و در بیخ هم بخت
نفخ تمیین کنند باین مطبوخ صفت آن بنفشه و نیلوفر و تخم کاه خطمی
هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم خطمی
تخم خیار زه هر یک سه درم ترنجبین شیرخشت هر یک ده درم خیار چنبر
پانزده درم و گر احتیاج افتد در دهم بار هر یک بکشند این مطبوخ
با استعمال حقنه لینه و گر ماده صفراوی بود علامت آن تپ محرقه و سعال و ملحی
دهن و شدت عطش علاج او همچون علاج دموی بود و در و تبرید
ترطیب بیشتر باید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث شود بسبب نزله که از

دماغ فرود آید و یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سل و امثال آن
واقع شود علامات آن تب حمی دق و با آن سعال و ذوبان و حمرت وجه و نفث
مده باشد فرق میان مده و خلط آنست که مده در آب فرو نشیند
و چون بر آتش نهند نتن آن محسوس شود بخلاف خلط که بر آب
ماند و از آتش نتن نشود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش با تخم خیار یک
ده درم جلاب زنند و سرطان را پایها قطع کنند و شکم بشکافند و پاک
و نمک شسته بپزند و در کشک بپخته کنند و بخورند و [illegible]
بکار برند و چه زغاله خورند و شیر زنان و شیر شتر و شیر خر و شیر بز
عظیم مفید بود خصوص که از پستان بمکند و گفته اند که بر شیر مداومت
باید نمود و حمام نیز مناسب بود بشرط آنکه آب گرم باشد و لب [illegible]
نکنند و بعد از آن روغن بنفشه و کدو بر بدن مالند و در این
مرض [illegible] تازه آورده اند که با نان تازه بخورند و [illegible]

ارام

با شراب انار عذب و دیگر با آن نفث دم بود گل ارمنی شسته و
بیخ مهک هر یک نیم درم سرطان سوخته ده درم کثیرا و طباشیر هر یک سه درم
کوفته و بیخته بلعاب بهدانه بسرشند و ده درم از آن تناول کنند و گویند
که این مرض را مفید بود صفت آن اقماع تخم خیار بادرنگ و خربزه و کدو هر یک نیم درم
صمغ عربی و کثیرا انیسون هر یک [illegible] درم [illegible] بادام بهدانه هر یک ده درم مجموع
[illegible] دانه بیرون کرده در روغن بادام حل [illegible] شیره دوازده درم
بکوبند و در [illegible] آب بجوشانند تا بقوام آید و با قند بقوام آرند هر بار ده درم
قرص گل [illegible] بیخ مهک کثیرا صمغ [illegible] شسته گل ارمنی هر یک چهار درم
ورق گل [illegible] درم [illegible] و کدو [illegible] درم سرطان سوخته [illegible]
ده درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه قرص سازند [illegible] شراب نافع
آب انار عذب [illegible]
بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و در این مرض [illegible]

ورنگ روی تیره شود و پوست شکم خشک گردد و لاغر شود و پوست شکم بر
پشت کشیده شود و موی بریزد و اسهال و ذوبانی بسیار شود علامت مرگ باشد
ذات الصدر ورمی باشد که در حجابی که قاسم صدرست حادث شود و از
جانب قص سینه باشد علامت آن تب دایم و شدت عطش و قلق و
اضطراب بود و بیمار از فم معده یا ثقبه بجز وجعی خسی احساس کند
و نظر ببالا و زیر نتواند کرد و پهلو و پشت نتواند خفت ذات العرض
ورمی باشد که در همین حجاب از جانب فقرات حاصل شود علامت
آن آنست که مریض وجعی در میان پشت تنها احساس کند و به پشت
باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی باشد که در غشای مستبطن اضلاع
ورمی بود که حاجز است میان قلب و معده حادث شود و این
بد باشد علامت لکن تب دایم و نفس متواتر بود و نبض [illegible]
شوصه ورمی باشد که در حجابی که در اضلاع خلف است و عضلات

آن

آنکه از حجاب حاجز واقع شود و اعراض و اوجاع او اشد بود و صاحب
این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت علاج این
قریب بیکدیگر باشد پس لکن [illegible] علامت لکن حمرت وجه و [illegible]
نفث بود لکن ضعف او بود جهت تب و هذیان و سرعت [illegible]
نبض و صفرت نفث بود علاج هر دو نوع فصد باسلیق [illegible]
تا سیوم اما در دوم و در اول از جانب مخالف رجع کنند و در
از جانب موافق [illegible] از [illegible]
با [illegible]
[illegible] صفت آن
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و عرق گل و پودینه شرب کنند و در بیرون حقنه اولیتر بود از مسهل (و حقنهای)
لینه استعمال کنند صفت حقنه سنا هندی ... هر یک سه درم (منقه و صبر)
و خطمی جو نیم کوفته هر یک کفی ورق حقنه دسته عناب ده عدد سپستان
ی عدد خیارچنبر ترنجبین هر یک پانزده درم بگدازند روغن کنجد هر یک ده درم
نمک طعام یکدرم و بعد از تنقیه از خلط [illegible] ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم
کدو و آب خیار و کدو با نبات و ترنجبین و تعلیل شراب انار عدس (و انار)
و کاهو و شاید غذا شوربا بمغز بادام و اسفناج و در بیرون آب سرد باید (خورد)
و اگر ماده بلغمی باشد در آن کم بود علامت [illegible] بیاض [illegible] قاروره و بیاض
نبض و قلت عطش و کثرت بزاق علاج فصد [illegible] و جلاب (از سپستان)
و بیخ مهک و ورد [illegible] نبات و ترنجبین غذا جو [illegible]
[illegible] مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم [illegible] تخم کاسنی [illegible]
[illegible] هر یک سه درم [illegible] ده درم انجیر ده عدد سپستان [illegible] عدد

و موم روغن [illegible] ادام
[illegible] و اگر [illegible] و حلمی
موضع [illegible] والله [illegible]

و امع [illegible] بود

در یافت [illegible] اغذیه جیده الکیموس تناول کنند و میل به آن [illegible] و شحم
و استحمام کنند و مسمنات استعمال کنند مسمن [illegible] آرد نخود
و برنج هر یک شصت درم تخم [illegible] مغز بادام و فندق هر یک بیست درم
[illegible] هر یک ده درم بکوبند با شکر و روغن حلوا سازند
و هر [illegible] درم بکوبند [illegible] و شکر و شیر [illegible] مثال
آن خورند خفقان بسبب شرکت معده نیز حادث شود [illegible] (احوال)
سوء [illegible] پس اگر خلط لزج در معده جمع شده باشد معده را پاک کنند
و گوارش مصطکی و عود و مفرحات حاره تناول کنند [illegible]
که بمعده رسد هر روز جلابی از [illegible] کاسنی و بیخ مهک و نبات
تناول کنند و بعد از نضج تنقیه [illegible] صفت آن افتیمون شاهتره [illegible]
در [illegible] زرد و ورق گل [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند
[illegible] کنند و [illegible] روز [illegible] از نبات و عرق گل [illegible]

صفت [illegible]

ترکیب کنند و اگر در معده سودا جمع شده باشد از آن تقی فرمایند و جلاب از بادنگ و

مهک و کاوزبان و نبات تناول کنند و بعد تنقیه این حب **صفت آن** ربع ...

خاتم شحم حنظل غاریقون اجزا از هر یک ... سقمونیا ... ایارج ...

... هر یک دانگی ... بیست و ... حب بندند و با آب

حب زنند و بعد از تنقیه مفرحات و مقویات قلب و معده تناول نمایند

در غشی

غشی حالتی است که مجموع حواس معطل مانند و این بواسطه ضعف قلب بود

و اجتماع روح در وی یا استفراغ و تحلیل روح بسبب آن یا ماده

همچنانکه در ابتداء حمیات و امتلاء عروق از اخلاط و امتلاء معده

در حالت تخمه حادث میشود یا بسبب استفراغ و تحلیل بسیار که

روح شود ... آن بود چنانکه در استفراغات و اوجاع و اعراض

نفسانی حادث میشود **علامات** آن برودت اطراف و نبض ضعیف

و صفرت لون **علاج** آن در حالت غشی آب سرد و گلاب

زنند

زنند و بوهای خوش بویانند و اطراف را سخت بمالند و کریک کنند

و چون افاقت شود شراب حماض و لیمو و صندل بدهند و اگر

بسبب وجع باشد تسکین وجع کنند و اگر بسبب احتباس ... باشد

تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد **علاج** آن کنند چنانکه گفته

و مقویات قلب استعمال کنند **ضعف قلب** علامت آن خفقان است

غشی خفیف کور

دل او در اضطراب زند و در عقب آن غشیه خفیفه حادث شود و از

لعاب روان گردد **علاج** آن استفراغ سودا بمطبوخ افتیمون

در ورم ثدی

و بعد از آن تقویت قلب باشربه و مفرحات **اورام ثدی** ورم پستان

که از مواد سینه باشد **علاج** آن در ... اورام گفته میشود و اگر

شیر در پستان منعقد **علامت** آن انتفاخ و صلابت و حرارت ...

علاج آن خرقه بر که و گلاب تر کنند و بر آن نهند و اگر ...

عظیم بود آرد باقلا و جو و ... و آب ... بر آن ... و تنقیه ...

طلا کنند و کودک آن ساکن بود محللات ضماد کنند و اگر وجع بود منضجات
استعمال کنند و بعد از آن منفجر گرداند **قلت لبن** الکم شدن شیر بسبب
قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیرة الغذا باید کرد و اگر
بسبب رقت و تیزی شیر باشد که خلطی برو غالب شود اگر صفرا برو غالب شده باشد
علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود و اگر بلغم بود علامت آن
بیاض و مائیت و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کدورت
و غلظ شیر بود **علاج** آن تنقیه بدن باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج
و اغذیه که مضاد آن خلط باشد **کثرت لبن** بسیاری شیر و در تحلیل آن
لکه فراطلاش و مدرات طمث و مجففات استعمال باید و بسیار
بر لک و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند **باب دهم در امراض**
ضعف سوء مزاجی که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج اگر مادی
باشد اگر صفرا باشد **علامت** آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهن

قلت لبن

علامت آن صفرت و رقت و حدت شیر بود و اگر بلغم بود **علامت آن** بر اثر او بود

بود **علاج** آن تنقیه معده کنند با نکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند و تخم
شبت و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن
حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از سفرجل و اجاص
و بیخ مهک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه و نقوع لین کنند و بعد از تنقیه تقویت معده برب و آب و اقراص
بارده کنند مع سکنجبین به و سیب و این سفوف [illegible] بود **صفت آن**
ورق گل ده درم طباشیر هفت درم [illegible] و ساق هر یک سه درم
مصطکی یک درم [illegible] یک درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند سفید بیامیزند
و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغم بود **علامت** آن تجشی
ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت شهوت و غثیان و قی بلغم و قلت
عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون و فتور
رطوبت و لین نبض بود و میل به اغذیه و اطعمه حریفه [illegible] **علاج**

اولاً قی و معده را پاک کنند و بعد از آن هر روز جلاب از انیسون و نعنع
مهک و بالنگو و گلقند غذا نخوداب با زیره خشکوانه خورند
و فلفل و دارچینی و زعفران در آن کنند و قلیا (?) و مرزنگوش (?)
مفید بود و بعد از تنقیه ایارج جالینوس و حب ایاره و لوغاذیا
یا کشنیز حاده و معده را روغن زنبق و حزی (?) و مصطکی بمالند و کوارش
کمونی و کندر و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود
علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی
دهن و ظهور ضعف نبض و قی ترش و خشکی دهن و سستی و ظلمت (?)
رنگ بود علاج آن تنقیه بدن به مطبوخ افتیمون و مسهلات سودا
و بعد از آنکه معده را پاک کنند اطریفل و گلقند و دارانیه و کوارش
کمونی اما سوء مزاج ساده که حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن
و فم معده و حشونت و خاری (?) و فساد اغذیه لطیفه و قلت اشتها

و میل به چیزهای ترش علاج آن شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین
و مانند آن با گلاب و آب برف غذا از رشته و تمرهندی و انار و دانه
و غوره و اگر سوء مزاج حار یابس بود علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی
زبان و طبیعت محبوس بود علاج آن شیره تخم کدو یا آب خیار و کدو و اسفناج
و ترنجبین و اگر سوء مزاج بارد یابس بود علامت آن ضعف هضم
و اتساع بطن و دیر یافتن و ترش شدن طعام و کثرت جشاء ترش بود
علاج آن گلقند و دارانیه و شراب بالنگو و زوری غذا نخوداب با فلفل و زنجبیل
و دارچینی و زنجبیل پرورده و کوارش عود و عنبر و مصطکی احیاناً تناول نمایند
و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و عود
هر یک سه درم بکوبند و با مویز طائفی بیست درم بسرشند و دو درم
تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یابس باشد علامت آن قلت عطش و کثرت
اشتها و جشاء ترش و تخمه بود علاج آن گلقند و دارانیه و کلکنجبین و اطریفل پرورده

و دوغ و ترشی مفید بود هم

واطریفل تناول کنند و سنبل و مصطکی و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد ده درم
بکوبند و بآب به بر معده طلا کنند و روغن زنبق و خیری بمالند شراب
معتدل آب به ترش بخر طل با آتش نرم میجوشانند تا بنیمه آید پس شکر سپید
بران ریزند بقدر ترشی آن و میجوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ
مصطکی دو درم دارچینی و زنجبیل و قرنفل قاقله زعفران هر یک درمی
بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ بنهند تا بجوشد پس بمالند و بیفشارند و چون
بقوام آید از آتش فرو گیرند شربت ده درم اگر از مزاج رطب بسیار باشد
علامت آن کثرت ریق و سیلان لعاب و قلت عطش و تاذی از آب
سرد و میوهای تر و ترهای بارده و تنفر از دسومات و اغذیه رطبه و غشیان بود
علاج آن گلقند و رازیانه و انیسون و گوارش مصطکی و زنجبیل پرورده
و غذا نخود آب و قلیه با توابل و اگر با آن طبیعت نرم باشد معجون خبث الحدید
صفت آن هلیله سیاه بلیله آمله خبث الحدید هر یک ده درم سنبل اذخر

سعد زنجبیل فلفل نانخواه و کندر هر یک پنج درم خبث الحدید سحق کرده و شسته
هفته در سرکه خیسانیده باشند پس خشک کنند و با دیگر ادویه بسایند و با دو چندان ادویه
عسل بسرشند شربتی یک مثقال و اگر سوء مزاج یابس بود علامت آن
آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت براز
علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با شیره تخم کدو و آب جو بکنند با نبات
تر کنند غذا اسفاناخ و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه
وجع معده اگر از سبب سوء مزاج باشد علاج آن گفته شد و اگر از سبب ورم شد
گفته شود و اگر از سبب ریاح بود علامت آن تمدد و نفخ و قراقر و جشا باشد
و بعد از تناول اشیاء نفاخ زیاده شود علاج آن گلقند رازیانه کلنگبین و
خشکنکبین و کرمکبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل
کبیر و مصطکی و کرویا و زنجبیل بخایند و این سفوف معده را نافع است صفت آن
انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم بکوبند با قند

قند بیامیزد و نیم مثقال از آن بنبات شاهشا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعامی
موذی بود آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گوارش
مصطکی و عود و اگر بسبب ضعف معده بود علامة آن آنست که بعد از اکل
حادث شود علاج آن تقویت معده بود اگر در معده خلط ردیه باشد
تنقیه او بسهال نقیه کنند و نخواه و کندر هر یک نیم درم سعد سنبل هر یک سه درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض ترنج یک رطل آب سیب
یک رطل بجوشانند تا بنیمه آید پس یک رطل قند و یک رطل عسل سفید و نیم رطل گلاب با آن
ضم کنند و بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و قلقل و دارچینی و قاقله و مصطکی
هر یک دو درم بسباسه سه درم عود ده درم بکوبند و در آن ریزند و با هم بزنند
پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند و اعیانا سه درم تناول نمایند
اورام معده اگر ورم حار بود علامة آن تب و التهاب و درد معده و وجع
و ورم ظاهر بود و تشنگی و سقوط اشتها بود علاج او اول فصد کنند و اگر

بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی تناول کنند و آب انار بن بار نخستین و نبات
نیز بیاشامند غذا آشکاب با اسفاناخ و خبازی رود و در تعدیل غذا کوشند
و چون ابتدای نضج پیدا شود از روباه ترک و تخم کاسنی هر یک چهار درم
بنفشه سه درم خیار چنبر نیم درم تناول کنند و اگر حرارت چندان نباشد
دو درم رازیانه با آن ضم کنند و حسوی از نشاسته سبوس و نبات و روغن
بادام خورند و در ... صندل و مامیثا با گلاب و آب بستان افروز
و روباه ترک بر معده طلا کنند و بعد از دو روز آرد جو و خطمی و گل سرخ و ورد
با گلاب با آب کاسنی و بعد از آن خطمی و حلبه و زرک و بابونه و
زرورد و سنبل و بعد از آرد جو و چون ورم طلا کنند خراج گردد و منفجر شود علامة
آن شدت حمی و ضربان بود از آن زرک و مرو و سنگ و تخم خطمی
هر یک درمی بکوبند و با شیر بسرشند و بیاشامند تا نضج یابد و علامة
نضج سکون تب و وجع بود و چون منفجر شود از عناب و نیلوفر با

تا از خشخاش سفید تناول کنند و چیزها از نشاسته و خشخاش و روغن بادام
و قند [illegible] **علامت** التهاب رقی و اختلاف مده و خون بشی و چون کوده کم شود
شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر گل ارمنی و کهربا و خون
سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با همچندان قند بیامیزند و مثقالی از آن همی زنند
تا جراحت مندمل میشود و [illegible] **علامت** آن
و انتفاخ معده و سپیدی زبان و کثرت لعاب و تهیج [illegible] دو درم
ماء الاصول تریاق اربعه و مثرودیطوس [illegible] یا جلنجبین از
بیخ کاسنی و بیخ رازیانه و بیخ مهک هر یک دو درم و تخم [illegible] سه درم گلقند
ده درم بیاشامند غذا نخوداب با شیره خشکدانه و [illegible] و دارچینی
و روغن زیت و روغن بید انجیر [illegible] غذا کردن و در معده [illegible]
و سعد و اذخر و خاکستر چوب رز [illegible] درم سنبل
و قرنفل و مصطکی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن سیر و روغن [illegible] و مسهلات

[illegible] مده ازار [illegible] تناول کنند

لینه استعمال کنند [illegible] ده درم [illegible] دو درم [illegible] و با الملح [illegible] کنند
علامت آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند
غذا نخوداب با شیره خشکدانه و روغن بید انجیر و معده را الحلیه و زرد [illegible]
و بابونه و مصطکی هر یک دو درم و سنبل و سعد و اذخر هر یک [illegible] درم
و روغن بابونه یازده درم تضمید کنند و سنبل و افسنتین و [illegible] و مصطکی هر یک سه درم
صبر و مقل هر یک چهار درم حلبه و [illegible] هر یک پنج درم زعفران و مر هر یک درمی
بکوبند و با موم و روغن زنبق و خیری و قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول
تناول کنند **صفت آن** پوست بیخ کرفس و پوست بیخ رازیانه هر یک ده درم
انیسون و رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک و بابونه هر یک [illegible] چهار درم
انجیر [illegible] ده عدد مویز طائفی یازده درم در چهار رطل آب [illegible] تا یک رطل آید
پس صاف کنند و [illegible] سه درم [illegible] روغن بید انجیر
تناول کنند [illegible] طبیعت [illegible] **قراقر و نفخ**

ماء الاصول

وضعف هضم و تناول اشیاء نفاخه نفخ و گاه باشد که سبب حرارت معده بود که
احداث نفخ و بخار کند **علاج** هر بامداد گلقند در لعاب [illegible] و انیسون [illegible] ازیره و
دارچینی و کرویا و از اغذیه غلیظه و اشیاء نفاخ و حموضات احتراز کنند و بسوزند
ونمک و کاورس گرم کنند و بر شکم بندند و سنبل و کندر و دانه هیل هر یک سه درم
[illegible] و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک یک درم سعتر [illegible] گوارش مصطکی
و در معده بکوبند و با روغن آن قند بیامیزند و بخورند تناول کنند و گوارش [illegible] باران
و کمونی و فلفلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم بود حب الرشاد بریان کرده
و زیره و [illegible] که خوب [illegible] بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با انجبار قند
بخورند **جشا** نفخی بود که مطابق فم معده نبود و چون لب [illegible] واقع بود [illegible]
هضم باشد **تثاوب** که آن را دهن دره گویند از بخارات غیر منهضمه واقع شود که در
عضلات فک اسفل حاصل شود و همه دلالت بر ضعف و تقصیر هضم **علاج**
مجموع تقویه نموده باشد **شهوت کلبی** استداد اشتهای طعام [illegible]

بروجهی که

بر وجهی که سیر نگردند و سبب آن سوء مزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند
علامت آنکه نفخ و ثقل و قلت عطش و تمدد امعا و کثرت سیلان لعاب و
لین طبیعت بود **علاج آنکه** تسخین معده کنند گلقند و [illegible] شراب با لنگو
یا جلاب بعد از [illegible] زیره و مویز پخته و یا لنگو و کنگینی غذا نخود آب یا زیره [illegible] خشک دانه
و توابل گرم و تنقیه به حب صبر و ایارج و بعد از تنقیه گوارش مصطکی و
اطریفل و مقویات معده و کندر و مصطکی و شراب احمر مفید بود و لکن
سبب این مرض انصباب سودا باشد به فم معده **علامت** آنکه حرقت فم معده
و قلت عطش و جشا ترش بود **علاج** آنکه تنقیه بدن به حب افتیمون
و مطبوخ آن و اغذیه چرب و از مولدات سودا احتراز کنند و لکن
از شدت خلو بدن این مرض حادث شود **علامت** آنکه تقدم اسباب مذکور بود
حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و مرضهای گذشته التحلیل و در هضم نقص
آنکه نفخ نبود **علاج** آنکه تناول اغذیه غلیظه مثل هریسه و کله و پاچه و

کاو قطعه کرده و روزی چهار نوبت غذا خورند لیکن اندکی و بدن را
بروغن بنفشه و بادام تدهین کنند و گاه جوع بسبب کرم و خبث باشد
علامت آنکه احساس حرکت ایشان بود و سقوط آنها علاج آنکه قتل
اول کرم بود چنانچه گفته شود و گاه بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده
جمع شود علامت آنکه ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب علاج آن
تنقیه معده بقی و گلقند و انیسون و مصطکی غذا نخود آب با فلفل و کرویا
و مصطکی و دارچینی و گاه از احتباس حیض بحب صبر و ایارج تسهیل کنند جوع قوی
جوع البقر
و آنکه جوع مجموع اعضا باشد با سیری معده و آن را بولیموس گویند و آن از
برودت مفرط بود که فم معده را حادث شود و قوت حس و جذب از و
فوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا شود و بیشتر این مرض در زمستان
سرد بود و کسی را که در سرما سفر واقع شود علامت آنکه غش و فتور بدن
و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده و گاه غشی بر حادث

شود

شود و لمس فم معده سرد باشد علاج آنکه شراب بالنگو و شراب گاوزبان
و گلقند و زرآوند و انیسون هر یک ده مثقال بقدر ضرورت بخورند غذا
نخود آب با کبک و تیهو و دراج با توابل و شراب ریحان و اطریفل و گوارش
کمونی و عود و مصطکی مناسب است و سعد و مسک و رامک و نمام بکوبند
و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع اعضا نیز
حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و سوء طعم و چون گرسنه شود
و غذا نخورند غشی کنند و قوت ساقط شود علاج آنکه سکنجبین ساده یا از رب
انار و سیب با گلاب و غذا از زرشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو و همچنین
و بعد غذا اشتهای طعام شود چیزی باید خورد و تاخیر نباید نمود عطش کاذب
تشنگی بسیار اگر بسبب حرارت قلب بود علامت آنکه کرب و لهیب و اختلاج
صدر و آرزوی هوای سرد علاج آنکه شراب حامض و لیمو و سیب و صندل
هر کدام باشد با عرق گل و بید و کاسنی آب سرد و غذا شیره جو با مغز

وصندل و یا گلاب و خیار و کدو بو بیند و این قرص مفید بود صفت قرص صندل الیس مغز

تخم خیار بزرگ و کدو و تخم کوک از هر یک سه درم صمغ عربی نشاسته کثیرا از هر یک

نیم درم طباشیر سفید دو درم بکوبند و با لعاب اسپغول بسرشند قرص سازند مثقالی

با شربت سکنجبین و اگر سبب حرارت و یبوست معده بود بی آنکه خلطی از خلطهای

شور و چیزهای حریف و حار و شیر مستهای و افراط یا تو بسطه استفراغ مفرط

علاج آنست سکنجبین با عرق گل و بید یا آب انار یا آب غوره یا شیره تخم

کوک با نبات و شربت لیمو و ریباس و آب خیار و کدو و آب هندوی

نیز مفید بود غذا حموضات و اگر سبب اجتماع اخلاط شور بود علامت

او آنست که با وجود جوع زایل نشود و اگر صبر کنند و نخورند زایل شود علاج

آنست که اول سکنجبین با آب ربیب گرم قی کنند و ترشی غوره و مانند آن بعد از آن

و بعد از شربت مشکی اسپغول غالب شود و اسطوخودوس بسپارد و افراط عمل آن

ترابی غوره و آش غوره خورند و کام معتدل اروند و بعد از روغن کنند

ولکن

سوء الهضم

و دیگر سوادر شرب خمر کهنه واقع شود ... و بخورند حموضات بارده موافقند

و دیگر از معده بر دو بر طرف آب خیار و کدو بنیدرم طباشیر با نانمند سوء الهضم

سوء الهضم آنست که طعام دیر هضم شود علامت آن تخمه جشاء و براز

و اوراق معده و غثیان و ضعف هضم آنست که در ... اما هضم شود و این تدبیر

و ثقل ... و بعد از ... در جهت آنکه طعام احساس کنند و علاج آن

معده و غذا قطعا تصرف نشده و هضم نگرداند و سبب این مجموع

شبیه یا اخلاط فاسده که در معده جمع شده علاج آنست تقویت و تنقیه معده

تعدیل و اسهال و تقویت معده و تقویت که مناسب مزاج بود و دو

بر آن سکنجبین کنند و لعوق طیب محتسن مثل جوارش عود و ... سهل

در آب نیم گرم حل کنند و دیگر نرم ورد و مصطکی و نار ... در معده

و دیگر اسهال ... در ... معده هیضه عبارت از آنست که طعام

در معده ... و هضم نشود و فاسد گردد [illegible]

غلیظ در اسهال بود یا اسهال **علاج** وی آنست که طبیعت را به آب گرم و روغن
کنجد نرم کنند تا روز دیگر که آن زائل شود و چون معده پاک شود قی و اسهال بود
و در حب صنوبر بشیر شراب انار شیرین با نعناع یا شراب انار و به یا بمیوه
یا معجون انار شیرین با قرص طباشیر یک مثقال با رب به دو مثقال
یا پوست پسته یک مثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل
و کافور و اقاقیا و گل ارمنی و آب به بر معده طلا کنند و در موضع جو
و روغن را با آهن گرم که داغ کنند و باید [illegible] و غذا [illegible] کنند تا اشتها
صادق شود و سماق با یکدیگر بکوبند و اگر [illegible] دو وقت بعضی بخورند [illegible]
نشسته **قی و تهوع و غثیان** قی حرکتی که از معده جدا شود و از دهن چیزی
که در وی است و تهوع حرکتی که چیزی بیرون نشود و غثیان [illegible] حرکات
و اسباب هر یک [illegible] آن خلطی در جوف معده [illegible] حادث شود و اگر
داخل جرم معده بود تهوع و اگر [illegible] غثیان واقع شود پس اگر

مفصل

معده

خلطی گرم در معده ریخته است یا داخل جرم او و صفراوی بود **علامت** آن تلخی دهن و تشنگی
و التهاب و خشکی زبان **علاج** سکنجبین با آب گرم حل کنند و بخورند و قی کنند تا پاک شود
و بعد از آن شراب انار یا عرق نعناع یا شراب غوره یا شراب ریباس یا عناب و انار دانه
در [illegible] و معده را با آب سیب و به و صندل و کافور ضماد کنند **سفوف**
ورق گل طباشیر هر یک ده درم [illegible] عود [illegible] هر یک [illegible] درم
سماق انار دانه هر یک [illegible] درم بکوبند [illegible] مثقال از این با آب به یا آب سیب [illegible]
دیگر خلط بلغمی یا [illegible] **علامت** [illegible] تشنگی [illegible]
[illegible] **علاج** [illegible] آب [illegible] عسل و نمک [illegible] طبیخ [illegible]
[illegible] عسل و نمک [illegible] تا معده پاک شود و بعد از آن [illegible]
[illegible] بجوارش عود و مصطکی
دواء المسک [illegible] **صفة** [illegible]
و نمک هر یک [illegible] عود [illegible] ده درم [illegible] و قرنفل و فاقله و جوز [illegible]

هر یک چهار درم و پوست بیخ کرفس و تخم گشنیز و سماق و گل هر یک ده درم بکوبند و با دو مثقال

ادویه قند سفید بیامیزند و هشت درم یا ده درم تناول کنند **صفت** سفوف دیگر [illegible]

ورد و ادویه را نافع بود زرشک و پسته و ورق گل هر یک چهار درم عود و مصطکی هر یک

سه درم نمک بکوبند و با آب سیب بسرشند و یک مثقال تناول کنند و دیگر شربت آب سیب

گرفته غذا ها [illegible] رقیقه با سماق ترش اگر حادث شود قی باید کرد و بعد ازان

مقویات معده تناول کنند **قی دم** خونی که بقی بیرون آید اگر از [illegible] قطع

عرق [illegible] فصد باسلیق کنند و گل ارمنی و صمغ عربی و [illegible] بکوبند و با [illegible] هر یک مثقالی

مجموع را بریان کرده بکوبند و با شراب سیب بخورند یا قرص طباشیر یا قرص کهربا

هر یک درمی با شربت به تناول کنند و این قرص [illegible] **صفته** کنند تخم خرفه

هر یک سه درم ورق گل گلنار [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] اقاقیا کهربا

هر یک درمی بکوبند و با آب سماق یا [illegible] بسرشند و یک مثقال ازان با شیره تخم خرفه

کرده بخورند و [illegible] و اقاقیا و [illegible]

غذا از زرشک

غذا از زرشک و سماق و انار دانه و اگر قی خون بود [illegible] واقع

شود موضع [illegible] و اقاقیا و گل ارمنی [illegible] مورد

کنند و قرص کهربا با یک مثقال شیره تخم خرفه بریان کرده بخورند و [illegible]

و صدف سوخته و شاخ گاو کوهی سوخته و اقاقیا و گل ارمنی و سماق

و نشاسته و تخم خرفه [illegible] هر یک [illegible] درم صمغ عربی

هر یک [illegible] درم طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب

بسرشند و [illegible] آب عناب بخورند و از جماع [illegible] احتراز

کنند و [illegible] سبب [illegible] **علامات آن** وجع [illegible]

[illegible] **علاج** [illegible]

[illegible] احتراز کنند و اغذیه [illegible]

بخورند این قرص [illegible] **صفت آن** تخم حماض [illegible] هر یک سه درم طباشیر

[illegible] شاخ گاو کوهی [illegible] هر یک ده درم [illegible] چهار درم

علامتش آنست که عضو با ... بخلاف
آن عضو باید کرد و اگر خون در معده
بند و علامت آن نا ... فض و عرق
سرد و غشی بود صح

کوبند و با آب سیب ... لعاب بکوبرشند و قرص سازند شربی یک مثقال
و اگر خون از عضوی دیگر بمعده ریزد مثل ... دماغ یا کبد یا طحال علاج آن اول از آنجا
تخم شبت و بابونه هر یک یکدرم کوفته باشند و با یکدرم نمک بیاشامند یا حب الرشاد
دو درم با آب گرم یا تخم کرفس با آب بالنگو یا ریحان بیاشامند و قی
کنند **فواق** حرکتی است از طبیعت داخل معده برای دفع موذی و این موذی یا
خلط حار حریف بود یا طعام حریف **علامت** آنکه حرقت معده و قی صفراوی
یا سوداوی **علاج** او آنست که طبیخ شبت و زبیب با آب عسل و سکنجبین و آب گرم
بیاشامند تا بقی یا اسهال دفع شود و بعد از آن شربت از عناب و عرق گل و سپید با لعاب
بنکو و بهدانه و روغن بنفشه بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب ریح بود و این
بیشتر بصبیان ... و بعد از ... نیز بود **علاج** کلفشه با انیسون یا زیره و دار چینی
بخورند و مصطکی بخایند و کوارش مصطکی و عود تناول کنند و اگر قی کنند که عطسه باید
مفید باشد و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و ناخواه و ... گرم ...

و تخم هر یک نیم درم کوفته باشند بخورند و در این نوع حرکات بدنی مثل افتادن و
حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی
صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی و اسهال بسیار حادث شود دوا
... بوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه با لعاب بهدانه بکو به ... و اگر
تناول کنند غذا شیره جو با کدو و روغن گل و بنفشه سازند و در معده مالند
و این بدترین فواق بود چنانکه گفته اند **وهذا فواق ماله من فواق**
و در ورم کبد نیز فواق بود و آن بسبب بزرگی ورم بود که مزاحم فم معده شود یا
بواسطه مشارکت که میان کبد و معده است **تسکین ... ** اگر بسبب ...
... معده ... علاج و علامت آنکه گفته شد ... است و اگر بسبب خلطی ...
یا خلط ... بود که در معده جمع شده **علامت** آن حرقت معده و
حرارت ... و تشنگی ... **علاج** آنکه قی ... ادرار
تقویت معده بسکنجبین ... و به پرورده و شراب سیب و ...

مجربست ... ضعف ...
... سنگدان ...
...
... نعنع خشک ...
...
...
...
...
...
هو مثقال

گرم ولیموی مقشر و نعنع بعد و اگر سبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل اشتهاء

حاره و حریفه علاج آن تنقیه معده بقی و گلقند و انیسون و جوارش عود و نانخواه

و فودنه و رازیانه هر یک یک جزو مصطکی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با

همچند آن عسل منقی بیامیزند و دو مثقال تناول کنند و اگر سبب خلط تلخ که در معده

شود علامت آن تلخی دهن و غثیان و دراز بختن بود علاج آن تنقیه معده بقی و اسهال

و بعد از آن تقویت معده و اگر سبب آن تیزی مزاج سوداء بمعده بریزد که موجب اشتها بود

علامت آن آنست که اشتها باشد لیکن چیزی غذا که خورند هضم نشود و چیز جرایی

ترش قی بعض کنند و اشتها بسیار بود علاج آن تنقیه مسالک طحال بعد سکنجبین بزوری

و دیزباج و [illegible] و کبر و زیتون ابرکه و معجونات و اگر بطلان حس فم معده بود

علامت او آنست که احساس تناول اشیاء حریفه و تلخه نکنند و او را فواق

و غثیان حادث شود علاج آن گلقند و رازیانه با ترت [illegible] از دارچینی

مشک و [illegible] گلقند و بعد از آن [illegible] یا قوت یا [illegible] کنند و بعد از آن

بجوارشات و معجونات حاره تقویت معده کنند باب نوزدهم در امراض کبد

سوء المزاج گرم که کبد را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی

و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احتباس طبیعت و سرعت

نبض و حرارت ملمس کبد و نایرت قاروره و شاید که آن [illegible] قی

و اسهال صفراوی نیز بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و آلو حامض

ترنجبین با سکنجبین و آب کاسنی با شیره خیارین و نبات تناول کنند

و شراب صندل و حماض نیز شاید غذا از زرشک و انار دانه با [illegible]

و آب کاسنی و صندل لین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد

تمر هندی مطبوخ فواکه با قرص طباشیر [illegible] سکنجبین ده مثقال

و آب کاسنی بیست مثقال و اگر علامات صفرا غالب باشند ایارج مطبوخ

صفت آن سنا [illegible] هلیله زرد و ورق گل بنفشه هلیله کابلی هر یک

[illegible] درم آلو جو بنفشه ورق گل هر یک [illegible] درم کافور

نیم دانک بکوبند و با آب کاسنی یا کشنیز یا بستان افروز یا بقلة الحمقا طلا
کنند و اگر با آن اسهال تب نکیف ال و ص طبا شیر ابه شغال رب به یا سیب
بخورند غذا برنج و ماش بریان کرده یا زرشک و سماق با مغز بادام بریان
کرده بخورند و اگر سودا برد بارد تب و عارض کبد شود علامت آن اسهال
و قلت عطش و یابسی زبان و تهیج روی و اجفان و بطو نبض و سیاهی
و غلظ قاروره علاج آن هر یا مراد حب ... و روباه ترک
کلفند غذا نخود آب با ... خشکاوانه و کبک و تیهو و این قرص تناول کنند
صفت آن سنبل مصطکی تخم کرفس اذخر انیسون بادیان تخم ابهل قسط هر یک دو درم
عصاره غافت ... هر یک درمی بکوبند و با ... راتیانج
قرص سازند و مثقالی با این ما و الاصول بخورند صفت آن ... کرفس و
رازیانه و کاسنی هر یک یازده درم تخم ... سه درم تخم کرفس دو درم انیسون
سه درم اذخر غافت ... هر یک ... درم ...

در سه رطل آب بجوشانند تا با رطلی و نیم آید و با رطلی قند بقوام آرند
و بیست درم تا سی درم تناول کنند این قرص مفید بود صفت آن لک
فستین و ریوند هر یک سه درم کل سرخ چهار درم سنبل اسارون
مغسول هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس قرص سازند شربتی مثقال
و اسارون و تمام بجوشانند و جگر را با آن تنطیل کنند و بعد از آن تضمید
و بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند
و اگر اسهال افراط بود تخم سپندان و نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم
بریان کرده و کلاب ... کرده فرو برند و کبک و تیهو بریان کنند و با سماق
یا زرشک ترش کنند و بخورند و اگر سو مزاج رطب بود علامت آن
کثرت خواب و قلت عطش و تهیج روی و اجفان و بلادت حواس و سپیدی
قاروره و سو هضم بود علاج هر روز حب ایارج از راز یانه و تخم کرفس و بیخ
... و کلفند غذا نخود آب با زیره با کبک و تیهو و زیره و دار چینی

واطریفل کبیر و جوارشات گرم و این قرص نیز مفید بود صفت آن رازیانه
تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه
یا کرفس سرشته کنند و مثقالی با ده مثقال سکنجبین بخورند و اگر سوء مزاج
یابس بود علامات آن نحافت بدن و قلت دم و تشنگی و سوست
طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره علاج شیره تخم تورک با آب
نیلوفر و خشخاش و غذا کدو با گوشت بزغاله یا حریره از شیره
و نبات و روغن بادام و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از
بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب تورک بسبب کنند
و بر جگر طلا کنند ضعف کبد یا بسبب سوء مزاج بود علامات آن
یا بسبب سده بود که کبد را عارض شود علامات ضعف کبد قلت
اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال غسالی شبیه لعاب لحم
و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن و این سده اگر در محدب کبد باشد

ضعف کبد

علامات آنست که بول اندک آید و رقیق بود علاج هر بامداد جلاب و نبات
از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و روباه ترک هر یک سه درم و از رازیانه پنج درم
ده مثقال یا تخم کرفس و بادیان و پوست بیخ کاسنی و بیخ مهک و روباه
تروک هر یک سه درم و نبات بجوشانند یا قرص زرشک با سکنجبین
ساده یا بزوری غذا از زیرباج و از اغذیه غلیظ و اطعمه حامضه و حلاوی احتراز
کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامات آن نیز اندر رقیق بود علاج سه روز ملین مطبوخ کنند
جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات غذا کدو آب و مسهل
صفت آن سنا پنج درم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند و در وی بیست مثقال
شکر سرخ و مثقال کچول خیار چنبر در آن حل کرده بیاشامند و با قوه
سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یک بکوبند و با آب
بر جگر نهند و معجون کرکم در این صورت نافع بود صفت آن تخم کرفس و رازیانه و انیسون
سلیخه اذخر هر یک ده درم سنبل زعفران قسط عصاره غافت ریوند.

با این مطبوخ حب

معجون کرکم

بادام تلخ هر یک پنج درم ربوب حب زبیب هر یک سه درم زعفران یک درم
مجموع کوفته و بیخته با شراب قند یا عسل سرشته و با ماء الاصول حب ساخته کنند
اورام کبد ورمی بود که از کبد ظاهر شود اگر دموی بود **علامات** آن
تب و تشنگی و دوقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال
و فواق و احتباس بطن و صعوبت نفس بود **علاج** اولا فصد و اخراج
خون بقدر ضرورت و قوت و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بیخ
بیخ کاسنی و روباه تروک هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک ده درم
غذا کشکاب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا بدین حقنه **صفت** آن
سنا هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک پنج درم جو نیم کوفته و سبوس
خطمی هر یک کف جهار چیز یازده درم شکر سرخ ده درم روغن بنفشه و اکلیل الملک هر یک
ده درم و اگر ورم بر محدب کبد بود ادرار بول بملطف نمایند و شربت
سه تخم و آب کاسنی و کشمش بزوری و این قرص ها دهند **صفت** قرص تخم کاسنی

تخم خرفه

تخم خرفه تخم کشوث هر یک سه درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم لک
مغسول دو درم کوفته و با آب کاسنی سرشته و مثقالی بخورند و در
ابتدای ورم روباه تروک و ورق گل سرخ و بنفشه و صندلین و ورق
کاکنج با آب تاج افروز و کلاه ضماد سازند و چون از ابتدا بگذرد
استعمال ضمادات بکنند و اگر ورم صفراوی بود **علامات** آن تب
و تشنگی و قلت و سرعت نبض و ناریت قاروره و قی و اسهال
مراری بود **علاج** هر بامداد جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و تمر هندی
طبیعت بمطبوخ فواکه و اهلیله ها بلتوع فواکه با شیرخشت و ترنجبین نرم کنند و
خارجی غذا کشکاب با شیره خشخاش و اگر ورم بلغمی بود **علامات** آن
قلت عطش و تب غیر حاده و براز بلغمی و سپیدی قاروره و او ورم حس
کنند اما وجع با فراط نی **علاج** آن جلاب از روباه تروک و بادیان
و بیخ مهک و نبات غذا نخوداب و نخوداب ها مغز بادام و

وطحلب نیز
قلق و
و ترنجبین تناول کنند و

طبیعت بگشاید نرم کنند یا این مطبوخ صفت آن سنا پنج درم و رازیانه
افسنتین هر یک سه درم شکر ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال
معجون خیار چنبر یا هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند و بعد از
و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر ورم سوداوی سبب داء آن
بواسطه سده ... که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و
تشنگی و خشکی زبان ... علاج هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه
و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند شراب بالنگو و پنج درم و تخم
کاسنی هر یک سه درم شکر سرخ یازده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون
هفت مثقال دران حل کنند و بیاشامند غذا نخود آب با شیره خشکدانه
و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک تناول
کنند و کبد را بالحلبه و ... و شمع و پیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک
و همانها تضمید کنند و اگر ورم کبد از ضربه و سقطه ... بود ... هر یک سه درم و ...

حارث
دو درم و روغن بنفشه بگدازند و باهم آمیخته طلا کنند دبیله کبد بعد از ورم
شود علامت او آنست که تب و دیگر اعراض اشتداد کند و ...
بیشتر باز شود خفت و چون منفجر شود اگر تب نبود جلابی از زوفا و
و رازیانه و افسنتین و نبات تناول کنند و اگر تب بود شیره تخم ... با شراب
عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند نفخ کبد آن ثقل ... و وجع
و تب و حرارت علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات
و مسهلات تضمید کنند سده کبد بسبب اخلاط لزجه حادث شود و
ثقل کبد ... و علامات ورم و اگر سده در محدب کبد باشد بول اندک
آید و اگر در مقعر بود براز ... علاج اگر در محدب کبد باشد تناول
و سکنجبین و کاسنی ناشسته ... و سکنجبین بزوری تناول کنند و ...
شیره ... تخم و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک ... غذا
و ... سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج ...

سوء القنیه و استسقا

علامت آن گنگی تهیج اطراف و بیاض لون بود علاج آنست که تقلیل غذا
کنند و از اغذیهٔ غلیظ اجتناب نمایند و همین قدر استسقا بس اما استسقا
سه نوع است لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآماسیده شود
و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج بود و این برودت یا بسبب استفراغ
دم بسیار از بواسیر یا کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب
ریاضت یا حمام و در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب
سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او را سرد گرداند یا بسبب ضعف هضم
معده که هضم تمام [illegible] موجب این مرض شود علامت آن بیاض
با صورت لون بود و [illegible] و بیاض و رقت قاروره و چون
انگشت بر اعضا نهند فرو رود و [illegible] علاج هر روز
از تخم کاسنی و [illegible] هر یک دو درم و [illegible] کاسنی [illegible] هر یک [illegible] درم
و نبات ده درم تناول کنند [illegible]

زیره و دارچینی و [illegible] کنند و آب جوشانیده که لعاب [illegible] کشیده
اندکی بخورند و استحمام به آب شوره و آب [illegible] مغلی بود و گرمابه حمام
و بر ریگ گرم خفتیدن و پشت را آفتاب کرده باز نشستن نافع باشد
و در این مرض دراز بول مبالغه کردن باید و مثل سکنجبین زوری
تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر
طبیعت محتبس بود همچون خیار چنبر و حب ایارج تلیین کنند
و اگر علت از ضعف و برودت معده بود تقویت کنند [illegible]
بخورند و [illegible] تلیین کنند و همچون [illegible] تناول کنند
اما استسقاء زقی آنست که مایه میان صفاق و ثرب
ترشح حادث شود و این نوع بدترین انواع استسقا بود علامت آن
ثقل و بزرگ شدن شکم و [illegible] و شکم همچون
مشک پر آب بود و چون دست بر وی زنند یا از پهلو به پهلو گردد

استسقاء زقی

ازو او اد آب شوند علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و رازیانه و تخم
کاسنی و کلقند [illegible] ول کنند و اگر با آن حرارت مزاج بیشتر آب کاسنی
ناشتا سکنجبین زوری خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله
یا آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا این حب صفت آن غاریقون و افسنتین
انیسون مصطکی سقمونیا هر یک درمی لک مغسول عود بلسان هر یک
دو درم بکوبند و با آب رازیانه حب زنند دو مثقال تناول
کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و فوذنج هر یک سه درم
تخم کرفس مغز درم بسبک زنجبیل ۵ درم آرد جو کشک کاوه هر یک
نصف مثقال بسایند و بآب رازیانه یا آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا
کنند و بعضی را اسکش کنند و آنرا ابزار میگویند لیکن عظیم اثر کند

استسقاء طبلی

اما استسقاء طبلی آنست که ریح غلیظ در میان صفاق و ثرب
امعاء واقع گردد و سبب آن حرارت کبد باشد یا ثبوت برودت در طویت

هر او [illegible] طبیعی
ز [illegible]

معده

معده بود زیرا که چون معده از هضم تمام عاجز شود کیلوس خام بجگر رود
و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار
حاصل شود و موجب این مرض گردد علامات آن شکم بزرگ شود و آواز
برآمدن ناف و بالیدن شکم همچون دست بر شکم زنند از وی آواز طبل آید
علاج آن هر روز جلاب از تخم کاسنی و انیسون و بیخ کبر و بیخ کاسنی و کلقند
غذا کنجد آب با مغز بادام و فلفل و زیره و کرویا و نانخواه و روغن بابونه
و روغن سداب و شبت بر شکم مالند و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زیره
کمون و قسط و [illegible] انیسون هر یک سه درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم
بیخ کرفس ده درم بیخ اذخر و قصب الذریره هر یک دو درم مویز طائفی بیست درم
در چهار رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید پس با دو رطل عسل بقوام
آرند و روزی ده درم تا ده مثقال تناول کنند سفوف تخم کرفس رازیانه انیسون
زیره روم قسط [illegible] هر یک دو درم زیره کرمانی سه درم سنبل [illegible]

هریک درمی و نیم بکوبند و دو مثقال از این با ماء الاصول بخورند یا آن که قرصه را
با دو چندان قند یا مویز دو پنج مثقال تناول و اگر خواهند که تلیین کنند مثقال
معجون خیارچنبر ده مثقال زین با ماء الاصول در آب حل کرده بخورند و چون مرض
سخت کرده و نفخ ساکن کرده بابونه و شبت و بیدونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و
زیره بکوبند و با آن روغن سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از استسقاء طبلی است که آن را
جبنی گویند **علامت** او انتفاخ و عظم بطن بود بی شوائف دیگر و سینه و شکم
البستان مانند **علاج او** هر روز چهل از تخم گشوث و کاسنی و رازیانه و روباه ترک
و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ **صفت آن** سنا هفت درم
روباه ترک پنج درم تخم کاسنی سه درم شکر سرخ ترنجبین هریک ده درم مویز خیارچنبر
یازده درم آب کاسنی شسته پنجاه درم و بخورهای درشت شکم را مالند
و بباید دانست که هرگاه با استسقاء تب و تشنگی با افراط بود با شاهتره
معالجه کنند و روباه ترک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و تا ... دوام

خورند

خورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند **صفت آن** سنا هلیله کابلی
و بلیله هریک پنج درم سعتر و نیلوفر و تخم کاسنی هریک سه درم
مویز طائفی یازده درم آلو گیلی و سیاه و عناب هریک ده عدد
سپستان بیست عدد مغز خیارچنبر ترنجبین هریک ده درم
و بعد از تصفیه آب کاسنی و سکنجبین بدو خورند **یرقان اصفر**
صفرت فاحش بود که در بشره و چشم ظاهر شود بسبب جریان
صفرا در زیر پوست و حدوث او اکثر از قبیل بحران باشد **علامت**
آن ... طبیعت و تلخی دهان بود و در روز باحور واقع شود **علاج**
آن تنقیه ... مسهل ... آب کاسنی بیست درم با ده درم سکنجبین تناول کنند
غذا زرده تخم مرغ و مغز بادام و ماهی تازه با سرکه و اگر یرقان از
گرمی جگر یا کبد حادث شود **علامت** آن شدت عطش و حرارت
نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و با آن زبد صفرا بود

یرقان

استسقاء ...

ورنگ روی تیره بود و طبیعت بحبس بشی **علاج** آن جلاب ارکم
کاسنی سه درم اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و عناب شاول
کنند غذا جو آب و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه کنند
یا شیر خشت و ترنجبین یا مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه تبرید مزاج باید کرد
و شیره تخم کدو و سکنجبین با آب خیار و کدو یا یکمثقال قرص طباشیر
زرم غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و ماش و مزورات خورند
و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود
و مراره صفرا بسیار جذب کند و در غلیان پیدا شود و در بدن
منتشر گردد **علامت** آن تنفت و خاریدن بدن و خشکی براز بود
و صفرا بقی و براز دفع شود **علاج** هر دو نوع اسهال صفرا و
تنزیه کبد بشی و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود **علاج** آن
فصد و تلیین طبیعت بشی و اگر بسبب شرب زهر یا گزیدن حیوان زهردار

بشی

بشی یکمثقال قرص طباشیر زرم با آب انارین یا یکمثقال قرص کافور
با لعاب بهدانه با آب خیار کدو خورند غذا کشکاب و روغن بادام
و جگر بورق گل و صندلین و اقاقیا و کشنیز هر یک نیم درم کافور نیم [illegible]
با گلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و مراره
واقع حادث شود و اقع گردد و این نوع یرقان مع قولنج بشی اول علاج
قولنج باید کرد و استعمال اشیاء بادرة کنند و در لوبیه و غافث هر یک مثقال با شیر
و مثقال کوبیده و باده مثقال سکنجبین شاول کنند و اگر بسبب سده که
کبد و مراره حادث شود **علامت او** آن باشد که براز سفید گردد **علاج**
آن اسهال صفرا بشی و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و ا...
و تخم کرفس و انیسون و امثال آن. **باب سیزدهم در امراض طحال** سوء المزاج گرم
طحال را عارض شود و اگر حار بود **علامت** آن شدت تشنگی و اختلاف نبض
و سوء خلق بود **علاج آن** فصد اسیلم از جانب چپ و جلاب از تمر هندی و عناب

یرقان سدی

امراض طحال

ترنجبین و قرص زرشک و تمر هندی غذا آنچه با شوربادام و شوربا ماش و
تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین نزوری
و این قرص معده بود صفت آن ریوند درمی و نیم زعفران نیم درم ورق گل سرخ
پنج درم طباشیر سه درم سه تخم سه درم تخم توترک چهار درم کافور نیم دانگ
با آب کاسنی قرص کنند و مثقالی با سکنجبین تناول کنند سفوف طباشیر ریوند
بیخ مهک سنبل مصطکی غافث هر یک درمی زرشک چهار درم بکوبند
تناول کنند و الخیر و کبر برکه نافع باشد و اگر تب و تشنگی مفرط باشد شربت تخم
کاسنی و توترک یا آب کاسنی یا آب خیار کدو با سکنجبین تناول کنند و اگر
سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق
علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و کلقند تناول کنند و حب مقل
ارمنی با اصول صفت آن پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر ده درم بیخ
کرفس و بیخ مهک هر یک پنج درم مویز طایفی ده درم تخم خیارین پنج درم تخم

کشوث تخم کاسنی رازیانه و بیخ اذخر هر یک سه درم مجموع در سه رطل
آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند یا آب را صافی کرده
عسل یا قند یا کاسنی بهند و بیاشامند غذا نخود آب با شیره مغز حسک و اگر
طبیعت محتبس بود بایس مطبوخ صفت آن سنا پنج درم هلیله سیاه هفده درم
بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هر یک سه درم آلو سیاه ده عدد سپستان بیست عدد
خیارچنبر یازده درم شکر سرخ ترنجبین هر یک ده درم و طلی الا بورق بند آب
و بیخ کرفس مجموع در سرکه خوب بیده تطبیل کنند و اگر سوء المزاج یابس شد
علامت آن صلابت طحال و نحافت و کمودت بدن و ضیق النفس
علاج آن جلاب از بیخ کاسنی و بیخ اذخر و بنفشه و دو ماه ترنجبین
غذا شوربا ماش و شوربادام و کدو با فروج و ماهی تازه نرم شاید و اگر سوء المزاج
رطب باشد علامت آن ترهل بدن و بیاض لسان و کثرت ریق
علاج آن سکنجبین نزوری با اصول که مذکور شد غذا نخود آب

اورام طحال

وقلایاء متوبله و تلیین طبیعت بحب افتیمون وحب ایاره **اورام طحال**

اگر اورام طحال دموی بود **علامت** آن تب و سرعت و عطش والتهاب

و وجع طحال و غلظ و سواد قاروره **علاج** آن فصد باسلیق و جلاب

از تخم کاسنی و اجاص و نبات غذا کشکاب با سپید و تلیین طبیعت

بمطبوخ فواکه و صندل و اقاقیا و شیاف مامیثا و کشنیز بر طحال

طلا کنند و اگر صفراوی بود **علامت** آن حمی حاده و عطش مفرط باشد

و زردی چشم و زبان و قاروره و بسیار از وقت که با آن یرقان نیز باشد

علاج آن جلابی از تخم کاسنی و روباه ترک و تمر هندی و نبات

یا آب انار بی دانه با نبات غذا جو با شیره خشخاش و تلیین طبیعت بقرص طباشیر

نرم کنند سکنجبین ده مثقال و طحال را با صندل و تورک و کشنیز و ورق بید تضمید

کنند و اگر ورم بلغمی بود **علامت** آن قلت عطش و زیادتی حجم طحال و سپیدی

لون و قاروره و بطوء نبض **علاج** آن جلاب از روباه ترک و بیخ کبر و بادیان

غذا

غذا نخوداب و تلیین طبیعت با این مطبوخ **صفت آن** بسفایج بستانند زرد

هر یک پنج درم تربد دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و بیخ انجدان و سکوفه

کبر و بادرنجبویه و گاوزبان هر یک سه درم انجیر بیست عدد و مویز طایفی

یازده درم شاهتره یک دسته خیارچنبر و ترنجبین هر یک ده درم و

وبعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر

ورم سوداوی بود **علامت** آن ثقل و گرانی و نحافت بدن و صلابت

طحال و خروج او از موضع خویش و ضیق نفس و سواد لون

و فساد هضم و لین طبیعت و سرعت نبض **علاج** آن فصد باسلیق

یا اسلیم و تلیین طبیعت بحب افتیمون و یا مطبوخ آن غذا

زیرباج با کبک و دراج و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر

صفت آن بیخ انگشت و کبر هر یک ده درم زراوند مدحرج و سورنجان و تخم

سپندان نیز هر یک سه درم عنصل پنج درم بکوبند و سه درم آن بخورند

داروها را بدان بسرشند و قرص سازند و یکمثقال تناول کنند روز اول
و بیخ کبر و بوره ارمنی و غافث بکوبند و با سرکه طلا کنند یا قرص دل
بکوبند و با عسل بیامیزند و کاغذی بمقدار ورم بکشند و ادویه بر آن
بمالند و بر طحال طلا کنند و اگر ورم طحال منفتح گردد و منفجر شود
و بمعده ریزد و بقی یا براز دفع شود و در آن شیر شتر با مدرات
مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نشود **طحال** سبب آن ورود

نفخه

مزاج طحال و کثرت سودا حاصل شود **علامت** آن تمدد موضع طحال
و بر آمدگی آن شیء چون دست بر و نهند از زیر دست بلغزد و هر دو
با آن وا قو بود **علاج** آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه
با سکنجبین عنصلی و نمک سبوس و کاورس گرم کنند و بر موضع طحال بنهند
سده طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظ بود که در او
مجتمع شود **علامت** آن ثقل طحال و ورم **علاج** آن تنقیه خلط از راه [illegible]

دروباه تروک

دروباه تروک دار انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری
و قرص کبر مفید بود **صفت** آن تخم کاسنی و کزمازج هر یک هفت درم
و بیخ انگشت دو درم و نیم بکوبند سه درم از آن با سکنجبین بزوری
تناول کنند باقی معالجات سوء المزاج بجای آرند **یرقان اسود**

یرقان اسود

تغیر لون بدن بیشتر بسیاهی و سبب آن سده بیشتر که میان
طحال و کبد یا طحال و معده حادث شود **علامت** آن ثقل و تمدد
طحال و خبث النفس و قلت اشتها و نحافت بدن و بطوء نبض
و بتدریج حادث شود نه دفعه **علاج** آن فصد باسلیق از جانب چپ
و جلاب از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند
غذا زیرباج و بعد از تنقیه سنا هفت درم پوست بیخ کاسنی سه درم شکر ده درم
بجوشانند و صافی کنند و ترنجبین یک مثقال در آن حل کرده تناول کنند

نسخه

یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون یکدرم غاریقون

و بسفایج هر یک پنج درم بکوبند و سه درم زراوند با رطل ماء الجبن بیاشامند

و این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال باشد علامت

آن تیرگی رنگ و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت ذهن بود علاج

آن جلاب از زبیب و ورق گل و سکنجبین بزوری و طبیخ افتیمون و ورق گل

و لوفا و بسفایج و تمر هندی و مصطکی تنقیه کنند یا حب ... درم و از اضمار

از آن جمله قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجع

عظیم باشد و وجع قولنج با وجع کلیه مشتبه شود و فرق بدان کنند که وجع

کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جایی بجای تجاوز کند و سبب قولنج

لکن بلغم غلیظ باشد یا ثفل مختلط شود علامت آن شدت وجع و سقوط

اشتها و سبوق تخمه و پیش از حدوث قولنج بلغمی رنج یا برد بیرون آمده باشد

علاج آن تنقیه از جلاب بابونه و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کلنکبین و

جوارش سفرجل مسهل تنقیه کنند یا این حب صفت آن ایارج فیقرا و ... هر یک دو درم

تخم حنظل

تخم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی مقل ازرق دو دانگ بکوبند و صبر بجوشانند و ادویه

را بآن بسرشند و حب سازند یا این حقنه استعمال نمایند صفت آن

سنا هفت درم انجیر عناب هر یک ده عدد سپستان مویز عدد

خشک ده درم بابونه اکلیل الملک سداب هر یک کف بزرگ بجوشانند و بستانند و

روغن کنجد الیه گاو هر یک ده درم شکر سرخ بیست بوره پنج درم و گرم

قولنج بسبب ریحی باشد که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ

و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع علاج آن جلاب از انیسون

و نانخواه و رازیانه و کلنکبین و جوارش کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم

کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جندبیدستر دانگی و نیم بکوبند و بروغن

رازیانه حب سازند بلع کنند و این شیاف استعمال کنند صفت آن اخضر

و بوره ارمنی هر یک دو درم تخم حنظل درمی سقمونیا نیم درم بکوبند و با عسل معقود

بیامیزند و شیاف سازند یا بزهره گاو و بوره و تخم حنظل و حلبه هر یک درم

و کشنیز درمی و نیم و مقل یک درم شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند

صفت آن سنا هشت درم انجیر و عناب هر یک ده عدد و سپستان بیست عدد

مویز طایفی پانزده درم خسک بابونه اکلیل الملک بنفشه خطمی سپوس هر یک

هر یک هشت درم بجوشانند و صاف کنند و آنگاه عسل و روغن زیت

ده درم و بوره و نمک هر یک نیم درم بر آن کرده استعمال کنند و روغن

سداب در شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم و تخم

کرفس و تخم سداب هر یک نیم درم در رطلی آب بجوشانند تا آب برود

و آن روغن در شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورم بیشه که در موضع امعا

واقع شود علامت آن درد شدید و ضربان و عطش و قی و ادرار و این

قولنج بتدریج حادث شود علاج آن فصد و حقنه باید از روباه ترک

خورند و تخم کاسنی و ترنجبین با شراب بنفشه هر یک پانزده درم با این حقنه استعمال

کنند علاج آن سنا هشت درم بنفشه نیلوفر هر یک سه درم جو نیم کوفته

و خطمی

و خطمی و سپوس هر یک کفی و ورق خبازی و ورق سلق هر یک دسته

خیار چنبر و شکر سرخ و ترنجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم

و اگر با حرارت درد شدید و قولنج و حکه بود این حقنه مناسب بود صفت آن

عناب ده عدد و سپستان بیست عدد خطمی سه درم بجوشانند و صافی کنند

و آب خیار کدو و خبازی و کدو و شیره جو و لعاب بنگو (?) هر یک پانزده درم

و روغن بنفشه ده درم باهم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج

امعا یا نزول آنست که بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست که موضع

و اگر عنیف یا بر جستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج آنست که

پای علیل ریسمان ببندند و بر بالا کشند و بسیار تحریک میکنند تا امعا بجای

خود رود و حقنه باید از روباه ترک و شبث و رازیانه و نبات تناول کنند

غذا ماء الشعیر با روغن شیره و اگر گاهی خود رود نیم درم با یکمثقال زیبق کشته فرو برند

تا رود میکنند و شکم بمالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل

و بهبوست آن نیز علاج آن جلاب از شراب بنفشه و ترنجبین هر یک ده مثقال
تناول کنند غذا نخوداب چوب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و سپستان
بیست عدد و بزرک و حلبه و حب الرشاد هر یک ده درم و ترنجبین با
بجلاب سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام
التهاب بود علاج آن جلاب از بنفشه و روباه تروک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات
تناول کنند یا آب خیار کدو و یا شیره تخم تروک با ترنجبین و مانند حقنه ملین
کنند صفت آن بنفشه نیلوفر تخم خطمی تخم خبازی بابونه اکلیل الملک سپوس جو
نیم کوفته لبلاب پرسیاوشان هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
بجوشانند و صاف کنند و لعاب اسبغول و لعاب بزرک و روغن بنفشه و خیار چنبر
و ترنجبین هر یک ده درم با آن ضم کنند و استعمال کنند غذا شیره گندم و آب
خورند و شکم روغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا مالند ایلاوس نوعی از قولنج
است و آن چنان باشد که ثقل در امعا [illegible] محتبس شده باشد که از دهن بیرون آید

وحشوهای ص

ایلاوس

ده ال ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج او آنست که اولا
شهریاران دهند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم
کرفس و رازیانه و حلبه هر یک ده درم انجیر ده عدد سکنجبین شیرخشت
هر یک ده درم و باید که روغن زیت یا بید انجیر ده درم شکر سرخ و
هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک پنج درم و باید که در این روز
غذا نخورند و اگر تواند استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه
و چیزی در شکم مالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
و بابونه و شبت و اکلیل الملک و تمام خشک و برک بید انجیر
و پودنه و روباه تروک بجوشانند و در آن نشینند و شیافی از بوره
و نمک اندرون سکبینج و شحم حنظل ترتیب کنند و بکار برند مغص
وجعی بود که امعا را حادث شود و شکم می پیچد اگر بسبب ریح باشد
آن قراقر و نفخ و تمدد و خروج ریح تسکین یابد علاج جلاب از

مغص

سیلو

اگر با مغص اسهال باشد ... نوز

و اگر تب نبود بادیان بزرگ و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمونی بخورند

و اگر مغص با اسهال بود علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس شده باشد ... و تخم

کرفس و سداب هر یک سه درم نانخواه و تخم ... هر یک چهار درم قند مثل مجموع کوبند

و سه درم از آن تناول کنند و شکم روغن گل یا بابونه گرم کرده بمالند و اگر سبب تناول

اطعمهٔ حارّه و تیز بود **علامت** آن حرقت معده و تشنگی و خروج ... صفرا بود

علاج آن انار ربا با نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم خرفه ... ده درم

با شیره ده درم نبات و اگر سبب خلطی بلغمی باشد **علامت** آن ثقل

و تشنگی نبود و بار از بلغم بیرون آید **علاج** آن تلیین طبیعت به حب ... درم

با این مطبوخ **صفت** آن سنا ... درم بنفشه بسفایج ... تخم کرفس

کاسنی بادیان بزرگ هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان ... عدد

تربد دو درم چهار چیز پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر

سبب ... که در معا متمکن شود **علامت** آن ... عطش و کثرت لعاب ... بود

و وجع از ... مشتعل نشود **علاج** آن تلیین طبیعت به حقنهای ... کرده باب

مولیح ... رفت و تقویت معده بقرص و گلقند ... غذا ... آب با شیرهٔ

خسک دانه و ... زعفران و تخم ... کنند و بعد از تقویه جوارش

کندر و مصطکی تناول کنند و آب سرد کمتر خورند **دیدان** که در معا

متولد شود بسبب رطوبت فضلی شد که در معا باشد و بطول ... متعفن

شود و چون حرارت در و عمل کند با کرم شود و اگر این کرم ... حیات

و ... معا و ... متولد شود **علامت** آن احساس حرکت آن باشد در حالت

جوع و پیچیدن شکم و سیلان لعاب و بر هم ساییدن دندان در خواب

علاج آن چهار روز بیابی رطلی شیر تازه باده مثقال شکر تناول کنند

غذا ... آب با شیرهٔ خسک دانه و ... و روز پنجم ...

... کابلی ... قسط و ... هر یک ... درم ... السیل ...

بکوبند و ... شیر ... بیاشامند و اگر از آن نقیت ... عمل ...

دیدان

اغذیه

کنند انگدانه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم حنظل و انکی و نیم و قنبیل سوده

بکوبند و بزهره گاو شیاف سازند و بردارند و در آخر روز ترید

با شیر دنام(?) بخورند و از مأکول غلیظ بارده اجتناب نمایند و اگر کرم

باشد آنرا حب القرع گویند و او در امعاء غلاظ متولد شود علامت آن

صفرت لون و وجع آن احیانا و هر چند که چیزی خورند سیر نشوند علاج آن

درمنه و برنگ کابلی تقشیر هر یک ده مثقال و نمک هندی و انکی نیم [illegible]

یک درم شحم الحنظل و انکی بکوبند و بر شیر [illegible] هند و اگر کرم صنوبر ضعیف باشد

شبیه بکرم ریزه(?) و برگ(?) علامت آن حکه مقعد و دغدغه آن علاج آن

حقنه کنند باین ادویه صفت آن بابونه اکلیل الملک و درمنه و [illegible]

هر یک [illegible] ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم ورق خبازی(?)

بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز استخوان زرد آلو تلخ و انگدانه هر

هر یک دو درم شحم الحنظل و انکی بر آن آمیخته کنند و بکار دارند و مقعد را

و مقعد را استخوان [illegible]

استخوان زرد آلوی تلخ و انگدانه هر یک دو درم شحم الحنظل و انکی

بر آن آمیخته کنند و بکار دارند و مقعد را بروغن زرد آلوی تلخ چرب کنند

وازبوره و نمک و زهره گاو و شحم الحنظل و استخوان زرد آلوی

تلخ شیاف سازند و بردارند زحیر حرکتیست که از امعاء مستقیم جهت

دفع فضله و بعد از آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خون

باشد و سبب زحیر اگر خلطی حاری بود یا رطوبتی مالحه که بمعاء مستقیم آمد

و دغدغه دهد علامت آن حرقت مقعد و وجع این رطوبات علاج آن

سفوف نشسته با سفوف گل ارمنی [illegible] شادل کنند یا گل ارمنی

یکمثقال بریان کرده با شیره تخم تورک(?) شادل کنند غذا گاورس بریان

با مغز بادام و شیره خشخاش و این شیاف استعمال کنند صفت آن

صدف سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک سه درم کوفته با لسان الحمل

یا با آب تورک(?) برشته و شیاف سازند و اگر این بسبب خلطی [illegible]

[illegible]

خشک نیم کوفته در مقعد محتبس شود و خروج آن دشوار بود و موجب زحیر گردد

علامت آن تقدم احتباس وتناول مجففات بیش **علاج** آن تلیین

طبیعت بمرققات مثل بنفشه وخطمی وسپستان وخیارچنبر بود واگر

بسبب برازی بود که بمقعد رسد **علاج** آن مدهن بمقعد کنند روغن

گل وبابونه وشبت ودرمنه ترک واکلیل الملک بجوشانند و در آن

نشانند وبر آجر گرم کرده نشستن مفید بود

باب بیست ودوم در انواع اسهال

اگر اسهال بسبب بحران ودفع فضله موذی باشد از آن حبس نباید کرد

مگر که بحد افراط کشد وموجب ضعف شود سویق جو با قند وگلاب

تناول کنند یا سویق جو وسماق وکنار وکشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند

وبخورند یا قرص طباشیر با رب به یا سفوف انار دانه

وسماق خورند واگر اسهال بسبب اخلاط مراری باشد که بمعده

وامعا ریزد **علامت** آن عطش وحرارت والتهاب وتلخی دهن

وصوت

زحیر که آن را در عرف عام پیچش میگویند حرکت ... که متصل ... سبب
که آن را امعای مستقیم میگویند از برای
دفع براز وباین رطوبت بیرون آید
چون سبب آن ماده باشد که رطوبت گزنده
باشد که باین روده ... باشد وبسبب این
حالت ... باشد علاج آن ...
رطوبت ... پیچش زودتر ...

وصوت براز ولذع مقعد بیش **علاج** آن ده مثقال رب به با یک مثقال

قرص طباشیر یا نیم درم گل ارمنی با رب سیب یا کشنیز بریان کرده وتوت

خشک وتخم حماض وخرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر سه درم

وانار دانه بیرون کرده پنجاه درم زرشک وسماق وکشنیز و سعتر

هر یک ده درم بکوبند و با هم بیامیزند وقدری از آن بخورند واگر اسهال

بافراط بود معده را بگل ارمنی وزیره کرمانی وصندل ورامک واقاقیا

بآب مورد تضمید کنند غذا سماق یا انار دانه یا کبک یا تیهو واگر

اسهال بلغمی بود **علامت** آن نفخ وقراقر وثقل وخروج بلغم وزاری

صنیع بود **علاج** آن حب الرشاد یا حرف سه درم بر جلاب

نیم گرم بیاشامند تا اخلاط ثقل دفع شود وچون دانند که تمام دفع

شده است سفوف مقل یا مثقالی بآب سرد تناول کنند یا صمغ عربی

وتخم رکان هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند

و فرو برند و اگر ساکن نشود این حب ممسک استعمال کنند صفت آن
برنج و عدس هر یک کفی پوست انار و مورد و بلوط هر یک ده درم
مازو و گلنار هر یک پنج درم بجوشانند و صافی کنند و کاغذ سوخته
و اقاقیا و گل ارمنی هر یک مثقالی بسایند و در آن ریزند و استعمال کنند
بدفعات این قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم حب الآس و سماق بریان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک دو درم بکوبند و در رب به
بسرشند و مثقالی با رب سیب تناول کنند و این سفوف نیز
مفید بود صفت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انار دانه هر یک
پانزده درم دانه مورد و سنبل و مصطکی و کرویا و خرنوب هر یک
ده درم انیسون و تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم از آن
تناول کنند و اگر اسهال صفراوی بود علامت آن حرقت و لذع
معده و خشکی دهان و کثرت اشتها و بی هضمی هم و تواتر نفخ

بود و رنگ براز مایل بسواد باشد علاج اولا تنقیه امعا باید کرد و تخفیف
و بعد از آنکه تنقیه تمام کرده باشند قرص طباشیر بست و قرص کهربا و سفوف
انار دانه هر کدام که بهتر باشد تناول کنند و بارتنگ و بنگو و تخم ریحان و گل
ارمنی و صمغ عربی و نشاسته متساوی بریان کرده بکوبند و مثقال از آن با
گلاب بخورند و از حموضات و ترشی احتراز نمایند و مرغ و کبک کرده شده
خورند و انار دانه کوفته و در رنگ نیز شاید اسهال دموی اگر سبب انشقاق
عروق امعا باشد علامت آن آنست که غایط اول بیرون آید و بعد از آن خون
رقیق با ریاح و قراقر و زحیر خارج شود و اگر در امعا اخلاط بود علامت آن
اول غایط با خون بیرون آید و بعد از آن بی خون و با آن علامات تب و پیچش
علاج آن اگر علامات غلبه خون باشد و قوت مزاج و وقت مقتضی بود فصد کنند
و بنگو و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کنند
و بروغن گل چرب کرده فرو برند غذا کاورس مقشر با بغرا دارم و قرص طباشیر

بست و قرص کهربا نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن
گل چرب کنند و بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن بود
بواسطهٔ اخلاط حاده و حریفه که بامعا ریزد یا بسبب اسهال بسیار معا
خراشیده شود علامت آن تشنگی و پیچیدن شکم و وجع امعا بود
علاج آن سفوف نشاسته باروغن گل تناول کنند یا صمغ
عربی و نشاسته هریک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر
داغ کرده بیاشامند غذا کاورس بریان کرده با برنج بریان یا زیره
چربه گوشت با مویز بادام و اسفناج و تخم خشک استعمال کنند صفت آن برنج شسته
و جو نیم کوفته و وزن هریک کف ... کنند وگل ارمنی و پوست خشخاش
و گلنار ... ده گل و گل ختمی و ورق مورد بجوشانند و صاف کنند و صمغ عربی
و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هریک درم کوفته و زرده
تخم مرغ بریان و روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع را باهم آمیخته بکار دارند

و زرده تخم مرغ
بریان کرده تخم

ذوسنطاریا

چلو دیرا

یادیبله منفجر شود یا
غسالة ...

ذوسنطاریا اسهال کبدی است که بیرون آن با خون صرف بود و سبب آن امتلای
دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود یا صدید کبد بود
و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه دردی بود و سبب آن احتراق آن
باشد یا آنکه دم ... قیحی بود یا غسالی بود شبیه بغسالی گوشت تا
آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلا و احساس خونی که سیلان آن معتاد
بوده بیش ظاهر بود و با آن علامات سحج و مغص کم باشد علاج آن آنست که
در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و ضعف پیدا نشود
بعد و حبس شیره تخم لونگ بریان کرده بروغن گل چرب کنند و فرو برند
یا قرص کهربا یا قرص کافور با شراب سیب بخورانند و شراب الحماض بنوشند
غذا جو بریان با جماش بریان یا انار دانه با زرباج یا غوره و کبد را الصندل اول
گلاب و آب به و آب مورد طلا کنند اما آنچه صفراوی و صدیدی
و دردی بود علامت او آنست که با براز مختلط بود و از دفع آن حشی

و راحتی حاصل شود و با آن بجیدن شکم بنشیند و چون معده خالی بود بیشتر باشد

علاج او آنست که حبس کلج نکنند و ادویه که مقوی معده باشد و درد و قیقی زیاده

بنشیند تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و انار قابضات

صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبدی که از ذکر تا اخلاط

بقی دفع شود اما آنچه بقی و غثیانی بود و دلالت بر دبیله کبد کند و علاج — قیئ

او گفته شده است ذرب اسهال معدی باشد و سبب سستی و رخاوت معده — ذرب

باشد بسبب سوء المزاج رطب که عارض او شود علامت آن قلت تشنگی

بود و طعام در تغییری نپذیرد و مکث نکند و با آن قی و براز بلغمی باشد — معده

علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات حاده و سفوف مغلیا ثا

و جوارش سفرجلی قابض غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز

و دراج و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شود علامت آن

کثرت زلق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و بعد از آن

جوارشات

جوارشات مقوی معده تناول کنند مثل جوارش کمونی و سفرجلی

قابض مفید بود و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده جمع شود و از — حادث ا

غذا متأذی شود و قوت دافعه آنرا دفع کند علامت او آنست که

در معده بعد از اکل وجعی باشد خصوصا اکل حموضات و در براز صدیدی

رقیق باشد و حرارت و دهن محسوس شود و باشد که درو نیز اثر آن باشد

علاج آن قرص طباشیر است و سفوف انار دانه تناول کنند

غذا از زرشک و انار دانه و اگر بواسطه نزلات بود که از دماغ بمعده

ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز زلق گرداند و این اسهال

را اسهال دماغی گویند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر بود و

محتبس شود و با آن علامات نزله و [illegible] دماغ باشد علاج آن

تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله مثل شراب عناب و [illegible]

خشخاش و بابونه و در نزله گفته شده است و [illegible] و اگر

بسبب ضعیف کبد بود که جذب غذا نتواند کرد **علامت** آنست اسهال

و سفیدی و سستی حرکت بدن و قلت دم و زردی لون بود **علاج** آن

تقویت کبد است چنانکه گفته شد و اگر سبب زوال قوت معده باشد

و آنست که بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطه اورام واقع شود

علامت او آنست که طعام هضم ناشده خارج شود بی لذع و وجع

و مغص و از آنچه گفتیم در آنچه باشد **علاج** آنست تضمید معده است بقوابض

مقویه و ورق و فروج و به و حبوا از شیرها آن تناول کنند و حقنه

و اشتهاء — بر و پاشند و بتشدید قابضه و مقویات معده خورند **زلق الامعاء**

زلق الامعا

اسهال معده است بسبب رطوبت مزلقه باشد که بواسطه آن ثقل در امعا

مکث نکند و بیرون آید **علامت** آنست خروج رطوبات بود و صورت

مجربست — لون و هزال بدن **علاج** آنست تناول اشیاء مجففه بعد از غسل

سیب و کنار و کیل و به و سیب و سفوف مغیا تا مفید بود

و این

و این سفوف بر مفید بود **صفت** آن سنبل مصطکی عود سک برگ

درخت و تخم بلوط بریان کرده قرن ایل ترش کرمانک اینک تخم حماض فوفل

دانه مویز طرانیث سماق گلنار هر یک یک درم بکوبند و مقدار دو درم تناول

کنند و اگر سبب بزه یا قرحه باشد که در امعا حادث شود و چون غذا بدو رسد

زور و وجع کند **علامت** او آنست که احساس وجع امعا کنند و با زار صدید

سکه باشد **علاج آن** حقنه طین سرشت با روغن گلنار یا رب سیب یا رب به

با تخم شاهسفرم و بارتنگ و دردی صمغ عربی هر یک درمی بریان کرده

بروغن بادام و گلاب حقنه سازند و فرو برند غذا اکارع بر اطعمه

با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی و نشاسته و تخم حماض

بکوبند و بلعاب سبوس کرده بسازند و بمثقال تناول کنند

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء المزاج کلیه گرم **علامت آن**

و قبل مرض و کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض و نارنجی قارورة بود

علاج آن آب انارین با نبات و رکتس و شیره تخم بورک با قرص طباشیر
نرم تناول کنند غذا کشکاب با مزوّرش با علاج و شراب خشخاش و ریباس با
دعوزه لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم و کافور دانگی
و طباشیر و تخم حماض و گشنیز و گل لغ و گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو و تخم
تورک هر یک هفت درم بکوبند و با لعاب اسپغول با آب تورک قرص سازند
سازند و مثقالی با آب انار یا تراغیب با شیره سه تخم بخورند و صندل
و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر تپ ... بارد بود علامات آن قلت عطش
و بیاض و غلظت قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن کلعقید را با نانخواه
و کوارش کمّونی غذا نخود آب با کبک و تیهو و فلفل و دارچینی و روغن زنبق و روغن قسط
و خیری بر کلیه طلا کنند و نارجیل و فندق و فستق با شکر و از حموضات
و آنچه بارده جسحاب نمایند اورام کلیه که از ماده صفرا یا دم باشد
علامات آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و پیچیدن درد کلیه بود

اورام کلیه

علاج آن فصد باسلیق و جلاب از عناب و تخم کاسنی و دو ماه ترک
و نبات غذا جو با شیره تخم خشخاش با لعاب بهدانه و سپستان و موضع بکلیه را
بصندل و نخالت و شیاف مامیثا و کاسنی و آب گشنیز و کاهو و روغن
بنفشه و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند و چون ورم نضج
یابد علامات آن اشتداد وجع و سکون تب و زیادتی ثقل بود از آن
خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و زرد بجوشانند و همچنان
گرم بر کلیه نهند و چون تب زایل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد
سرگین کبوتر و غبار آسیا و دقیق کرسنه با این ضماد ضم کنند و چون ورم
منفجر گردد و مدّه با بول بیرون آید شیره سه تخم با شراب خشخاش یا شراب
عناب و بنفشه بخورند و اگر خروج مدّه متمادی شود و نشو و کدو هر یک
ده درم و خشخاش نانخسته و صمغ عربی و تخم خبازی هر یک دو درم گل
سفید بکوبند و سه درم از آن با ده درم شراب خشخاش تناول کنند و اگر

وجع کلیه

ورم از ماده بلغم بود یا سودا علامت آن ثقل بر موضع کلیه و تب و التهاب نبود

بی شدت وجع بود و شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند حقنه در رنج بسیار نکنند

بلکه زیاده کنند بخلاف قولنج علاج آن جلاب از بیخ کاسنی و تخم کاسنی و ورا را نیز

و نبات غذا نخود آب ماش و مزوره بادام و بعد از نضج آب بیخ مطبوخ ملین کنند صفت آن

سنا یک درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر

هر یک سه درم بیخ کاسنی چهار درم بکوبند و صافی کرده معجون با مغز خیار چنبر

در آن حل کنند و بیاشامند و بعد از تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار درم و برگ

و حلبه هر یک یک درم و تخم خطمی و تخم خبازی هر یک پنج درم بکوبند و آب از آن

بر بسته و ضماد سازند یا ثقل را در آب حل کنند و با تنور تاق کاو و پیه بط بمالند

اورام مثانه

وجع کلیه اگر از ورم یا سوء مزاج بود علامتش گفته شد و اگر ریح باشد علامت آن وجع و تمدد

و با آن ثقل و حصاة باشد و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل ...

و انواع مزوره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند اورام مثانه

گرم بود و سوزش و علامت آن شدت درد و حرقت مثانه و تب محرق و تشنگی

و لهیب و سواد لسان و اختلاط زبان باشد و با آن حبس بول و برآید علاج آن

فصد باسلیق و جلاب از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر یا گلقند غذا کشک آب با شیره

تخم خشخاش و از بنفشه و تخم خطمی و بنفشه و خبازی و پوست خشخاش بکوبند و در آن نشینند

در طغانه مریز نشیند و ثقل بر آن می نهند و بنفشه و صندل مقدار با زرد و گل ... بیاشامند

لستان از ورم ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم خیار سه درم با ده درم نبات

با تخم و تخم کدو مقشر هر یک یک درم و تخم خیار بزرگ سه درم خطمی و خبازی و ...

بکوبند و چهار درم از آن با شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و ورق کاهو

کنجد مقشر با شیر تنجیر کنند و ضماد سازند و چون آن ورم نضج یابد و منفجر شود

بالعاب ... غذا نخود آب ماش و مغز بادام و بنفشه و خطمی و خبازی

و اکلیل الملک و حلبه و برگ و تخم شبت بکوبند و در آن نشینند وجع مثانه سبب آن

ریح یا حصاة بود و آن گفته شد و یا سبب سوء مزاج گرم بود که او را حادث شود علامت آن

وجع مثانه

[illegible]

وجع و لهیب موضع مثانه بود و تشنگی **علاج** آن شیرهٔ تخم خرفه و کاسنی با آب سر خیار کدو

و با نبات تناول کنند و روغن بنفشه در آن مالند و در آبزن نشیند و اگر

سوء المزاج بارد بود **علامت** او آنست که بعد از تناول اطعمه و اشربهٔ بارده

یا ملاقات سرما حادث شود **علاج** او جلابی از انیسون و نانخواه و

و نبات تناول کنند و نخود آب با شیرهٔ حسکدانه و زیره و دارچینی خورند

و بروغن زنبق و نرگس و قسط تضمید کنند عانه را و بتقطیر یا تحلیل کنند و اگر

وجع بسبب ریح بود **علامت** آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل نبود **علاج**

او ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بسداب و فودنج

و روغنهای گرم تضمید کنند **قروح کلیه** سبب آن تفرق الاتصال با خلط

اکال یا انفجار دبیله بود **علامت** آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول

و فرق میان قروح کلیه و قروح مثانه بموضع وجع کنند و در قرحهٔ کلیه ریم بسیلان البول

نیز و در قرحهٔ مثانه عسر بول و قشور که از کلیه آید پاره بود و از مثانه پهن بود

قروح کلیه

فرق بین قروح الکلیه و المثانه

علاج

علاج او هر بامداد یکمثقال قرص کاکنج با ده مثقال سرکنگبین بجای خوش بگوار کنند

غذا نخود آب و مزوره بادام و کدو و ترهٔ اسپاناخ بماء العسل امرود و نشک و کلکنج

از روباه زرد آلو و لبلاب هر یک یکدرم بنفشه چهار درم و تخم کشوث ده درم

و تخم خیار چنبر پانزده درم بیاشامند و شربت چهار درم کیرا و صمغ عربی

هر یک ده درم گل ارمنی یکدرم و نیم یکدرم تا دو درم از آن با ده مثقال آب

بخورند حب صنوبر بیست عدد و تخم خیار دو درم نشاسته یکمثقال سنبل و کرفس

هر یک سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحهٔ مثانه شیاف بمالند

و در آبزن نشینند و از اطعمه و تنقیه رامالیه و از جماع احتراز نمایند **جرب کلیه و مثانه**

علامت آن حرقت بول بود و رسوب نخالی و حکهٔ شدیده و وجع

موضع کلیه و مثانه **علاج** آن جلابی از آب بنفشه و زرد آلو حلیه و عناب و عدد

بنفشه یکدرم و نبات ده درم بجوشانند و با لعاب بهدانه و بذر قطونا بیاشامند

غذا نخود آب و مزوره بادام با چربه از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام خورند

جرب کلیه و مثانه

حرقت مثانه

و در چرک کلیه فصد رگ و اسهال طبیعت مفید بود و در جرب مثانه لعاب بهدانه و شیر تازه و روغن بادام حقنه مثانه کنند **حرقت مثانه** اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود **علامت** آن حرارت مزاج و زردی قاروره و تشنگی بود **علاج** شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره تخم خیار تناول کنند غذا جواب با روغن بادام یا شوربا مغز بادام و لعاب بنفشه و مغز بادام و تخم کدو هر یک سه درم و تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم با دام مقشر یک درم و کثیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار شنبر یا شیره تخم کدو بزرگ تناول کنند و شیر تازه و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض را در احلیل چکانند **حصاة و رمل** که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب خلط لزج بود که از او اگر حرارت غریبه رطوبت آن را نشف کند و بمرور زمان متحجر گردد و گاه باشد که در بول خالص ریگ بسیار حصاة متولد شود و الا رمل تولد کند حصاة کلیه اگر سپس را حاصل شود و حصاة مثانه نحیف را **علامت** حصاة وجع پیوسته کلیه و مثانه و ثقل پشت و صفرا بول

رمل و سوزش باشد و رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد و خنجه **علاج** این مرض آنست که هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ و نبات تناول کنند یا شیره سه تخم یا نبات و رازیانه یا انیسون بخورند و بادام ده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شب گرسنه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل احیانا می کنند و سفید بود و از میوه انگور سفید و خربزه شیرین شاید خورد و اگر بدین نسخه زایل نشود از این مطبوخ تلیین کنند **صفت آن** سنگ جهودان شکسته و حجر الیهود یک درم تخم کرفس و خطمی و خبازی و رازیانه هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ کاسنی و چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد در آب بسیار بپزند ترنجبین و خیار چنبر هر یک ده درم و قطعی از روغن بادام و بابونه و خشکدانه مالند و روغن عقرب و روغن خشک در احلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت و

اکلیل الملک و ارنخوش و کرفس و حسک از هر یک کوفته در بسیار و شان و خطمی بنفشه
بکوبند و در آن نشینند و اگر علت مستحکم شود و ادویه که نعت رفت حصاه
استعمال باید کرد دوائی مفتت بیخ کاکنج ده درم حنطیانا جند بیدستر بزر کجیل
عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دانگی
یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج بیش از این دوا بخید افتد صفت ابزن سه بخم
و حشیش هر یک ده درم تخم شلغم نخود درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون
هر یک سه درم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری ناشتا کنند و بوضع
بروغن بابونه و حسک و روغن عقرب بمالند روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس
زراوند مدحرج و لعه و سلیخه هر یک ده درم و نیم کوفته کنند و با روغن
کنجد در ظرفی کنند و بیست روز در آفتاب نهند یا بآتش نرم بجوشانند
و پس صافی کنند و ده عقرب زنده در آن اندازند و بیست روز دیگر
بجوشانند پس پالایش کنند و لطخ ازه ذکر حصاه در بکمو ضع و قطعا

ادویه

ادویه مفتته

فرو نیاید جلابی از تخم کزر و تخم کرفس و انیسون و نبات ناشتا کنند
و قطر اسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم زنجبیل و سنبل
و سلیخه و دارچینی و جعده و اسارون هر یک چهار درم و جند بیدستر و قفاع
اذخر و حب البلسان هر یک یک درم بکوبند و بعسل بسرشند و یک درم ناشتا
کنند و از ادویه مفتته عقرب سوخته و خفاش خشک کرده و زجاج
مسحوق و حجر الیهود و فندریون بیخ و کنجکی هست که آن را یونانیان لیطوس
گویند و آن مرغیست که دنبال دراز دارد و چون نشسته بود زمین میزند
و آن را قاضیک و ابی العضل صنوا عون نیز میگویند و از آنچه بخورند
و در مرض نفع بسیار است و گویند که مرغی است که او را چهار بال بود و در آن زمان که
انگور رنگ بگیرد بکشند و اول خون و آخر آن گیرند بجه شود و بمیان
لفافه زنند تا منجمد گردد و پس در آفتاب نهند تا خشک شود و آن را از
لفافه ها زنند و سحق کنند و قدری از آن با آب ترب و با آب کرفس

نقلاه زاده

مفید یعنی

واگر حصاة در مجری قضیب بود و بیرون نیاید بباید شکافت و در
حصاة مثانه ادویه قویه استعمال کنند و در رمل احتیاج بادویه قویه
نباشد **جمود دم در مثانه** اگر در مثانه خون بسته شود **علامت** آن
غشی و کرب و برودت اطراف بود **علاج** آن سکنجبین عنصلی
و زهره سلحفاة و جگر خشک کرده و پیه خرگوش در یخاسف
تر مفید بود و جوب کز و جوب الخیر که جوشانیده و آب آن در احلیل چکانید
احتباس و عسر بول اگر بسبب ورم و حصاة بود علاج آن
گفته شد و اگر بسبب خلط لزج بود که در مجاری بول حادث شود **علامت** آن
تقدم تناول اطعمه غلیظه لزجه و ثقل موضع بول و با بول اخلاط
خام بیرون آید **علاج** حب بابونه از انیسون و تخم کاشنی و تخم کرفس
و بادیانه و انیسون و تخم کرفس و ماش هندی فرفیون هر یک دو درم
بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و تدهین قطن و مثانه بروغن

بابونه

بابونه و خیری کنند و گاه بود که عسر بول بسبب صفرای رقیق بود که در مجری
بول فرو آید **علامت** آن حرقت مجاری بول بود و صوبت بول **علاج**
آن لعاب اسپغول ده درم روغن بنفشه پنجدرم بر شربت از نبات سپید
و از مدرات احتراز کنند و غذا با اسفاناخ خورند و روغن بادام با جریره اگر
سبوس و نبات و روغن بنفشه خورند و اگر بسبب احتقان بول عسر بول
حادث شود خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول
کنند و شیره تخم بزرک و سه تخم و مدرات غیر قویه استعمال کنند **سلس البول**
آن چنان بود که بول بی ارادت بیرون آید **علاج آن** هر بامداد یک مثقال
اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که در لبن تو ابن بخچ خورند و کندر
و سعد و خولنجان و زیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهد انجیر
تساوی بکوبند و مثقالی از آن بر سر غذا کنند و کندر و حب الآس و بلیله
کابلی و بلیله و آمله هر یک سه درم و سعد پنجدرم و بلوط دو درم که خوشانیده

خوشانیده ا

ودیگر فرض شود ... کنج
معتدل بشی و از آب سرد و خرا[ز]
باید کرد و کسی که بول در
فراش کند بوزند و ... دل
... هر یک سه درم
کندر یک درم بکوبند و بعسل بسرشند
و مثقالی تناول کنند صح

حیان کرم

نبات شدم

چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و از فواکه خصوص
بود و امثال
خربزه و خیار کرده احتراز کنند و حجره فردوس بسوزانند و بیابند و دوا اعلی با
باب فادزهر بخورانند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خولنجان ووقنه
و خولنجان و وج و درانس هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند
و سه درم از آن تناول کنند و گر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و در میان
عسل بریزند و احیانا بخورند مفید بود **دیابیطس** بلغت یونانی دولاب
و آن چنان گویا تشنه بود و چون آب بنوشد بایند که ... دفع شود
و سبب آن ضعف کلیه یا اتساع مجاری او بود و حرارت او قوی شده
و جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعیف باشد قوت امساک او
ضعیف
حمل آتش ... جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود کبد
ضعیف
گردد و بدق انجامد **علامت** آن تشنگی و عدم تب و بول رقیق سفید
دایم بی وقت بود **علاج آن** قرص طباشیر و قرص کافور ... از ...

وازان

... کاسنی ...
... تخم خیار ... درم
... تخم ... درم
تخم ... درم ... درم
... درم

بروغن ... کرم

و شراب زرشک و ریباس غذا زرشک و غوره و انار دانه خورند و قطن دار بعضه
و گلاب و آب کاسنی طلا کنند و گر بیضه یک شب در سرکه خوابانیده گرده نرم بود
و کامخ گرد نمایند سبب برودت کلیه حادث شود **علامت** آن عدم علامات حرارت
بود
حرارت بود اما تشنگی نباشد **علاج** آن مشفقه بینی تنقیه و حقنهای نرم و تناول
و معاجین حاده و تدهین قطن بروغن **تقطیر بول** حالتی بود میان عسر و ادرار
و سبب آن ~~...~~ اخلاط حاده بود **علامت** آن صعوبت بول بسیار
و حرقت آن و علامات غلبه مرار بود **علاج** آن شیره تخم خیارین با شیره تخم کدو
با قوت تناول کنند یا لعاب اسبغول و به دانه ده درم و روغن بادام ... درم
... از نبات و حرق ... غذا شوربا اسفناج با مغز بادام با کدو ... کدو
و تخم خیارین و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یک درم و صمغ عربی ... هر یک دو درم
بکوبند و سه درم از آن با شیره تخم کدو یا خیار ... تناول کنند و گر از ... را
ضعیف باشد **علامت** آن آنست که بول اندک اندک آید ... قوت

ونفخ نیستی علاج لیکن اطریفل تناول کنند غذا نخود آب و شوربای چغندر خورند و ادخر

وجوز و موز مشغول کنند و حب از شادنج و فودنج کنند هر یک پنج درم و سعد سه درم

نیم جوز بده درم بکوبند و بعسل سرشند و مثقالی بخورند بول الدم که سبب او

بود اندک اندک آید و اگر انشقاق عرقی بود بقطره بسیار آید و چون صرف بود

و سبب ضربه و سقطه یا تناول ادویه گرم حرارت شود علاج فصد الا

باسلیق و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با آب تناول

کنند یا طین و صمغ عربی و بارهنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده با

فروج خورند از تناول اطعمه حریفه و ترشی احتراز نمایند و از حمام

و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی

و گلنار و تخم خرفه هر یک ده درم و شاخ گاو کوهی مجموع درم بکوبند و با آب

ساق سرشته و قرص سازند و مثقالی تناول کنند با گلنار و گل ارمنی از هر

و گل قرص هر یک درم و کهربا درم و نیم و تخم خرفه که کم از نیم هر یک

چهار درم

چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر سبب او اکل عرقی باشد

علامت لیکن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و با لیکن علاج

لیکن همچون علاج قرحه کلیه و مثانه است باب سیزدهم در امراض اعضای تناسل و اورام انثیین

اگر ورم حار است دموی یا صفراوی بود علامت آن تب و حمرت لون ورم

و حرارت و التهاب و تشنگی و صورت قاروره است علاج لیکن فصد باسلیق

کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد و نبات و ترنجبین هر یک

ده درم غذا جو با شوربای ماش و مغز بادام و آرد جو و عدس و باقلا و آب کشنیز

در و باره تره و کاسنی و طحلب بر ورم نهند و خرقه بسرکه و گلاب تر کرده

بر نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند با شیر خشت و ترنجبین و مغز

خیارشنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم

شبت بکوبند و سپیده تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت

بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت علاج لیکن حلبه

و بیخ مهک و کلنگبین با گلقند شاول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ

ترنجبین و افسنتین بشربت تا ... کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم فرنجمشک

عسل و نمک و زیره و آرد باقلا و کندر و روغن زیت یا حلبه و

و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و گر ورم سودا وی بود **علامت**

آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود **علاج**

آن حب ازاراقی و بالنگو و بیخ مهک و گلقند شاول کنند و تلیین

افتیمون و جز آن کنند و شبت و کتود و اکلیل الملک و بابونه بکوبند

و ضماد سازند و پیه مرغ و بز و مغز ساق گاو در روغن و مقل در ارم

و در آن بمالند **عظم وضوانثیین** که او شی خصیه با سطبر بود ... ورم

و باغ بلکه بزرگ شدن جانب ها است یا از بزرگ شدن **علاج** با دویه کنند که در ستان

استعمال میکنند تا بزرگ نشود و نمیشد کلان ورکه و ... و نحو آن

و آرد کشنیز و مورد و شک آسیا و سنگ اسپره اکلیل خصیه کوفته نهند و بر

علاج آن مداومت حمام و ابزن سنگ و استعمال ادهان و ادویه

سخته ... **اورام قضیب** علامات و علاج آن همچون علامات و علاج

اورام انثیین بیضه را آنچه مخصوص بود بیضه در ورم حار عدس و گلنار

و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد

بابونه و اکلیل الملک و نانخواه و خطمی و استخوان خرما و روغن ناردین

قروح قضیب و خصیه آنچه طری بود جرب و مرداسنگ و توتیا و نشاسته و

و گلنار و مس سوخته و اقلیمیای نشسته بر هم ضماد سازند و در روز

بگذارند و آنچه کهنه بود کندر و کاغذ سوخته و پوست سرو سوخته

و مرهم استعمال کنند و فلفل و فنون و ادویه اکاله نهند تا آنچه فاسد گشته

زایل شود و بعد از آن مرهمهای ملحمه نهند **حکه خصیه و قضیب** بسبب ماده

بشیر بدان حوالی ریزد و با سطبر عرق زیر بغل **علاج** او آنست که عضو را

با آب گرم بشویند و عصیده تخم مرغ و روغن طلا کنند یا سرکه و گلاب و کشنیز

علاج

و ایشان را طلا کنند و اگر ساکن نشود ادرار عتیق کنند و ادویه حب استعمال
کنند و ادویه بعضد و اسهال شعیه کنند **سده مجاری قضیب** اگر سبب شیره
که در مجاری حادث شود **علاج آن** آنکه حقنه و عرق و اخراج بول بود **علاج**
آنکه فصد باسلیق و شیره تخم خرفه با نبات بیاشامند و شیاف
ابیض و روغن گل در احلیل چکانند و اگر سبب خلطی غلیظ بود که در مجری
باشد **علامت** آن عسر و ثقل بود وقت وجع و با بول اخلاط غلیظ روان
آید **علاج** آنکه شاول مدرات بود **اعوجاج قضیب** سبب تشنج
عضلات او را حادث شود **علاج** آنکه در کریاضت و شاول اغذیه
جیده الکیموس و استعمال نطولات و ادهان و در تشنج مستعمل است
و از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کتیرا و لعاب خطمی و در اتیبح عنق
سفید موم بود عرب زنند و در ان مبالغه **نقصان باه** اگر سبب حار
آلت بود **علاج** آنکه هر روز جلاب از رازیانه و گلقند شاول کنند و روغن

قسط

قسط و چیزی در عضو بمالند و اگر سبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود
هر روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تودری و تخم ریحان شاول کنند
غذا نخود آب با گوشت بره و بط بخورند و کبک و تیهو و هریسه از گوشت بط
و بره بخورند و حقنها از قند و نشاسته شاول کنند و اگر سبب ضعف بدن
باشد **علامت** آن نحافت بدن و رقت منی بود **علاج** آن شراب سیب و گاوزبان
و عرق گل و بید شاول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کرزد و شلغم و پیاز
با توابل شاول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی و ترک جماع
و ریاضت و اگر سبب قلت منی باشد **علامت** آن نحافت و یبوست بدن و قلت
منی بود **علاج آن** هریسه و گوشتهای فربه و نارجیل و شکر و فلفل یا حلوای ارده و پسته
و مغز بادام و فندق و فستق و بن و قسیط از مغز بادام و جوز شاول کنند
و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود **صفت آن**
سقنقور شقاقل خصیة الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز پسته دانه [illegible]

و هفت درم تخم کرفس و تخم ترب و تخم شلغم و بلبوس از هر یک نیم درم تخم پیاز ده درم بکوبند و بعسل سرشته

حالی تناول کنند و اگر بسبب برودت مثانه بود **علامت** آن برودت منی و رقت و

ضعف بود **علاج** آن هفت درم کلنگبین و شراب انگور و زنجبیل مربی و شقاقل مربی

بخورند غذا نخود آب با زیتون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون

تناول کنند **صفت آن** لسان العصافیر تخم خربزه و تخم شلغم و جزر و تودری سرخ و سفید هر یک دو درم

فلفل سه درم شقاقل چهار درم موز زنجبیل دو درم بکوبند و بعسل منزوع کنند و دو درم تا دو مثقال

تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد **علامت** آن عرق زرد

مربی بود **علاج** آن شیره تخم کدو و سکنجبین و شراب لیمو و انار و غوره و شربت

و هندوانه تناول کنند و دوغ گاو که شیرین باشد مفید بود غذا ارشک و اگر بسبب رطوبت

آلات منی بود **علامت** آن رقت منی و بیاض و غلظ قوام او **علاج** آن حب از تخم

کرفس و تخم شلغم هر یک سه درم و کلنگبین ده درم غذا قلیه با [illegible] بخورند و فلفل و زنجبیل

هر یک سه درم تخم [illegible] چهار درم تخم جرجیر سفید هر یک چهار درم کوبیده ده درم [illegible]

الحمد

هفت درم بکوبند و بعسل سرشته کنند و مثقالی تناول کنند و اگر ضعف باه بود از سطح

آن بیخ کوهی تخم ترب کرده با سفید ادویه با جمله تناول کنند و اغذیه مثل شیر و شکر و

زرده تخم مرغ و ماهی تازه و قلیه از جوجه و پیاز و کبک خورند و قضیب را بروغن ناردین

بمالند یا فلفل و حلتیت و جندبیدستر هر یک نیم درم [illegible] دانه دو درم

بکوبند و با روغن بادام [illegible] درم [illegible] تا یک انگشت [illegible]

و خاصره بمالند و نظر در [illegible] فعل حیوانات [illegible] و اگر [illegible] ضعیف [illegible]

استعمال کنند **صفت آن** [illegible] زرگ و جلبه [illegible] سلعم [illegible] هر یک [illegible] درم

و کرو گزر [illegible] هر یک پنج درم شبت سلیق و جرجیر هر یک [illegible] پیاز و بلبوس آن

سه درم الجزر ده عدد موز [illegible] ده درم کوبیده [illegible] روغن جوز [illegible] تازه

هر یک ده درم [illegible] و ضعف باه بسبب ضعف قلب

علامت آن ضعف [illegible] و حرارت [illegible] **علاج آن** [illegible] قلب

حماض و لیمو و صندل [illegible] با گلاب [illegible] کافور [illegible]

سبب قولنج باشد علامت آن لرزیدن اعضا و کثرت منی و قولنج بود علاج آن
با دوایی که نفخ [illegible] مثل تخم [illegible] و شلغم و کرفس [illegible] بخورد [illegible] و پسته [illegible] بود
[illegible] اگر سبب حرارت [illegible] بود علامات آن
[illegible] لون [illegible] علاج آن [illegible] شیر
ده درم ترنجبین و ده درم شکر [illegible] غذا گوشت بره [illegible]
خورند و روغن [illegible] با قطن بمالند [illegible]
کنند [illegible] آب گوشت [illegible] درم [illegible] ده درم
بجوشانند [illegible] کنند و روغن گاو [illegible] ده درم [illegible]
رعشه اگر سبب ضعف قوه ماسکه [illegible] علامات آن
[illegible] بیرون آید علاج [illegible]
[illegible]
[illegible] تناول کنند و روغن نرگس [illegible]
عجز

اما باید که [illegible] اول [illegible]
و بعد [illegible]

بمالند و اگر سبب حدت منی باشد علامات آن حدت و لذع منی بود و [illegible] خروج
علاج آن شیره تخم [illegible] و صندل و آب خیار و کدو
[illegible] احتراز [illegible] دوام منی و دوای [illegible] احتلام و [illegible] بسیار دفع [illegible]
اگر سبب کثرت آن بود علامات آن خروج منی بود و وقوع ضعف علاج آن
فصد باسلیق و تقلیل اغذیه مولد منی [illegible]
غذا عدس و سرکه خورند و آب کاهو و کشنیز و تخم [illegible] عرق گل و بید [illegible]
بنفشه و کدو با هم [illegible] در قطن بمالند و اگر بسبب ضعف
آن علامات ضعف [illegible] علاج آن [illegible]
هر یک سه درم غذا [illegible]
گلاب [illegible] کنند [illegible] تناول کنند [illegible]
و [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
دو درم [illegible] تناول کنند

کثرت شهوت افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت مجامعت و قلت ضعف از آن
بسبب کثرت منی و امتلای بدن باشد و اکثر احوال بسبب حرارت اگر مزاج حار رطب یعنی
بلغمی باشند و اگر خواهند که تقلیل کنند اول فصد کنند و هر روز شیره تخم خرفه و تخم کاهو
و آب غوره تناول کنند و مجموع فواکه و آب غوره و سکنجبین و سکنجبین لیمو
عدس مقشر بخورند و کاهو و خیار و ماست و دوغ و بقول سرد بخورند و قطعه سرب بر موضع
کلیه بندند و جهت منع منی کافور و گلاب و صندل بر کلیه طلا کنند و تخم کاهو و تخم
و شهوانه و گشنیز خشک و تخم سداب بکوبند و با آب سرد بیاشامند و سه درم
ربع ... انار ترش و دوغ تناول کنند و گاه منی حار و ... کرده در مجاری
یا جگر که بسبب ماده حاده واقع شود افراط شهوت پیدا گردد و **علامت** آن آنست که
هر چند جماع کنند شهوت زاید گردد و بعد از جماع المی احساس کنند **علاج** آن
و نیکو غذا ... و شیره ... و ملین طبیعت ... الفواکه
کنند ... و ... بسبب کثرت ... **علامت** آنست که ...

تناول

تناول منفخات بود **علاج** آن تناول ادویه ... که کار ... مثل تخم
سداب و ... و از ... غذا ... بخورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند
غذیوط آن ... که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب ... اعصاب ... شده
و تقلیل روح و ... که شوق عظیم بجماع دارند و لوث بود
از آن ... **علاج** او آنست که پیش از مجامعت رجل خود را عرض کنند و تا
بکنند بجماع مشغول شوند و ... آب ... در ...
... یک درم ... گیرند هر یک دو درم بکوبند و ...
... ذلک ... تناول کنند و ...
و ... بکوبند و با آب ... **فتق**
عبارت از ... یا ... یا ...
نفوذ کنند و ... در ... میشود و ...
... که ... و ...

الفتاق ...

کرنب جت بود و با آن قرقره بهی و زبیب را قرقره بود **علاج** او آنست که زیت

ابر خسپند و دست و پای نهند یا در آب گرم نشیند تا ابر او دور مصطکی و عرق روت

و کندر و صبر با آن روغن زرد که در او قی و کف بود مر و صبر و اهل حضض و ابرش

و صمغ عربی الکهک و جفت بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو و ثبت مجموع

یا بعضی بکوبند و با آب مورد تر کنند و بر موضع نافه طلا کنند و صبر روزها

نگه بنید و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلقاس

و دو بدن

مثوبه و مطخبه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع

و دو کر عنفیه و ابلد احتساب بنید و **اگر** سطوبات … [illegible]

آورده گویند و قرد نشر گویند **علامت** او آنست که … ورق

و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این قطعی مر حرکت کند

علاج او آنست که … آب … بود … آب برون آید

و سوراخ موضع … کنند و کرم … خاک … بلوط … و جوز کندر

دکر مارنج …

شاخ

شاخ کرنب و سعد و جوز سرو و ناردین و پوست انار و جفت بلوط و اقاقیا و

فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت ضماد

کنند یا حب الغار و فلفل و بوره ارمنی از هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم

کمون یک درم و … دو درم و زرفت یک درم و شبت سه درم با موم و روغن

زیت مرهم سازند و بمالند و جندبیدستر و گل ارمنی بوره با روغن زیت

بمالند و کوارش کمونی و کندر تناول کنند و جلاب از بیخ … و از نانخواه

و انیسون و کلغفد … باشند و از … و شاه بلوط هر یک سه درم سحق

هر یک درهم و تخم کرنب و شلغم هر یک ده درم کوفته و بیخته باده چندان قند

با مویز … معجون تناول کنند **و اگر** … **علامت** آن قراقر

و جوش … بران … رود … گردد **علاج** آن … از تخم

رازیانه و کرفس و انیسون و کلکلیخ تناول کنند و گوشت گنجشک و کبوتر

و کنجک با زیره و دارچینی خورند و کوارش کمونی و سجزنیا تناول کنند

سنوف مرمعتدل بعد تخم سداب وکزره کندر و کردیا و رازیانه و اقسنتون هر یک سه درم

نیم درم حبار درم قیچ کشنت دو درم بکوبند و سه درم ازان تناول کنند و تخم سداب

و فودنه و ورق و مرزنکوش و شیح و برنجاسف در آب سن ضماد کنند و روغن زنبق

و قسط و ناردین و شبت و بابونه و خیری بمالند و از اشیاء نفاخه و غلیظ احتراز

کنند و موضع را ببندند و اگر ماده غلیظ برود خصیه بزرک کردد از آن تحلیل کنند

علاج آن بمحول علاج ورم صلب باشد **باب سیزدهم** در امراض رحم **اورام رحم**

بسبب ضربه یا احتباس طمث و یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت

حادث شود **علامت** ورم حار حمی و ضربان و تشنگی و تلهب ایین و سیلان

و اختلاط عقل و هذیان و وجع قطن و عرعرت و تواتر نبض و عسر بول و احتباس

براز بود **علاج** آن فصد باسلیق و ترک ثفل و غذا و تکثیر غذا و آب

و شیره حب السمنه و با بونه ماش و مغز بادام و ناف و زنبار و ابار دجو و باقلا و عدس و خطمی

و بنفشه هر یک سه درم کافور و انکی و آب کشنیز و روباه تروک طلا کنند و رحم را اکر

مقل بن

مقل و لعاب بنفشه و به دانه و روغن بنفشه و کدو و روباه تروک حقنه کنند و بابونه

و خطمی و زرک و اکلیل الملک در روباه تروک بجوشانند و در آن نشینند و بر عانه

و قطن مرزنجوش ماده تحلیل پذیرد و بسی که اعراض لازمه و وجع اشتداد کند و دلیل

کند که ماده جمع میشود آنگاه استعمال منضجات باید کرد و چون منفجر شود شیره تخم

و شیره تخم خیار و کدو با نبات تناول کنند و رحم را لعاب بزر کتان و عسل حقنه کنند و کاه

ورم صلب کرد ای بود **علامت** آن ثقل و صلابت عانه **علاج** آن هر روز

حلبا از تخم کرفس و رازیانه و کاوزبان و با کلنکو و نبات و کلقند تناول کنند و بعد از

تنقیه شقیه بمطبوخ افتیمون یا حب آن و عانه و قطن را بروغن قسط و شبت

و زنبق و خیری بمالند و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق کاو و روغن یاسمین و خیری

بیامیزند و بمالند و رحم را با بغرون یا داخلیون در روغن کل زیخ کداخته

و در رحم حقنه کنند **سیلان رحم** کله بعد از اورام حاره حادث بود و انسلاخ

انکه بقیه ماکرشده بود **علامت** آن ضربان و وجع و صلابت بود و تب و ارتجاع

رطوبات منتن آید **علاج** آن مثل شیره المسکین وجع باید کرد با نخه نانخواه شبت

و بابونه و اکلیل الملک و خبازی و ورق کرنب و حلبه و برگ بجوشانند و در آن

نشینند و راتینج و حب الغار و برگ بنفشه و تخم کرنب هر یک ده درم و بابونه

و اکلیل الملک و خطمی هر یک چهار درم بکوبند و با روغن سوسن بیامیزند و بر

نهند و تلیین طبیعت کنند با مطبوخ سنا و مکی و پرسیاوشان هر یک ده درم

تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه و نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم

سپستان بیست عدد و انجیر یازده عدد خیارچنبر و ترنجبین هر یک یازده درم

و اگر مستفرغ شود جلاب از عناب ده عدد و انجیر ده عدد و سپستان بیست عدد

خیارچنبر ده درم روغن بنفشه با بادام بیست درم بیاشامند و لعاب اسبغول

و شیر نان و افیون رحم را حقنه کنند **قروح رحم** علامت آن وجع شدید و خارج

و قیح و ریم بر آید و جمیع که با آن تب و تشنگی باشد **علاج** آن فصد باسلیق

کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند غذا نخود آب ماش و کدو با مغز بادام دا

دالشره و

و شیره جو چهل درم و روغن سوسن و عسل ده درم مرهم باسلیقون سفید درم با هم بیامیزند

در رحم با آن حمول کنند یا ماء العسل و آب حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر

آنچه بیرون آید سفید و بی تن باشد شراب بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ

و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و سفیده مرهم باسلیقون در آن حل کرده

رحم را حقنه کنند و اگر آنچه مستفرغ شود شبیه بغسالة اللحم بود شراب به و بالکلات سیب

تناول کنند غذا اسفاناخ با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و رب انار

و گلنار و کزمازج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بپزند و با روغن گل

استعمال کنند و اگر مده از رحم بمثانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره

تخم تورک تناول کنند و اگر بمعاء مستقیم ریزد سفوف انار دانه با آب

تناول کنند و اگر وجع رحم [illegible] مرداسنگ با آب کاسنی بسایند

و با روغن گل بفرزجه استعمال کنند یا افیون و زعفران و شیر دختران [illegible] بسته

شقاق رحم بسبب بیرون افتادن بچه که در حالت ولادت حادث شود یا

وجع قطن بود علامت او آنست که در حالت مجامعت حشفه بجوانب نکو نشود

علاج آن تمرانیج بنفشه و خشخاش غذا بنوماش و شیره بادام خورند و بنفشه

و مغز ساق گاو هر یک یکدرم روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم

مرهمی سازند و استعمال کنند یا زفت و علک بطم در روغن سوسن بگدازند

و بر دارند بواسیر رحم از خلط سوداوی حادث شود و از آن الحبس بالفرزجه در رحم کنند

و از آن رطوبتی شبیه بدردی دم آید علاج آن تنقیه بدن بعد از سود و

تدهین بروغن نرگس و سوسن و ازعوق و مرداسنگ و اقلیمیا و قفقه

و روغن زرگ و موم مرهمی سازند و استعمال کنند و اگر به نشود قطع باید کرد

حکه رحم عبارت از آنست که زن از جماع سیر نشود و هر چند زیاده تر

مجامعت کنند شوق زیاده تر شود و سبب آن خلطی بورقی باشد که آن

موضع ریزد و موجب انجلات شود علاج آن آب انار شیرین با تمر هندی

بانبات تناول کنند غذا عوزه یا ساق یا انار خورند و دوغ گاو و شیره مغز بود

وتنقیه

وتنقیه بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند و تخم پنجنگشت و تخم کاهو و خشخاش

هر یک پنج درم و کشنیز سه درم بکوبند و سه درم از آن با آب انار ترش یا آب

سیب ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که در رحم

حادث شود و غذایی که باو رسد هضم نتواند کرد موجب نفخ شود علامت آن آن

ورم عانه و صلابت و وجع و تمدد بود علاج آن جلابی از تخم کرفس

و رازیانه و انیسون و گلقند یا گوارش کمونی مشغالی با آب تخم

بخورند و زیره و بوره ارمنی و نقل هر یک سه درم و انجیر ده درم بکوبند و با

شیر زر بر عانه طلا کنند و روغن شبت و بابونه بمالند و شبت و بر

و افسنتین و اکلیل الملک و مرزنجوش و شیح و سداب بجوشانند و

در آن نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم بود علاجش گفته شد

و اگر بسبب قلت دم بود علامت آن نحافت بدن و ضعف لون

و تقدم استفراغ بسیار و تعب مفرط بود علاج آن تقویت قلب و معده

یا خلط

عروق

کنند از لوبیات و موحات و اغذیه کثیرة الغذا خورند و ترک
ریاضت کنند و اگر سبب غلظ دم بود غلیظ یا برودتی که مجاری
عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض و غلظ قاروره
و ثقل نوم باشد علاج آن جلاب از تخم رازیانه و تخم کرفس و انیسون
تناول کنند یا ارسیاشان و مسکطرامشیع هر یک سه درم و نانخواه ده درم
در یک جا بپزند و تخم کرفس و کرنب و رازیانه و اکلیل الملک و شبت و ابهل
و سداب بجوشانند و در آن نشینند و لبابه و سنبل و قرنفل و قاقله
و قسط و جوزبوا و دارچینی و فقاح اذخر طبقور سازند و در آب آن نشینند
حمام را آب تبرشت شود پس در کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند
و بابونه طلا کنند و مسکطرامشیع و قسط و دارچینی و ... و حاما
و حب ... هر یک سه درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک
دو درم بکوبند و مشک دو حبه در روغن زنبق بگدازند و ادویه را

بدان بیامیزند و بصوف پاره بر دارند و اگر احتباس طمث بجهت فربهی
بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال ریاضت
و سکنجبین و سکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود
و جاوشیر و اظفار الطیب و کندر در مجمره آتش نهند و در زیر گیرند و علک البطم
و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه بخور کنند کثرت طمث اگر سبب کثرت دم
و امتلاء بدن باشد و کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت
لون حادث شود و تدبیر او آنست که حبس تمحیض نکنند الا وقتی که موجب ضعف
باشد علاج آن فصد باسلیق یا صافن و محجمه در زیر پستان نهند و هر
با ... قرص کهربا و ... گل ارمنی باده مثقال ... تناول کنند
یا صمغ عربی و بارتنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقال ... مثقال
بروغن گل چرب کنند و غذا سماق با انار دانه خورند و اقاقیا
و کندر و دم الاخوین و کهربا و ... و ...

واستلاء عروق باشد علاج آن
سمن صح

بسایند و بآب مورد بر سرشند و بصوف پاره بر دارند و اگر بسبب رقت
و حدت دم باشد **علامت** آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و خبث نفس و
سرعت خروج آن باشد **علاج** آن یکمثقال صمغ عربی و یکمثقال گل ارمنی با آب بارتنگ
تناول کنند با قرص کهربا و رب به با گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شیره
تخم بارتنگ ریاس تناول کنند و اگر بسبب انفتاح عروق باشد **علامت**
آن باشد که خون بسیار آید و با آن وجعی باشد **علاج** آن قرص کلنار و گل ارمنی
و صمغ عربی بریان کرده با رب به تناول کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک درم
و خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد بر سرشند و بر دارند یا مازو
و شاخ گاو کوهی و دوبت بیضه و کاغذ و استه خرما و شادنج و گلک مجموع سوخته
با کهربا و اقاقیا و گل ارمنی و دم الاخوین بکوبند و بآب لسان الحمل بر سرشند و بر دارند
و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند **علامت آن**
جلاب از بیخ مهک و رازیانه و بالنگو و نبات تناول کنند غذا نخوداب با کاک

ابو

و تیهو و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج و ایارجه جالینوس کنند یا سنا
بجذرم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و شکر ده درم بکوبند و بیاشامند و
معجون خیارچنبر در آن حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات که ذکر
استعمال کنند و بسد و گلنار و سماق هر یک سه درم و زیره کرمانی و جلنجبین
هر یک بیکدرم بکوبند و بآب سماق بر سرشند و بر دارند و اگر بسبب غلبه سودا
بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده شود **علامت** آن نحافت بدن
و خشکی دهن و غلظ و سواد دم بود **علاج** آن شراب بالنگو و شراب
گاوزبان با آب گرم بیاشامند یا جلاب از بالنگو و گاوزبان و بیخ مهک و نبات
تناول کنند غذا نخوداب با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا
بمطبوخ و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند **مسهل آن** افیتمون هم
رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطه ضعف قوت جاذبه رحم **علامت آن**
صفرت لون و ضعف نبض و لین رطوبت بیرون آید **علاج** آن شراب صندل

ولیمو وسیب و به تناول کنند وقلایا با شوربا و مرغ کرده هند خورند و معجون
مفرح وجوارشهای گرم تناول کنند واگر بسبب فضلات غیر که در رحم شده باشد
استدلال بلون او کنند علاجش آنکه اگر پنبه بوبران ملوث کنند و در آفتاب نهند
تا خشک شود معلوم گردد که کدام خلط غالبست اگر دم غالب باشد علامات آن
حمرت لون ماء مستفرغ و حرارت و تشنگی و غلظ قاروره بود علاج آن
فصد صافن کنند یا باسلیق و قرصهای جالبه تناول کنند و حب خوب مخلوط
و ماء زوری بوشه بکوبند و باب مورد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب باشد
علامات آن صفرت لون ماء مستفرغ و شدت تشنگی بود و تب که از آن تب عارض بود
علاج آن آب انار ترین با شکر در خیس خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند و بعد از آن استعمال جالبات کنند و اگر بلغم غالب بود علامات آن
غلظ و سواد قاروره و رطوبت بود علاج آن جلاب از بالنگو و کاوزبان و دیگر کاسنی
و نبات تناول کنند غذا نخوداب با شیره خشخاش خورند و سعته مطبوخ افتیمون

و معجون

و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه صمغ عربی چهار درم بریان کنند با رب به خورند
غذا اسفاناخ و کبک و کبوتر خورند و چون سپاه شان و شلل مشغول شوند
کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم بورک و گل ارمنی بکوبند و بآب مورد
بر سرشند و بر قطن و عانه طلا کنند عقر و عقر حبل زنی که آبستن نشود اگر
بسبب برودت باشد که موجب تکاثف فوهات عروق رحم شود و لا
آن منی برحم واصل شود منجمد گردد و از آن استعداد و قبول صورت نباشد
علامت آن قلت و رقت و عدم صبغ دم طمث بود و دیر دیر آید
و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلب متفاوت علاج آن هر روز حلاب
از زرنباد و بالنگو تناول کنند غذا نخوداب و شیره خشکداند و بعد از نفع معجون نجاح
و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و شرو دیطوس
و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلیا با شوربه و اطعمه که از آن
توابل بسیار خورند و روغن زنبق و قسط و ناردین در عانه بمالند و استعمال

مفرحات کنند وزجه زعفران و عود و شب یمانی و سماق هر یک دو درم
بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از طهر بصوفه بردارند چند روز متوالی ایضاً
انفحه خرگوش و زهره ماهی و گرگ و شیر و انفحه خرگوش و سرگین ... او با
عنصل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از آنکه استعمال وزجه
کنند اگر مجامعت اتفاق افتد آبستن گردد و اگر عقم بسبب سوء المزاج
گرم بود که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن
و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیار بسوزد علاج آن
شیر و تخم ... با سکنجبین یا نبات تناول کنند غذا نخوداب و زیرباج
و گوشت مرغ و بزغاله خورند و سینه بط و مرغ آبی و ماکیان بکوبند و ضماد لطیف
[illegible] کنند و بردارند و اگر بسبب برودت مزاج بود علامت آن
هزال بدن و قلت منی و برودت فرج بود علاج آن ... و خشخاش
و عرق ... و سنبل و ... تناول کنند غذا آب گوشت فرخ

و بزغاله

و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل و تدهین بروغن ... و کود
و اگر بسبب رطوبتی بود که موجب ازلاق منی شود علامت آن سیلان
رطوبت رحم بود علاج آن حبّ ایارج بکشود و از آن تنقیه کنند و گلقند تناول کنند غذا
نخوداب خورند و تنقیه بروغن نیلی و ... آب ... سعد و کندر هر یکی بیست درم
کوبند ... و ... ورم از آن رحم را حقنه کنند تنقیه ... هندی
زعفران ... بروغن ... بردارند و مشک و سنبل و ... السلیخه ... هیهات
و ... و ... چون مجامعت کنند ... بهار
بمانند تا منی در رحم قرار گیرد و چون فارغ شوند زن را ... فانهار
... بود با ... مجامعت ... آبستن نبود
علامت منی ... آنست که سفید و ... و براق بود و مگس ... را
... علامت ...
بعد از جماع منی بیرون آید و زن میان ناف و فرج ...

الطف ... کرد

و از جماع شنو بود و از جماع الم یابد و از آتش نشود و حیضش منقطع
کرده و غشیان و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت
فاسد او را عارض شود و اگر خواهند که تجربه کنند عسل آتش سوده با آب باران
بخورند اگر در شکم مغص حادث شود دلیل آبستنی بود و سیر بر دارند اگر طعم و بوی
او از دهن شنوند آبستن نیست و زن حامله اگر آبستن پسر بود روی او خوبتر بود و
نشاط او بیشتر و اشتهای او صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و پستان
راست بزرگ شود اگر اسقاط گردد آبستن شود اما نگه توان داشت و سقط
شود آن اگر سبب عوارض خارج بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه
از آن محترز باید بود و اگر اسباب داخل بود اگر رطوبتی بود جوارح فاسد رحم
کند علامه آن سیلان رطوبت بود از رحم و تهبیج اجفان و کثرت زراق
علاج آن شراب الکوه و ماء العسل و شراب زوری تناول کنند و قرص با
سونجه و بیخ مرغوب دارچین خورند و قی عادت کنند و اگر حار بود حجامت

ایارها

و ایارها شعیه کنند و دواء المسک و بخور مریم تناول کنند و زرشاد و روغن
هر یک دو درم و لولو کهربا و عود هر یک سه درم و اشنه و سنبل هر یک
یک درم بکوبند و بعسل برشند و مثقالی تناول کنند و حب بید و ستر نیم درم و تخم
کرفس و رازیانه و انیسون و نانخواه و بخور و اکراث و خولنجان هر یک درمی
بکوبند و مثقالی از آن بخورند و در رحم الغالیه و خلوق و روغن زنبق حقنه
کنند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانکه از غذا او جنین را نیابد که
غذا جنین شود علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود مثل هریسه و عصیده و
روغن گاو و شکر و تخم و روغن بنفشه و بادام کنند و صید از غذا
و اگر بسبب رطوبت بود زیرا اگر اعدای او نشود و سقط شود علاج آن
استفراغ ... شد علاج اولادت بسبب ... زن و صغر رحم
و ضیق مسلک و وقت ضعف دارو بود علاج آن ...
در پستانها ... و نبات تناول کنند و شکم و لبت روغن بنفشه و زنبق

آن غذا جنین میشود و
چون گشتیس بشه صح

و زیت و سپیدهٔ بیض و لعاب و متوساق گاو چرب کنند و با بابونه و شبت و مرزنگوش
و اکلیل الملک و نمام و ورق کرنب و سلق و مرزنگوش بجوشانند و در آن
نشینند و جند بیدستر و کندش و شونیز عطسه آرند و چون عطسه خواهد آمد
بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سر آب
و استر و خره دود کنند چشم ... هر و شونیز دود کنند مفید بود و اگر
سبب هوای سرد یا برودت بود که موجب تکاثف فم رحم کرده و بحمام گرم
برند و در آب نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود
بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انار بر
بار چنین پاشند و اگر سنگ مغناطیس در دست چپ گیرند یا
بستر ران راست بندند آسان زاید و گویند اگر جامه کرنب خیارچنبر
بپوشانند یا پاشانند مفید بود در **احتباس مشیمه و جنین میت** که در آن گرم
یا مشیمه باید سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک نشود **علاج**

موت

موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و بوی
و نفس متغیر شود **علاج** آنست که جلابی از سکنجبین اسطوخودوس و سپستان
و ابهل هر یک سه درم ترمس و فودنج هر یک دو درم سداب ده مثقال
تناول کنند یا قنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو دست وی بکوبند و یک درم
از آن با آب گرم بیاشامند عطسه آرند بکندش و شونیز چنانچه گفته شد
بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و حرف بکوبند و از زهره
گاو سرشند و استعمال کنند و شحم الحنظل و قسط و سداب خشک هر یک ده درم
و مر یک درم بکوبند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا
خیارچنبر و سکبینج ... وی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن بخورند
و دیت انار و برگ کرنب ... دود کنند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
دست ببرند و بیرون آرند و جنین را پاره باید کرد و این عمل خطرناک
است **احتباس نفاس** که خون نفاس بسته شود جلابی از تخم

کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و مسکه شحم و نبات تناول کنند و استعمال
و فرزجات کنند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفته است رجا علتی است شبیه
بحبل که از احتباس طمث و انضمام رحم و احساس حرکتی و حجمی در شکم حادث
کنند سبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ و فرق میان آن و حبل الفرق بین الحبل والرجاء
بران کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم
سخت باشد و با آن سوء الهضم و دوار بود و با استسقاء طبلی مشتبه گردد الفرق بین الاستسقاء والرجا
و فرق بدان کنند که در وی سوء خلق و خبث نفس ظاهر شده و در
استسقا نباشد علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کاسنی و کشوث
و افسنتین و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه تناول کنند
و با دار الاصول مداومت نمایند سفوف تخم کرفس ده درم زیره کرمانی
خولنجان نیم درم نانخواه و زنجبیل و افسنتین هر یک چهار درم کوبند و با
مثل آن قند سیاه بیامیزند و دو درم تا سه درم تناول کنند غذا در آب نخود

با و ال

باب دوم اختناق رحم علتی بود شبیه بصرع و غشی و مبدا آن رحم باشد بسبب آنکه
منی در اوعیه خویش مجتمع شود و بکیفیت ردیه مستحیل گردد و از آن بخارات
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت
بیوه و نوخاسته باشد و اگر زنان عرب را حادث شود یا بسبب احتباس
طمث حادث شود و تعفن آن اخلاط علامت آن صفرت لون و
ثقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد الفرق بین الصرع والاختناق
و علیه احساس بخاری کند که از رحم مرتفع شود و غشی حادث شود و فرق میان
آن و صرع آنست که چون افاقه شود از حالی که بر وی واقع شده خبر دهد
و عقل بکلی ساقط نشده شود و کف نزند و لعاب از دهان روان نشود
بخلاف صرع که میشود علاج آن در وقت حدوث دلک و بستن
ساقین و کرفس بخور بینی و گلاب بر روی آن زنند و صیحه در گوش
او کنند و چون افاقه شود اشیاء طیبه از وی دور دارند و چیزهای مسهل

نفط و کندش و قنه و چند بیدستر و پیاز بو یابند و عنبر و مشک با روغن
یاسمین بیامیزند و در فرج بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و از بادرنجبویه
و بیخ جهنک و کلقند تناول کنند غذا نخوداب با زیره خشکانه خورند
و طبیعت ایشان را بشکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود ایارج فیقرا دهند
و صبر سقوطری هر یک یکدرم و حب النیل و غاریقون و افتیمون هر یک یکدرم
تخم حنظل و مقل و مصطکی هر یک دانگی کوفته و با آب رازیانه حب
سازند و فرو برند و با یارج و حبها تنقیه کنند و بعد از تنقیه مرود قطوری
و ماء الاصول و زرانب سنین تناول کنند و از بقول و فواکه و از اغذیه غلیظه
احتراز نمایند و دوال و زره بپوشند و عسل آمیخته بصوفه و حسک و شیح   دورق غارم
و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس و نمام تدهین کنند و اگر
با آن احتباس طمث باشد فصد باسلیق و یا صافن کنند و اگر
بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت باید کرد و در اواخر حیض ...

و بخ ادنی

و تخم کرفس و رازیانه و افسنتین هر یک سه درم و تخم نانخواه و زراوند هر یک دو درم
بجوشانند و با روغن بابونه و شبت هر یک چهار درم بهم بیامیزند و در رحم
را بدان حقنه کنند و اگر علیله بکر باشد بعد از روغن تقرصه دیگر کنند   **باب [illegible]**
در امراض مقعد   لند امراض مقعد **بواسیر** زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث
شود و آن یا مشابه ثولول بود و از آن ثولولی گویند یا شبیه بانگور و از آن
عنبی گویند یا مانند توت سیاه و از آن توتی گویند و مجموع آنها
داخل شرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن
خون نیاید **علاج** مجموع فصد باسلیق یا صافن باشد و اگر خون از بواسیر
نیاید معجونات بخور مریم و زهره گاو و آب پیاز و مقل و قند و دود
الخوان و زرد آلو استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود
طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و لک سیان ... و لیمن طبیب ...
کبر لورب تناول کنند غذا اسفاناخ و انار دانه با مرغ و کبک خورند

[illegible]

حب نبد کهربا صدف سوخته گل ارمنی از یک دو درم هلیله سیاه
آمله از یک پنجدرم کم کنند تا سه درم بکوبند و ده درم مقل با آب گندنا
ناشسته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند و سه درم
از ان بخورند **آخر** طراثیث و گلنار و جفت بلوط هلیله سیاه (املج بلیله)
هر یک پنجدرم دانه مورد دو درم بکوبند و مقل پنجدرم با آب ورق (واطریفل)
سرو حل کنند و ادویه را بدان بسرشند و دو درم تناول کنند
صنوبر بعد بعد اگر وجع بغایت بود اکلیل الملک و بنفشه و (خطمی)
و خبازی و تخم شبت بکوبند و بروغن گل و بنفشه بسرشند و بر موضع
نهند و با ورق کرنب بپوشانند تا مهرا شود و با روغن گل و سفیده تخم مرغ
و طسوجی افیون بهم بسایند تا همچون مرهم شود و استعمال کنند و اگر
خواهند که خشک شود پوست انار و جفت بلوط و جوز سرو کوفته و کندر
مجموع یکشبانروز با آب انگور کوبیده و در ان حل نهند و بر موضع نهند

[illegible]

مقل ازرق و رانج و در حل و بیخ کبر بیخ کنند و اگر ورق سرو و بادنجان
و مرو و تخم حنظل و پوست مازو و مقل و پیاز دود کنند پژمرده گردد و بریان
علاج بواسیر آن است که قطع کنند و دارویی مثل فلفل و فربیون و دو یک
نهند تا منقطع شود و بعد از ان پیه بط و پیه مرغ آبی و مرغ و مغز ساق گاو
و کوهان شتر و روغن بنفشه و کتیرا و خطمی کوفته با هم آمیخته مرهم سازند (استعمال)
کنند **اورام مقعد** اگر ورم حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود **علاج آن**
تب و وقت مرضع و وجع شدید بود **علاج** آن فصد کنند و عناب
و اجاص و نبات بگلاب بپزند غذا شوربا ماش و جو با شیره مغز بادام
خورند و بنفشه و خطمی و خبازی در دو باره تروک بجوشانند و صافی کنند
و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن
گل و طسوجی افیون با هم بزنند و لکه دارند یا اسفیداج پنجدرم و کندر
درمی و نیم و اقلیمیا و فضه دو درم بسایند و با روغن گل و موم

[illegible]

و استعمال کنند و اگر مزمن شود مرهم داخلیون نهند **ناصور** قرحه خبیثه که
در طرف مقعد مستقیم حادث شود و از آن صدید آید و اگر غیر نافذ بود
بفشارند تا آنچه در وی بود بیرون آید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی
و گلنار از هر یک چهار درم و صبر و کندر و عنزروت هر یک سه درم و زنجار
بنمایند با روغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع
کرد با آهن یا دوا و بعد از آن استعمال مرهمهای ملحمه کنند **شقاق مقعد**
بسبب یبوستی مفرط یا کثرت نشستن تنقل یابس بود **علاج** آن از آب نیم گرم بنشینند
آب گرم بنشینند غذا شوربا با کدو و اسفاناج خورند و طبیعت را نرم دارند
و مرهم سازند و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو با روغن
بنفشه بیامیزند و بکار دارند و اگر شقاق وجع و التهاب بسیار باشد
رصاص یک درم و کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا
روغن بادام و کتیرا و کاسنی و تخم کدو و خطمی و ... بزنند با موم و کتیرا

بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از آن خون بسیار آید جالب دم بکار دارند
استرخاء شرج آن است که ریح و غلیظ ... بیرون آید و حدوث آن
اگر بسبب استرخاء عصب بود و یا بسبب برودت **علاج** آن جلاب
با گلقند و رازیانه و نبات تناول کنند غذا کدو آب زیره خشک با نخود
قطن روغن قسط و زنبق بمالند و شب ... ورق غار و تخم ... بجوشانند
و در آن نشینند و قابضات استعمال کنند و اگر بسبب چنگ یا قطع بواسیر بود
علاج نیز همین است **بروز مقعد** اگر مقعد بسبب استرخاء شرج بیرون آید **علاج**
او آن است که چون دست بر او نهند باز گردد **علاج** او آن است که جوز سرو و اقاقیا
و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را بآب ... بشویند
لسان الحمل آلوده کنند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف
بکوبند و بر آن افشانند غذا ... خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند
باب نوزدهم در امراض پشت **حدبه** کوژ ... از قوات ...

نسخه ... که ...
منافع ...
حفظ خاطر ...
[illegible]

بیرون آید اگر بخارج مایل شود آنرا حدبه گویند و اگر بداخل مایل بود آنرا قعس گویند و اگر
بجانبی مایل شود آنرا التوا گویند و سبب آن ورمی باشد که در عضلات فقار
حادث شود و بواسطه ضغط فقره را از موضع خود مایل گرداند علامت
آن تب دایم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی و قاروره ناری و ضیق نفس
عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند غذا کشکاب خورند و خلالی از
عناب و روباه ترک و ترنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت کنند
باین مطبوخ صفت آن سنا هشت درم بنفشه نیلوفر گل گاو زبان هر یک
سه درم روباه ترک پنج درم تربد تراشیده بکوفته پنج درم خیار شنبر
هر یک یازده درم و چون وجع ساکن شود دو درم
و ورق مرزنجوش پنج درم بکوبند و بر موضع نهند یا صندل ده درم با آب حل کنند
و بر روغن و مرهم هر یک سی درم بکوبند و بهم بیامیزند
کنند و فقرات بروغن قسط و ... بمالند ریاح افرسه

بسبب

بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با او تبی و تشنگی نباشد
و بعد از آن وجع شدید پشت پیدا شود علاج آن هر روز حب ... از انیسون و رازیانه
و پنج مهک و کلکنج تناول کنند غذا نخود آب باشیره ...
دوا در حین خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ سورنجان کنند و با این حب صفة آن
سورنجان تربد هر یک مثقال صبر سقوطری ... حب النیل غاریقون
... مصطکی هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس سرشته حب سازند
و این ضماد ... صفة دوا الاصول بیخ ... و بیخ مهک هر یک ... درم
بیخ کبر بیخ کرفس ... هر یک ده درم تخم کرفس و رازیانه و
انیسون هر یک پنج درم با چهار رطل آب بجوشانند تا بنیمی آید
کنند با عسل بقوام آرند و بده درم از آن ...
و مرزنجوش و ... و اکلیل الملک و بابونه و ... بجوشانند
بر پشت بریزند و روغن ... در فقرات بمالند ... چهار درم

خشک ده درم در روغن شیره بجوشانند تا آب برود و روغن را بمالند بر پشت

بمالند و اگر این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقره را باز برفق بموضع خود رسانند

و قسط و کبر و سنبل و مرو کرنب و بلیلجه بپزند و بر وی بگذارند و با خل خمر ضماد کنند

وجع ظهر درد پشت که از کثرت بلغم و برودت باشد **علامات** آن

بیاض لون و قوام قاروره و بطوء نبض و علامات غلبه بلغم بود و بعد از

خواب و امتلا و تناول فواکه و بقول بارده اشتداد کند و در مشی و در ریاضت

ساکن شود **علاج** آن هر روز جلابی از افسنتین و مویز منقی و گلگلین و

غذا نخود آب و شیره خشکدانه و بعد از نضج مطبوخ سورنجان و حب آن

و حب صبر شعیبه و ... عادت نمایند و از تناول فواکه و امتلا پشت

و جماع اجتناب نمایند و روغن قسط و بابونه و چیزهای درشت بمالند

و در حمام نیم جوش تناول نمایند و اگر وجع بسبب تب و گرمی یبوست

بود منع سبب کنند و استعمال ترفه و حمام معتدل و تدهین بروغن بنفشه

نرگس

نرگس و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن گفته شد

و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء اورده بود **علامات** آن حمرت الوان

پشت بود و حرارت و ثقل آن و وجع و تشنگی **علاج آن** فصد باسلیق

و تناول جلابی از عناب و روناس و ترک و نبات یا آب انار با ... شود

ترهندی یا نبات غذا شوربا با شیره بادام و اسفاناج و در موضع مالند

باب بیستم در امراض نقرس و دوالی دوالی علتیست که عروق ساق

و قدم فراخ شود و بیشتر شکافان و حمالان و پای استادگان را حادث شود

علامات آن ظهور رگهای سبز بود که گرد ساق و قدم برآید **علاج** آن

فصد باسلیق و جلابی از روناس و ترک و نبات و مطبوخ خورند غذا

شوربا ... و بعد از نضج شعیبه حب افتیمون و مطبوخ آن کنند

و بعد از شعیبه این عروق را فصد کنند و رفق بالبند تا باریک شود و از آن

بران بخیه محکم ... و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و ...

داء الفیل آنست که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ آن متغیر گردد و شبیه
بپای فیل شود و سبب آن ماده سوداوی باشد که بساق و قدم ریزد
علامات آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود **علاج** آن
فصد باسلیق و در شعبه دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون
و حب آن یا ایارج حب **منتن** آن قنطوریون باریک شحم الحنظل
هریک دانگی و نیم تربد مثقال مقل کثیرا مصطکی هریک دانگی بکوبند بآب
دارچینی تر سرشته حب سازند و بعد از تنقیه فصد ابض رکبه و بوره ارمنی و
شیلم و خاکستر کرنب با آب ترب بر ساق طلا کنند و ساق تا زانو
بعصابه محکم به بپیچند و از اغذیه غلیظه و کثرت مشی و اوکشیدن بار احتراز
نمایند و اگر سبب ماده بلغمی غلیظ بود **علامات** آن غلظ ساق بی حرارت
و کمودت **علاج** آن قی بعد از تخم ترب و ایارج و کلکلانج تناول کنند
غذا نخود آب با زیره حشکداله و بعد از نضج شعبه حب صبر و حب سورنجان کنند

وبعی

و بعضی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل تناول کنند و فلفل و زنجبیل و کندر هریک
سه درم قردمانا و کرویا هریک چهار درم بکوبند و با عسل آن قند بیامیزند هر روز دو مثقال
با شراب مثقال بخورند و صبر و کندر و اقاقیا و مورد و تخم اسپست بکوبند و به سرکه سرشته
و بساق طلا کنند و از اطعمه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند **عرق النسا**
وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتها
برسد **علاج** آن هر روز چیزی از انیسون و تخم کرفس و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و حب
غذا نخود آب با زیره حشکداله و بعد از نضج شعبه حب سورنجان و مطبوخ آن
صبر کنند و بعد از تنقیه مرزنجوش و بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هریک ده درم
تخم سداب پنج درم بکوبند مقل پنج درم در آب حل کنند و ادویه بدان سرشته
و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا
و غیره چند مثقال بجوشانند و در آن بنشینند و در حمام مرزنجوش و بیخ کرفس و بوره
هریک درمی بکوبند و صمغ دو درم روغن زیت بگدازند و ادویه بدان

برشند وطلا کنند وبتقی مداومت نمایند واکر وجع زایل نشود استعمال حب منتن کنند

صفت آن خشک سبوس خسکدار نشیت بابونه سداب هر یک بیست درم قنطوریون

باریک سه درم پوست بیخ کبر بزرک هر یک چهار درم زیره سه درم بار ده درم

بوره نیم درم آنکاه با روغن زیت یا سوسن هر یک ده درم واز معالجه المرض

ملول نشوند واز حقنه ومسهل وقی مکرر تنقیه کنند وروغن خیری وقسط باز

تدهین کنند واکر متمادی شود داغ کنند مفاصل ونقرس اما مفاصل المی باشد

که مفصلها درد ورم را حادث شود ونقرس مخصوص بانکشتهای پای وکوب بود

وسبب این اوجاع ضعف مفاصل بود وانصباب مواد بدان وان ماده

زود تحلیل نرود زیرا که عصو عصبانی ماده غلیظ بود علامت آن ماده دموی

وجع وضربان وحرارت بلمس وانتفاخ عضو بود علاج آن فصد کنند

از جانب مخالف وحب از عناب ورواباه ترک وتخم کاسنی ونبات

غذا شوربای ماش با شیره مغز بادام واکر تب بود جواب با عناب وموضع را

بصندل وکلاب ولعاب بنکو وسرکه واب شیرز واب کاسنی واب

بستان افروز وتورک وتوت وخشخاش طلا کنند وتلیین کنند

بدین مطبوخ صفت آن سنا هشت درم ورق کل بیست درم روباه ترک بنفشه

ونیلوفر تخم کاسنی تخم خیار زر خطمی هر یک سه درم ترنجبین ده درم هلیله زرد

وسیاه هر یک هشت درم مغز خیار چنبر پانزده درم ترکبین ده درم واکر وجع

بنهایت بود مخدرات مثل بنج لفاح وخشخاش سیاه وافیون ورعفران

وورق کاهو طلا کنند واب برف بران ریزند واکر ماده صفراوی بود

علامت آن حرارت بلمس وصفرت لون وشدت وجع وتشنکی والتهاب

وسرعت نبض وصفرت قاروره علاج آن تسکین با آب کرم وقی کنند وحلاب

از تخم کاسنی وبنفشه وعناب ونبات یا آب انار بین با تخم خرفه ونبات ترنجبین

هر یک ده درم خیار چنبر پانزده درم ومسهل صفراوات باید داده مثل آرد جو وسعیده

تخم خرفه ووغر کل ختمی وعدس وبنفشه ونیلوفر وپوست خشخاش وبا یوکنه تا

وجع اشتداد کند احتیاج عظیم بفصادت نیفتد استعمال نکنند و در آن مبالغه

ننمایند و چون وجع ساکن گردد و حرارت ملمس باقی بود آرد جو و باقلی و خطمی و بنفشه و

اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود **علامت** آن بیاض لون و غلظ

و بیاض قاروره و قلت وجع و سنخنات [illegible] **علاج** آن هر روز جلاب

اذراقی و نخم [illegible] و کلکنجبین تناول کنند غذا نخوداب با زیره خشک ادویه و قلیه و در حکم

و زعفران و عود از بیخ تمام [illegible] [illegible] سورنجان حب شیطرج و امثال این حب کنند

صفت آن صبر سقوطری سورنجان و تربد و بزر [illegible] از هر یک ده درم و ازاره

[illegible] هر یک نیم درم شحم الحنظل و نمک هندی هر یک دانگی و نیم مقل و مصطکی

هر یک دانگی بکوبند و به آب کرفس سرشند و حب سازند **صفت حب دیگر**

شیطرج هندی زرد و تربد از هر یک درمی [illegible] شحم حنظل انیسون بالخواه

تخم کرفس سکبینج مقل هر یک دانگی شیطرج عود زنجبیل و بیخ هر یک نیم درم

مقل را در آب حل کرده ادویه را بکوبند و بدان سرشند و حب سازند و این

دارند

دو شربت شاید که در ابتدا اوجاع رقوق نخواهند که ماده رقیق دفع شود

و غلیظ باقی بماند بلکه بتدریج تصرف میکنند و از فواکه و آب

سرد و جماع و امتلاء و شب احتراز نمایند و در اورند حب الغار و

جنطیانا هر یک ده درم اشق و صبر و زراوند هر یک نیم درم بکوبند و حاد

کنند **او** بزرگ و مرورتنگ و تخم شبت اسفرم و بنفشه و حاشا هر

زنجبیل و زعفران هر یک نیم درم **نطول** شبت و [illegible] بنفشه و [illegible]

و حاشا و تخم [illegible] و خند قوقی بکوشانند و در آن نشینند و مرود و

اترا [illegible] تناول کنند و همین بروغنهای گرم کنند و اگر ماده سوداوی

بود **علامت** آن صلابت و [illegible] بنفش بود **علاج** آن هر روز جلاب

از [illegible] و گاوزبان و با لنگو و [illegible] نبات تناول کنند غذا

نخوداب با زیره خشکه و بعد از نضج حب سورنجان یا حب شیطرج

یا این حب تنقیه کنند **صفت** آن هلیله زرد و سیاه و صبر سقوطری و [illegible] .

از هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس بسرشند و از آن دو روز بستق یا ملینی
بابی مطبوخ کنند صفت آن سنا و شاهترج هر یک پنج درم هلیله سیاه
وکابلی هر یک پنج درم قنطوریون هر یک و پنج مهک و بالنکو و کاوزبان
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم آلو و اسطوخودوس هر یک چهار درم
غاریقون پنج درم بوریان مثقالی کوفته کنند و حب الغار و
بیخ افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن انداخته تا
دو سه جوش زنند پس فرود آرند و صاف کنند و در کمی و فادزهر
هر یک ده درم ایارج فیقرا یکدرم در آن حل کنند و بیاشامند
و عاقرقرحا پنج درم و ورق غار ده درم قسط و مرزنجوش
هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند با روغن یاسمین طلا کنند
و در حقنه کرم و کمادها و ضمادها سی مالند و اگر ماده مرض مرکب بود
علامات آن سبب که از آن اشیاء بارده نفع متاذی شود و علاج آن

ماده حار و صفی
علامات صـ

ماده

تعقد مفاصل

ماده بارده باشد علاج آن بحسب ماده مرکب بود تعقد مفاصل اگر
مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند علاجش آنست که هر روز جلاب
از پنج مهک و از ارایشه و کاوزبان و نبات تناول کنند غذا نخود آب باشیره
خشکاش و بعد از نضج مطبوخ چنانچه مذکور شد تنقیه کنند و موضع را بروغن
کنجد و پیه مرغ و بط و لعاب حلبه و بزرک بمالند یا کنجد با آب مرزنجوش
سحق کنند و طلا سازند و از لبنیات و فواکه و حموضات و امتلاء و تشنج
جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده ~~استعمال ننمایند آنچه حرارت~~ احتراز نمایند
وبقی مداومت نمایند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند
و گویند اگر روباه یا کفتاری زنده در روغن زیت بجوشانند و در آن
نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و ارایشه نافع بود
و اکلیل الملک و حاشا و نمام و ورق غار و برنجاسف و شاهسفرم و قلب
والله اعلم بالصواب مقاله ششم در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه بود که از دل

در حمیات

مشتعل شود واز انجا بواسطه شرائین منبعث گردد وجمیع بدن را گرم
گرداند وهر آن با فعال طبیعی لاحق گردد و اجناس عالیه حمی سه است حمی یوم
حمی دق حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط پس اگر
حرارت اول التعلق بروح گیرد وان را حمی یوم گویند واگر متشبث با عضا شود
حمی دق واگر لاحق اخلاط شود حمی عفن وبیان هر یک در سه باب گفته شود

باب اول در حمی یوم وآن تبی باشد که اول روح گرم شود پس از قلب و
از شرائین بجمیع اعضا منبعث شود وآن تب از اسباب بادیه سخته
حادث شود مثل ملاقات افتاب وآتش وتناول اشیاء حاره و انفعالات
بدنی و اعراض نفسانی وشاید که آن تب یکروز بیش نباشد وباشد که تا سه روز
بکشد وباشد که تا هفت روز باشد انچه از حرارت افتاب باشد علامات
التهاب وتشنگی وحرارت ملمس وقشف جلد بود علاج آن آنکه در مکانی
بارده نشینند وصندل وگلاب بویند وشربتی از تمر هندی وعناب وبرگ عناب

ابک

هر یک ده درم با سکنجبین بیست درم با عرق گل وبید با آب سرد وغذا آب کشک
با اسفناخ وبقله نعنا بهر و خیار وخیار کدو و اجاص و انار ترش کنند وچون تب زایل
شود بحمام معتدل روند وتدهین بروغن بنفشه وکدو کنند واگر بسیار تشنه
بواسطه تناول اشیاء حاره شده باشد شربت ترش صرف علامات آن خشکی
دهن وزبان وتشنگی وحرارت موضع کبد وزردی روی و چشم و رغبت نفس
وحمرت قاروره علاج آن جلابی از لعاب کاسنی وعناب و اجاص و نبات
یا آب انار بن ونبات وشیره تخم توترک وسکنجبین ونمین طبیعت موجود بود
فواکه وشراب عوزه وریباس واگر بسبب غم بود علامات آن حدت
حرارت بول وغلبه سوات وصغر نبض وزردی روی وغور چشم بود
علاج آن ازاله غم کنند بهر حیله که ممکن بود وشربتی از شراب صندل وحماض
گل وبید شرب نمایند واستعمال مشمومات بارده واگر بسبب غضب بود
علامات آن برآمدن روی و رخ سرخ و چشم و عظم نبض که با آن غضب تیز باشد

علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انار ترش

و نبات هر کدام که خواهند غذا انار دانه یا غوره و از خربزه احتراز نماید

و دیگر بسبب بحرانی بود علامت آن نقص خفقان و تکدر بول و صغر

نبض و صورت و جه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با

عرق گل و بید باشد غذا آش با کدو و اسفاناج و شیره مغز بادام و روغن

بنفشه و کدو در سر بمالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم ببویند و دیگر

بسبب تب بود علامت آن تقدم سبب و پوست جلد را حاس

خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مایی بود علاج آن تناول

مرطبات و استعمال تدهین و حمام بود و دیگر بسبب اسهال مفرط بود

حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه بود رب به چنانکه گفته شود و دیگر

بود از غشی بود علاج غشی کنند و تقویت بر آن صندل و حماض و بید سبب

با عرق گل رسیده و کاو زبان و تمیل [illegible] مفرح ها و تدارک نبض و دیگر بسبب حمیات

اغتسال

جلد و انسداد مسام که بواسطه قلت استحمام یا بمخالفت غبار یا

آب سرد پیدا شود موجب حبس حرارت و تولد تب بود علامت آن تب

رعت و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب علاج آن

جلابی از تخم کاسنی و عناب و نیلوفر و ترنجبین و نبات پیاشامند

و بعد از فتور تب حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت محتبس بود بنقوع

فواکه یا مطبوخ فواکه ملین کنند و دیگر علامت علبه خون بود فصد کنند و دیگر

تب از تخمه بود قی کنند و طبیعت را بمطبوخ با حقنه نرم روان کنند و بعد از

استحمام کنند و معده را از روغن مصطکی و روغن به بمالند و دیگر بسبب حرارت مفرط

بود که موجب عدم تحلل شود علامت آن لینت طبع و اختلاف نبض و قاروره

بود علاج جلابی از تخم کاسنی و نخ خمک و نبات غذا نخود آش مغز

بادام خورند و استحمام و تغسیل با گل و مشروب کنند و دیگر

بسبب کثرت استحمام بود یا حمام گرم شیره تخم تورک با آب بمکرد

یا کشمش پس ده یا تمر هندی با نبات خورند غذا اشکاب با کدو و گل زکام

و ترکه بیش از آب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات بگلاب بزنند و اگر علامات

غلبه خون بود فصد کنند و اگر طبیعت بحبس بود بمطبوخ و اگر تلیین کنند

و در این بنفشه **باب دوم در حمی دق** و آن تبی بود که حرارت با عضاء اصلی مخصوص

تعلق و تشبث کرده و در جمیع اعضا و رطوبات کرده و مراتب او سه است

زیرا که حرارت غریبه متعلق رطوبات بود که در عروق صغار موجود است اگر

از آن مرتبه اول گویند و اگر این رطوبات فانی کرده و متشبث بر

شود که در اعضا منتشر است از آن مرتبه ثانیه گویند و اگر این رطوبات

نیز فانی کند و در رطوبات شود که التیام اعضا بدان است از آن مرتبه ثالثه گویند

و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی ورم و اسهال و خطاء

طبیب و حفظ مریض حادث شود و در ابتدا اکثر واقع نشود **علامت**

او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر بود و حرارت

و اعلاء

و اضطراب و کرب بیشتر و چون غذا تناول کنند حرارت بیشتر شود و کند و نبض

قوی شود و چون از ابتدا این مرض در گذرد نحول و نهوک بدن و تقشف جلد و جفاف

پوست شکم و گردن ظاهر شود و باریکی او و اعضا ذبول شود و در حمی ورد و گردن

باریک شود و گوش کوچک گردد و دبل و در بول دهنیتی باشد و اندیرو بر آن

حرارت لادع ابتدا علاج توان کرد **علاج** او آنست که در مسکن سرد و نم بر وده و

شمال و کنار آبها مسکن سازند و بر ورق بید و کدو و بنفشه و خیار

و گلاب و کافور تنش خود نهند و در تر بید و طبیب کو

و هر روز تر از عناب و حمص و صندل با شیره تخم تورک و لاب

با نبات خورند غذا اجراب ... و کدو و وزغ خورند

در غالب لباب سفید بود و تن بهن روغن بنفشه و کدو و از بقول کاسنی

و ترک و کاهو و ... و از فواکه انار عذب و سیب و

و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور و پسته ...

ذلیل ر

علاج کنند و از جماع و عوارض نفسانی و ورزش و اشیاء حاده و مجففات احتراز کنند

و سعی نمایند که هر چند که بیشتر بخواب روند و بحمام معتدل روند و با آب [illegible] و نیلوفر و

برگ ورد و برگ بید و کدو و بوی خوش معتدل بویند و دایما ناشتا مفرح بارد تناول کنند و اگر

این تب [illegible] حادث شود [illegible] و [illegible] و لعاب اسپغول و

و عرق گل و بید خورند در آخر حمام و تدبیر تبرید کنند و اگر بسبب اسهال [illegible] تناول

صفت آن

حبس طبیعت کنند قرص طباشیر و رب به و [illegible] قرص [illegible]

گل ارمنی [illegible] هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض و طباشیر صمغ عربی هر یک

دو درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] تخم خیار و کدو و تخم [illegible]

هر یک نیم درم کافور یک درم [illegible] دو درم مجموع بکوبند و با آب [illegible] سرشته

[illegible] تناول کنند و باید که مدقوق را از هوای گرم و هوای [illegible] نگاه دارند

محافظت کنند و تقویت قلب و کبد و معده کنند و از حرکت [illegible]

کنند و از آنچه [illegible] و لغات لذیذ و حکایات ملیح [illegible] استماع

کنند

کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگاه دارند و قرص کافور تناول کنند

صفت آن

طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیار [illegible]

تخم کدو [illegible] مجموع مقشر هر یک نیم درم صمغ عربی [illegible] نشاسته کثیرا هر یک

دو درم تخم [illegible] یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب اسپغول سرشته و

قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور

با شیر [illegible] و شیر [illegible] بدهند و مفرحات اندک اندک غذا خورند و اگر

کبک و مرغ و دراج و سیب و به و امرود و کاسنی و [illegible] در [illegible]

بنهند و عرق آن [illegible] هر روز بیست درم از آن تناول کنند [illegible]

دق شیخوخت نوعی از دق است که بر مزاج غالب شود [illegible]

واقع شود [illegible] بسبب استفراغ بسیار و استعمال مبردات بسیار حادث شود

علامت آن ذبول و قشف جلد و التهاب [illegible] و اشتغال [illegible]

علاج آن ترطیب و تسمین [illegible]

وشراب سیب شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه و مرغ و بط و زرده

تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلاوی شکری و شیر و شکر و استعمال حمام

معتدل و بوییدن بویهای خوش مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و بید

و روغن بنفشه و بادام و پیه مرغ **باب سیم در حمیات عفنه** و آن عبارت از

تبی است که حرارت او لاحق اخلاط گردد و آن را گرم کند و آن بعفونت

شود پس بسبب آن بر اعضا رسد این حرارت که لاحق اخلاط شود

عفونت که از آن متعفن میگردانند یا نه اگر میگردانند آن را لازم جنس گویند

و از غلیان و عفونت خون حادث شود و اگر متعفن میگرداند نه نیستم که

تعفن آن در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است

و آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر خون

شود **مطبقه** گویند و اگر صفرا بود **محرقه** گویند و اگر بلغم باشد **لثقه** گویند

و اگر سودا باشد **ربع لازم** و اگر متعفن در خارج عروق بود مثل معده و کبد

وطحال

وطحال و مراره ازین حمیات دایره متولد شود زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن

شود بسبب حرارت تب تحلیل رود و در تب ذایل شود تا آنگاه که باز ماده

جمع گردد و آن ماده اگر صفرا بود **غب خالص** و اگر بلغم بود **بلغمی نایبه** و اگر سودا بود **ربع**

و تعفن دم در خارج عروق در او ورم بود و آن تب عرضی است و این نوع حمیات

گروه است **اما حمیات مرکبه** ترکیب آن یا اجناس متباعده بود همچون ترکیب

آن از انواع جنسی واحد بود همچون ترکیب غب لازمه با غب دایره یا از

آن از اصناف نوعی واحد بود همچون ترکیب دو غب و دو ربع و سانح

هر یک که مولد است او را و به آنکه عفونت بسبب غذایی ردی الجوهر باشد اعرابی

گوشتی بری صالح شود مثل ... با غذایی که آنچه از دو خارج

شود مستعد قبول عفونت بود مثل ... و اگر عفونت بسبب کثرت

و اخلاط حادث شود **حمی مطبقه** تب ... از تعفن دم و خون ... در

عروق حادث شده و آن سه صنف است **اول** متزایده یعنی هر روز که باشد

[illegible]

زاید شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت زاید
از تحلیل بود و این صنف بدترین اصناف او بود **دوم** مشاقصه و او
آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل زاید بود **سیوم**
واقفه و او یک حال بود نه زاید شود و نه کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل بود
علامت حمی مطبقه حمرت وجه و عین و انتفاخ عروق و ضیق النفس و حمرت
و غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و این تب قشعریره
نیز دارد و [illegible] نکند **علاج** او از روز اول یا سیوم فصد
اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج کرده بدفعات
بود و حجامت و [illegible] نیز شاید و هر روز جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی
و نبات یا تمر هندی و نبات و ترنجبین شاه دل کنند غذا کشک و عناب
و [illegible] روز [illegible] از نبات و عرق بید و گل و سکنجبین شرب کنند و اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] بود و طبیعت محتبس [illegible] و [illegible]

فواکه و ترنجبین تلیین کنند و هر روز دهان و زبان ابر کرده و گلاب تر شوید
و لعاب بهدانه و نیکو در زبان بمالند و در تخم پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند
بدین مطبوخ **صفت آن** سنا مکی بنفشه نیلوفر تخم کاسنی ورق گل سرخ هریک
پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد آلوی سیاه ده عدد الوی
[illegible] بیزده عدد تیر خشت و ترنجبین هریک ده درم بجوشند و بستانند چهار جز
سرد کنند و اگر احتیاج افتد این حب استعمال کنند **صفت آن** بنفشه نیلوفر هریک
سه درم سپستان سی عدد جو نیم کوفته گلی ورق خنجد [illegible] دسته شکر سرخ
روغن بنفشه هریک ده درم الگار بجوشند درم و اگر با این تب سرفه باشد
و اگر با این تب جلابی از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و نبات تناول
کنند و تلیین طبیعت به بنفشه مربا و ترنجبین و خیار چنبر هریک ده مثقال کنند
سونوخس از کثرت و غلیان خون بود **علامت** این همین علامات
[illegible] و از حمی یوم اقوی بود و از مطبقه اضعف **علاج** آن فصد و [illegible]

فقط بود و اقتصار بر مزورات حامضه کنند و اگر احتیاج به تلیین شود مطبوخ فواکه
و ترنجبین سازند **حمی محرقه** تبی صفراوی است که ماده آن در عروق متعفن شود و بیرون
و مانند غب [illegible] اشتداد کند **علامات** آن تشنگی و اضطراب و تب لازم و خشونت
و سوزش زبان و صداع و هذیان و زردی چشم و نبض سریع و متواتر
و قاروره ناری بود **علاج** آن هر روز [illegible] از تخم کاسنی و بنفشه و آلو و کشنیز
و عناب و غذا [illegible] با شیره خیار [illegible] و اگر [illegible] ناشتا [illegible] سکنجبین و آب حامض
و لیمو و اگر [illegible] آب [illegible] طبیعت مطبوخ فواکه و [illegible] آن
و اگر از مطبوخ [illegible] آب [illegible] چهل درم با سکنجبین ساده ده درم تناول کند
با آب برف و اگر [illegible] سنا [illegible] و بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی [illegible]
هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان [illegible] ترنجبین [illegible]
و شموعات [illegible] استعمال [illegible] و اگر [illegible] خواب [illegible] آب خیارین
لعوق کنند و [illegible] شیره تخم کاسنی [illegible]

با سکنجبین

با سکنجبین تناول کند و مطبوخ زرد آلو نیز مفید بود و چون تب مفارقت کند
تقویت و تبرید به شراب حماض و لیمو و صندل کنند و فرزوره از تمر هندی و آلو
کیلی و انار دانه و ماش با فروج خورند **غب خالص** تب صفراوی بود که ماده آن
در خارج عروق متعفن شود و این تب روز در میان آید و درازی نوبت آن از چهار ساعت
تا دوازده ساعت بود و با این تب قشعریره [illegible] بعد نوبت آن [illegible]
اندک [illegible] از [illegible] غب [illegible] **علامات** آن تشنگی با فراط
غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود **علاج** آن
هر روز [illegible] از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند و با آب انار
با سکنجبین و نبات [illegible] غذا [illegible] ماء الشعیر خورند و تلیین طبیعت کنند با مطبوخ
در [illegible] یازده درم **صفت آن** سنا ورق گل هر یک پنج درم بنفشه [illegible] تخم کاسنی
تخم خیارین هر یک سه درم آلوی سیاه [illegible] هر یک بیست درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد ترنجبین [illegible] هر یک ده درم [illegible] استعمال کنند

سنا ده درم ورق گل بنفشه بیست درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد

سپستان و اجاص هر یک بیست عدد سبوس و خطمی و جو نیم کوفته هر یک

لبلاب ورق حمندر هر یک و دسته خیار چنبر و شکر سرخ هر یک ده درم

بنفشه ده درم شراب ورد با سکنجبین و شراب دیناری با شراب

مفید بود و بعد از اسهال و استفراغ صفرا شیره برده مثل آب خیار کدو

شیره تخم ترک و کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند

و اگر در طبیعت حبسی بود شموع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر زرم و سکنجبین

تمکین کنند **صفت آن** طباشیر دو درم ربیع دو درم و نیم تخم کدو شیره مغز درمی

و نیم کثیرا صمغ عربی هر یک نیم درم بکوبند و بجلاب بگو[ر]شتند و

سازند و مشتقا[ق] کو بزرد و بعد از مفارقت تب شراب غوره و لیمو و ریباس و

سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل و بید تناول کنند و از وزن

زرشک و انار و دانه و تمر هندی با فروج خورند **حمی بلغمی** از آنها آلبته بلغم گویند

وماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تب هر روز

آید و عسر البرء باشد خصوص که در شتا و ترلیف حادث شود و اقل

او هشت ساعت بشد و اکثر آن هیجده ساعت بود **علامت** آن نافض

و شدت سرما و کثرت نزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج

روی و چشم و زود گرم شوند و تشنگی داشته باشد **علاج** آن هر روز

از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند غذا جو و نخود با اندک ازین

ومیانه روز شربتی از نبات و عرق گل و گاوزبان و تخم شاهسفرم یا

سکنجبین ساده و زوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان و بالنگو و نیلوفر

نیز شاید و بوقت نوبت مطبوخ شبت و ترب و بیخ مهک و انیسون

عسل و نمک قی کنند و چون ماده نضج یابد بادیان مطبوخ ملین کنند **صفت آن**

سنا بیست درم بیخ مهک بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه

تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم ترنجبین خیار شنبه ده درم انارین یا

با سکنجبین و گلقند

مویز طایفی پانزده درم گلقند ده درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم
و کوفته بیخ تو بیخ یک مثقال ایارهٔ فیقرا بر این مطبوخ کنند و بعد از دو روز
یا سه روز تحریک کنند این حب صفرای تند کرفس هر یک سه درم
صندل دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و با آب رازیانه سرشته حب سازند
بلع کنند و نوبت سیوم گلقند و رازیانه کنند و اگر استسقا در شود حب ایاره
و قرص ورد و قرص غافث و امثال آن تلیین کنند قرص غافث
عصارهٔ ریحین هر یک شش درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک دو درم
بکوبند و با آب رازیانه سرشته قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین زوری
ده مثقال تناول کنند سکنجبین زوری تخم کاسنی کشوث رازیانه هر یک سه درم
عصارهٔ غافث دو درم پوست بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک نیم درم
انیسون یک درم مجموع نیکو کوفته کنند و شبانروزی در دو رطل آب ورد بیخ
رطل سرکه خیسانند پس بجوشانند تا یک رطل آید و با رطلی قند یا عسل قوام آرند

قرص غافث

غافث

سکنجبین زوری

حمی لثقه

حمی لثقه تبی است که ماده آن در عروق متعفن شود علامت آن
علامات دایره بیشتر اما با آن لرزه و نافض بیشتر و در شبانروزی نوبت
فاتر کرده و بار اشتداد و تشنگی بیشتر و نبض سریع بود و قاروره غلیظ
علاج آنکه هر روز صباح از تخم کاسنی و بیخ کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند
تناول کنند و غذا جو با نخود خورند و بعد از نضج تمام تلیین بایس مطبوخ
صفرای تند سنای مکی پنج درم تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک ورق گل
هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده دانه اجاص
و خیارچنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز تعرض شد
تحریک کنند به تریاق خیارچنبر در آب حل کنند و باشامند و بعد علاج او
علاج نایبه بیشتر و قرص غافث در ... حمی ربع دایره
بود که ماده آن در خارج عروق متعفن ... بعد از
و شاید که ربع بعد از دوام ... دیرین ... بود

بلغمی لازم

علامت ربع آنست که ابتدا با نفض کنند و گرمی عضا و رماد قوی و چون گرم
گرما و آن با فراط نباشد و انچه از احتراق خون حادث شود علامت آن حمرت
و غلظ بول و تشنگی با فراط و رماد اندک و عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه
و حمیات اورام حادث شود و انچه از احتراق صفرا بود علامت آن
لهیب و اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و رعشت و دوار نفض و بعد از آن
حمیات صفراوی حادث شود و انچه از احتراق بلغم بود علامت اولین نفض
و غلظ بول بود و دوار و درد سر و لهیب و اضطراب او کمتر بود و بعد از حمیات
بلغم حادث شود و انچه از احتراق سودای طبیعی بود علامت آن سوء خلق و فضلات
نبض و کدورت قاروره بود اما علاج این تپ ها تا احلال
مبالغه نمی اشتغال می نماید و غذا از برنج و زرشک و کدو آب با کبک و تیهو خورند
و از اشربه سکنجبین بزوری و ساده و گلقند اکتفا نمایند و از اغذیه غلیظه
مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و برنج احتناب نمایند

دار ہوا

و در ابتدا اگر علامات غلبه خون بینی فصد اکحل یا باسلیق مفید بود و گل مخلوط
و سیاه پیش بسیار بیرون کنند والا زود به بیند و بعد از چهل روز منضج ماده
مشغول شوند و هر روز [illegible] از بیخ کاسنی و تخم کاسنی و گاوزبان و بالنگو و رازیانه
و گلقند تناول کنند و غذا کدو و نخود ماش با شیره خشخاش و فروج خورند
و بعد از نضج تام تلیین طبیعت کنند با این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم
سپستان چهار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی رازیانه و گشنیز [illegible]
و بسفایج و نیلوفر و هلیله و آمله هر یک سه درم مویز طائفی یازده درم ورق گل
چهار درم هلیله زرد کابلی افتیمون هر یک هفت درم شاهتره و [illegible]
سه درم تخم آن [illegible] دو درم عناب ده عدد سپستان سی عدد [illegible] خیارشنبر
هر یک یازده درم و بعد از سه روز مطبوخ افتیمون [illegible] بالنگو
و بالنگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده [illegible] و دیگر احتراق
صفرا [illegible] از بیخ [illegible] و گاوزبان و تخم کاسنی و [illegible] و نبات تناول کنند

و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ **صفت آن** سنا هفت درم بنفشه
نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طایفی
پانزده درم ترنجبین خیارچنبر هر یک ده درم یا سنا هفت درم و بالنگو
و گاوزبان هر یک چهار درم بجوشانند و صافی کنند و معجون النجاح بجمیع آن
دران حل کنند و یا شامند یا این حب بلع کنند **صفت آن** پوست هلیله کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک درمی نمک هندی
کرا را با آب حل کنند و ادویه را بکوبند و بدان بسرشند و حب سازند
و علاج آنچه از احتراق بلغم تب حادث شود از تخم مهک و درازیانه و تخم کاسنی
و گلقند تناول کنند غذا نخوداب با شیره خشخاش خورند و تلیین
طبیعت کنند باین مطبوخ **صفت آن** سنا مکی هلیله کابلی و سیاه و اکر
افتیمون هر یک هفت درم ترنجبین دو درم رازیانه و تخم کاسنی کشوث و ادویه فستقی
اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم بالنگو گاوزبان هر یک چهار درم

مویز

مویز طایفی پنج درم خیارچنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم و در تب ربع
طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و هیچ نخورند یا خیانکه بگیرند که
وقت نوبت معده خالی باشد و اسهال در روز راحت کنند و طبیعت را
محتبس نگاه دارند و اگر محتبس شود بنفشه سنا و شکر سرخ و ترنجبین و آلو خاص
و بنفشه و مویز طایفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود و دواء
پربا نخود و ادویه بسفایج بجوشانند و مرق آن تناول کنند و احیانا
مثرودیطوس و تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود **معجون**
سنبل هر یک پنج درم فلفل زنجبیل حلتیت هر یک درمی نانخواه
سلیخه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و رعایت حال طحال و کبد بقرص زرشک و ماء الاصول و سکنجبین بزوری
کنند و باید دانست که این تب مرض بد خطرات و امانت از
جذام و مالیخولیا و برص اسود و جرب و صرع و تشنج و سکته و فالج

واما این تب دراز میکشد چنانچه گویند تا دوازده سال نیز ماند **حمی ربع لازم**
تب سوداوی بود که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره
باشد و نوبت ربع استفراغ کنند و باقی از آن فاتر بود **علاج** آن بمطبوخ
ربع باشد و فصد ضروری باشد و استعمال مسخنات و ادویه قویه در دو کرت باید کرد
و اعتدال لازم باشد **حمی خمس و سدس و سبع** تب خمس آن باشد که یکروز
آید و سه روز نه و سدس آنست که یکروز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یکروز
آید و پنج روز نه و این تبها از سوداء غلیظ متولد شود و شبیه ربع باشد **علاج** او
ملطف اخلاط و اسهال سوداء بود چنانکه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب
هر یک سه درم کنگر زد دو درم و برگ و بیخ ترب بجوشانند و یکدرم نمک و
ده درم عسل دران حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج او
علاج ربع باشد **حمی النافض** تبی باشد و دران احساس برودت عظیم کنند از باطن
و بلمس گرم باشد و با آن تشنگی و لهیب باشد و ماده این تب بلغم زجاجی باشد.

علاج

علاج آن هر روز جلاب از ماء الشعیر و نیلوفر و ... و گلقند تناول
کنند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ خیارشنبر باید **صورت آن** سنا هندی درم
بنفشه چهار درم ورق گل یکدرم تخم کاسنی سه درم تربد یکدرم افتیمون
سه درم عناب و آلوی سیاه و کیلی هر یک ده دانه ... بالنکو
هر یک ده درم مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده درم مویز طائفی ده درم
شکر سرخ یکدرم و بعد از تنقیه گلقند و افتیمون تناول کنند یا از ...
و افتیمون هر یک دو درم بجوشانند با ده درم گلقند بیاشامند والله اعلم
حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیار است
چنانکه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره و لازمه با لازمه و بیشتر حمیات از
صفراء و بلغم باشد و بسیار باشد که آثار ترکیبی و قانونی نبینند اما آنچه از آن
و قانونی معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص ترکیب آن
باشد زیراکه یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازم بود یا غب دایره و بلغمی دایره

یا محرقه و بلغم دایمه یا محرقه و بلغم دایره و علامات آن ممتزج شبیه از علامات
صفرا و بلغم و درین حمیات اعتماد نباید در نوبت تب نیست بلکه استدلال
با عراض و علامات کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص
آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نیست و نوبت آن متفرق بود
فرق و تمیز میان نوبت هر یک توان کرد و این تب عسر البرء بود و از
معالجه بطول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرای رقیق زود
مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تب اگر علامات صفرا
غالب باشد هر روز جلاب از تخم کاسنی و بیخ کهک و نیلوفر هر یک سه درم
اجاص ده عدد نبات ده درم تناول کنند غذا ماء الشعیر با نخود خورند
و بعد از نضج تلیین کنند باین مطبوخ صفت آن سنا مکی هلیله زرد و کابلی
هر یک پنج درم بنفشه و نیلوفر تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کهک هر یک سه درم
بسفایج اسطوخودوس هر یک چهار درم مویز منقی ده درم اجاص و آلو گشنیز

وعناب

عناب از هر یک ده عدد و تخم خیار چنبر پانزده درم ترنجبین ده درم
و بعد از دو روز تحریک کنند باین قرص صفت آن بنفشه دو درم تربد
هلیله زرد هر یک سه درم رب السوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ
مجموع کوفته با آب سرشند و با جلاب از نبات تناول کنند و اگر
علامات بلغم غالب باشد هر روز جلاب از بیخ کهک و رازیانه و گلقند تناول
کنند غذا نخود خورند و بعد از آن اطریفل مجرب کنند مایل شود علامات آن
ثقل شراسیف معنی بود علاج او بخورات مثل افتیمون و تخم کرفس
و ناخواه با جلاب هضم کنند و گلقند تناول کنند مایل بتپ علامات آن ثقل
معده و قی و غثیان بود پس مسهلات بلغم ملین طبیعت کنند
و بعد از نضج سکنجبین زوری سه ده با گلقند تناول کنند و قرص
ورد نیز نافع بود قرص ورد ورق گل ده درم سنبل بیخ کهک هر یک
پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم کوبند و با آب رازیانه سرشند

ویکشقال اسکنجبین تناول کنند و اگر تمادی شود و نبض غافت تحریک کنند و معالجات
که در بلغم دایره ذکر رفت بکار دارند و از جمله حمیات مختلط چنان باشد که از ادوار و
نوبتی معین نباشد و علامات آن مختلط باشد و درین تب احتیاط آنست که تحقیق و حدس
معرفت و ترکیب خلط و غلبهٔ یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل عروق
حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه و تخفیف و گاهی
بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده آنکه خلاف آن پس مثلا اول استفراغ آن
کنند و چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بلغم را دفع
باشد موجب خطر گردد پس اول صفرا دفع کنند و اگر مدت ربع باشد معالجه مرکب کنند
و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود
و این تب بیشتر از مادهٔ بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن بود که مواد
خام در بدن متفرق گردد و چون بفم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت
قلب موجب غشی گردد علامت اول آن باشد که بیشتر اوقات مدور بلغم آید و تهیج

و جمیع علامات بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی آب و گلاب سرد بر روی
زنند و اطراف را ببندند و شکم را بدست بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند تا
که قی کنند و هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند یا گرم سکنجبین
سه درم بخورانند و با سکنجبین ساده تناول کنند غذا جواب با قند خورند و ملین طبیعت
کنند این حقنه صفه آنست سنا هفت درم رازیانه قنطوریون باریک بنفشه نیلوفر
بیخ مهک هر یک سه درم در وقت خیزند دسته سپوس گندم چهار جزء یازده درم
ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم روغن زیت و انگه هر یک دو درم
نمک و بوره ارمنی هر یک نیم درم و اگر تب از مادهٔ صفرا و گرانی بود بار هر روز
علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و بعد از عرق آید علاج آن
آب انار ترش با تمر هندی خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند
و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ
خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا سبب غشی و ضعف زیاده نشود

حمی لیلیه و نهاریه آن تبی باشد که بشب آید و روز رها کند و دویمه آنکه روز آید

و بشب رها کند و این بدترین باشد و غالب آن تبی که دق کند علاج

آن سکنجبین ساده و گلقند شاول کنند یا جلاب از تخم کاسنی و بیخ و عناب

غذا جو با کدو خورند و تلین طبیعت بطبیخ فواکه و معجون خیار چنبر کنند و در

غذا بشب خورند اما باید که ممتلی نخسپند بلکه بجوالی مناسب بود و در لیلی غذا

خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد حمی وبائیه تبی که

در وبا حادث شود سبب آن آن تبی که هوای متعفن گردد و

و موجب تعفن رطوبات زکیه شود مثل الطلوع و بهار و خطاف برآید

و حشرات بسیار شوند و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بروی زمین

آیند علامات این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط

اشتها و غشیان و وجع معده و غلظ طحال و عسر تنفس و عرق و برازش

علاج آن فصد کنند و هر روز ربی از تمر هندی و نبات با سکنجبین و گلاب آمیزد

ترش

مقتل مشغولی کردن

ترش عنبا خیده و شراب عوض و زرشک و ریباس و صندل و لیمو و حماض نقوعه و ورد

غذا ساق و زرشک و انار و فروج خورند و تعلل بحموضات و محللات کنند

رطوبات بدان بسیار بود و سکنجبین و تبرید مغنید ملین طبیعت کنند و ا

خلط که در بدن بود اما سکنجبین بهر حال بهتر از هر یک بود و مشمومات و بخورات استعمال

کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد حمی حصبه و جدری در ابتدا مادهٔ ابلاغ جوش

و سبب غلیان او حادث شود و بهترین آبله آنست که سفید رنگ بود و زود ظاهر

نباشد و بدترین آنست که سیاه و سبز و بنفش باشد علامات ظهور جدری

و خارش بینی و تمدد اعضا و حمرت عین و اضطراب و تشنگی و درد سینه

و ضیق نفس بود و مادهٔ حصبه صفرا بود و او که جگر از جدری بود و آنرا

بلکه پوست بر آید و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه سیاه و سبز باشد

بد بود و علامات او قریب بعلامات جدری علاج آن

پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله از سن تعلقی تبی فصد کنند اما چون ابتدا آن بود

بروزم

نشاید و تحریک و تمیین طبیعت نباید کرد و هر روز شراب عناب و نیلوفر
با شیرخشت تناول کنند غذا جو با عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند
و آب سرد نخورند و شیرخشت در دهان ریزند تا تمام بیرون آید و اگر جو و مویز
و انجیر و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و چوب انجیر و انار
دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید کاورس در دهان ریزند یا
از رگ بیرون زند و کاورس در دهان کنند و بر روی آن خسبند و چوب گز دود
کنند یا چوب گز بجوشانند و با گلاب بیامیزند و بر اعضا ریزند یا ورق گل
سرخ کنند و بر اعضا مالند و عصاره شحم رمان و کشنیز تر و ساق در چشم چکانند
و در چشم … کنند و اگر طبیعت نرم نباشد قرص طباشیر بشربت … با شراب صندل
بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و عنبه خورند و در حب … طبیعت را
تحریک ندهند و غذا در … طبیخ شعیر با مغز بادام و ماء … رمان
خشخاش رومی تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا به استعمال کنند

دیگر

و اگر سوزش بر طبیعت غالب بود شراب بنفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده
بیاشامند و سپستان و بنفشه و … و عدس … از این تصرف کنند و در تبرید
و تلطیف … سعی نمایند و اگر سرفه باشد شراب ریباس و غوره و لیموی ترش
… مفید باشد **تدبیر ناقه** چون نقاهت حالتیست میان صحت و مرض
و مرض تدبیر او مشترک است میان اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند
و احوال و اعراض که او را عادت بوده تفحص نمایند پس اگر نبض او در سرعت
… قاروره غلیظ و صبغ و صداع و ثقل سر و خبث نفس و علت … بود دلالت
بر آن کنند که بقیتی از مواد باقیست باید که تحسین تدبیر و معالجات ناقه
از آن جمله نباید مشغول شوند و تلمیسات غیر قویه و لعوقات ملین کنند
و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید بود و چون چهار روز از اول نقاهت بگذرد
فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روز بدین
بگذرد و مزوره که مناسب بود با گوشت ماهی سنگ تناول کنند و از جوع

و تناول منضجات اخر اگر کنند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بود
و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دارند تا از هوا ضرری نرسد
و در مسلخ قرار گیرند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج و تانی با مسکن روند و از
عوارض بدنی و نفسانی مانند غم و فرح و غضب متوقی احتراز نمایند و اگر هضم
کامل نمی‌مانند و طبیعت نرم بود معلوم شود که غذا بسیار میخورند تقلیل غذا کنند
و تقویت معده به سکنجبین سفرجلی غذا از زیرباج یا انار روانه یا سماق خورند و گوارش
مصطکی تناول کنند تا به تدریج قوت حاصل شود جماع نکنند و چون قوت بگیرند
هر با هیچ زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند والله تعالی اعلم

مقاله چهارم در امراض که در اعضا حادث شود مشتمل بر هفت باب

باب اول در اورام و ورم انتفاخی و علتی که بسبب انصباب
ماده در اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم حار
ماده آن دم باشد فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمره و آنچه مرکب از صفرا

و خون

و خون بود حمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما
ورم بلغمی اگر ممکن لطف عضو بود آنرا رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر
داخل عضو باشد و مولم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد صلابت و اگر خارج عضو
باشد اگر ظاهر باشد صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر تمام
باشد استسقا و زقی و اگر خاص باشد قیله مائی و آنچه از ریح باشد اگر ممکن لطف عضو
بود و لیس باشد نفخ گویند و اگر مجتمع و صلب دبیله گویند و بیان هر یک علیحده کرده میشود

ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود **و علامت** آن تمدد و اشتعال و حرارت و ضربان
و تب و تشنگی بود و رنگ ورم سرخ بود و علامات دیگر **علاج** آن در ابتدا
فصد کنند از عضو که مناسب باشد چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال
و اگر در اسافل باشد صافن و شربت عناب تناول کنند یا آب انار ترش
با سکنجبین تبرید و تسکین غذا آب جو باید و ضماد ادام و تمریض و طلای مطفیه
و آنکه مانع باشد اگر کنند و اگر ورم در مغابن بود لیکن منفعه اعضا در مشکل

پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که ماده هنوز نریخته باشد استعمال
مبردات و رادعات بکنند مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و ماميثا
و آب کشنیز و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغت ننمایند و تکمیل از
چهار روز که مواد بریزد محللات مثل بابونه و خطمی و ورد و بادرنگ و حلبه و اکلیل الملک
با رادعات بیامیزند و چون ماده ریخته شد محللات فقط استعمال کنند و نگاه
جمع شود محللات با منضجات مثل زرنیخ و اردو مشک و حلبه و انجیر و کتیرا استعمال کنند
و علامات جمع شدن ماده اشتداد وجع شدت وجع و چون نضج یابد منفجر گرداند یا [illegible]
با آهن و علامت نضج سکون وجع بیشتر و چون دست بر و نهند فرو رود
و بعد از آنکه منفجر شد و ماده بکلی مستفرغ بود مرهمهای مدمله استعمال کنند
اما اگر ورم در موضع عضو رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه یا سقطه باشد
بعد از فصد و تنقیه مرخیات مثل موم روغن با محللات استعمال کنند و قطعا
استعمال مبردات و رادعات نکنند و صنف از فلغمونی هست که از آن شقاقلوس

شقاقلوس

کویند

و او آنست که ورم منحط نشود و نه بتحلیل رود و نه جمع شود و اگر از آن فساد بماند
جوهر عضو ظاهر شود و عضو را بمیراند علاج آن قطع آن عضو باشد تا دیگر اعضا سالم [illegible]
و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده آن بدی
شود بعد از آن گرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی است که ماده صفراوی
بود علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون او سرخی [illegible] و سرخی او روشن بود
بود و چون دست بر و نهند فرو رود و چون بردارند معاودت کنند با آن
و با تشنگی و حرقت و التهاب بود علاج او همچون علاج فلغمونی است لکن ورود
تبرید بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو او را اوذیما گویند و از
بلغم حادث شود و آن ورمی سفید رنگ باشد و حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر آن نهند
فرو رود و همچنان غار بماند علاج آن هر روز جلاب از بیخ [illegible]
و سکنجبین تناول کنند غذا نخود آب با شیره [illegible] بخورند و بعد از نضج تقویت
طلا کنند همچون ضماد [illegible] و [illegible] و آب نمک

وزیت و سرکه بر ورم طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید بود **سلعه** ورمی بود
غلیظ که از آن غلاف فی شده و از عضو خارج بود و مقدار آن از نخودی یا بطیخی باشد
علاج آن تنقیه بدن بشرب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم
دیاخلیون و اگر تحلیل نرود بشگافند با ادویه مقرحه مثل فلدفیون [illegible]
کنند و چون منفجر شود کیسه که غلاف اوست بعضاً ره بردارند [illegible]
آنرا [illegible] بکار دارند **سرطان** ورمی سودایی بود **علامت** اول
ابتدا کوچک باشد و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در
آن محسوس شود و در وعروق سبز و سرخ باشد مثل [illegible] **علاج**
در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن کنند از سودا بمطبوخ افتیمون و حب
و این حب نیز مفید بود **صفت آن** افتیمون یک درم سنا [illegible] اسطوخودوس هر یک
و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی [illegible] غاریقون [illegible]
کوفته با آب کرفس سرشته و حب زنند و در اول حدوث این مرض [illegible]

دیاخلیون
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل خیری یا توتیا و غسول و مرهم
و اگر صلب شده باشد و ادویه از آن اثر نکند بطع از آن قطع کنند و اگر منفجر شود توتیا شسته
و طین مختوم و گل ارمنی و ورق گل [illegible] بکوبند و با روغن گل بر آن نهند یا
سرطان نهری [illegible] بشگافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند
و [illegible] احادث شود [illegible] **خنازیر** [illegible]
با او گوشت [illegible] و [illegible] شود
علاج تنقیه بدن کنند از بلغم و سودا [illegible] ادویه غلیظه و ادویه محلله
کنند مثل مرهم دیاخلیون یا ارد جو و [illegible] و بول کودکان با ارد [illegible]
جو بر [illegible] درم و [illegible] و زفت و شمع [illegible] هر یک ده درم ضماد
و اگر تحلیل نرود بشگافند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند **ضماد**
هر یک [illegible] درم [illegible] و ورق [illegible] هر یک سه درم علک البطم
بکوبند و با بول کودکان استعمال کنند **دیگر** پیه خوک [illegible] و بول [illegible]

و نوعی از خنازیر است که زیر پوست سبک ظاهر نشود و این بدترین خنازیر بود

علاج آن قطع است اما باید که باحتیاط قطع کنند تا عروق و شرایین منقطع نشود و بعد

از قطع اگر بقیتی باند طلا فیون استعمال کنند و بعد از آن ادویه ملحمه بکار دارند

ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند از ماده سودا یا بلغم غلیظ حادث شود یا ورمی

حار که استعمال مبردات با فراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد **علامت** آن صلابت

و عدم وجع است و لون آن همچون لون بدن است اما آنچه از ماده سودا بود لون او

ازرق باشد **علاج** آن تنقیه بدن است از سودا و بلغم و استعمال ادویه محلله مثل

و بابونه و خطمی و اکلیل الملک و روغن بابونه و خیری بکوبند

ضماد ... و خطمی هر یک ده درم ... همه را بکوبند و با هم

و بنهند **ایضا** مقل و اشق و جاوشیر و بیه شیر و ... با هم بکوبند و استعمال کنند

غدد آنرا ... گویند و فرق میان او و سلع آنست که او در میان عضو باشد

و آنرا ... **علاج** آن تنقیه بدن است به ... بلغم و سودا ... استعمال کنند

و بعضی

و بعضی آنرا گوشند و قطعه اسرب بران نهند و ببندند و گوگرد ... تا آنکه

و دران منبت بیرون آید پس اسرب بران ببندند و اگر دران گوشت بیش از آن باشد

گویند و آنرا ... طلا کنند **طاعون** ورمی بود که در اعضاء

غددی مثل خصیه و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی

بود که عضو را فاسد کند و رنگ آن متغیر گرداند و بیشتر از آن ... بود و ورم

شود **علامت** آن قی و غشیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه

و سبز بود قتال بود و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب بمثل شراب حماض

و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا اسکره و عدس خورند و در حوالی

او برف و یخ و برگ بید و بنفشه و گل ... برده نهند و در مواضع

... شوند و صندل و گلاب و کافور ... طلا کنند و بر ورم ... نکنند

اما اگر آن موضع را حجامت کنند و ماده جذب کنند بعد از آن ... مناسب بود

نفخه ... بود **علامت** او آنست که همچون ... پر باد بود و چون ...

فرو رود و در میان او بخار اول رود و محسوس گردد که درد و مده هست و لکار زرد بر که شد
چون دانست برو نهند او را کنند **علاج** آن طلای از گل کاسنی و سراب و دواها نه
با فلفل یا نبات تناول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ خشخاش خورند و توابل
دوا کنند و محجمه بر موضع نهند بعد شرط و در وضع آن و سراب و دواها مالند
تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک ده درم کوفته ضماد کنند و در روغن
زیت مخلوط کنند تا روغن باید ماند و استعمال کنند **دبیله و خراج** و دبیله ورمی بزرگ
بود و لون آن همچون لون بدن باشد و صلب بود و با آن وجع بسیار بود و در مواد او
خبیثه عفنه جمع شده باشد و فرق آنست که درد و ورم جمع شود از او درام و نیز آن
وقت و حرارت نیز **علاج** آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد
و منضجات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد او را تنقیه
کنند و بعد از آن مرهمهای ملحمه بکار دارند و گویند که بیخ نرگس با عسل طلا کنند
یا دیاخیلون بالای آن نهند تا منفجر گرداند **باب دوم در بثور** بثرها همچو آماس خرد
بعضی

بعضی دموی بود همچون شرا و دمل و بعضی صفراوی بود همچون نمله و حمره و بعضی بلغمی
همچون شرای بلغمی و سوداوی همچون جرب و ثالول **دمل** بثره بزرگ
باشد که ماده آن دموی باشد که با آن رطوبتی فاسده آمیخته باشد و از رداءت هضم
و کثرت تناول گوشت و شیرینی متولد شود و بدترین او آنست که در عمق
علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله و از گوشت و
شیرینی احتراز نمایند و علاج او همچو علاج اورام کنند **شرا** بثوری سرخ بود
بود که مایل بحمرت بود و حکاک و خارش و در قوت حادث شود و سبب
آن بخاری بود که از دم حاری یا بلغم بورقی برخیزد و آنچه دموی باشد
سرخ تر و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب اشتداد او
کند **علاج** دموی فصد باشد و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و آش غوره یا مطبوخ
هلیله بود و در بلغمی بتلیین اکتفا نمایند و فصد نکنند و بدن را بآب گرم
و سبوس و برگ گل و گلاب بشویند **نبات اللیل** بثوری چند باشد خرد

در شب حادث شود و با آن خارش عظیم باشد علاج آن فصد کنند
و بحمام روند و اندام را بسبوس و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد
تنقیه کنند شوره و جاورسیه بثوری چند صفراوی بود که بتدریج پیدا شود
و بیکدیگر متصل گردد و میل بعفونت دارد و جاورسیه بثوری باشد بسیار کوچک
واصل آن سرخ و سر آن سفید و با آن خارش و سوزش عظیم بود علاج
تنقیه کنند از صفرا و دوا بر زنگ و حضض و عدس و اقاقیا و صندل با آب
کاسنی یا آب ... و باره زرنیخ طلا کنند و اگر متقرح گردد و متمادی شود انزروت و دم الاخوین قرص
طلا کنند صفت آن ... کنند ... یک درم قلقدیس درمی ...
ده درم بکوبند و بآب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و وقت حاجت بگلاب
بسایند و طلا کنند مرهم اسفیداج بروغن ... سنگ ...
طرز ... بکوبند و با موم و روغن ... استعمال کنند حمره بثوری چند باشد
که بغایت سرخ بود و با آن سوزش و الم عظیم باشد و ماده آن صفراوی ...

باد میرقیق آنچه باشد علاج آن تنقیه بدن کنند و محجمه بر موضع نهند با شرط
عمیق تا مواد مستفرغ شود و باقی علاج آن همچون علاج نمله باشد نار فارسی
بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک گردد و با آن حکه و حرقت باشد
و با آن آبی تنک باشد و در ابتداء ظهور آن خطهای سرخ و طاووسی
مانند زبانه آتش باشد علاج آن حضض و کافور با لعاب بهیدانه ضماد سازند
و ماء ورد و ... بر آن ... که مفید بود و از حلاوی و گوشت احتراز کنند نفاطات
آبله چند باشد که در اندرون آن خونی یا آبی تنک باشد و آن از غلیان
دم حادث شود علاج آن فصد کنند و تنقیه بدن و دم را تسکین کنند
عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند
و نفط را منفجر گردانند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنگ
نهند و اگر در چشم خشک شود مرهم قلقطار استعمال [illegible] عرق مدنی بثره چند باشد
حادث شود و شکافته گردد و از آن همچون رگی بیرون آید و گاه ...

باز آن احتباس حرکتی همچون حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن خود کرمی
باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بکشند و بگسلد آن نهایت بد باشد
و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و انبوه فسیحی در مدینه و مصر و بعضی از دیار
و طبس بسیار پیدا شود و سبب آن فضلات است که در عروق جمع شود و بواسطه حرارت
منعقد گردد و طبیعت آنرا بطریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن
و تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطعمه
و گرفتن استحمام مفید بود و در ابتدا آنرا بالصندل و کافور و صبر طلا کنند و چون
بیرون آید بقطعه ربی ببندند هر چند دراز شود بار بار می پیچند و احتیاط
کنند که قطع نشود و در آن زمان با آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و دیگر
تنکو طلا کنند تا بسانند بیرون آید و بعد از آن مرهم مسلح بکار دارند
سعفه قرحه ایست حار و در سر حادث شود و در ابتدا اثرات متفرقه باشد
و منتفع شود و خشک نشود و گاه صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید

شیرینه

شیر خشک گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد یافوخ و قیفال
مناسب است والا حجامت کنند از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله
و شاهتره و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و بادام تلخ و زرد چوبه هر یک
هشت درم بکوبند و بیخته در سرکه و روغن گل حل کنند و باهم بیامیزند و
قرص سازند و بوقت حاجت در آب کاسنی و روغن گل حل سا بیند
و طلا کنند و ورق پوست انار و مورد و اسفناج و حنا نیز سبیده بکوبند
خشک باشند و بدان همچون پوستی مفید باشد از ماده سودا الورد و عشق
بنفشه و کدو و شیره تخم در مینی کشند و آنرا با روغن کدو و اسفاناج
بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد با شیره تجرا شند و علق بر آن بهند
و صبر و مرداسنگ با روغن و سرکه بسا بیند و طلا کنند یا بلدفون
با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن ثقب
سوراخها باشد و در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه

کنند و زنجار و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا رطوبتی همچون
غساله گوشت آید علاج او آنست که محجمه بر وی نهند تا آنچه در وی باشد
بیرون آید و گل ارمنی و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند
و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ شود بعد بر که بسیاهی زند کاغذ
سوخته و اسرب سوخته و انزروت هر یک سه درم کبریت یکدرم
بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی
و کافور و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند ثولول بثره صغیرا است که
بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم
یا سودا علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و یا غاریقون
و بسنگ زر طلا کنند یا شیره انجیر خام یا بیخ انگشت یا سرکه و از آن
آهن قطع کنند و اگر خواهند قطع کنند ملافیون و دیگر بر وی نهند
و با اشنان سبز و زهره گاو و زنجار و شحم حنظل و نوشادر [illegible]

بسانیده و با اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ
آن سرخ باشد اگر در روی و سینه ظاهر شود آنرا بورق و مورد و آب سنوتیز
طلا کنند با صمغ بطم و صمغ آلو و کندش و کبریت و بوره با سرکه طلا کنند
المخیه بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و از آن صدید آید
علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا عفص و ورد او بعد طلا کنند
و زنجار و فوفل و مویزج در اتیج مساوی بکوبند و با عسل و زیت و سرکه باشند
ثوبا بثره خشن باشد که در عضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه
یا سرخ تیره و بر روی آن پوستی همچون فلوس ماهی باشد علاج آن
و در سودا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و خلطهای غلیظ و آنرا باهلیله زرد
و صمغ آلو و کبریت با روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا سیر
و پیه بط با روغن بنفشه بمالند یا بورق و مغاث با سرکه طلا کنند و در ابتدا
چوک و دوال صابون و روغن گندم [illegible]

هر یک ده درم ادویه ساده کبریت زرد هر یک یک درم نخود و پشک بز هر یک شش درم
بکوبند و طلا کنند و از ادویه سوداوی و طعام غلیظ احتراز نمایند قوبا بثره یابسه
از اخلاط محترقه حادث شود و اگر در روی بود علاج آن شقیقه [illegible] کنند و از
زنجاره
اشیاء حاره و تند احتراز نمایند و مرهم طلا کنند یا آهن بجوشانند تا از آن خون
آید پس بر سبهای طلی کنند جرب بثرات بشی که با آن حکه و سوزش باشد و آن از صفرا
و بلغم شور و اخلاط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و بعضی تر باشد [illegible] نباید و بعضی
و از آن صدید بیاید علاج آن فصد کنند و هر روز طلا از عناب و سپستان
و بنفشه و تخم کاسنی و بیخ [illegible] و نبات غذا ابو ماش و کدو و [illegible] دائم خورند
صفت
و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله با صبر و زنجبیل [illegible] سایند با این مطبوخ
سنا [illegible] درم [illegible] هلیله زرد پنج درم [illegible] ده درم شاهتره و بسته
بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افسنتین [illegible] درم آلو سیاه و [illegible] هر یک [illegible] عدد
عناب ده عدد و سپستان سی عدد بجوشانند و وقت فرو کردن [illegible] درم افتیمون

درخرقه

در خرقه کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و [illegible] درم
خیار چنبر و ترنجبین پانزده درم بر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و
و ماء الجبن با افتیمون و این حب مفید بود صفت آن هلیله زرد و سیاه
و کابلی و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یک درمی سقمونیا و [illegible] نیم دانگ نمک هندی
دانگی بکوبند و بآب شاهتره حب زنند و بعد از تنقیه چوب [illegible] را باد [illegible]
مجفف طلا کنند و کبریت زرد و [illegible] هر یک یک درم [illegible] ده درم
بکوبند و بار کرد طلا کنند آخر زیبق مقتول خرزهره قسط اقلیمیا نقره
کندش متساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه طلا کنند و نوره مغسول و
کبریت و کندش و خرزهره و قسط و حنا و زراوند [illegible] بکوبند و با
روغن گل و ماست و سرکه در حمام طلا کنند و بعد از آن باید که در آن
ورق مورد و آس جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن بصندل
و گلاب [illegible] بمالند و [illegible] حب مشک [illegible] روز استحمام کنند و [illegible] روغن

بنفشه و کندر و بادام تلخ و مر و سنا و مرداسنگ هر یک سه درم کنجد نیم درم
بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند **حکهٔ اعضا** بسبب بخارات حاده و اخلاط
حاره لذاعه حادث شود **علاج** آن فصد کنند و موضع را اگر با تمر هندی
و ترنجبین و نبات حل کنند و روغن بنفشه و کدو در اعضا مالند و گلاب و
خل خمر و اسبغول و خبازی در اعضا میمالند و اگر بسبب اخلاط بدن است اسهال
طبیعت کنند و اگر بخارات بیشتر که در تحت جلد متعفن شود **علامت**
آن عرق را که بدن بیشتر و در بعضی انواع استحمام بآب زاج و دریا و آب شور
مفید بود و بول کودکان در انواع مالیدن و مرتک و دام و خشخاش بکوبند — نافع مجرب
و با سرکه بمالند و مشت تخم را بواسطه ضعف و تولد بلغم ها حادث شود
علاج آن مداومت استحمام و تدهین مثل **باب ششم در جراحات و قروح**
جراحت تفرق الاتصالی است که در لحم حادث شود **علاج** او آنست که آن را
از غبار و روغن و موی و امثال آن نگاه دارند تا چرک در آن نشود که مانع

التحام

التحام شود و آن را ببندند اگر چند بار که متصل شود و اگر متصل نشود بباید دوختن
و اگر جراحت غائر باشد ذرورات ملحمه و مجففه استعمال کنند مثل کندر و صبر
و انزروت و زراوند و دم الاخوین و اگر آن را چرک و ریم بسیار شود از این ادویه — صدید و وسخ دار
با عسل سرشند و استعمال کنند و پنبه کهنه در آن آغشته تا از چرک پاک شود
الشقاق و فرزجها در مرهمها استعمال کنند **مرهمی** که گوشت برویاند
کندر و انزروت و ابیار هر یک دو درم مرداسنگ سه درم بکوبند و با
موم و روغن زیت مرهم سازند **ذرور** خون سیاوشان و انزروت زعفران
و مر بکوبند و در آن ریزند و جراحت مرکب آنست که با او ورم و
قطع عروق و عصب و الم و امثال آن باشد **علاج** آن فصد یا اسهال باشد
و تناول شربتی از تمر هندی و آب انار و نبات یا فقوع فواکه و اگر با کسر استخوان
بود ضماد جبر استعمال کنند و اگر با ورم بود ضماد آن با آب کشنیز و روباه
و سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد مرهم زنگار بر آن نهند تا بخورد

جراحات عصب جراحتی که بر عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم [علاجش] او آنست که از هوا و آب سرد نگاه دارند و آنرا بروغن زیت ممالیده بپوشند تا هم روز بگذرد و از حدوث ورم ایمن شوند و بعد از آن فرفیون و زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر متورم شود قلقطار پس یکدرم زاج نیم درم توتیا [illegible] مس و درم قنه نیم درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با نیم رطل زیت محکوک کنند و سی درم شمع با آن ضم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند و استعمال کنند و ادویه بارده قطعا [illegible] رها دارند و اگر آن جراحت متورم [illegible] جهت تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ سرایت نشود و بروغن داغ کنند و [illegible] را بروغن بنفشه و سپیده مرغ و [illegible] گاو مالند و اگر بر جراحت داغ واقع شود [illegible] داغ و غش رها [illegible] علاج آنست که صدف و زیت بیالایند و بر آن نهند [در روز] بگذارند تا از ورم ایمن شود و بعد از آن [illegible] استعمال نمایند

جراحات عروق جراحتی که در شرایین و عروق و ورید واقع شود علاجش آنست که [illegible]

برکه

برکه و گلاب بیالایند و در جراحت اکنند و اطراف جراحت مبردات قویه طلا کنند و مانند [illegible] نهند و [illegible] آتش آنرا [illegible] بنهند و بر جراحت نهند سنگی که آنرا [illegible] گویند و غبار آسیا با سپیده بیضه [illegible] و سیم بر آن آلوده کنند و بر آن نهند و ببندند

قروح بسبب جراحات [illegible] متعفن حادث شود و چیزی که از قرحه آید [illegible] آنرا صدید گویند و [illegible] غلیظ بود آنرا وسخ گویند علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار [illegible] بحسب قوت و حاجت [illegible] غذا [illegible] مرطبه [illegible] کنند و ادویه [illegible] و مجففه مثل [illegible] و زرد چوبه و ورق [illegible] و پوست انار و گل [illegible] مرهم سازند و استعمال کنند و اگر قرحه در اعضای [illegible] کندر [illegible] استعمال کنند و مرهم [illegible] شده [illegible] مرهم [illegible] سازند

ناصور قرحه که کهنه [illegible] [illegible] و آنرا [illegible] و [illegible] آن [illegible] و گوشت [illegible] باشد

ودوا بیمار رطوبت ازلی روان نبود علاج آنست که پنبه کهنه در آب تر کنند

و بر روی عضو بیالایند و دوایی اکنند و با گلاب و خاکستر زرد بسوزند و اگر

مغیلند نشوند لیکن فند و کوشتهای زرد و روازایل کنند بآهن یا داروهای

اکال یا داغ کنند **باب چهارم در کسر و خلع و فرقه ها آنکه** بعوق اتصالی

بود که عظم را حادث شود **علاج** آن اول فصد و تنقیه طبیعت کنند و عظم

را به بندند و اگر ازین خارش پیدا شود تک بندند و آب گرم بر آن

بریزند و عصا به را که گلاب تر کنند و بر آن نهند و نبندند و چون

دو سه روز بگذرد و ورم باقی نماند مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا

بر آن طلا کنند و اغذیه از هم مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر

با کر و رم پیش صندل و آب کاسنی و آب گشنیز طلا کنند و بر بندند و اگر

از آن خون آید کنند و مرهم الاخین بکوبند و بر آن اقاقیا بندند

و اگر استخوان پاره شده باشد و از گوشت جدا شده بیرون آرند و اگر

مفصل

متصل بگوشت باشد نیک باز بجای نهند و به بندند و معالجات واجب بجای آرند

خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون رود **علاج** او آنست که مفصل از

جای خود نگردد و حرکتی که او را میسر بود بتواند کرد **علاج** او آنست که مفصل از جای خود

برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد

وهن الیست که عارض عظم شود بواسطه بعوق انفصال را رافع شود **علاج**

همه آنست که عضو را بر فق بمالند و اگر از جای رفته باشد بجای نشانند و مورد و

مغاث و خطمی سحق کنند و با زرده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و

بیخ انار بری و مورد و سپید گل و بیلک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل

الملک طلا کنند و اگر ناآن ورم پیش فصد کنند و ماش و عناب و گلنار

و اقاقیا و فوفل با سفیده تخم مرغ طلا کنند **فرو بقط** اگر آن بعوق اتصالی

نباشد مغاث و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد فصد کنند یا

مومیایی که گرم بخورند یا روغن ماش و طین مختوم و آنکه هر یک نخودم را

رجع و از آنکه و رمی کنند و فعل از فق باز جای خود آرند و مجموع آنها آنست که مفصل

نخورد اگر گیرند بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین
طبع کنند و سرکه و گلاب و روغن زرد بمالند یا ورق مورد و گلنار
و پوست انار و سرکه و گلاب بکوبند و با آنک شکر و عود طلا کنند و اگر
سینه و شکم واقع شود و از آن ورم حادث شود قرص کلنار و قرص
کهربا با رب به تناول کنند یا گل ارمنی و گلنار و جوز سیاه با برگ مورد
بکوبند و با رب سیب تناول کنند و اگر بر عضل واقع شود بابونه و اکلیل الملک
و شبت و خطمی بکوبند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع
شود روغن زنبق و زیت و ناردین بمالند و اگر از آن التوای عصب
حادث شود مقل و خطمی و مرو زنگ با زیت طلا کنند یا دو ماه خلیل
بهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند و هنوز کم بود ورقه کشنیزان
بگلاب و آب سرد ترکنند و بران نهند و اعضا را او تار کنند
و اگر خار و انگشت در اعضا رود و نتوان برون آورد زراوند مدحرج

واشق

واشق و کندر و بیخ نی و علک البطم و زفت و دار شیشعان با مجموع
بعسل طلا کنند **سحج جلد** اگر بسبب ملاقات چیزهای درشت و
کشیدن ریسمان پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند
و خرقه بگلاب ترکنند و بران نهند و مرهم مرداسنگ و گل ارمنی
با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل بمالند و مورد و گل
سحق کنند و بران افشانند یا مرهم مرداسنگ و اسفیداج با
روغن گل و بنفشه و سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران معمول بود
و اگر بسبب ورمی حار در حالبین و عانه و اطراف مثانه
سحج حادث شود روغن حنا بران بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و
ورق بید و گل و سعد بکوبند و بران افشانند و شراب
عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند
حرق اعضا عضوی که باتش بسوزد علاجش آنست که در حال

نقیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران اندازند
و عدس مقشر بجوشانند و سپیده و بدان طلا کنند یا گل ارمنی با سرکه و گلاب
و با اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم
و روغن گرم سوخته شود پس از انکه آبله بکشند آب زیتون
سود کرده و خاکستر و گلاب سرد کرده بدان نهند و اگر آبله ریش گنند
و اگر مرهم اسفیداج با نوره بمالند یا ثبت چوب با نقیده بیضه نهند
عضو بواسطه باد سموم در آفتاب خیار کدو با شیره تخم قورک ها
سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه و کدو و اسفناج خورند و آن
موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات
آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف**
بسبب برودت سرمای سخت چون مویت عضو سخت کند رسد و گویند
و حرارت و مجارات را منقبض گرداند و موجب تعفن اعضا باشند

پس اگر

پس اگر سرما بار رسد و عضو متورم شود اعضا را پوستین و نمد گرم کرده اندازند
و موجب تعفن اعضا باشد و بحمام گرم روند و خود را نیز به گرم دارند
و نخود آب و کبک و تیهو و گنجشک با شیره گشنیز و توابل خورند
اما اگر اعضا متورم گردد با بونه و شبت و کاه گندم و اکلیل الملک و سبوس
و شلغم و کرنب و شیح و مرزنگوش و مرزنگ و برگ کاج و حلبه بجوشانند
و عضو متورم در ان نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشترها عمیق زنند
و در آب گرم نهند تا خون از ان روان شود و بعد از ان گل ارمنی
با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از شستن با آب گرم و سرکه بشویند
و اگر متعفن شود چنانچه نزدیک باشد که انگشتها بیفتد اطراف را به تیغ ببرند
و کرنب و روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا آنچه مستعفن شده
سفیده الفه رو باز تربک و ورق خطمی و خبازی بکوبند و با روغن
بنفشه بران نهند و بعد از ان علاج قرحه مسوکل شود **تشقق اصابع**

سبب برکه شدن و خاریدن اصابع اجتماع فضلات و بخارات بود
بواسطهٔ برودت هوا **علاج** او آنست که کلقند و سکنجبین مزوری تناول
کنند و نمک و سبوس و سلق بجوشانند و انگشتها در آن نشویند
و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر را بجوشانند و انگشتان
در آن نهند یا انجیر در شراب بجوشانند و انگشتان در آن نهند و ضماد بسازند
و اگر رنگ انگشتان تیره شود نیشتر زنند تا خون بیاید و عدس و رطب را
بجوشانند و طلا کنند **آکله** تعفن و فسادی بود که در اعضا ظاهر شود
و سبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع او شود یا سبب سموم — یا باشد هم
ردیه که مادهٔ آن سمی باشد ببینند که رنگ عضو متغیر میشود ابتدا تعفن
اقوا بعفوص و اقاقیا و ورق گل سرخ و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند
و اگر در تابستان بود در مواضع بارده ساکن شود و خیار کدو و برگ بید
پیش وی نهند و کافور و کاشنی تناول کنند و علامت تعفن آنست که — و خیار کدو هم

عضو

عضو سیاه شود و مسترخی گردد ادویهٔ اکاله استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود
و زیاده شود داغ کنند و اگر بهیچ نوع معالجه به نشود آن عضو را قطع کنند تا اعضای
دیگر سالم مانند **باب پنجم در امراض جلد و جذام** جذام علتی است که تعفن
در باشد و در روایت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که فر مروی — و مرویست
فر من المجذوم کما تفر من الاسد و این مرض را داء الاسد
نیز گویند و آن از غلبه و کثرت و احتراق سودا حادث شود و مزاج
اعضا و شکل متغیر گرداند و جثه کرف و آن بمرتبه رسد که اعضا از هم فرو ریزد
و باشد که متوارث گردد و انیت چون مستحکم شود علاج ممکن نباشد و سبب
فاعلی این حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد و سبب مادی آن
اغذیهٔ سودایی بود **علامات** ابتدای جذام حمرت لون و بدان باشد
خصوص روی مایل شدن بسیاهی و کدورت و ضیق نفس و
بحة الصوت و باریک شدن موی و ریختن و نشوق و حب
و منخر ل

وخوابهای هایل و بسر شدن لبها و ظهور عقد و اعضا و ترکیدن ناخنها علاج
آن در ابتدا فصد صافین و باسلیق و رگ پس گوش و خون بسیار
بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلابی از سپلوفرد و تخم کاسنی و بالنگ
هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک ده درم تناول کنند غذا
نخود آب و شوربا با شیره مغز بادام و اسفناج خورند و بعد از نضج
تام مطبوخ هلیله با تربد و افتیمون یا مطبوخ غاریقون و ایارج
و شحم الحنظل تلیین کنند و بعد از تنقیه که از تنقیه یکبار دو ماه بحمین با
این معوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک ده درم
غاریقون و بسفایج و افتیمون و اسطوخودوس و گاوزبان هر یک چهار درم
نمک نفط و سنگ لاجورد هر یک درمی و نیم بکوبند و سه درم از آن
شربتی باشد و بعد از تنقیه استحمام کنند و بابونه و شبت و بنفشه تر کرده
و بادام میمالند و پیه روباه و خرس و بط و سوفاق گاو نیز مفید بود

و اغذیه

و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و ماهیچه و شیر و ماهی تازه
خورند و حسو از نشاسته و قند و روغن بادام و شراب افسنتین و تریاق
فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت افعی و خرچنگ
در آن افعی مرده باشد و شیر زنی که تریح و جوان بود عظیم مفید بود
و از بقولات و کاسنی و کاهو و خیار مناسب بود و در موضع حارة
مرطبه مسکن سازند و از جماع و از مواضع بارده یا بسیار احتراز کنند
اما این علت چون مستحکم شود علاج آن فصد و اسهال بود و قی
در هفته دو نوبت و بعد از آن بدین ادویه طلا کنند صفت آن کبریت و قسط
هر یک ده درم و ورق صنوبر حب الغار هر یک [illegible] درم
بکوبند و با آب ورق حور طلا کنند اول روی سوخته موزنج هلیله سیاه
سوخته هلیله مساوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت برص آنست
سبوسه از بدن ایشان جدا شود برص سفید سفیدی است که در بدن [illegible]

پیدا شود و سبب آن ضعف قوت ممیزه و غلبهٔ بلغم و سوء المزاج
بارد که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که زخم
سفید و براق باشد و موی بران رسته و گوشت آن هم سفید
باشد و آن موضع از دیگر بشره فروتر باشد و اگر سوزن در آن فرو برند
رطوبتی از آن بیرون نیاید علاج آن هر روز جلاب از انیسون و بالنگو
و رازیانه و کرفس و گلنگبین تناول کنند غذا نخوداب و توابل خورند
و بعد از نضج استفراغ بلغم با آب و حب ایارج کنند با این حب
صفت آن صبر سقوطری مثقال تربد سفید [illegible] ایارج فیقرا هر یک درم
شحم حنظل مقل مصطکی هر یک دانگی ملح نفطی دانگی و نیم حب النیل
نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و بعد
از آنکه فرو برند شربتی گرم از شکر بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل
کبیر و ثرود و بیطوس و کرنب و دوالک از کرفس و عاقرقرحا تناول کنند

ارکم

بابرکه و خربق سیاه و سفید و مویزج و تخم ترب و سرگین کبوتر طلا کنند
یا مازریون با سرکه طلا کنند پس آبزن و بعد از آن حب الحدید و دور دوالک توتیا نار
بجوشانند و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق ابیض
سفیدی است که به سبب رطوبتی مخصوصه که طبیعت آن را دفع کند و در دواء دیگر برص
علامت او آنست که سخت سفید و براق نباشد و اندام سست بود و اگر سوزن در آن
فرو برند خون آید و موی آن موضع سیاه بود و اگر بشکافد آن [illegible] علاج
آن هر روز جلاب از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال
طبیعت بمطبوخ تربد و غاریقون و قی کردن [illegible] و بعد از تنقیه ادویه
در برص که رفت طلا کنند [illegible] بمالند و بعد از آن تخم حنظل و
قسطوریون با زیت طلا کنند [illegible] بهق اسود نشانهای سیاه
در بدن ظاهر میشود علامت آن آنست که چون آن را بمالند چیزی چون
سبوس از آنجا جدا شود و رنگ آن مایل بسرخی بود علاج آن و را [illegible]

فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و استحکام

و در طب پ بدن پوست پیچ کرد و مثل فوفل سیاه و شطرج هندی

و کبریت و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانها بود که بر روی افتد و مایل

باشد بسیاهی و آن بسبب صفرا و حرارت احتراق بود **علاج**

فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون

و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جو جو و قسط و بوره و فلفل و بادام

تلخ طلا کنند یا تنخ نیز و تخم ترب و جو جو بکوبند و کنجد سرکه [illegible] نمایند

و با سرکه و آرد باقلا و عدس و [illegible] تخم مرغ و شیخ بو خشه در اشنان

بکوبند و با آب گرم طلا کنند و شبی رها کنند و روز دیگر آبی که در او سبوس

و [illegible] سیاوشان جوشانیده باشند و یا زیبق بجنانکشند و با بادام تلخ

بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان و برش و نمش** نشان خالهای سیاه باشند که

نقطهای سیاه بشکل [illegible] همچون کلف که [illegible] شود [illegible]

[illegible] افتند و نمش قوبا سیاه [illegible] ابرند

خیلان

باشد که از فوهات عروق بیرون آید و محتبس شود و سبب برش

و نمش سودا باشد **علاج** آن فصد و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه تا دو هفته

که در کلف ذکر رفته طلا کنند اگر زایل نشود به ادویه زایل نشود [illegible] در وقت نماید تا

خون از او آید و نمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه مذکوره طلا کنند

بادشنام حمرتی باشد شبیه بلون مجذوم و در [illegible] ظاهر شود و سبب احتباس بخارات

که از دم متصاعد شود **علاج** آن فصد و ارسال علق و تلیین طبیعت بمطبوخ

هلیله و ترید و از آب گرم و سبوس بشویند و آب سرد بر آن ریزند و از

[illegible] کردن بارده احتراز نمایند **آثار قروح و آبله** از آنکه از قروح آبله بماند مرداسنگ

بروغن گل بپرورده و آرد نخود و برنج و بیخ نی و استخوان پوسیده و قسط

تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند یا مرداسنگ با اسفیداج و برگ [illegible] گاو زهره

طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب ضربه یا سقطه حادث شود و بعد از

سکون الم و حرارت باقی ماند فصد کنند و اگر خون در زیر پوست بسته شود

قبیح

و اشکال آن هیچ

بگشایند و خون بیرون کنند پس نوره طلا کنند [illegible] و سمر و نیل و مداد کرده

باشند و خواهند که زایل شود با آب گرم و سبوس و نوره بسیار بمالند

و ملک بلعم با عسل طلا کنند و بعد از آن رها کنند و با آب گرم و سبوس و نمک

در گرمابه بشویند و باز همان طلا کنند یا نوره در آن ریزند تا خون از آن بیاید

یا نوره و گندش یا مرهم زنگار یا دیگ ریم که بنهند تا موضع مجروح شود

پس مرهمهای مدمله بنهند **تشنج پوست** اگر پوست سر متشنج شود و از ان

خوب پیدا شود بسبب آفتاب یا استفراغ بسیار از دماغ یا امتلاء آن [illegible] سر شود

علاج آن اشربه و اغذیه رطبه و روغن بنفشه و کدو و شیر تازه در بینی

چکانند و بر سر بینی مالند و بنفشه و نیلوفر و خطمی [illegible] بجوشانند و سر را بآن

بشویند و لعاب بنکو و خطمی طلا کنند و اگر بآن حرارت و خارش بود سبب

آن امتلای دماغ باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند با ایارج و حب [illegible] و اسهال

آنگاه و بعد از آن تنقیه با ادویه مذکوره کنند **تقشر جلد** اگر پوست سر بر ماند سبوس خشک شود

و از ان

و از آن چیزی همچو سبوس جدا شود و سبب خلط سودایی بود **علاج** آن

هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی [illegible] تناول

کنند غذا اسفاناخ و شوربا با روغن بادام و بعد از نضج اسهال طبیعت بدین مطبوخ کنند

صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هشت درم بسفایج [illegible] ده درم

و ورق گل سرخ و نیلوفر و تخم کاسنی و بیخ کاسنی هر یک یکدرم اسطوخودوس

چهار درم آلوی سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد [illegible]

در یکمن آب بپزند تا ده درم و بعد از تنقیه ترطیب بدن بآب گرم و [illegible] استحمام

و در بینی روغن کدو روغن بنفشه و کدو و روغن مغز ساق گاو و از [illegible]

غلیظه و مولدات سودا احتراز نمایند و در [illegible] و عمل اسهال [illegible] نمایند که

بجزام منجر میشود **باب ششم در امراض مو** و آنچه تعلق بمو دارد و از جمله

داء الثعلب و آن [illegible] سبب کم دارد به پوست سر عارض شود **علاج** آن [illegible]

آب بنفشه و خطمی سفید و برگ چغندر و [illegible] و ورق کنند و اندک نوره [illegible]

یا برگ آس شسته در روغن و اندک سرکه بمالند یا زهره گاو و طین و قیمولیا

با سرکه طلا کنند داء الثعلب علامتش آنست که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی جدا آید

از آن داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه بیشتر بود و در منابت [illegible]

استوار یا بدو غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محرق بود علامات آن

حمرت لون و عظم و سرعت نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند

و شراب عناب و آب [illegible] و موضع را با آب [illegible] تا نرم شود ثم بمالند

یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم

محرقه بود علامات آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن [illegible]

و مطبوخ [illegible] و فاریقون و [illegible] بجز دل و سکنجبین عنصلی معتدل بود

و موضع را بجهت [illegible] و [illegible] و پیاز عنصل [illegible] و حب [illegible] طلا کنند

و اگر از ماده سودا بود تنقیه طبیعت بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس [illegible] و موضع را

به سیر و پیاز بمالند و کبریت زرد و خردل [illegible] و [illegible]

زنبق

زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علامات آن صفرت موضع

و پوست و قشف جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی علاج آن

هر روز جلاب [illegible] از آنچه مناسب بیند و موضع را با آب سلق و برگ بید و سوس

بشویند و سعد مطبوخ [illegible] کنند [illegible] بمطبوخ هلیله [illegible]

افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود

و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته و حضض و جو سوخته و کف

دریا بکوبند و با روغن زنبق بمالند و اگر پیه شتر و خرس و گرگ با سرکه بسایند

و طلا کنند یا کرکس در آن موضع بمالند موی بروید و داء الحیه را همین علاج

بود و در آن تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود اما اگر بجهت [illegible]

موی بسبب ضیق مسام باشد روغن استعمال کنند و بوره و زرد [illegible]

گاو و نمک و شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا [illegible] و [illegible] خرما

و وسمه مجموع سوخته با روغن زنبق طلا کنند انتشار شعر [illegible]

موی از قلت غذا و نقصان بخار دخانی ریزد چنانچه در نقاهت
وسل ودق تا علامت آن جعودت و غلظ شعر بود و موی را العقوبت
بر شوان کند علاج آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بادام و بابونه
و بادام سوخته و شیح سوخته با زیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق
مسام بسبب رطوبت بود علامت آن رقت و سرعت انتشار و چون
موی را بکشند بدانکه پوست کنده جدا شود علاج آن کثرت استحمام بود و دلک
موضع بخرقهای درشت و بعد از ذلک بزنجیف و شیح و بادام تلخ
بسوزانند و با زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز
کنند و توابل در طعام کنند و اگر بسبب تحلل بدن و سعت مسام بود
موی ریزد زیرا که بخاری که ماده موی است متفرق شود علاج آن استعمال
روغن آمله و مورد و هلیله و مازو تا جلد را کثیف کند صلع آنست که موی از پیش سر زایل
شود و آن اگر در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در اوان خویش بود ا... آب

و علاج

علامت آن ... علاج آن ... بود ... استحمام ... بسبب ...

و علاج آن همچنان باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی
بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم بود و وقت آن بعد از
چهل سال بود اگر پیش از آن سفید شود تنقیه بدن کند از بلغم و هر هفته
قی کند و از اغذیه بلغمی احتراز کنند و قلایای متوبله و گوشت بریشته
و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشتهای شکاری مفید بود و احیانا اطریفل
مربا تناول کنند اما چون سفیدی تمام حاصل شود خضابات را استعمال کنند
چنانکه گفته شد تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب یبوست کثرت
استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب بهیدانه
و زرشک طلا کنند و اگر با فراط یبس تنقیه بدن از سودا باید کرد
باب هفتم در آنچه تعلق بتزیین ابرو دارد اگر خواهند که موی دراز شود برگ ... بکنند
و کدو بکوبند و روغن مورد و روغن آمله یا غار با آن و مورد
و گل و آمله بکوبند و بر موی ریزند و اگر موی بشکند و ابرو کم باشد

یا دیر برابد حب النار و حب الخضراء و منو بادام تلخ بسوزانند و در ان
موضع بمالند یا پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که
موی بر عانه و زیر بغل بر نیاید بخون سلحفاة یا وزغ یا خایه مورچه
طلا کنند یا افیون و بنج و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که موی
بدا سترده بستر نیاید آهک مغسول آب ندیده و طلی زرنیخ و خاکستر
رز هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند
اما باید که پیش از آنکه طلا کنند و بعد از آن موضع را بروغن
گل بمالند یا آهک پانزده درم و زرنیخ سه درم بشیره جو نیک سحق
کنند و طلا نمایند و بعد از آن با آب باقلا بشویند و اگر خواهند
که موی جعد شود مرداسنگ ده درم مازو آمله هر یک پنج درم
بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا هلیله و آمله و ورق سرو کنار و صبح
بکوبند در موی بمالند و اگر خواهند که موی بلند شود بارد جو د

با باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که سیاه شود وسمه حبی درم
حنا پنج درم بسایند و بروغن گل چرب کنند و با آب گرم بسرشند
و رها کنند تا خمیر شود برآرد و شب در موی بمالند و بامداد با آب مورد
بشویند اق شقایق و گل باقلا سحق کنند و روغن شیره برابر آن
کنند و در آفتاب نهند و هر روز سه نوبت بمالند تا ده روز
بگذرد و بعد از آن در موی بمالند اق چهار جوز و مقل یهود بسایند
و بروغن زیت بجوشانیده و در موی بمالند اق پنج درم لادن
در بیست درم روغن مورد اندازند و شبانروزی بگذارند پس
بآتش نرم بجوشانند و بموی بمالند اق جوز سرو و برگ جوز بسایند
و بر سیاه شان در شب بنهند و اقاقیا و آمله هر یک شش درم
مس سوخته پوست جوز هر یک ده درم بکوبند و با آب بسرشند
و بمالند و اگر موی چنان باید که چون کتان است و دستار و کلاه

چون قی کنند بقی عادت باید کرد و بعد از قی اطریفل شاهتره باید کرد و در آب

دریا و آب نمک و پودنه بشویند یا سبوس و نوشادر بیامیزند و موز و

بلوط و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند **حفظ بشره** اگر خواهند که

پاک و سفید گردد هر بامداد سکنجبین با شراب سیب شامی یا گلاب تناول کنند

و گوشت ماهی سبک با پیاز خورند و از اغذیه غلیظه و حریفه احتراز نمایند

باقلا و نخود و جو قرص و مغز بادام تلخ هر یک ده درم کثیرا نیم درم بکوبند و بشیر

بر سرشند و در روی مالند یا تخم نی و تخم ترب و خربزه و پوست عدس و

اندرون خیار که در پرورده شده وی بکوبند و با آب جو طلی کنند و اگر

خواهند رنگ روی سرخ شود گوشت بره و شیر تازه و پیاز و سیر و جوز و امثال

آن تناول کنند و استحمام کنند و روی با آب گرم مالند و اسفیداج

رصاص سودک بر روی مالند **فساد لون** اگر بسبب ف... در مزاج طحال

یا کبد بسبب **علامات** ... ضعف این اعضا **علاج** ... تقویت این عضو و اگر بسبب غلبه

فضلات

فضلات بود همچون یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول

چیزی بود که فساد لون بود چنانچه در کثرت اکل ماهی و بادنجان و کثرت ... و

لون حادث شود و از تناول اغذیه حاره صفرت لون ... و از ...

و اکل طین بحسب لون متغیر شود **علاج** او آنست که از اشیایی که بسبب حدوث

اجتناب نمایند و اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و ادویه مجلیه مثل تخم خربزه

و سبوس و آرد باقلا و نخود و اشنان در روی مالند و اگر بسبب کثرت

صوم و جماع و مرض و شدت کرما بود اغذیه جیده الکیموس کثیر الغذا

تناول کنند مثل گوشت بره و تذرو و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم

مرغ و انگور و انجیر رسیده و حلوای پرورده و اطریفل تناول کنند و از

ریاضت و تعب احتراز نمایند **فصل در** ... آن حدت و آن تغیر را کلف

و عفونت اخلاط ... و سبزه

همچون حرکات جماع و ... غسل جنابت و تناول ...

در تحریک مواد ردیه بظاهر بدن همچون سیر و پیاز و تندیه و خردل و حلبه و حلتیت
و ادخان و جرجیر و آنچه بشابه او بود **علاج** او آنست که هر روز شربتی از مرهم تمر هندی
آب انار ترش یا نبات با سکنجبین و عرق گل و بید با آب سرد تناول کنند و
تسکین بدن مطبوخ فواکه یا نقوع آن فرمایند و [illegible] یافت و [illegible] بیند احتراز نمایند
و مورد و شب یا نجوشانند و موضع را بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ
بکوبند و بران مالند یا مرداسنگ و اندکی کافور با گلاب بسایند و طلا کنند و ورق
گل و توتیا و سعد و سنبل بسایند و بمالند یا توتیا را که اندکی چند درم و نعل مکرم بکوبند و القلاب
سرشته و قرص سازند و در وقت حاجت با آب بسایند و بران مالند و کنگر
مطبوخ از ده آلو و پنیر عوض نمک کنند و اگر رایحه منتن از اکشان یا [illegible] بسبب [illegible] بهی متغیر شود
فصد باسلیق کنند و مطبوخ هلیله تنقیه کنند و از اطعمه و اغذیه مذکور احتراز نمایند
و در آب سرد نشینند و اگر وقت [illegible] منقضی شود گل ارمنی و مرداسنگ و گلنار
و توتیا و حنا [illegible] بکوبند و با آب [illegible] و مورد طلا کنند

واگ

و اگر آن موضع متقرح شود سیب عرق [illegible] و گلاب بشویند و [illegible]
و گزمازج بکوبند و بران افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زرد [illegible]
بمالند و اگر بوی ناخوش شود تنقیه بدن بحب ایارج و قرص [illegible] کنند و
توتیا و ورق سرو و مرداسنگ و جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با آب مورد و طلا کنند
والله اعلم بحقایق الامور

مقاله پنجم در ذکر زهر و حیوانات زهردار و همچنانکه
دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب

باب اول در زهر و علاج آن
معرفت نوع و واجب است تا استعمال کنند معرفت خطا [illegible] و اجتناب تا ازان
احتراز نمایند پس کسی که خائف باشد از آنکه او را زهر دهند باید که طعام و
شراب از دست هر کس نخورد و در گرسنگی و تشنگی و در جایی که محل توهم باشد
حاضر نشود چه اثر زهر در این حال بیشتر و زودتر باشد و باید دانست که زهر
در ترشیها و شیرینیها و چیزهای [illegible] و چیزی که بوی آن [illegible] و تلخی [illegible]
و اگر این توهم باشد باید که هر روز دو سه دانه انجیر خشک بخورند و [illegible]

و تریاق اربعه با خود دائم داشته و هرجا ناخورد و باید که مردم همه چیزی که
نشناسند نخورند و نبویند و بدست نگیرند و در زیر درختهای
بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ نخسبند و در آب
و جویهای روان ننشینند و روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند و
پس بخورد و هرگاه که تا اثر زهر با کیفیت بود یا اکال همچون زرنیخ و ناخن و لهیب بود همچون
فرفیون یا مخدر و مبرد همچون افیون و مرداسنگ و آنچه بجوهر تاثیر کند همچون بیش
و مرارت بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکند و قی
کند و معده را پاک گرداند و شیر و نمک بخورد و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده
تا علاج آن کنند و بعضی ازین و بعضی استدلال توان کرد و اگر بعینه معلوم نشود و
اگر در معده و امعا حرقت و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی ازین باشد دلیل
آنست که زهر حار بوده است قی کنند و روغن گل و بنفشه و نقوع
فواکه و لعاب اسبغول و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام

یا گوهر الکه یک معده بود و

باشد

باشد برف سرد کنند و یا بشامند و خیاره و کاسنی و خیار کدو و شفتالو خورند
و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند **تریاق طین** حب الغار و
طین مختوم هر یک سه درم اریسارون دو درم بکوبند و برب توت برسرشند و مثقالی
از آن بخورند و این حقنه بکار دارند **صفت آن** بنفشه نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان بیست عدد جو نیم کوفته کفی روغن بنفشه بادام بیست درم و اگر
سبات و جمود اعضا و زوال حس محسوس شود زهر بارد بوده است گرم آب بکنند
با بیر و سداب بیاشامند و تریاق اربعه و مثرودیطوس مثقالی بخورند یا نوف
فلفل و عاقرقرحا و قردمانا و قسط و سداب هر یک درمی در حلتیت چهار درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی بخورند **ادویه** که با سموم مقاومت کنند شکوفه
باقلا و ابهل و برنجاسف و گوشت زرنگ و سرگین خرگوش و تخم شلغم و
پرسیاوشان و خیار زه و اذخر و سنگ خرگوش و آب ورق سیب و گل ارزن
و هرگاه که زهر با مشک بود چون زرنیخ و مرداسنگ و اسفیداج و زنگار

و زنگار و براده آهن و زنگ آهن و زاج و اسرب و شب یمانی یا حیوانی بود

چون زراریح و ارنب بحری و بیش و ضفدع و زهر افعی و پلنگ و ماهی

و شوریا نباتی بود همچون بیش و دفلی و سنبل و الباذنجان و یتوعات و مازریون

و سقمونیا و بلادر و فرفیون و زهره و خربق و پوست بیخ و تربد زرد و سیاه و دوا

و بنج و جوز ماثل و شوکران و حماض و کندش و تولهای که تقیه کرده اما معدنیات

و آنچه سفیدی منی قاتل بود و از شرب آن درد شکم و اسهال و نفخ حادث شود

علاج آنست که تخم شبت و ترب کوفته باشند و با اندک بوره و عسل با آب

و قی کنند مکرر و اگر با آن سبج چون سبوس طین با روغن گل و شیر داغ کرده

اما زیبق ناکشته درد شکم آرد علاج آن قی و شرب شراب کهنه باشد و اگر

زیبق در گوش رسد موجب تشنج و اختلاط عقل و وجع شدید بود و برای

یکبار پا بایستند و سر را میل بدهند و در سینه و روغن گرم در گوش

و بکشند عطسه آرند و دیگر بنها برون نماید میلی که از رصاص بود در گوش کنند

ولعدا ان معلق شود و بیرون آید **زنجفر و سنگ مرده سنگ** اعراض آن چون

اعراض زیبق مصعد بود علاجش همان **مرداسنگ** از شرب آن قولنج و

و ثقل و معده و امعا و ورم بدن حادث شود **علاج** تخم کرفس و شبت

از هر یکی دو درم بکوبند و بوره نیم درم عسل ده درم در آن حل کرده

و مکرر قی کنند و جوارش سفرجل و مسهل و فلافلی و شهد در آن و تحلیل

هر کدام که پیش بخورند غذا الضعیف آب با گوشت مرغ و مکلب

اسهال و ادرار **اسفیداج** نوعی از سنگ که باشد و از شرب آن

قولنج حادث شود ما والعسل و لعاب بکو و بهدانه تناول کنند و اگر

بیخ سقمونیا نیم درم شکر ده درم بیاشامند **اسفیداج** از شرب آن هوا

وسعال والم معده و خشکی دهن و تمدد و استرخای عصب حادث شود

زبان سفید آرد و بول سیاه شود و بیخ **علاج آن** طبیخ شبت

سقمونیا با والعسل تناول کنند و تخم کرفس و انیسون در آن بکوبند

دو فولادات

دیگر منفعت ندهد جمعه کنند **زنجار فرنگ** از خوردن آن پیچیدن شکم و قروح امعا
حادث شود و درد معده و خشکی دهن و عسر البول و اسهال دم و خناق و غشی
و برودت اطراف حادث شود و **علاج** بول کنند اهک با بول بیرون
آید **علاج** بزرگ و درجه و خیار بخوشانند و با عسل یا شیر بدهند و قی کنند و شیره و لعاب
بزرگ و [illegible] بخورند **برادهٔ آهن** خوردن از
آن درد شکم و لهیب و صداع و خشکی دهن حادث شود **علاج** [illegible] و شیر
و روغن بخورند و روغن [illegible] و زلقات
[illegible] **شبیه خانق** از شرب آن سعال شدید حادث شود **علاج**
شرب شیر و مسکه و روغن [illegible] و چیزهای چرب **نبات انجبار** [illegible] بدترین زهرها
و از شرب آن ورم لب و زبان درد و دوار و غشی حادث شود **علاج**
تخم شلغم بکوبند و با روغن کهنه بیامیزند و مکرر قی کنند و بعد از آن تریاق
کبیر و مثرودیطوس [illegible] بخورند و با اندک مشک بخورند و تریاق [illegible]

پنج کرم است **قرون سنبل** از شرب آن سودا و اعراض برسام و بول
دم حادث شود **علاج** آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و دوغ
بخورند و آب خیار کدو با شیره جو و لعاب اسبغول ترکنند و ماست با برف
ترش مفید بود **افیون** از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لدوغ
معده و فواق حادث شود **علاج** آن قی کنند و روغن مسکه [illegible]
[illegible] قرون سنبل **یتوع** نباتی بود که از آن شیری بود چون شیره
انجیر و چون بچکند از وی ظاهر شود و از یتوعات آنچه ظاهر شود و آنچه مشهور است
[illegible]
و از این الباب اگر قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود و [illegible]
آن در ابتدا شرب شیر و روغن مسکه کنند و بعد از آن [illegible]
قرص طباشیر و قسط و قرص کهربا با رب به و سیب [illegible] بخورند
و [illegible] قاتل [illegible] و در شرب آن برف [illegible] نخست

و سه درم شیر عشر قاتل باشد و در شرب آن برف نادر خلاص شود

سقمونیا دو درم از آن قاتل باشد و کرفا آن مردع کنند و برف

و آب به و سیب تناول کنند مازریون دو درم از آن قاتل شد

و از شرب آن قی و اسهال دم و لذع احشا و فواق و الم جمیع بدن

حادث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر نفع نکند

تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از سکون

قی و اسهال آب کاسنی با سکنجبین خورند غذا از رشته دفلی

خرزهره است بسیار از آن مهلک باشد و اندک از آن موجب

کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد از آن

لعاب بهدانه و مرو رشته با روغن گل تناول کنند و طبیخ کرنب نمایند

و نبات سنبد و شیر چینها و چربیها خورند و حلوا حلبه معطه قند بلادر اگر چه بعضی

مردم میخورند و مضرت نمی‌بینند لیکن در زمان التهاب و حرقت فم معده

اسنان و خشونت آنها و در دهن و لب حرارت شود و گویند فادزهر

آن خوردن است علاج آنست که روغن بادام بخورند و نشاسته اگر

و اسفاناخ و مغز بادام تناول کنند و روغن بنفشه در بینی کشند و

و اگر آب انار بر پای ماشنده و در آب سرد نشینند کندش شرب آن موجب خناق

و غثیان بود خربق سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود غاریقون موجب اسهال و خناق و تشنج

و خفقان و وقت زبان و حشو و نفخ بسیار بود تربد زرد و سیاه نیز چنین بود و علاج

مجموع قی است و تناول شیر و روغن و اسهال آن بر لعوقات و ادوار

علاج کنند لبوب از تناول مغزها که گفته شد مثل جوز و فندق و پسته غثیان

و عطش حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن تناول حموضات افیون مازریون بود

شرب بسیار آن موجب کراز و خدر شود و در و تشنج و تاریکی چشم از آن حادث شود

و دو درم از آن قاتل باشد خصوصا که با شراب خورند علاج آن قی کنند

و حلتیث و فلفل و اهل است و ریخته با شراب خورند و ریخته با شراب کهنه

و بعد از آن روغن قسط و ناردین بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه بکار دارند

جند بید ستر اگر کهنه شود زهر قاتل است و از آن اعراض و برسام حادث شود

علاجش آن قی باشد بعد از آن تناول حموضات مثل ترنج و لیمو و سرکه و دوغ

گاو با برف **بزر البنج و عنصل** اگر تناول هر دو کنند قروح امعاء و سعال حادث شود

علاجش قی کنند و بعد از آن شراب سفنجبین و لعاب بهدانه و سکنجبین **جوز ماثل** هیچ کدام از آن

نیم مثقال و اعراض آن دوار و سبات و سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد

علاجش آن قی باشد به آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد از آن شراب ریحان

و روغن زیت و ناردین بدن بمالند **برنج** اعراض او همچون اعراض

جوز ماثل باشد **علاجش** آنست که بخواب رود و موی سرش بکشند تا قی شود

و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند تا قی کنند **شوکران** از بزر آن

خناق و برودت اطراف و ثقل بدن و تاریکی چشم حادث شود **علاجش**

قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و سیر و قرنفل و انجدان نیز

مفید بود و روغن گاو و فستق تناول کنند و شکم آب گرم کنند و تحمید نمایند

عنب الثعلب موجب کدورت لون و جلد و خشکی زبان و فواق

و قی خون و سحج بود **علاجش** آن قی کنند و شیر تازه و شیر خر بیاشامند و بادام

تمر و نخود با مرغ خورند **کشنیز تر** هر که بسیار خورد او را دوار و سدر و

اختلال عقل و بحة الصوت و غشیان و سکر و غشی حادث شود **بزرقطونا**

نبض و قوت ساقط شود و بدن سرد گردد و ضیق نفس و خناق و خدر

و غشی حادث شود **علاجش** هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت و عسل و بوره

و بعد از آن بیضه مرغ نیم برشت خورند و فستق و فلفل و دارچینی با شراب

مفید بود **کماه** انچه ~~...~~ آنکه سیاه رنگ و دیگر ... و آنکه بزرگ بیشتر قاتل بود

و اعراض آن خناق و ضیق نفس و قولنج و عرق سرد بود **علاجش** آن قی

کنند با آب ترب و قوذنج و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف

با انگدان بخاری بیاشامند و تریاق اربعه و معجون فلفلی و جوارش فلافلی

بانراب

وکمونه با شراب بخورند کسبره فربه تغاول کنند چون نباتیت فسرده باشند و سرد

شده باشند بعد از ان هیضه حادث شود و قاتل باشد علاج قی و تعبیه معده

بشیر حیوانات از جمله ذراریح قاتل باشد و از ان وجع مثانه و ورم قضیب و عانه — بلکه ورم نو

و بعدین شکم حادث شود و بول نیاید و اگر آید چون خون آید و گاه بود که

سیخ و غشیان و اختلال عقل نیز حادث شود علاج آن قی و روغن گنجد

بعد از قی شیر و لعاب به دانه و بنگو با تب و ترک یا بکس تنادول کنند

و در آن قفا جوب و روغن بادام و پیه بط و زرده بیضه با عسل مفید بود و روغن

کل با سفیده تخم مرغ بزنند و در احلیل چکانند وزغ و حربا از تناول آن قی

و ورود ال حادث شود و تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن جوز

و استعمال معالجات ذراریح ضفادع از اکل آن خناق و تاریکی

چشم و کمودت لون و دوار و حرقت حلق و اختلال عقل و غشی و تشنج

حادث شود علاج آن با آب گرم و زیت و بعد از ان حمام گرم روند و ...

بروغن قسط و نار دین و زنبق بمالند شوکران چون گوشت بز ان کشنده تحلل

باید که سرکه نیک بنوشند تا با درد ان ورزد و اگر بنوشیده و از ...

هیضه و اسهال و اختلال عقل و سبات حادث شود علاج آن

قی کنند و بعد از ان رب سیب و به با طین مختوم بخورند و معالجات هیضه

بکار برند و در ان روز از خواب و حمام حذر نمایند سمک بارد چون

ماهی سرد خصوص که در ظرف مسی نهاده باشند قولنج و ضیق النفس و غشی

و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و تریاق اربعه و سحر ... بتقلا ...

و شراب صرف مفید بود مرارة افعی زهر قاتل است و معالجه — و در ان مفید

او قی بمیه متواتر کنند و شیر و روغن و آب گرم و بعد از ان تریاق

کبیر و شرو دیطوس و فاد زهر و دوا المسک بخورند مرارة نمر زهرها

او اگر از تناول آن شبا عت بگذرد قی کرانی و یرقان بود و ...

صرا از دهن و بینی شارب آن آید علاج آن قی متواتر و بعد از قی

طین مختوم نیم مثقال حب الغار نیم مثقال بنزر مایه آهو سه مثقال و نیم و لحم آب
و هر یک درم بکوبند و بعسل سرشند و دو مثقال تناول کنند طرف
ذنب ابل برو بنابل گاو کوهی زهر قاتل است و از ان غشی و کرب حادث شود
علاج آن را قی کنند و بعد از ان فستق و فندق تناول کنند دم ثور
اگر خون گاو تازه بخورد خناق و غشیان حادث شود علاج آن را
و مسهل و قی کردن در بیماری نشاید و ادویه که در بستن خون شده بل
در معده مفید بود مثل انفحه خام و کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب
عق
انفحه و فلفل و بیخ الکبر ان و بنزر مایه خرگوش با سرکه و شیر مفید بود
دواب از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب حرارت و تورم روی
و زبان و سیلان عرق و تنفس در بیمار حادث شود علاج آن را قی کنند
با آب گرم و روغن کنجد و بعد از ان ... و طین مختوم و شراب و روغن گل
مفید بود لبن متغیر فاسد شیر که متغیر شده باشد اگر بخورد ازو ...

حادث شود علاج آن قی کنند و روغن ناردین گرم کنند و در معده
بمالند و شیر اگر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد با نفس بود
علاج آن بنزر مایه خرگوش با ادویه ترکه تناول کنند و فودنج ... دم ...
پاشا شده باب دوم در گزیدن ... اگر کسی را چیزی بگزد و ندانند که آن
چه بوده است باید که بالای موضع گزیده را محکم ببندند و کسی زخم بمکند
مضمضه بروغن گل کرده محجمه بکنند و اگر وجع نهایت بود حجامت
علق کنند و شکم ... و کبوتر و فودنج و کبریت و خاکستر چوب انجیر با بول
در که بر موضع طلا کنند و زرنب و بوره و نمک و سیر صحرایی
بزر و میان و ... و حلتیت مفید بود و تریاق کبیر
و تریاق اربعه تناول کنند و با عوارض که ظاهر شده ... اگر
استدلال کنند تا علاجی که خاص آن است بعمل کنند چنانچه گفته
لدغ حیات مارها نوعهاست و بدترین آن افعی است و علامت ...

... علاج آن ...
۶ ع ق منتش

حادث

آن آنست که از موضع گزیده خون آید و بعد از خون صدید متورم شود و رنگ آن
سبز گردد و خشکی دهن و التهاب و عرق سرد و تواتر نفس و غشی و عطش
و فواق و عسر بول حادث شود علاج او آنست که بر جراحت به نشتر شرط
کنند و محجمه بر آن نهند و مضمضه به شراب ریحانی کنند و بعد از آن روغن
گل و الکام مص کنند و بر آن مبالغه کنند و بعد از آن ادویه جذابه مثل
سیر و پیاز و بوره ارمنی و زفت و جاوشیر و فرفیون بر موضع نهند معقد نفع
و اگر مقصود قطع تو اگر دست و انگشتی شد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم بماند
و اگر خروسی بریان کرده همچنان گرم بشکافند و بر آن موضع نهند مفید بود
و تریاق کبیر و مثرودیطوس و تریاق افاعی تناول کنند و سیر و پیاز
دکنند تا و حل با شراب بخورند و افتیمون و تخم کشوث هر یک دو درم
زراوند مدحرج و جند بیدستر هر یک نیم درم بعسل سرشته د سه درم
از آن با شراب تناول کنند و روغن و گوشت را گنجشک کرده

شوربا خورده و مقدار سه درم سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعا
بخواب نروند و میان آب ترش نشینند و اگر جمیع بدن متأذی شود
ادویه و اضمده بکار دارند و گویند اگر پیاز بحری بخایند و آب او فرو برند
و ثفل او بر موضع نهند مفید بود و سداب و مرزنجوش و برگ سیب و
مخلصه و حلتیت با شراب در دفع سموم مفید باشد و بول آدمی بر آن آورده اند
معجون نافع حب الغار و زیبار و زنجبیل و زراوند مدحرج هر یک نیم درم سداب
بری کنند هر یک چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و با شراب سرشته لعوق کنند
و مثقالی با شراب بخورند و گویند مهره مار با خود بیاویزند و لب بیاویزند و
مفید بود لدغ عقارب عقرب ماده بزرگتر بود و گزیدن آن
سخت تر شد از گزیدن عقرب و خفقان و استرخاء بدن و برودت
اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کنند و سیب و علاج او
آنست که بالای موضع ببندند و آنرا بشکافند و عقرب را بکوبند و بر جای

آن نهند و حلتیت و بیرو و عاقرقرحا و مو و فندق و برزک و کبریت و نمک

و علک البطم بر آن طلا کنند و اگر موش یا ضفدع زنده بگیرند و دو نیم

کنند و بر آن موضع نهند مفید افتد و انجیر خام و برزک و سداب و حنظل

با عصارهٔ سداب و نمک و بادروج و بیخ عنصل و عصاره بخورند قوی

تر مفید بود و بیخ اشتین و کبر و ورق او و کاسنی بری بکوبند و بعسل سرشته

و صبی را دو دانگ و دیگران را چهار دانگ با شیرهٔ جوز و دو درم سداب و

حلتیت و از هر یک نیم درم بکوبند و با انجیر سرشته و سه درم بخورند

و قرو ماناو حلتیت و سعد و سکنجبین با شراب مفید بود و از ادویهٔ

مفتحه خاصه کرفس احتراز نمایند و اگر کرفس خورده باشد و عقرب بگزد جلا حمی

بیابند و اگر زنبور و بادروج خورده باشد مضرت نرسد **و از مجربات**

در لدغ عقرب مخلصه را در آب بجوشانند و موضع لدغ را در آن بنهند تا بهتر شود

حیوانی با ما وقیس بوق کا در آن لب نهند و در آن موضع نهند نیز جائز

و عرق گاوزبان و شربت خورند و غذا نخوداب مرغ و نارنج و از ادویه

نیم مثقال بخورند و قدری در موضع لدغ عقرب بمالند و نوعی دیگر از عقرب هست که آن را

جراره گویند و آن خورد باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد

و در نواحی اهواز و خوزستان و عسکر بسیار باشد و چون بگزد بعد از

گرم روز زخمه و از آن خلاص یابند و الحال باید آن فصد کنند و

نیز با شیاف موضع را محجمه کنند و جند بیدستر و فوقین طلا کنند

و حولا از آن ... طلا کنند و این تریاق دهند و کاسنی و

خشک و ... با ... و کثیر ... بکوبند و با آب سیب

سرشته و دو درم با شراب سیب ترش بدهند و اگر از آن التهاب شدید

حادث شود شراب سیب و قرص کافور و اگر طبع ممتنع شده

حقنه کنند و اگر از آن متورم شود فصد ... و آب کاسنی و

سکنجبین غرغره کنند غذا غوره و انار خورند **رتیلا و عنکبوت**

و الا از تریاق اربعه نیم مثقال بخورند

و قدری بر موضع لدغ عقرب بنهند

و شراب حماض و عرق گل و

گاوزبان شربت کنند و غذا

نخوداب مرغ خورند

رتیلا نوعی از عنکبوت است و بر وی نقطهای سیاه بود زرد و یک

او را دو شاخ است که بدان بگزد و او را اصناف است و بدترین آن مصری باشد

و آن شبیه است به پروانه و بعضی سرخ باشند و بعضی سیاه و بعضی کبود و بعضی

زرد و **علاج** گزیدن رتیلا آنست که موضع را محجمه کنند و بحمام روند و آب گرم

بران ریزند و موضع زخم را به برادهٔ سنگ و خاکستر چوب انجیر و آهک تقمید کنند

کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند با این تریاق **صفة آن** فلفل زراوند

ایرسا ناردین عاقرقرحا و توزیره کرسنه بوره ارمنی [illegible] جاوشیر

و دارچینی میعه حب البان سرطان نهری است و بکوبند و با آب کرفس سرشته کنند

[illegible] درم تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت ریاح و قراقر در شکم

و قشعریره و برودت اطراف و [illegible] شود **علاج** آنست که

بحمام روند و عرق بکنند و شونیز و سداب [illegible] درم با شراب صرف

بخورند و نوعی از عنکبوت است که آنرا عنب گویند سیاه و کوتاه

عنب ا

بود

بود و گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث

شود و زهر حادث بود **علاج آن** فصد کنند و ترشی و نبات با آب خیار [illegible]

تناول کنند و تسکین طبیعت بطبیخ فواکه کنند و اگر آن موضع متقرح شود

وقت [illegible] و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوع دیگر است که آنرا

مهنک گویند و آن عنکبوت سفید است و بر وی نقطهای سیاه باشد و

[illegible] کوتاه و [illegible] گیرد و از گزیدن آن حکه حادث شود و

از [illegible] و روغن گل طلا کنند و بیخ کرفس در سرکه بجوشانند و [illegible]

و نوعی دیگر است که قوایم آن بسیار دراز بود و از گزیدن او وجع

معده و غشی و عسر بول حادث شود و قولنج او را **علاج** او همچون [illegible]

قمل النسر نام است چون قرادی خورد و از گزیدن آن رعاف و نفث و بول الدم

حادث شود **علاج آن** [illegible] سیب و به با آب برف تناول کنند و شیره تخم

و آب کاهو و کاهو ضماد کنند و [illegible] و طین مختوم و جدوار با شراب [illegible]

بخلاف دیگر عناکب که

بران ریزند

و موضع لدغ را آب کاهو و صندل سرخ و خاک در تر طلا کنند **زنبور** بعضی بزرگ باشد

علاج گزیدن زنبور آنست که موضع را به نشتر یا سوزن فراخ کنند و بعضی ... شند

و شراب غوره و ریباس و لیمو یا عرق گل رسیده تناول کنند و آب زنان ...

و آن ضماد که در پاش شده موضع را آب خاکشیر یا ... و در و باد تر بیک طلا کنند

یا آب بنگو یا آب انجیره برگ و غوره و ... و ورق کنجد طلا کنند و از ...

مکس نحل نیش در عضو رها کند **عصابه** بیازی که ... بگویند و تنهای خورده ...

در موضع رها کند **...** آنست که ... بیرون آرند و گویند ...

... بیرون آید یا خاکستر و ... تا برود

و موضع را مس کنند و در آب گرم نشینند ... و از ...

سام ابرص نوعی از وزغ است و او ... دیده ... سیاه ... و در ...

بوده و ... در عضو رها کند **علاج** او آنست که پاره ... بخند

و در آن موضع ... و ... نگذارند ...

برقش جدا کنند تو فرمان بیرون آید باقی علاج او همچون علاج ... باشد

سالارمند و این است شبیه بعصایه چهار پای دارد و دنبالش کوتاه ... و اکرم

افتد آتش را امیار کند و یا بسوزد و از گزیدن آن وقت شدید و وجع و التهاب

و ورم زبان حادث شود **علاج** آنست که موضع را بمحجمه مص کنند

و شیر با لعاب بنگو و بهدانه و شیره تخم تورک یا روغن گل و بنفشه تناول

کنند و مسکه و مرقهای چرب و عسل و ... و گوشت صفدع و خایه

سلحفات بر موضع نهند **ادلبه او بعین** ... باشد و ... طلا کنند

و نوعی از وزغ است که او را ... شد چون ... در عضو ... و ... وجود

و حرکت کنند **علاج او** آنست که بکوبند و بدان موضع نهند ... و اندر

و پوست بیخ کبر با شراب بخورند **صفادع** آنچه ... باشد گزیدن او ...

علاج آن چون علاج ... باشد و آنچه ... بود

او ورم عظیم پیدا شود و ... بر جهد ... افتد و اگر ... رسید ... و

دخود ... قدر

و چارپایان دده

رساند علاج آن تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و معالجات رتیلا کنند باب

سیم در گزیدن آدمی اگر آدمی محرور و در حالت خشم یا گرسنه گزیدن او صعب بود علاج آنست که

زیت بمالند و اقراص بقلا بر گزیدگی رادیانه و عسل یا خاکستر بزنند و بر گزیده طلا کنند و اگر

متورم شود مرداسنگ و حنا و زیت و پیه و شمع مرهم سازند و بمالند عض

گرگ و سگ دیوانه گزیدن هر جهت این حیوانات را زراوند و ارسا و عسل طلا کنند

و بعد از آن سرکه بشویند و مرهم از ارسا و زنگار و پوک نوره و نوره با آس و شمع

و زیت بمالند عض شیر و پلنگ زردی تخم مرغ و سرکه بمالند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند

و بعد از آن پیاز و نمک و سداب و باقلی و بادام تلخ بکوبند و با عسل طلا کنند

یا ورق خیار و فودنه با سرکه و نمک یا شراب یا کفچه بر آن نهند عض کلب کلب

سگ دیوانه بود و از گزیدن او وسواس و فکرهای فاسده و اختلال عقل و ذوق

و تشنگی و فریاد کنند و از آب بترسند و دور شود و هر چه که آواز سگ کنند و

مردم گمرده اگر گریان نگزد و فضله آب و طعام ایشان بخورد او هم این حالت شود

بعضی

بعضی را این عوارض پیش از شش ماه و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ را نوع

در بیع دیوانه شود علامت سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه بود و از شراب و طعام

نخورد و از آب بگریزد و چشم او سرخ بود و گوشها او بخفته چون مستان براه رود و آواز

او گرفته باشد و چون شخص بیند حمله کند و سگان از او بگریزند اگر کسی را بگزد و باید که

تحقیق کنند که سگ دیوانه بوده است یا نه تجربه بدان کنند که پاره نان بخون آن موضع

بیالایند و پیش سگان اندازند اگر سگان نخورند دیوانه بوده است یا شاه بلوط

و جوز بکوبند و شبی بر آن موضع نهند و پیش مرغ اندازند یا بخورد و بخورد و بمیرد

دیوانه بوده است علاج آنست که نگذارند ملتحم شود بخلاف جراحتی که از کلبی

حادث شود که دیوانه نباشد باید که سر جراحت فراخ کنند و محجمه بگیرند کشند

تا خون آید و حجر پا سرکه بر آن نهند یا حلتیت و آب چغندر با نمک و زنگار

هر یک سه درم نوشادر دو درم علقه دو درم [illegible] درم عسل [illegible] بخورند [illegible]

چهار درم [illegible] بگیرند و بر گزیده طلا کنند و این تدبیر [illegible]

بکذرد

باید کرد تا بدن سم کند خارج اما چون هفته منقضیه بدن بطبیخ افتیمون کنند یا این

صفة آن سنا نیم درم هلیله کابلی هفت درم افتیمون یک مثقال و نیم نمک هندی نیم درم

غاریقون مثقال بسفایج حجر ارمنی هر یک مثقالی بکوبند و بآب بالنگو برشنند و دو مثقال

ازان شربتی بدهند اخر هلیله کابلی دو مثقال غاریقون مثقالی و نیم افتیمون مثقالی

و نیم نمک هندی نیم مثقال بسفایج یکمثقال حجر ارمنی نیم مثقال حب سازند و شربتی مثقالی

باشد و مار الحبش با افتیمون نیز مفید بود و غذا ماء الجبن و گوشت کلنگ و مرغ و دراج

فربه خورند و شیر و شراب کهنه خورند و آب خورند که چند نوبت آهن سرخ کرده در آن نهند

و باید که حیله کنند که آب بخورد و الا هم هلاک بود و گویند که پوست سگ دیوانه یا پوست

کفتار بپوشانند نافع بود و یا آنانی که از زن خالص بچه نیست باشند و پوست کفتار

بپوشانیده آب بخورد و جگر سگ دیوانه بر موضع گزندگی نهند یا بریان کنند

و بخورند مفید بود و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند مفید

بود دواء السرطان نهری در دیگ نهند و آتش کنند تا بسوزد و ده درم ازان با ده درم

سرطان

جنطیانا و نیم درم کندر بکوبند و روز اوّل مثقالی و روز دوم دو مثقال و روز سیم

سه مثقال با روغن بخورانند و دوا و زراریح نیز مفید بود صفة آن زراریح یکمثقال عدس مقشر

یکمثقال زعفران و سنبل و قرنفل و دارچینی هر یک نیم درم بکوبند و بآب برشنند

و قرص سازند و یکدرم ازان با آب گرم بخورانند و از سرما و جماع احتراز کنند **عض**

تمساح و سگ آبی و مار سیاه موضع آن را عسل و بوره ارمنی و نمک و سرکه بمالند

و بعد از آن پیه مرغابی و پیه گاو کوهی و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر بود و باقی

بطریق علاج کلب غیر کلب بود **عض سنور** اگر از گزیدن گربه وجعی پیدا شود پیاز

و فودنه و شونیز و کنجد ضماد سازند **راسو** اگر کسی را راسو بگزد سیر بخاید و ضماد

سازد و یا کرسنه و انجیر خام ضماد کنند و شراب صرف بیاشامد و اگر پوست راسو

و بدان موضع نهند ساکن شود **باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات و بهایم**

اگر سپند و فودنه و بیخ انگشت در خانه و در نزدیک مرقد نهند و بخور کنند

بچوب رز و انار و بیخ ... و قیند و فودنه و سکبینج و حلتیت و حب الغار دود کنند و فودنه

اطلاق

و توهوا فر حیوانات همین خاصیت دارد و نگاه داشتن لقلق و طاووس و مرغ آبی
و خارپشت و کلاو کوهی و راسو و گربه در خانها مفید بود و اگر ریسمان بقطران آلوده کنند
و گرد مرقد بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی دور آن مرقد بنهند حشرات
نزدیک چراغ گردند و پیش نیایند **طرد حیات** از دود کردن بشاخ گاو کوهی
و پشم بز و موی آدمی و سکبینج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع نیش بآب نوشادر
و قرمل آغشته کنند مار بمیرد و آب دهن مرد روزه دار خصوص که نوشادر در دهن گیرد و در
دهان مار اندازد مار بمیرد **طرد عقارب** از شاخ و آب ترب و بادروج بگریزد
و دود کردن عقرب کبریت و تخم فودنج و پر مرغ یا بزر و دهن گاو و آب
حلتیت در خانه بخش همین خاصیت دارد و اگر سیر و زرنیخ و سرگین گوسفند
و پیه گاو بهم بیامیزند و بر سوراخ عقرب دود کنند عقرب بیرون آید و بیخ ترب
پاره کنند و بر در سوراخ عقرب بنهند بیرون نیاید **طرد براغیث** و اگر حنظل با سداب
بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر چوبی به پیه خارپشت بیالایند کیک بران

جمع شود و اگر کرنب و ورق حرزهره دود کنند کیک بمیرد **طرد بق** اگر کوکب و
ورق جوز و شونیز و مورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر
افسنتین و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن
ترب بمالند پشه بران ننشیند **طرد ذباب** اگر زرنیخ در شیر حل کنند و بنهند تا
مگس بخورد بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند از بوی گندش بگریزد **طرد زنبور** اگر سیر و کبریت دود کنند
زنبور بگریزد و اگر بدن را بآب حلبه و خبازی و زیت بمالند زنبور بدان ننشیند
طرد ارضه اگر بر جامها گشنیز خشک و فودنج سوده بپاشند بگریزد و اگر ورق چنار
و کلکنک
دود کنند خنافس بگریزد و اگر افسنتین و پوست ترنج در میانه جامه نهند شپش نبود
جامه نخورند **طرد و قتل موش** اگر دواء المسک و خانق النمر و بیخ کرنب و بصل الفار
و برگ موش و خربق آهن و زرعوان هرکدام که باشد در حنطه کنند موش بخورد بمیرد
و اگر موش را خایه بکشند یا پوست بکنند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان
بگریزند **طرد بهایم و قتل آن** ورق آزاد درخت و حرزهره جمیع بهایم را

و اگر سگ و خوک و ... سیاه بخورند بمیرند و خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق
الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد و بادام تلخ و ... روباه را بکشد و اگر ...
عضل ... بگریزد **فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه** و آن مشتمل بر دو مقاله
مقاله اول در اغذیه و ادویه مفرده و آن مشتمل بر هفت باب **باب اول**
در طبایع ادویه و تأثیر آن بدانکه هر چیز را در بدن تأثیری از کیفیات باشد و چون وارد بدن
شود از حرارت غریزی او متأثر شود و اگر در بدن تأثیری زیاده از کیفیتی که در بدن
باشد حاصل شود او را معتدل گویند و اگر در وی کیفیتی زاید تأثیر کند که تأثیر محسوس شود
مضرتی نباشد در درجه ثانی باشد و اگر بمضرت رساند لیکن مهلک نباشد در درجه
ثالث باشد و اگر او بهلاکت رساند در درجه رابع باشد چنانچه ادویه سمیه و باید دانست که
تأثیر دوا شاید در خارج بود و در داخل نه همچون پیاز که مقرح است و اکل آن ...
بعکس این همچون ... که اکل آن قاتل بود و ضماد آن نه ...
خارج دوای ... تأثیر با داخل ... همچون کشنیز که در داخل ... کند و در خارج

تحلیل ... بدانکه بعضی ادویه را قوای مختلف باشد و شاید که قوت ... تا که
... آن تحلیل ... همچون ... که ... و قوت قابضه ... و ... تحلیل ...
در ... از ... شود ... قوت تحلیل ... قوت قابضه ...
قوت چنان ضعیف بود که بنفس ... شود همچون ... که ... و ...
قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل ... باقی ماند و چون ادویه ...
در معرفت کیفیت و خاصیت از اقوی مهمات و ذکر آن مطول ...
بر ذکر بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر است اکتفا نماید **ادویه** که او در درجه
اول از حرارت ... کند ... فندق ...
... **ادویه** در درجه
دوم ... کند ...
... **و آنچه** در درجه
... کند ...

شیرزر

زنجبیل سعد قسط قردمانا زرنبوش مشکطرامشیع اقحوان سکباج روغن
خشک
نمک ابهل کرویا مرزنجوش انیسون حوجه زرنباد افسنتین کرفس دوم زدجار
دارچینی
زراوند زیره زنجبیل کشنیز زعفران کرفس پنج انگشت حنطه بند سنبل
کنند
دارچینی دار فلفل بازرجات حنطیانا در پنج **دوانچه** در درجه چهارم خشک
اول
حرف کندش مویزج مامیران فلفل جوز بل سداب بری **ادویه** که در درجه
اول
از برودت خشک کنند هلیله آمله بوه چهار چیز هلیله افتیمون بسفایج **انچه** در درجه
حاض
دوم خشک کنند عفص زرشک بزرد آلو کس هکوک الحمل دم الاخوین
اول
امرود **انچه** در درجه سیوم خشک کنند کاهو کشنیز حماض قورک رعود صندل
درجه
کافور **انچه** در درجه چهارم خشک کنند جوز ماثل افیون بنگ سیاه **انچه** در
از
اول رطوبت مرطب کنند آلو نخود اسفناج کاهو عناب سناب خیار چنبر **انچه**
مرطب کنند
در درجه سیوم خشک کنند کاهو قطن **ادویه** که در درجه اول مرطب
شان
ادهم صندل حلبه زعفران اشنه اوین جبه الخضرا اسفند سیاه و

اکه

انچه در درجه دوم خشک کنند مرجان شاه کهربا صندل کلنار کنند حاض بس
الاخوین
کل سرخ زنجبیل دارفلفل نارجیل دروبخ حبه حب ان اریسا دم
اسارون بوده ایدانیسون برنجاسف بسبد پنج انگشت اقحوان حنطیانا
الخیره هلیله آمله اشقیل افسنتین **انچه** در درجه سیوم خشک کند اهل نعنونا ابیر شونیز
قردمانا
ادق قیار اسارون انیسون ترمس افتیمون حنطه سنبل قسط اغیر دار چینی حضر
زرنباد
سقمونیا خشک نورد زر اوند ما زو اسیون زنجبیل خشک سماق
درجه
حماما زرنبوره ناخواه کبریت مرزنجوش کرنب مشکطرامشیع **انچه** در
بری
چهارم خشک کنند آهن کندش مویزج مامیران جوز بل غید فلفل سداب
بنفشه
مسهلات بلغم تخم حنظل قنطوریون ما هی زهره غاریقون حب النیل تربد حرمل
مسهلات صفرا هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه افسنتین سقمونیا البلاب اجاص
فرنیون
شاهتره صبر گل سرخ خرشف **مسهل سودا** هلیله سیاه و کابلی سنا مالیکو
منقیات اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون کشوت حب النیل آنچه
ملطفات

[illegible]

اودیه که تلطیف و تقطیع اخلاط غلیظ کند اسهل اتقیل حاصل سرکه اسطوخودوس انگشت

حب البلسان اقحوان انجره بوره جندبیدستر جوز بل قرطم سیر اذخر بج

بابونه دارچینی جعده بیخ زوفا خشک قسط سعتر قردمانا فودنه رازیانه دار فلفل

جاوشیر کماذریوس سکنجبین شیح ابرسا شبت نانخواه سکبینج قردمانا

مدرات اودیه که ادرار بول کند و حیض بگشاید اسهل اقحوان تخم کرفس بزر

انیسون رازیانه انجدان قنطوریون بزر بطیخ قردمانا بابونه قسط کمافیطوس

جندبیدستر انیسون عروق عود فاوانیا جنطیانا نانخواه جاوشیر تخم کرفس

دارچینی جعده سداب سعد زوفا خشک مشک طرا شیح کرفس دبوش فوتنج

حبه الخضرا ~~اودیه که حصات را بریزاند~~ ... روغن بیخ جمیع الوان

خربزه خشک برسیاوشان نخود سیاه حجر الیهود داوم نمی سعد سکنجبین رازیانه

قابضات اودیه که طبیعت را ببندد ریوند بلوط خرنوب سرو نبق مازو سماق انار عفص

تخم گل سرخ ورد عنبر جفت بلوط دم الاخوین زعرور کندر ورق مورد طباشیر و مصطکی

گهرباطین مختوم کندر کرویا بادروج سماق عدس نشاسته تخم شاه سفرم ابر سنگ مغناطیس

محللات اودیه که غلظ و صلابت را تحلیل دهد و جمادر یوس کبر جاوشیر اذخر

اکلیل الملک ... زهره ... اشق جعده جاوشیر اشق برسیاوشان سقیل

بابونه روباه ترنگ برنجاسف اذخر فلفل ... روغن اقحوان خطمی و فقاح

ملینات لادن تمام سوسن نرگس فقاح الحماء ... خوش عاقرقرحا ... اضطرار

که صلابت را نرم کند زرنگ زیتونچه شحم سعد روغن ... مرغ ... نعمت ...

ساق گاو و کوسفند رفت صمغ بطم لادن زوفای مصر یوم خطمی بزرکتان

مفتحات اودیه که تفتیح سده کند و تحلیل بر اصطوخودوس افتیمون انیسون انگشت

جاوشیر تخم کرفس ... اشق حلبه زراوند ... کند زراوند ... انگور

سداب سعتر قردمانا زوفا **منوحات** اودیه که عضو را انس کند و نیز ...

اقلیمیا ... ابن **مسکنات** اودیه که تسکین وجع ...

افیون ... بزرک ... تخم ... بروج ... شست صمغ عربی ...

منضجات اودیه که ... لادن ... بنفشه ... خطمی ...

اکلیل الملک ...

صمغ بطم لادن ...

ادویه که سر گران کند و خواب آورد کاهو شبت افیون زعفران
حماما لفاح مرزنجوش شقایق النعمان شاهسفرم ادویه که کرم شکم و گوش بکشد
برنگ کابلی افسنتین حبه زوفا خشک کرویا حرف فودنه ترمس شیح
شونیز ورق شفتالو ترمس ادویه که منع رعاف کند و نفث و اسهال دم
کند زرشک باذروج بلوط گلنار دم الاخوین تخم گل حضض گل ارمنی
کهربا کافور کندر لسان الحمل زیره مصطکی نعناع نشاسته مازو قنطوریون صمغ آلو
ریوند شادنج جوز سرو کشنیز بزر البنج ادویه که قروح مندمل گرداند گلنار
انزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر
طین مختوم ادویه که قروح وسخه پاک کند اهل زفت نمک الغام ایرسا زنگار
عسل راتینج جاوشیر ادویه که گوشت زیاده از قروح پاک و زایل کند زراوند
اشنان نمک مرداسنگ توتیا امس صدف سوخته القلیم نوشادر ادویه
که قروح خشک کند توتیا مر صدف سوخته انزروت اسفنج سوخته

آهک شسته ادویه قلبیه که مقوی دل باشد یاقوت کهربا لولو لاجورد کافور بالنگو
ابریشم کشنیز خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی گل سرخ درونج
باذروج تمر هندی انار شیرین صندل ریباس شفتالو فاقله قرنفل فستق بعوه
عود عنبر نعناع سوس سنبل سعد سلیخه و خولنجان فاوانیا نانخواه نیلوفر مورد اسطوخودوس
اترج ابریشم آمله بهمنین سرخ حمود انار مشک نارنج ادویه که مقوی معده
پوست ترنج آمله هلیله کابلی جوزبویا دارچینی بلیله گل سرخ زرنباد طباشیر کندر کرویا
مصطکی مشک اشنه نعناع سعد سلیخه سماق سفرجل و نقل و رقادو فودنج هندی
مقویات کبد اشنه اظفار الطیب حب البان جوزبویا دارچینی قثا کشوث مصطکی زوفا
و نقل و رقه غافت مقویات باه کزر جرجیر هلیون نخود احمر اکرفس کنجد حب الزلم
باقلا نخود لوبیا و رقه خولنجان دارچینی لسان العصافیر مغز جوزه فندق فستق کراث قسط
ندیا خصیة الثعلب شقاقل بیضه کبوتر و کنجد و کنگ بزر کنجد عمر نباید کوکنار
تیر سپس آخوند الخیر طلب از جمل مغز ادام سوخته **باب دوم در حبوب گندم**

گندم گرم و تر است به درجه اول نان آن بهترین غذا است نان سنگک غذا اکثر دهد و دیر
گوارد و بخلاف کرده و نان نازک غذاء تمام دهد و دیر گوارد و فطیر قبض کند و آما سده
آورد و نفخ آرد **جو** سرد و خشک بود و غذا اکثر دهد از گندم پوست جو قابض و سرد
بود و کشکاب سرد و تر است **برنج** خشک است به درجه اول و در حرارت
و برودت اختلاف است و او غذاء لطیف بسیار دهد و دیر گوارد
و با زعفران و روغن تمام نرم شود با شیر و شکر نیز **جاورس وقدقه** یابس اند
و غذا اندک دهند و قابض باشند مصلح ایشان شیر و روغن بود
عدس بارد یابس است تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد
و سوداوی بود و خوابهای پریشان آرد و آب آن مطلق و جرم آن قابض
بود و آن را با چغندر خورند **باقلا** بارد یابس است و غذا اندک دهد
و آب او لطیف بود در اوجاع صدر و خشونت سینه مفید بود و نفخ
مصلح آن نمک و ترنج **نخود** حار رطب است غذا بسیار دهد و مولد منی باه آرد

و تصحیح ر
... بالغ کند و صفا رنگ آورد و سمن بدن دهد و آنچه سیاه و سرخ باشد گرم تر
بود و ادرار آن بیشتر **لوبیا** در صفت نخود و ادرار آن بیشتر **نوماش**
بارد رطب و کیلوس او محمود و نفع کرم و سرفه را مفید بود و از
نفخ ... و مصلح آن نمک و ادام است **کنجد** حار رطب و دیر گوارد
فساد غذا دهد و معده را زیان دارد و مصلح آن شربت **خشخاش**
بارد رطب سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع
و آنچه سیاه بیخ مخدر بود و سبات آورد **مرزنگ** حار رطب زنده
سعال را مفید بود در وقت ... **شاهدانه** حار یابس است و مخفف
و صداع بود و شهوت جماع را ضعیف کند و ادرار البول را مفید بود
قرطم خشک دانه است حار یابس است مسهل بلغم ... و بادها بشکند
تخم ریحان حار یابس بود و مفرح و مقوی قلب بود و ... بزا باد
سیم در لحوم بهترین گوشتها گوشت گوسفند خصی کرده بود و بهتر از ... بود

[illegible]

تر به از ماده بود و مولد بسیار به از نر که و چرا کننده به از معلوف گوشت گوسفند چار
رطوبت اما گوشت نر را رطوبت از میش بود و گوشت بزغاله سرد و تر [illegible] گوشت بز
سرد و خشک است بهترین آن ماده یکساله و گوشت [illegible] بغایت [illegible] بود
سرد و غلیظ بود و خشک گوزن که ساده معتدل بود و زود هضم گوشت شتر بهتر از گاو
و کبش نیکوتر آن بود که نر و یک زاییده بود گرم و تر است و خون [illegible]
در [illegible] مصلح اصحاب ریاضت [illegible] محلول [illegible] بود **گوشت** [illegible] گرم و
آن [illegible] **گوشت** گوسفند گوهری گرم و خشک است لقوه و فالج [illegible] **گوشت**
اسب گرم و خشک [illegible] **گوشت** [illegible] سرد و خشک است و غلیظ
و آن را [illegible] **گوشت** گاو کوهی سرد و خشک و غلیظ [illegible]
گوشت مرغ جوان معتدل در حرارت و رطوبت بود **گوشت** خروس [illegible] کمتر بود
گوشت کبوتر گرم و تر [illegible] **گوشت** گنجشک و فاخته و دراج [illegible]
گرم و خشک [illegible] **گوشت** [illegible] گرم و تر [illegible] و غلیظ **گوشت**

اهل [illegible] سرد و تر [illegible] و دیر گوارد [illegible] سرد و خشک و ثقیل و شیر هر حیوانی مناسب مزاج
آن حیوان [illegible] **شیر** گاو [illegible] غلیظتر بود **شیر** شتر [illegible] بعکس این
معتدل [illegible] **شیر** [illegible] **مسکه** حار و رطوبت [illegible] کند و فربه گرداند و سعال
و خشونت [illegible] **روغن** [illegible] **پنیر** تر سرد و تر [illegible] رطب بدان و تسمین کند
و مصلح آن [illegible] **پنیر کهنه** گرم و خشک [illegible] مصلح آن خوردن و [illegible]
[illegible] **دوغ** [illegible] کند
[illegible] **بیضها** [illegible]
[illegible] غذا [illegible] کند
[illegible] غلیظ [illegible] بیضه [illegible] کبوتر [illegible]
باب چهارم در فواکه و شرح **انگور** حار و رطب [illegible] خون نیک [illegible]
و تن فربه کند [illegible] بهترین آن انگور سفید بود [illegible]
و دو سه روز از چیدن آن گذشته [illegible] گرم و خشک بود

[illegible]

دانه انگور سرد و خشک است مویز به حرارت مایل بود و معده و جگر را مفید کشمش از و
لطیف‌تر است غوره سرد و خشک است و تسکین صفرا دهد انجیر گرم و تر است و غذا
بسیار دهد و مجاری را پاک کند و تلطیف بلغم کند و تقطیع اخلاط و ادرار بول
کند و مصلح آن بادام و خشخاش باشد خرما گرم و خشک است و تقطیع بلغم و مقوی باه و خشک
باه و مولد برودت بود و سودا تولد کند مصلح آن سکنجبین تمر هندی سرد
و تلیین و تسکین صفرا و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین
گرم و تر است مقوی قلب و مفرح است و دفع سعال کند و صدر را پاک گرداند انار ترش
سرد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت و با سموم مقاوم است کند
و آنچه ترش بود دفع تشنگی کند و قابض بود و سرد و خشک است امرود بارد و یابس است
و ارسیب (?) دهد غذا اشتر ده و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین تشنگی و
غثیان کند به ترش سرد و یابس است و مفرح و مقوی معده و رافع خمار و قابض
بود و تولید قولنج کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفونی و بلغم است زردآلو

بارد

بارد و رطب است دفع حرارت و تحرک صفرا کند اما در معده فاسد شود و در خون اثر بد از و
حاصل شود آلو بارد و رطب است تلیین کند معده را خصوصاً قراصیا آلو بالو گویند
گویند بارد و یابس است و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را
سفید توت بارد و رطب است تسکین وجع و عطش و خون و دفع خمار کند و در
معده فاسد شود و معده را خصوصاً ترنج مفرح و لطیف است و پوست آن حار و یابس است
و مقوی معده و بوی دهن خوش کند و گوشت آن حار و رطب است غذا بسیار دهد
اما دیر گوارد و حماض آن بارد و یابس و مقوی دل و معده و مانع خفقان و غشی
و غثیان صفرا کند و تخم آن حار و یابس است و مقاومت جمیع سموم کند و
نارنج دفع مضرت ... کند و پوست آن اگر در شراب ... دفع صداع و
خمار کند نارنج لطیف‌تر بود همین خاصیت دارد لیمو نیز خاصیت ترنج دارد
زیتون آنچه نارسیده بود بارد و یابس و مقوی معده و آنچه رسیده بود ... حرارت
... و ... جوز گرم و خشک و مقوی باه و ...

اخلاط و مغفضد معده بنشیند خربزه نارسیده است حار یابس بود لیکن حرارت او
از رطوبت بیشتر بود و آنچه ترش باشد حار و رطب است و مقوی باه بود و دافع ادرار است و آنچه
کهنه باشد گرم تر باشد بادام حار و رطب است غذا بسیار دهد و مغز فربه کند و سینه
و مثانه را پاک کند و مصلح آن شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد بر بوست آید نافع بود
ریشه و مقطع و دافع فضول فستق گرم و خشک و مقوی باه بود و سعال
بلغمی و گزیدن هوام را مفید بود و پوست آن مقوی معده و دافع عطش بود نخود
کن است طبع او بارد است و یابس و فائده آن بر بدن و قبض باشد
عناب معتدل است در کیفیات اربعه و بعضی گویند بارد است در درجه
اول و در رطوبت و یبوست غلیظ سینه و ریه و غلیان دم را مفید است
و حبس و غلیظ دم کند سپستان بارد و رطب است قبض حلق و سینه کند
و مسهل سودا بود زرشک بارد و یابس است لزوجت صفرا و معده کند نافع
قی و مسکن صفرا بود جوزه آنچه ترش باشد گرم تر و او را او دو غیر اکحد ادرار

و لو ثبت

و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات فضلی
کند و مصلح آن سکنجبین بود هندوانه و خیارزه بارد و رطب بود و بیدن آن تقویت
قلب و دفع کند و تخم آن مدر بول و معده را مضر بود خیار بارد و رطب است
محرق و جگر گرم را نافع است و معده را مضر و مصلح آن شیرینی بود نیشکر
حار و رطب است حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و کاران
ثر کند دفع بلغم کند قند حار و رطب است تنقیه آلات ریه و مثانه کند
و جلا بر کند و تولید صفرا کند و تسکین آرد فانید معتدل و مقوی باه بود و نافع
بلغم را مفید بود نبات از همه لطیف تر باشد ترنجبین معتدل بود در حرارت
و در برودت و رطوبت در درجه دوم سعال و خشونت حلق و امراض ریه
و آلات نفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت
در حرارت از ترنجبین کمتر است و در تلیین بیشتر گزانگبین حار و رطب
مقوی معده و مقطع بلغم بود و مصلح جگر کند عسل نوعی از وی حار یابس است بهترین آن

سفید خوشبوی بود و فائدهٔ آن حلاوت و تقطیع بلغم بود و تفتیح مجاری کند
و منع برودت و مضرت آن احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح
آن حموضات **خشک انگبین** حار یابس بود فائدهٔ او همچو فائدهٔ عسل باشد بلکه زیادتر
در کثرت ریاح و اشتغال قولنج را نافع بود **باب پنجم در بقولات کاهو**
بارد و رطب است تشنگی بنشاند و زود هضم شود و خون نیک آرد و مولد غذای شود
و خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود **اسفناج** بارد و رطب است
و زود گذرد و خشونت حلق و سرفه را مفید بود **کرنب** حار یابس است
آب آن مسهل مدر است تلیین آلات صدر و مانع خمار و جرم آن
قابض و مفید و مولد خون بود گوشت فربه مصلح آن باشد **ریش**
بارد و رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع ریاح کند **بقلة الحمقا**
تو دک باشد و آن را بقلة المبارک نیز گویند بارد و رطب است و دافع تشنگی و
حرارت التهاب و تپ محرقه را مفید بود و معده و باه را مضر **ارخوش**

حار یابس است

حار یابس است مسهل و مفتح سده بود و ضماد آن گزیدگی عقرب را مفید بود **بالنگو**
حار یابس است و مقوی قلب و مفرح و مانع خفقان و مالیخولیا و دافع سودا بود
و دهان خوشبوی کند و معده را پاک کند **تره خراسانی** نوعی از دوست مقوی
معده و کبد و دافع بلغم بود **نعناع** حار یابس است نشف رطوبات
کند و آلات صدر و سینه را مضر بود **کرفس** حار یابس است ادرار بول
و طمث کند و معده را مضر بود **کشنیز** بارد یابس است مقوی دماغ بود
و منع بخارات کند و خفقان و معده گرم و باه را مضر بود **کندنا** حار یابس است
مقوی هضم و مقطع بلغم بود و صداع آرد **سداب شبت** گرم و خشک کند نفوذ قوت
معده کند و باه را بشکنند **شلغم** حار رطب است مقوی باه و بصر بود
و آلات صدر و منفث صدر و ثقل را مفید و غذا نیکو دهد **گزر**
حار و رطب است غذای بسیار دهد و مقوی باه و منی و مقطع بلغم و ادرار بول
کند و سینه و حلق را مفید بود ادرار کند و روغن الکیموس بود **ترب**

طرخون حار یابس است
وحش ذوق طلب کنند سینه را مضر بود
و منفخ و مقوی معده و صرع را مضر بود
[illegible] را نافع بود و [illegible] حار یابس است [illegible]

حار رطب است غذا بسیار دهد و مقوی باه باشد و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند
و سینه و حلق را مفید آید و دیگر زود متعفن شود و مقیی بود **جغندر** در طبع او خلاف
کرده اند که طحال را مفید بود و محلل و ملین و مفتح بود و بواسیر بود و قرح پدید آرد
امّا ردی الکیموس بود **پیاز** حار رطب است مقطع بلغم بود و آلات صدر را پاک کند
و مقوی باه بود و در دفع ضرر اختلاف آب و هوا نظیر ندارد **سیر**
حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تحلیل رطوبت کند و مقطع
بلغم و سخن بول بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود **کنگر**
حار رطب است تقویت باه کند و تنقیه بدن و مجاری و آلات بول و صدر
و تقطیع بلغم کند و بوی دهن خوش کند **ریباس** بارد یابس است تسکین [illegible] قلت
صفرا و منع غثیان و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و
کدو بارد رطب است ترطیب بدن و دماغ کند و معده را کاهل و ادرار
بادنجان مختلف الالوان است و آب آن حار یابس است و مطلق و جرم آن

قابض

قابض و مقوی معده بود و عرق النسا و طحال را مفید بود و ادرار طمث کند نکہت بد
و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سده طحال
و بلغم را از معده زایل کرداند و اشتها آورد والله اعلم **باب ششم در نوادر و غیره نمک**
حار یابس است و تجفیف رطوبات و منع عفونت و هضم و کثرت استعمال آن
مضعف باه و بصر بود **سرکه** بارد یابس است قمع صفرا و منع عفونت
و تطفیه حرارت و تسکین دم و تشنگی کند و مبرود را مضر بود **فلفل**
حار یابس است بادها بشکند و بلغم را زایل کند و مقوی معده باشد **انکوزه**
حار یابس است رطوبت معده کم کند و جگر و گرده و مجاری بول را مفید بود و ادرار
بول کند **زعفران** حار یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و ادرار بول کند
و معده و دماغ را مضر بود **شونیز** حار یابس است قابض دماغ بکار رود صداع
تر و جرب کند **رازیانه** حار یابس است بادها بشکند و سده بکشاید و مقوی
بصر بود **باب هفتم در ریاحین گل اسپرغم** گرم و خشک است و مقوی اعضای باطن

سنجبیل [illegible]

و بوی وی مقوی دل و دماغ **شاهسفرم** گرم و خشک و بوی آن خواب آورد
و دل و دماغ را قوت دهد **سوسن** حار یابس است **نسرین** حار یابس است
صرع و لقوه و فالج را مفید بود **نرگس** معتدل است و مایل بحرارت و صداع
بارد و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند **بنفشه و نیلوفر** بارد و رطب‌اند
و صداع گرم را مفید است **مورد** بارد و یابس است روغن آن موی را
سیاه کند **بستان افروز** بارد و یابس است صداع گرم را مفید بود و صفرا
و تشنگی نشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود **عنبر** حار یابس است
مقوی سرد دماغ و قلب و تریاق زهرها بود و دفع خفقان کند و
بازدارد **عود** گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل و مقوی دماغ و حواس
و مفرح **سنبل** حار یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و
معده مفرح و خاییدن آن بوی دهان خوش کند و جوشاندن آن رطوبت
کم کند و قابض بود **غالیه** مفرح بود و بوییدن آن مسکن صداع و مقوی

و صداع

و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام نرم کند و وجع را مفید بود **لادن**
حار یابس است مقوی معده و دماغ مفتح سده او جالی طحال و یرقان را مفید بود
صندل بارد و یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم را مفید بود **زرباد**
حار یابس است بوی سرو ماند و چون بخورند ادرار بول کند و جنین بیرون
آرد و بلغم را زایل کند **مقاله دوم** در ادویه مرکبه و مشتمل بر چند **باب**
باب اول در ترکیب ادویه بدانکه کسی که ادویه ترکیب میکند باید که ادویه نیک تازه
جدا جدا پیدا کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت
تا قوت آن ضعیف نشود و چون بکوبند ببیزند و وزن آن در ترتیب نسخه
و همه را هم در هاون سحق کنند تا بهم آمیخته شود فاما **عسل** معجون کنند عسل جوشانیده شد
آب ناورده و کف بگیرند و ادویه در آن بریزند و باید که ظرف مملو نباشد
و در ظرف بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز سر ظرف بر میدارند تا بخار
بیرون رود و در ظرف و این بجای گرم **نهند** و در سایه خشک کنند هر روز

ترکیب آمده

بازسکر دانند تا زه نکردد و اگر مطبوخی ترتیب کنند مثل عناب و آلو شسته نیز
و اول جو بها و بیخها کوفته در دیک ریزند و بعد از ان تخمها و فواکه در عقب
آن بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفها در آخر باید ریخت
و اگر افتیمون در مطبوخ باید ریخت آنرا در خرقه کتان بندند و در وقت فرو
گرفتن در دیک اندازند پس بنفشه و ترنجبین و شیرخشت و خیارچنبر با آب گرم حل کنند
و بعد از ان مطبوخ فرو گیرند و صاف کنند و بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ سر دارو
مثل ایارج و صبر و تربد و سقمونیا و سورنجان آنرا بکوبند و بر شسته و حب سازند
و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخمی چند بسته بریان کنند
ظرف نو یا تاره نیک گرم کنند و از آتش فرو گیرند و تخمها در ان ریزند و بر هم زنند
چندانکه بوی ... پس فرو گیرند و ادویه حجری مثل توتیا و کحل و حجر لاجورد و نوشادر
و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق کنند پس رها کنند تا فرو نشیند
آب از و بریزند و خشک کنند و بعد از ان بسایند ادویه حجری مثل قلیمیا

وخبث الحدید

وخبث الحدید با منطرق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطان سرطان را
و لب... و کهربا در کوزه آب ندیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند
اول دست و پای جدا کنند و شکم شکافته و با آب نمک و خاکستر بشویند و در
بعد از ان با خالص الکاه استعمال کنند و اگر جواب بریند بکوبند و در یک
اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چندانکه
شود پس بردارند و در آب قلیه اندازند و بعد از ان بسایند و صدف و
چون بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند و عنبر را که بسوزانند نیز گیرند
ظرف سفالین نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند ازا
سازند و هلیله و بلیله و آمله را بجوشانند و صافی کنند و آن آب در
مس تکه بیاشند و آن صفایح را نیک گرم و در این آب می اندازند
تا سیاه و یکبار و بعد از ان فرو گیرند و آنچه را که شده باشد بر دارند
آتش نهند و قدری بول گاو در ان اندازند و در عقب این را بالا

۱۶۵

رسوب ضم کرده بسایند و فولاد را همچنین سوده سوزند اما نقره که خبان بود که

نقره را با لیمو بسایند و بعد از آن در آب نمک بجوشانند و در کفچه آهنین

تا محرق شود و اگر بسوزد دو انگی کبریت زرد در آب اندازند که سوخته شود

و سرب را همچنین و اگر زر را سوده سوزند آنرا با لیمو بسایند و پاره گوگرد

نیز با آن بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و با این نمک در کفچه آهنین

کنند و میجوشانند تا آب بشود و پس در هاون کنند و بسایند اما مقدار زمان

بقاء قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از

تا شش ماه استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکب با معرفت بعد از شش نقصان

بظهور میرسد و تا قوت آن در تزاید بود و بعد از آن قوی باشد تا بغایت

نیز برود تا بشصت سال اگرچه همچون معاجین کبار باشد اما تریاق نو

قوی و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نهش هوام و افاعی کنند

و تریاق غرغره و شرودیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند تا ده سال

موزهبی

موزهبی و فلونیای رومی و فارسی و برشعثا بعد از شش ماه استعمال کنند و اثر

آن تا سی سال باشد و دواء المسک و نخجه جوش و ماده الحیوة و اطریفلات

از دو ماه تا سه سال نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مسهله مثل معجون

خیار چنبر و شهریاران و سورنجانی که با آن ترکیب کنند استعمال توان کرد و لیکن

چون بوی آن متغیر شده باشد هیچ کار نیاید و اما روغن بلسان و مومیای هر چند این

کهنه شود بهتر اما اشربه در روزی که بسازند استعمال توان کرد و قوه

تا چهار سال بود و مطبوخ و امثال که بجوشانند استعمال کنند و چون دو ماه بگذرد عیب

ضعیف شود اما امتحان تریاق آنست که کسی مسهل قوی مثل سقمونیا

و تخم حنظل بخورد و بعد از آن یکدرم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از آن بند آید

قطع شود تریاق نیکست و یا یکدرم بخورد و خروس بدهند و مار افعی را از سموم قاتله

بر او مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیکست والا ضعیف است یا بنوش بیجا عقرب

نباید که اما مقدار تناول آن در گرم مزاجان کلب کلب مستعمل و در انگور

نیم درم و در گزندگی زنبور را کمی و نیم باید و کسی که دوا و سمی خورده شربتی نیم مثقال یا مثقالی

بخورد و کسی را که درد سینه و سعال مزمن باشد یا درد معده و امعا و احشا و شهوت

کلبی و نافض و تب بود و انکی و کسی که قولنج باشد نیم درم و استعمال تریاق

کنند تا تجربه جوانی و بدی و قوت و ضعف آن کنند **باب دوم** در تریاقها

تریاق کبیر از آن تریاق فاروق گویند تریاقی جلیل القدر عظیم المنفعت باشد

و مقاومت با زهرها و داد و بهار قاتله کند و مقوی دماغ و دل و کبد بود

و قروح امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و مغص و قولنج و درد معده

و استسقا و کرم شکم و صداع و صمم و ضعف کبد و بصر و جذام و برص

و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی را مفید است

صفت آن قرص افاعی و اندروخون هر یکی بیست و چهار

مثقال اقراص عنصل جلیل و بهفت مثقال افیون و دار فلفل هر یکی بیست

و چهار مثقال تخم شلغم بری و سیر بری و دارچینی و ورق گل ایرسا غاریقون سوسن .

روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل ریوند فطراسالیون

فتون فودنج جبلی فراسیون قسط مر اسطوخودوس فلفل ابیض

و اسود کندر مصطکی شمع قشور ادخر صمغ بطم سلیخه سنبل الطیب هر یک شش مثقال

حبه مسعه سایلیه تخم کرفس ساسالیوس جعده بلبلی جماد رومی نانخواه زراوند

حماقیطوس عصاره لحیة التیس زوفا سنبل رومی حماما وج حب البلسان فوه

صمغ عربی فودنج نانخواه انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال دوقوقنه مقل الیهود جاوشیر

سکبینج جند بیدستر بادآورد فنطوریون هر یک سه رطل و نیم انجبره کوفته

بکوبند و صمغ و عصارات را بجوش نند و ادویه کوفته در روغن بلسان حل کرده

و در عسل و شراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو تا

ده روز بعد سر آن برمیدارند و بعد از سه سال استعمال کنند و بعضی بعد از دوازده سال

کفتهاند **قرص اسقیل** از اسقیل گویند و ... عنصل

در خمیر گیرند در بازکنند بسیار از خمیر بیرون آورده ... کنند

دیقه بر آن زده قیرو کرسنه بیامیزند و دست بروغن گل بیالایند و قرص سازند
قرص امرودخون مصطکی و دارشیشعان قصب الذریره سلیخه فراسیون عود بلسان
هر یک شش مثقال اذخر زعفران هر یک دوازده مثقال اقحوان بیست مثقال دارچینی
حماما هر یک بیست و چهار مثقال بکوبند و بیزند و بشراب ریحانی یا سفید موریزی
برشند قرص افاعی افعی ماده فربهی پیدا کنند و ماده را از ان مدحرج
بغایت متحرک باشد و سر بریده باشد و چشم ازرق بود و در بهار صید کنند و دو روز
از سر و دنبال او مقدار چهار انگشت ببرند و بیفکنند و پوست باز کنند و
و پاک بشویند و در دیگ کوره نهند و آب در وی ریزند و نمک و شبت ... بر ان
و آواز ندهند و جوش دهند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص
آن را در هاون سنگین نیک بکوبند و ربع آن نان سپید بیامیزند و با هم بسایند
و برق برشند و دست بروغن بلسان چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند
و چون در آن مداومت نمایند در ظرف آبگینه کنند و نگه دارند تریاق غزه

قایم مقام

قایم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حماما سنبل هندی الک ماشیا
و فلفل دارچینی قیمولیا قسط جنطیانا هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره
لحیة التیس مقل ازرق هر یک بیست مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام
تخم شبت اسارون قردمانا فقیون افیون ناردین شکوفه زرد گل اقلاغم تخم کرفس
کوهی دوقو افتیمون سنبل الطیب هر یک سه درم تخم خشخاش سفید فلفل
هر یک سی مثقال زر البنج بیست و هفت درم سلیخه ورق گل امرودخون بلسان
هر یک نه مثقال تخم سداب نیم مثقال سماق شامی هر یک دو مثقال روغن
بیست و چهار مثقال ورق ترنج سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و صمغها را
در شراب حل کنند و با چند اوده عسل برشند و بعد از شش ماه و نیم مثقال
تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را
سفید بود صفت آن جنطیانا حب الغار زراوند مدحرج مساوی بکوبند و با
سه چندان عسل برشند شربتی نیم مثقال باشد تریاق الانبح فلفل ابیض و فلفل گرد

فاشرا هر یک دو درم ماردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم جندبیدستر
یک درم بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند
ثرودیطوس اثر تریاق فاروق بزرگ است و منافع بسیار دارد سلیخه قرنفل فلفل سفید
و سیاه سورنجان سیر بری جعده دوقو اکلیل الملک حنظل باد روغن بلسان
مقل هر یک تمام اسارون سقنقور هر یک چهار درم و نیم سنبل کندر فودر
سعد عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط سیالیوس حماما فطوس قند وار فلفل
عصاره لحیه التیس جندبیدستر جاوشیر سادج میعه هر یک هشت درم زعفران
غاریقون تخم سداب زنجبیل دارچینی علک البطم کثیرا هر یک دو درم فستق مازریون
مصطکی صمغ عربی قردمانا افتیمون بزرالبنج ورق گل مسکطرامشیع هر یک یک درم
ادویه بکوبند و صمغها را در شراب حل کنند و به چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از
شش ماه استعمال کنند **برزلک** شبیه است بتریاق اربعه و منافع بسیار
دارد **صفت آن** زعفران بزرالبنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم

افیون هر یک هشت مثقال سنبل میعه سایله هر یک دوازده درم سادج
قرنفل هر یک چهار درم لولو ناسفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور
قاقله دارچینی سلیخه هر یک درمی تخم سپندان عاقرقرحا دار فلفل هر یک چهار درم
سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یک دو درم درونج زرنباد درونج قسط هر یک
هفت مثقال جمله بکوبند و ترتیب کنند و بعد از شش ماه مستعمل کنند **تریاقی** که
دفع ضرر زنبور کند انجیر خشک پنجاه درم ورق سداب خشک ده درم شیر
هشت درم نمک ده درم همه را بکوبند و با انجیر بیامیزند و سه درم تناول
کنند **آخر** زراوند طویل و مدحرج هر یک درمی افیون مر سپندان
زهره هر یک درمی و نیم شونیز پنج درم حنظل سه درم سداب دو درم
بکوبند و بعسل و آب جرجیر بسرشند و مثقالی تناول کنند **باسیم**
در مفرحات لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یک پنج درم کهربا
تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم تخم بادرنجبک

افتیمون ورق گل هر یک شش درم درونج زعفران عنبر هر یک دو درم

هند زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک شش درم

بکوبند و بشراب سیب برشتند **مفرح یاقوتی** لولو ناسفته هشت درم چهار درم

یاقوت رمانی دو درم بالنگو صندل سرخ بهمنین گل مختوم ریوند چینی هر یک ده درم

ورق زر نقره حجر لاجورد مشغلا و نیم لعل عقیق کهربا شنیلو زرشک کشنیز

تخم کاسنی تخم کدو عود درونج گاوزبان بهمنین کافور عنبر اشهب هر یک

سه درم طباشیر دوار سفید ورق گل هر یک یکدرم زرنباد سعد درونج

هر یک درم مروارید مشک مثقال ابریشم سوخته یکدرم آمله هلیله کابلی هر یک

بیست درم گلاب و قند هر یک سی درم شراب سیب وبه و انار هر یک

بیست درم **مفرح چاره** وقفه و ثقل و ارجن سنبل مشک درونج

ده درم زرنباد کبابه قاقله هر یک یکدرم زرشک عود اشنه هر یک

سه درم زعفران مصطکی هر یک مثقال عنبر اشهب درم مشک نیم مثقال

ورق

ورق زر یکدرم آمله در آب مویز جوشانیده خشک کرده یازده درم مجموع

کوفته بیخته و عسل برشتند **مفرح بارد** ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان

هر یک درم کشنیز خشک صندل هر یک یکدرم تخم ترنج تخم خیار

تخم کدو هر یک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا

بسد هر یک دانگی بکوبند و بشیره قند برشتند **او** خفقان گرم را نافع بود

بسد لولو کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک دو درم سک یکدرم قند ده درم

بکوبند و بشراب سیب برشتند **او** خفقان سرد را نافع بود گاوزبان

درونج هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل برشتند **او**

ضعف قلب و خفقان و غشی را مفید بود مصطکی دارچینی دار فلفل

هر یک نیم درم زرنباد درونج هر یک یکدرم سنبل

سه درم کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم و نیم بالنگو هشت درم

زعفران یکدرم بکوبند و بعسل هلیله برشتند **دواء المسک** حلو خفقان و امراض

معجون گوید زنجبیل
فلفل
شیر
فلفل دار فلفل
عسل ... معجون ... زند خورد
... مثقال

سودایی وضعف قلب را مفید بود سنبل ومسک ساذج هریک
دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس هریک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی
هریک شش درم ریوند شش درم جندبیدستر درمی ونیم **ترشنه داروی** مقوی
معده وکبد بود ورفع نفخ وتقوی نفس وبوی دهان ورنگ روی نیکو
کند ورق گل سرخ شش درم زعفران قرفه زرنب دارچینی قاقله جوز بلبل
بویا بسباسه هریک دو درم مصطکی قرنفل ساذج اسارون سنبل هریک سه درم
بکوبند وبیزند واندک رطل ونیم رطل آب کوفته تا نیمی آید پس صاف کنند
وبا دو رطل قند بقوام آرند وادویه کوفته در ان ریزند وبکوب ببندند وبکار برند
فلونیای رومی قولنج وخفقان واوجاع کبد وسعال را مفید بود زعفران
نیم درم فلفل سفید بزر البنج هریک بیست درم افیون ده درم فقاح
سنبل هریک چهار درم تخم کرفس ساذج سلیخه عاقرقرحا خب البان
فرفیون بکوبند وبروغن بلسان ملوث کنند وسه چندان ادویه

عسل

عسل برشند وبعد از شش ماه درمی بخورند **فلونیای پارسی** خفقان وقولنج
واوجاع رحم وکثرت اسقاط نافع بود فلفل سفید بزر البنج هریک بیست درم
افیون ده درم زعفران نیم درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هریک دو درم
جندبیدستر زرنباد ودرونج هریک نیم درم لولو ومسک هریک نیم مثقال
کافور دانگی بکوبند وبعسل برشند سه وزن ادویه وبعد از شش ماه بخورند
باب چهارم در صفت معجون کبار مسهل سودا واخلاط غلیظ باشد تو
هلیله سیاه واملیه کابلی آمله بتقشر افتیمون از هریک دو درم اسطوخودوس
ترید از هریک پنج درم غاریقون سه درم لاجورد حجر ارمنی مغسول از هر
یک دو درم ... درم
ونیم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته پنجاه درم برشند وشربتی پنج درم
شاید خورد **معجون بربلا** قولنج بگشاید ودرد پشت وبادها سود دهد
نیم مثقال ترید ده مثقال جوزبویا قاقله دارچینی قرفه بادرنگ قرنفل هر یک
درمی سکر ده درم مجموع بکوبند وبعسل برشند شربتی پنج درم **معجون خیار چنبر**

فلونیا
مصطکی سلیخه سنبل ... زعفران زنجبیل ... دارچینی ... ابهل ... خولنجان ... درونج عقرب ... جندبیدستر ... سنبل الطیب فلفل دراز ... فلفل سیاه ... خصیة الثعلب ... کل ارمنی ... قسط ... بسباسه ... کل مختوم ... فطراسالیون ... جوز بوا ... سادج ... زرنباد ... قرنفل ... کل ... تخم ... افیون ... مومیای ... زراوند ... جبل ... عود ... صلیب ... قرنفل ... تخم کرفس ... انیسون ... قاقله ... بیخ قرفه ... پوست ترنج ... فرفیون ... کبابه ... سلیخه ... فلفل سفید ... حب الغار ... تودری ... عسل ... افیون ... مثقال ... حبل

زربد پست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه انیسون
مصطکی هر یک دو درم و نیم رب السوس هفت درم عسل یا جلنجبین پنجاه درم
روغن بادام بیست درم ادویه را بکوبند و بعسل و قوام بیاید بسرشند شربتی یکدرم
تا هفت درم **معجون حجر الیهود** کلیه و مثانه را پاک کند و ادرار بول کند تخم خربزه
و خیار و کدو مجموع مقشر حب کاکنج پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یک مثقال **معجون عقرب** کلیه و مثانه از حصاة پاک کند عقرب سوخته
سه درم جنطیانا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل هر یک دو درم بیخ
کاکنج پنجدرم [illegible] چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو دانگی **معجون**
جلتیث تب ربع و گزیدن عقرب و رتیلا را مفید بود جلتیث فلفل
فرفیون عاقرقرحا سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال **معجون کاکنج**
قروح کلیه و مثانه را مفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه هر یک سه درم
حب کاکنج بیست و پنجعدد کثیرا [illegible] درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی یک مثقال

معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود بزر البنج تخم کرفس رازیانه
هر یک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا [illegible] درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی یک مثقال **معجون شهریاران** قولنج و نفخ معده را مفید بود زراوند
زنجبیل قرفه دارچینی جوز بوا مصطکی قرنفل سلیخه سنبل قاقله حب بلسان
هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم [illegible] مثقال
شکر سفید هشتاد درم بکوبند و با سه چندان عسل ادویه بسرشند شربتی [illegible] بود
معجون فلاسفه از آن ماده انبوه خوانند مقوی قلب و آلات منی بود
و بلغم و اوجاع و ریاح [illegible] و مفاصل را دفع کند و رنگ روی و بوی
دهن خوش گرداند و عقل بیفزاید فلفل دار فلفل دارچینی زنجبیل اهلیله
شیطرج زراوند مدحرج حب الصنوبر حلبوزه جوز هندی خصیة الثعلب هر یک
ده درم مویز طایفی سی درم مجموع کوفته به سه وزن ادویه عسل بسرشند
معجون برشعثا اوجاع قولنج و درد دندان را مفید بود فلفل سفید و سیاه [illegible]

هر یک بیست درم بزر البنج افیون مصری هر یک ده درم زعفران پنج درم
فرفیون سنبل الطیب و قرنفل هر یک مثقالی بکوبند و با یکصد و پنجاه درم عسل سرشته کنند
و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه استعمال تناول کنند **معجون مشک**
وجع و درد پشت را مفید بود و سده بگشاید مشک سلیخه سنبل هندی ساذج
لک ریوند خطائی هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم کرفس مصطکی هر یک
سه درم عود و قرنفل هر یک پنج درم بکوبند و با عسل سرشته کنند شربتی یک مثقال **معجون**
راحت درد پشت و ریاح را مفید بود و قولنج را بگشاید مصطکی دار فلفل
و قشر زنجبیل جوز بوا سقمونیا کمون سداب خولنجان قرفه متساوی بکوبند مفید بود
با عسل سرشته کنند و شربتی مثقالی باشد **معجون وجع** معده و سیلان اشک را
وجع حلق ... زنجبیل از هر یک متساوی بکوبند و با عسل سرشته کنند و یکمثقال تناول کنند
معجون سادریطوس قولنج افلاج و ... اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و
حیض بگشاید و حصه بیرون کند از اخلاط غلیظ و باد بشکند و ضیق النفس و اوجاع

و صداع و صرع و جذام را مفید بود صبر سقوطری پانزده درم غاریقون هشت درم
زعفران دارچینی ... مصطکی حب بلسان فرفیون فلفل دار فلفل خطائی
... اذخر ... هر یک دو درم قسط ... افتیمون هر یک چهار درم
اسارون سلیخه سقمونیا هر یک سه درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و با
این ادویه عسل سرشته کنند و بعد از شش ماه چهار درم استعمال کنند
معجون سورنجان نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود سورنجان شش درم
هفت درم
زنجبیل ... پوست ... هر یک دو درم ...
تخم کرفس ... ورق ... فلفل ... هندی ... هر یک یک درم و نیم
ورق گل ... خشک ... هر یک سه درم ... پنج درم ...
هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنج درم **معجون بلادری**
... اوجاع و امراض بارده را ... زنجبیل عاقرقرحا ... قسط
... هر یک پنج درم ورق ... خطائی ...

شیطرج خولنجان هر یک نیم درم عسل سه وزن نیم درم بکوبند و بروغن جوز ملوث کنند
و بعسل برشند **معجون سنجرنیا** جمیع امراض بارده و ریاح غلیظه و سوء هضم و سوء
استمرار و قولنج و عسر البول و اوجاع اسنان را مفید بود حب بلسان سیستر [illegible] افیون
اسارون دوقو هر یک درمی قلعفر دار فلفل قسط عود هر یک شش درم [illegible]
نیم درم بکوبند و بعسل برشند و بعد از شش ماه بمثقالی تناول کنند **اطریفل کبیر**
ریاح و بواسیر و درد معده را مفید بود و رنگ روی را نیکو کند [illegible]
هلیله سیاه و کابلی هلیله آمله فلفل دار فلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان
هندی شقاقل تودری سرخ و سفید لسان العصافیر تخم گشنیز خشخاش بهمنین هر یک
درمی بکوبند و با روغن بادام ملوث کنند و بعسل برشند و مثقالی گور کنند
اطریفل صغیر هلیله زرد و سیاه و کابلی بلیله و آمله [illegible] بکوبند و بروغن
بادام ملوث کنند و بعسل برشند و مثقالی گور کنند **اطریفل افتیمونی**
مفید بود و موی سیاه کند و دیر سفید شود هلیله کابلی هلیله آمله هر یک دو درم

افتیمون تربد هر یک نیم درم شیطرج سه درم بسفایج ده درم افیون نمک هندی
هر یک دو درم بکوبند و بعسل برشند و شربتی مثقالی بشب **اطریفل مقل**
بواسیر را مفید بود هلیله کابلی بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و شش درم
مقل در آب حل کنند و با عسل بیامیزند و ادویه بدان برشند **اطریفل**
کوچک [illegible] امراض [illegible] مفید بود هلیله بلیله آمله هر یک سه درم بسفایج
هر یک ده درم [illegible] کابلی یازده درم شیطرج سعد ساذج زنجبیل هر یک نیم درم
قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی افیون [illegible] جوزبوا
هر یک دو درم فلفل دار فلفل زرنباد هر یک چهار درم تناول کنند
اطریفل کرم [illegible] کدو [illegible] هر یک [illegible] ده درم تربد قسط
حب النیل هر یک نیم درم [illegible] افتیمون [illegible] خردل
سفید تخم حنظل سعد [illegible] هر یک سه درم بکوبند و بعسل برشند
اطریفل [illegible] هلیله بلیله [illegible] زنجبیل [illegible] متساوی

اطریفل صغیر
پوست هلیله کابلی ۲۰ پوست هلیله زرد ۲۰
هلیله سیاه ۲۰ پوست بلیله ۲۰
آمله مقشر ۲۰ روغن بادام ۲۰
عسل سه برابر معجون سازند خوراک
سه مثقال

صفت اطریفل [illegible]
معطکی ۴ زرنباد ۲ دارچینی ۲ فلفل ۲ جوز ۲
جوز ماکل ۱.۵ کندر ۲ زنجبیل ۲ سنبل [illegible] ۲ قرنفل ۲

فن سوم در **باب پنجم در اشربه و لعوقات و مربیات و سکنجبینات شراب بنفشه**

تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود و تلیین طبیعت

و ادرار بول کند گل بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صاف کنند

و هر یکمن را از این آب دو من جلاب چاشنی بنهند و بقوام آرند **شراب نیلوفر**

سرد و تر بود و صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود.

صنعت آن بطریق شراب بنفشه است **شراب عناب** غلبه دم و حدت خون و حصبه و جدری

را نافع بود مذکور کاند یکمن در چهار من آب بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام

آرند **شراب به** مقوی قلب و معده و قابض بود و تشنگی بنشاند.

صنعت آن به ترش رسیده را پاره کنند و میان پرده آورند و در هاون

سنگین بکوبند و بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شراب سیب**

مقوی قلب و معده و مفرح بود و قی و اسهال باز دارد و از آن بسیار تر کنند

شراب انار صداع و قی و تشنج صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین

طبیعت

طبیعت کند ورق گل تازه چهار من در خمیره کنند و ده من آب گرم در آن ریزند

و بجوشانند تا طعم و بوی گلاب دهد پس صافی کنند و در یکمن آب دو من قند

بچاشنی بنهند و بقوام آرند اگر بعد از آن که چهار من ورق گل را آب ریزند

و با قند بقوام آرند آن را شراب ورد مکرر گویند اسهال کند و فایده او بیشتر بود

شراب فواکه مقوی قلب و معده و حشا بود و قی صفراوی را مفید بود و سماق

و امرود و انار ترش و ورد و زعفران و زنبق و مصطکی بکوبند و آب آن را

بگیرند **شراب ریباس** اسهال صفراوی و حمیات حاره و تشنگی را مفید بود و مقوی

باشد ریباس بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند **شراب توت**

اوجاع حلق را مفید بود و از این چنین سازند **شراب خشخاش** سعال و نزله و قروح

سینه و ربو و سهر را مفید بود خشخاش بکوبند و در خرقه کتان بندند و در ده

سنگین بجوشانند هر دم بیرون آرند و دست مالند تا شیره این بیرون

آید پس با قند بقوام آرند **شراب لیمو** مقوی معده و قلب بود و صفرا و تشنگی

نبات و قند را جلاب سازند و بقوام آرند و زمان فرو گرفتن آن مقدار چند بیفکنند اگر احتیاج افتد

بدان ریزند و برتابند پس فرو گیرند و شراب حماض و ... بیخ حسن بود **شراب صندل**

صندل مقاصری سبوسان لب سایند و پنجاه درم از آن در یکمن جلاب شاه نوری

بجوشانند با آتش نرم و بدست بمالند تا بنیمه آید پس صافی کنند و با یکمن قند

بقوام آرند **شراب نعناع** شراب بسیار منفعت سده بگشاید و یرقان و حرارت

کبد را مفید بود و ادرار بول و طمث جمع کند پوست بیخ کاسنی یازده درم

بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کاسنی یازده درم سه تخم یازده درم

ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در سه من آب بجوشانند و پونه

کوفته در خرقه بندند و در دیگ اندازند تا چهار دانگ آید پس با دو من قند

بقوام آرند و بعد از آنکه بقوام آید پونه کوفته در ریزند و برتابند اقوی بود **شراب بزوری**

پوست بیخ کاسنی بیست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم

تخم کاسنی هشت درم تخم رازیانه پنج درم مجموع کوفته در دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید

بقوام

بقوام آرند **شراب غوره** آب غوره بگیرند و بجوشانند تا بچهاریک آید و دو درم

ورق فوفل در آن اندازند و با قند بقوام آرند **شراب انجبار** اسهال دموی و

نفث الدم و رقت دم را مفید بود و کبد و معده را قوت دهد انجبار بیست مثقال قرظ

پنج مثقال صندل سفید و بیخ هر یک چهار مثقال صندل و سبوسان لب سایند و باقی را بکوبند

و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود **اف** اسطوخودوس

بسفایج ... هر یک ده درم عود الصلیب بیخ مهک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی

هر یک پنج درم سپستان بیست عدد و مویز طائفی بیست درم ... ورق گل هر یک

هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید و با سه رطل قند بقوام آرند

اف صمم و سده و ... را مفید بود اسطوخودوس ده درم بسفایج پنج درم ...

گاوزبان همچنین قند یا عسل رطلی **شراب افسنتین** ... اشتها و ضعف معده را

مفید بود افسنتین صد درم در ... رطل آب بجوشانند تا برطلی آید و صافی کنند

و در ... کنند و از آن ... رطلی و ... عسل هر یک نصف رطل

مجموع را بهم ضم کنند و بقوام آرند **نجیحه جوش** جهت ضعف معده و کبد و درد
پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کزاز و ادرار بول کند آب انگور ثعالی صد من
گوشت بره و بز ماده شش من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران
مصطکی خولنجان جوزبوا هر یک یک درم و قرنفل بسباسه زرنباد سعد هر یک درم
زنجبیل سلیخه دارچینی عاقرقرحا سنبل هر یک درمی مجموع کوفته در کیسه کنند و در
دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود و بعضی با لنگو و بعضی ... برند
و لحظه آن کیسه بدست گیرند و بمالند و بیفشارند و بعد از آن فرو گیرند و صافی
کنند مشک دو دانگ عنبر نیم مثقال در رطل گلاب حل کنند و در آن
بریزند و با نیم من عسل بقوام آرند **میبه** ضعف کبد و معده و قی و تشنگی را
مفید بود به رسیده پاره پاره کنند و از دانه پاک کرده به وزن چهار من
سنگین بکوبند و بدست بمالند آب از آن بگیرند و ده من شراب صاف
نعل شراب در ... جبانه ... بعد از آن نقل را برریزند
طور

وان

وان آنها با شمه کرد در دیگ بجوشانند تا نیم آید بعد از آن صاف کنند و باز
در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران زنبه دارچینی هر یک درم
مصطکی و زنجبیل هر یک درمی و نیم ملغوف ساخته و در کیسه کنند و در دیگ اندازند
و هر دم بدست بمالند تا در آن قوی بماند بعد از آن بقوام آرند و یک درم مشک در گلاب
حل کنند و در آن بریزند و برزنند **اما ربوب فواکه** چنان باشد که آب آن بگیرند
و بر شیرینی بقوام آرند **رب اجاص** التهاب و حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود
آلوی سیاه بجوشانند و صافی کنند و آن آب صاف را بجوشانند تا بقوام آید و شکر ت
بر نبات ... گیرند **سکنجبین ساده** حمیات حاده و تشنگی و سده را مفید بود و قطع صفرا
و بلغم بکند شکر ... رطل و نیم و رطلی آب و سرکه ... با عسل بقوام آرند **سکنجبین بزوری**
بارد استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود تخم کاسنی ... درم سه تخم ... ده درم
پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه و کاسنی ده درم در سه رطل آب
بجوشانند و رطلی سرکه ... بجوشانند یک شبانه روز بعد از آن نقل بدست بمالند و صافی

کنند و با کمین قند در طلی برکر بقوام آرند سکنجبین بزوری حاد سده بگشاید و ادرار بول

کند و معده را از فضلات پاک کند تخم کرفس و رازیانه تخم کشوث و کاسنی از هر یک ده درم

هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافت ریوند چینی هر یک سه درم

خیار [illegible] بقوام آرند سکنجبین بزوری معتدل تخم رازیانه و کرفس هر یک سه درم [illegible] ده درم

پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده دهد

کند و اشتها آرد و معده بگشاید [illegible] را مفید بود [illegible] با کمی قند [illegible] رطل

با شکر بقوام آرند شراب عنصل ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و [illegible] بجبر اراده

اورام بلغمی را مفید بود سرکه عنصل ده من شراب صاف ده من عسل [illegible]

زنجبیل رازیانه و انیسون و حلتیت و عاقرقرحا و [illegible] سداب و فلفل هر یک ده درم

تخم کرفس و کرویا و [illegible] هر یک پنج درم نیم کوفته در میان آب ریزند [illegible]

نهند [illegible] صاف کنند [illegible] سرکه عنصل عنصل را [illegible]

و فروج [illegible] صاف کنند [illegible] سکنجبین زوفائی

حبات [illegible] و معده و کبد را مفید بود آب [illegible] آب [illegible] با غوره [illegible]

[illegible] اراده [illegible] بقوام آرند

لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و ریه را مفید بود طبیعت را نرم کند سپستان [illegible]

[illegible] در [illegible] کرده [illegible] درم [illegible] در [illegible] آب [illegible]

تا [illegible] بقوام آرند لعوق زوفا سعال بلغمی [illegible]

ریه را پاک کند [illegible] زوفا هر یک بیست درم [illegible] رطل آب [illegible] تا رطلی آید

بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود [illegible] کند [illegible] ده درم

[illegible] چهار درم رازیانه انیسون هر یک سه درم [illegible] رطل آب [illegible]

تا رطلی آید [illegible] بقوام آرند لعوق طباشیر سل و قروح ریه را مفید بود

[illegible] هر یک شش درم [illegible] هر یک ده درم طباشیر چهار درم [illegible]

[illegible] درم تخم خشخاش [illegible] درم [illegible] رطل عسل بقوام آرند [illegible] درم

روغن بادام [illegible] لعوق حلبه سعال و خشونت حلق [illegible] را مفید بود

صمغ عربی نشاسته بیخ سوسن هر یک یک درم مغز تخم کدو و مغز بادام مغز تخم خیار هر یک چهار درم
قند سپید ده درم بکوبند و در میان رطلی شربت قند کنند **لعوق عنصل** سعال رطب و ربو را
مفید بود عنصل بریان کرده سه درم ابریشم دو درم و اصل السوس نانخواه هر یک درمی
بکوبند و در میان رطلی عسل کنند **لعوق جلغوزه** قروح ریه و نفث دم و سعال بلغمی را
مفید بود جلغوزه مغز کنجد ابریشم صمغ عربی هر یک ده درم زرد کی بریان کرده خرما
دانه بیرون کرده هر یک هفت درم بهم بسایند و با روغن گاو با هم چرب کنند
و در میان عسل گرم بریزند **لعوق رب سوس** سعال و خشونت را مفید بود رب السوس گرفته
مغز بادام تخم [illegible] در بکوبند و در میان عسل گرم بریزند **ماء الاصول** [illegible] لعوق
وجع جگر و استسقا و اوجاع مفاصل را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک دو درم
بیخ اذخر ده درم تخم کرفس و رازیانه هر یک چهار درم مصطکی سنبل فقاح اذخر [illegible]
[illegible] هر یک درمی [illegible] تخم [illegible] هر یک سه درم مویز طایفی [illegible]
بیرون کرده بیست درم در سه من آب بجوشانند تا نیم آید [illegible] **اخر**

احتناق

احتناق رحم را مفید بود و طمث بکشاید پوست بیخ کرفس و کبر هر یک هفت درم
پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و مویز زراوند و
عود و فاوانیا حب الرشاد هر یک سه درم مویز طایفی یازده درم **اخر** حصاة
کلیه و مثانه را مفید بود بیخ کرفس و کبر هر یک پنج درم ماش هندی تخم خیار [illegible]
هفت درم پرسیاوشان بادروج شتی هر یک سه درم مویز طایفی ده درم [illegible]
ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید و با رطلی قند بقوام آرند پنج درم
حجر الیهود بکوبند و با آن بیامیزند **اخر** برودت کبد و طحال و برودت معده و
استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفت درم
بیخ اذخر فقاح اذخر هر یک پنج درم مصطکی سنبل هر یک درمی لک عود بلسان
دو درم بادآورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین ورق گل هر یک سه درم مویز
طایفی بیست درم انجیر ده عدد در [illegible] آب بجوشانند تا نیمه آید با [illegible] بقوام آرند
سکنقند مقوی معده و دافع بلغم بود ورق گل سرخ [illegible] بالند و [illegible]

یا علی

و بر آن ریزند و در آفتاب نهند و هرگاه که قند کم میشود قند میریزند تا چهل روز قند گلنگبین
نیز چنین سازند بنفشه و مشک آنرا نیک بمالند و همین آنرا با همین شیره قند
چهل روز در آفتاب نهند **مربای سیب** مقوی قلب و معده بود و سیب شیرین بخاید عدد
پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند بر آتش نرم بجوشانند
و مربای به نیز چنین سازند **مربای بادام** سرفه و نقصان باه را مفید بود بادام
مقشر در دوشاب بجوشانند و سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل
بجوشانند و در ظرف کنند **مربای هلیله** معده را قوت دهد و دفع بخار و
ریاح بواسیر و تقویت بصر کنند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را
مفید بود هلیله کابلی صد عدد و در ظرف کنند و آب و خاکستر بر روی آن
کنند و هر سه روز آب و خاکستر آن میکنند تا ده روز و بعد از ده روز
بشویند و در دیگ سنگین با بقم جرم کوفته میجوشانند تا چون که ... نیک گداخته
هلیله بیرون آورند و بسته سوراخ سوراخ کنند و در ظرف چینی با کاشنی نهند و

عسل

عسل کف گرفته با شیره قند بر آن ریزند و بگذارند و بعد از بیست روز عسل
دیگر بر آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند **زنجبیل پرورده** زنجبیل را بیست روز در آب
بخیسانند انگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب نیست شود و در ظرف
کنند و عسل بر آن ریزند و بگذارند تا پرورده شود **مربای شقاقل** باه را
مقوی بود و کلیه و مثانه را مفید بود شقاقل را ده روز در آب بخیسانند
پس بیرون آورند و با عسل بجوشانند و در ظرف ریزند **مربای ترنج** مقوی
معده و کبد بود و مغز ترنج پاره کنند و ترشی از او بیرون کنند و بعضی پوست آن
نیز باز کنند اما اگر نبی بهتر بود و در دیگ سنگین با آب و عسل بجوشانند
تا مایه او نیست شود پس در ظرف کنند و عسل بر آن ریزند **مربای جوز**
مقوی باه بود جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد و پوست خارج او را
از آن باز کنند و در عسل بخیسانند و در ظرف کنند **باب ششم در جوارشات**
جوارش عنبر خفقان و سوء الهضم و اوجاع رحم را مفید بود و قاطع صفرا

جوارش کمونی

وکبابه بسباسه دارچینی هریک چهار درم عنبر یک درم بکوبند و بیزند و بعسل سرشند
شربتی یک مثقال **جوارش سفرجلی مسهل** مقوی باه بود و قولنج بگشاید و بادها
بشکند به رسیده یک رطل پاره کنند و در روغن کنجد با شراب بجوشانند
و بیفشارند و صافی کنند و با دو رطل عسل بقوام آرند آنگاه زنجبیل دارچینی
دار فلفل هریک دو درم سنبل قاقله زعفران هریک سه درم مصطکی
نیم درم سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و در آن بیامیزند آنگاه
گیرند یا بر سنگی یا تخته که برای این کار تهیه کنند و بعد از آنکه
چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس یک یک پاره کنند
اخر بر آن در خمیر گیرند و در آتش نهند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن
با سقمونیا سه درم فلفل سه درم زنجبیل یک درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی یک درم
جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود به رسیده دو من
کوفته در رطل خمر کهنه خیسانند چنانکه ... شود پس صاف کنند و با ... قند بقوام آرند

زنجبیل فلفل دار فلفل چهار درم تخم کرفس نانخواه هریک درمی زعفران
دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانکه گفته شد شربتی یک مثقال **جوارش تمر**
قولنج و اوجاع معده را مفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی قطر اسالیون زنجبیل
فلفل هریک دو درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنج درم مغز بادام ... آب
هریک ده درم بکوبند و خرما را یک شبانه ... بیرون کنند بیست درم
در رطل خمر بخیسانند تا حل شود پس بپالایند و بعسل بیامیزند و ادویه
برشته شربتی یک مثقال **جوارش کافور** ضعف کبد و معده و سوء ...
غلیظ را مفید بود فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرنفل ...
قرنفل کافور زعفران ... بکوبند و بعسل سرشند **جوارش عود** ...
و بلغم کند قاقله صغار و کبار کبابه قرنفل دارچینی زنجبیل ... زعفران هریک
درمی عود و فلفل هریک سه درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی
یک مثقال **اخر** سنبل تخم کرفس انیسون مصطکی هریک درمی عود ... درم

بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل زنجبیل هریک دو درم و نیم جوزبوا
یکدرم مرماحوز سه درم ورق قصب الذریره هریک دو درم جوارش بسباسه
قرفه
برودت معده و سوء هضم و ریاح غلیظ و بواسیر را مفید بود بسباسه
و نفل
قاقله صغار و کبار زنجبیل دارچینی دار فلفل اسارون هریک یکدرم فلفل
هریک دو درم جوارش مصطکی برودت معده و کبد و سیلان لعاب
را مفید بود مصطکی هشت درم بکوبند و با رطلی قند بقوام آرند جوارش کمونی
حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود و برودت معده و فواق بلغمی را مفید بود زیره کرمانی
بسیار نوری را که خوب ساکن شد و چهل درم از آن با ورق سداب و فلفل و دار فلفل
هریک سه درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و با سه چندان عسل بقوام آرند جوارش بلادری
ذهن و فکر صافی کند و رنگ روی نیکو گرداند فلفل دار فلفل هلیله سیاه آمله
هریک چهار درم قسط سعد حب الغار هریک یکدرم بکوبند و با عسل بلادر و روغن
هریک یکدرم با هم بزنند و بعسل برسرشند و مقدار شربتی دو درم بود جوارش اترج.

هضم طعام کند و رنگ روی و بوی دهن خوش کند پوست ترنج
سه درم قرنفل جوز بوا فلفل دار فلفل خیربوا دارچینی خولنجان زنجبیل
هریک درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل برسرشند جوارش مقدیانا لو اسیر
و مغص و زحیر را مفید بود و حرف بریان کرده یکدرم مصطکی سه درم
پوست هلیله کابلی بروغن بریان کرده یکدرم بکوبند و برسرشند جوارش
سماق اسهال بازدارد سماق ده درم دانه مورد یکدرم انار دانه
زرشک و شیرین هریک سه درم صمغ عربی گلنار هریک سه درم
بکوبند و بگلاب برسرشند جوارش مشک خفقان و ضعف قلب و معده
را مفید بود مشک یک مثقال قاقله زنجبیل دار فلفل عود هریک ده درم
دارچینی سه درم زعفران دو درم قند مثل مجموع بکوبند و بعسل برسرشند
جوارش سقنقور مقوی باه و کلیه بود تخم هلیون پیاز شلغم و شبت
جرجیر الجزر هریک سه درم حبه الخضرا لسان العصافیر کنجد جلجوزه

حب ارشاد عنصل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل
خولنجان دارفلفل هر یک پنج درم جوزبویا بهمنین هر یک دو درم
سقنقور پنج درم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
دو درم جوارش مسمن بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه بدهد
زنجبیل فلفل هر یک ده درم دارفلفل سی درم فانید یکمن و نیم جوز
کنجد بوست هر یک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال جوارش
شهریاران برودت معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم
کند شیطرج زنجبیل فلفل دارفلفل قرفه قاقله صغار و کبار و فلفل
ساذج نانخواه مصطکی دارچینی سنبل کندر تخم کرفس رازیانه انیسون
هر یک شش درم افتیمون تربد هر یک دوازده درم سقمونیا یک درم
ده درم قند شصت درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
باشد جوارش کندر سوء هضم و برودت و ضعف معده را مفید بود فلفل

دارفلفل

قرنفل جوزبویا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان هر یک دوازده درم
شکر سفید مثل تمام بکوبند و بعسل بسرشند آخر کندر شصت درم فلفل دارفلفل
هر یک ده درم خولنجان زنجبیل هر یک دوازده درم جوزبویا قرنفل هر یک پنج درم
جوارش فلافلی برودت و اوجاع معده و سوء هضم و استمرار و جشاء حامض
و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود فلفل سیاه و سفید دارفلفل هر یک ده درم
عود بلسان ده درم حماما سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس انیسون
سیب لیوس هر یک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باب هفتم
در قرصهای مسهل و غیره و قرص طباشیر نرم طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال
و تشنج را مفید بود طباشیر دو درم رب السوس تخم خیارین و کدو هر یک درم
و نیم نشاسته صمغ عربی جلاب سفید کثیرا هر یک پنج درم بکوبند و بلعاب اسبغول
بسرشند شربتی مثقال آخر ورق گل سرخ زنجبیل هر یک شش درم طباشیر
کثیرا هر یک دو درم نشاسته سه درم بکوبند با آب زنجبیل بسرشند قرص طباشیر معتدل

حمیات حاره و لسپ و عطش را مفید بود و طباشیر زرشک و ورق گل
هر یک درمی و نیم تخم خیارین و کدو و کاسنی و تورک و صندل هر یک نیم درم
کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند قرص طباشیر ورق گل پنج درم
تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند
و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال اخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده
نشاسته هر یک دو درم ورق گل سرخ دو درم طباشیر سماق زرشک گل انار هر
درمی و نیم قرص زرشک حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود عصاره
زرشک [illegible] تخم ورق گل ترنجبین هر یک شش درم تخم کشوث رب سوس
طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافت ریوند اسارون لک ریوند هر یک سه درم
زعفران یک درم بکوبند و با آب کاسنی بسرشند قرص زرشک صغیر زرشک [illegible]
روز کرده یازده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل [illegible]
ریوند چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و بسکنجبین بسرشند قرص کهربا نفث الدم

ورق

ورق را مفید بود خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران
دو درم بکوبند و با آب بسرشند قرص گلنار اسهال و نزف الدم را
مفید بود [illegible] طین مختوم صمغ عربی [illegible] بکوبند و با آب گشنیز بسرشند
قرص [illegible] سده که بد طحال را مفید بود تخم [illegible] انگشت تخم کاسنی تخم [illegible]
کرده [illegible] بکوبند و در سکنجبین بسرشند قرص افسنتین سده طحال و [illegible]
و اورام [illegible] را مفید بود افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون باد [illegible]
تخم [illegible] بکوبند و با آب [illegible] بسرشند و قرص سازند اخر [illegible]
معده و حمیات بلغمی را مفید بود ورق گل سرخ شش درم [illegible] چهار درم
سنبل یک درم قرص ریوند حمیات [illegible] و اورام کبد و طحال را مفید بود
ریوند شش درم [illegible] لک هر یک سه درم تخم کرفس انیسون عصاره
غافت از هر یک ده درم بکوبند و با آب بسرشند قرص کافور حمیات
و دق را مفید بود ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم

مغز تخم خیار و کدو و تخم تره و کشوث و بیخ مهک هشت درم نشاسته سه درم تخم کرفس
زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنفشه بسرشند قرص بنفشه
مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درد سر را مفید بود بنفشه ده درم تربد یکدرم
بیخ مهک یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا ربع درم کره نیم دانگ بکوبند و با شیره
بسرشند و این شربتی تمام است افو بنفشه ده درم تربد بیخ مهک هر یک سه درم
بکوبند و باب بسرشند و این تمام شربتی است قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را
مفید بود تخم کرفس بنج دانه هر یک شش درم بادیانه دو درم زعفران
حب الصنوبر تخم خاص مغز بادام افیون هر یک سه درم حب کاکنج بیست عدد
تخم خیارین مقشر بکوبند و باب رازیانه بسرشند شربتی یک مثقال قرص حیض
قروح ریه و درد معده و سینه را مفید بود ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم
کثیرا نشاسته بیخ مهک هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید مفید بود
دانه سیاه هر یک سه درم طباشیر نیم درم قرص که سیل و نفث دم را

گل ارمنی

گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم سرطان سوخته ده درم کهربا طباشیر
صمغ عربی نیم درم بزرگ سه درم بکوبند و باب کاوزبان بسرشند شربتی ده درم
افو تخم خیارین مقشر نیم درم تخم تره کشوث بیخ مهک هر یک چهار درم طباشیر سرطان
سوخته هر یک ده درم شربتی باب ششم در حبها حب ایارج تنقیه دماغ کند
از بلغم و اخلاط غلیظ و صرع و سبل و غشاوه را مفید بود ایارج فیقرا نیم درم حب النیل
هر یک درمی غاریقون افسنتین هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی
بکوبند و باب رازیانه بسرشند و این شربتی تمام است حب ذهب اوجاع معده
و امراض دماغ و ظلمت چشم را نافع باشد صبر سقوطری بیست درم
هلیله زرد هر یک درمی گل سرخ نیم درم کثیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک ربع درم
بکوبند و باب قراح بسرشند شربتی دو درم حب شیار صبر سقوطری سه درم
زرد مصطکی عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل هر یک درمی
بکوبند و باب بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر اوجاع مفاصل

حب النیل

وفالج ولقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند صبر سقوطری مثقالی زنجبیل سقمونیا
افتیمون غاریقون هریک نیم درم شحم الحنظل هریک دانگی و نیم مقل کثیرا هریک الف را
دانگی بکوبند و با آب کرفس حب سازند **حب سورنجان** مفاصل و عرق
مفید بود صبر سقوطری تربد سفید هزار چشان هریک درمی سورنجان یک مثقال کثیرا
شحم الحنظل هریک دانگی حب النیل غاریقون هریک نیم درم ملح هندی
دانگی و نیم بکوبند و با آب کرفس بسرشند و این شربتی باشد **حب سعف**
دماغ از صفرا و بلغم پاک کند و ضعف بصر و معده را مفید بود سنا دو درم
تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هریک نیم درم افسنتین دانگی سقمونیا
بریان کرده نیم دانگ بکوبند و با آب فراخ بسرشند و این شربتی باشد
حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود
هلیله زرد و کابلی هریک پنج درم تربد هفت درم صبر سقوطری شش درم
اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هریک سه درم شحم الحنظل یک درم

ونقل

وانقل فودنج یک درم بکوبند و با آب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد
حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود هلیله سیاه هلیله آمله هریک
دو درم مقل شش درم در آن حل کنند و ادویه بدان بسرشند شربتی دو درم باشد
حب غافث حمیات بلغمی و سوداوی را مفید بود صبر سقوطری هلیله زرد
عصاره غافث مصطکی بکوبند و با آب بسرشند شربتی یک مثقال حب سکبینج
قولنج و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید سکبینج تخم کرفس انزروت
هلیله زرد هریک پنج درم تربد بیست درم شحم الحنظل سه درم بکوبند و با آب گرم بسرشند
شربتی سه درم **حب اسطوخودوس** صداع بارد را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند هلیله
کابلی شش درم اسطوخودوس غاریقون سقمونیا هریک سه درم افتیمون پنج درم
ایارج فیقرا تربد هشت درم قرنفل یک درم تخم کرفس انیسون اسارون دو درم
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد **حب النیل** افز تربد دو درم صبر سقوطری
هریک درمی شحم الحنظل سقمونیا هریک دو درم بکوبند و با آب بسرشند شربتی

کم استعمال حب افتیمون افتیمون دو درم غاریقون تربد سائیده بروغن بادام
چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی بکوبند و باب رازیانه برشند
و این تریاق باشد اخ ایارج بسفایج هر یک ده درم افتیمون سه درم غاریقون
نخود درم اسطوخودوس شش درم نمک هندی سه درم تربد سه درم حب افلوبیه
قولنج بگشاید و باد بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل تربد نقل دارچینی دار فلفل
فلفل زرنگ مصطکی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و
برشند و حب سازند و مقدار بخود شی حب از آن نوبتی اسهال کند حب
شیطرج اوجاع مفاصل و لقوه و فالج را مفید بود و طمث بگشاید درم ده
صبر سقوطری هشت درم زنجبیل خردل سفید شیطرج هر یک دو درم فلفل دار فلفل
عاقرقرحا هر یک درمی فانید چهار درم بکوبند و باب برشند شربتی درم
حب ایارج اعلال برد معده را مفید بود ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد
دو درم و نیم بکوبند و باب کرفس برشند شربتی دو درم اخ ایارج فیقرا

هر یک

هر یک درمی رب السوس دو درم باقلی سه درم بکوبند و بلعاب بسکو حب سازند
و در زیر زبان نهند اخ سعال که از برودت باشد مفید بود مغز بادام تلخ
برسیاوشان رب السوس تخم کرفس تخم بادیان متساوی بکوبند و بلعاب
بسکو برشند اخ که بوی دهن خوش کند جوزبویا قاقله و نقل قرنفل دارچینی
کافور خولنجان هر یک درمی بکوبند و مشک و اندکی بگلاب حل کنند و ادویه
بدان برشند و حب سازند اخ پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک زرشک جبل
کبابه بسباسه سعد هر یک ده درم مشک یک درم باب نهم در ادویه حابسه ایارج فیقرا
اعراض سرد معده و قولنج و اوجاع مفاصل و لقوه را مفید بود مصطکی عنوان
حب بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری مثل مجموع بکوبند و با هم بیامیزند
و بمقدار استعمال کنند ایارج جالینوس شحم الحنظل غاریقون بصل الفار
... سقمونیا هیوفاریقون هر یک شانزده درم بسفایج افتیمون
مقل ... سلیخه فراسیون هر یک سه درم سکنجبین ... طول

فلفل دارفلفل دارچینی جاوشیر جندبیدستر فطراساليون هر یک چهار درم
بکوبند و دو مثقال ازان شربتی باشد ایارج لوغاذیا تنقیه بدن از فضلات
غلیظ ازجه کند و سکته و صرع و رعشه و جذام و داء الثعلب و داء الفیل را
مفید بود شحم حنظل یک درم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا حاما ساذج
خربق سیاه سیر بری ایسوفاریقون فراسیون جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه
دار فلفل زعفران دارچینی سنبل سکبینج جندبیدستر فطراساليون زراوند
افسنتین فرفیون سنبل حماما زنجبیل حلتیت اسطوخودوس هر یک دو درم
افتیمون حما دریوس صبر سقوطری هر یک ده درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
چهار مثقال با جلابی از افتیمون و بسفایج و زوفا و پوست هلیله کابلی گاوزبان
اسطوخودوس ایارج روفس داء الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن از سودا
و بلغم کند شحم الحنظل حما دریوس هر یک بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان
ده درم سکبینج جاوشیر هر یک شش درم فطراساليون زراوند مدحرج

فلفل

فلفل ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده هر یک دو درم
جمله کوفته شده بعسل بسرشند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال ایارج ارکاغانیس
امراض مزمنه و دوار و داء الفیل و اوجاع مفاصل و جرب و کلف و تشنج
و قولنج را مفید بود شحم الحنظل بیست درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا بریان کرده
فلفل دار فلفل خربق سیاه حما دریوس هر یک بیست درم بصل الفار
صبر فرفیون زعفران حلتیت نانخواه فطراساليون اشق جاوشیر هر یک ده درم جعده
دارچینی سکبینج سنبل اذخر فوه جیلی ... هر یک دو درم بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی چهار مثقال ایارج شیخ الرئیس خربق سیاه یک درم شحم الحنظل نیم مثقال
صبر یک درم ملح هندی دو درم و نیم غاریقون ... نیم مثقال ... یک درم و نیم
فلفل ... مثقال ... تخم کرفس
دو ... تخم ... هر یک سه درم ... ده درم تخم ... بلکو
تخم ... هر یک دو درم افیون ... درم و نیم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال

ایارجه که مقوی بصر و دماغ و صداع و ثقل معده و کبد و طحال را مفید بود تخم خطمی دو درم
حماما و سلیخه فلفل سفید و سیاه هر یک دو درم صبر سقوطری مرزنجوش زعفران هر یک دو دانگ
سقمونیا نیم درم عصاره افسنتین دو درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی چهار درم

باب سیم در سفوفها سفوف رازیانه ضعف معده و معاودت تشنگی و قی و اسهال را
مفید بود رازیانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی ده درم کعک … بریان کرده
قرطم هر یک پنج درم بکوبند و با هم بیامیزند اخ انار دانه ده درم بلوط سماق دانگ
مورد زیره موصوف … کشنیز بریان کرده … هر یک پنج درم … هر یک
دو درم و نیم سفوف مقلیاثا اسهال و مغص و زحیر و ضعف معده و کبد را مفید بود
… بریان کرده … هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی
با آب سرد بخورند سفوف … اسهال و … را مفید بود … تخم
مجموع بریان کرده … صمغ عربی گل ارمنی هر یک ده درم بکوبند و پنج درم
… بخورند سفوف سماق اسهال و تشنگی را مفید بود سماق انار دانه … هر یک

بریان

بریان کرده هر یک ده درم دانه مورد پنج درم خرنوب … درم صمغ عربی
گلنار هر یک درمی بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده و حابس
بود زرشک انار دانه سماق بریان کرده ناخواه زنجبیل آرد … هر یک
ده درم سفوف … بادها بشکند ناخواه کرویا انیسون تخم کرفس … هر یک
دو درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دار فلفل فلفل هر یک نیم درم قند
اخ استسقا … روی نیکو کند و زنان … را مفید بود
زرنباد تخم کرفس هر یک درمی ناخواه کندر هر یک سه درم قند نیم درم
زیره کرمانی دو درم … ده درم قند … درم اخ …
منی را که از حرارت بود مفید باشد … دو درم تخم … سه درم
کشنیز یک درم بکوبند و مثقالی بخورند اخ لدغ عقرب را مفید بود
ریوند چینی زراوند طویل بیخ کبر عاقرقرحا هر یک ده درم بکوبند
شربتی سه درم اخ نقرس و وجع مفاصل را مفید بود سورنجان ده درم

قند پنجدرم زعفران دانگی اخ اوجاع وضعف معده را مفید بود
نعناع قاقله سنبل مرزنجوش سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس
ورق گل گیرها هر یک سه درم سنبل اذخر هر یک درمی بکوبند و بخورند
اخ فواقیکه از امتلا بود زایل کند فطراسالیون سعد کمون هر یک قرنفل
اخ سده وصلابت طحال را مفید بود تخم کاسنی کز بیخ هر یک پنجدرم
تخم بیخ انگشت یکدرم ونیم بکوبند و سه درم بخورند

باب یازدهم در مطبوخات

مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را مفید بود
سنا مکی هشت درم بنفشه پنجدرم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان الو گیلی هر یک بیست عدد وتمر هندی ده درم ورق
گل چهار درم ترنجبین خیارچنبر هر یک پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا
بود سنا مکی پنجدرم بیخ مهک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هشت درم
تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم مویز طایفی ده درم عناب ده عدد سپستان

الو

الوی سیاه هر یک بیست عدد خیارچنبر ترنجبین هر یک پانزده درم
مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را
نافع باشد سنا پوست هلیله زرد و کابلی ورق گل افتیمون هر یک هشت درم
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بالنگو گاوزبان هلیله بلیله آمله
اسطوخودوس بسفایج بیخ مهک تخم کشوث شاهتره هر یک سه درم ترید ده درم
مویز طایفی ده درم مجموع غیر افتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید
و در وقت فرو گرفتن افتیمون را در خرقه کتان بندند و در آن اندازند تا
جوشی زنند پس ترنجبین پانزده درم خیارچنبر بیست درم در آن حل کنند مطبوخ
غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد پوست هلیله زرد ده درم پوست بلیله کابلی
و سیاه هر یک بیست درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طایفی ده درم
الو ده عدد گاوزبان بالنگو خرفه اسطوخودوس هر یک سه درم بسفایج نیم کوفته
و ده درم غاریقون چهار درم افتیمون دو درم اخ پوست هلیله کابلی و سیاه هر

و آن روغن زرد در خلیله
چون ... ریزند و ... اتفاق
... بیشتر از ... اربع
... لطافت ...
... مرتبه است

هر یک ده درم هلیله آبی غافت افسنتین گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم
آلوی سیاه بیست عدد مویز طایفی بیست درم سنا هشت درم اسطوخودوس
بسفایج هر یک سه درم رازیانه و تخم افتیمون ساذج هر یک ده درم تخم کشوث دو درم
افتیمون هشت درم بجوشانند و صاف کنند غاریقون و حب نوطار هر یک ... ریزند
ملح نفطی حجر لاجورد هر یک دو دانگ تخم حنظل دانگی و نیم مشک دو درم
آن ریزند و بیاشامند مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق و صفراء حاده را دفع کند
پوست هلیله زرد شش درم تمر هندی مویز طایفی هر یک پانزده درم آلوی سیاه سه عناب
هر یک ده عدد ورق گل یک درم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب
و اوجاع صدر و سعال را مفید بود سنا یک درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد
انجیر سفید ده عدد مویز طایفی پانزده درم بیخ مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی
زوفا خیارشنبر چهار درم جو مقشر نیم کوفته شش درم شکر سفید ده درم مطبوخ سورنجان
اخلاط محترقه و بلغم را دفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود سنا هفت درم بیخ مهک

هر یک

سورنجان ده درم ترنگبین هر یک یک درم تربد رازیانه تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم
انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیارشنبر در ... هر یک
ده درم مطبوخی که حمیات محرقه و ذات الجنب را مفید بود سنا مکی بنفشه
هر یک یک درم نیلوفر چهار درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی و خیارزه
هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین مطبوخی که صداع سوداوی را مفید بود افسنتین ده درم
صبر سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و در شب ... سرشته
و شب ... گرم و بعد از سه روز صافی کنند و بیست درم از آن با پانزده درم
روغن بادام بیاشامند لعوقات لعوق مسهل صفرا بود و صداع گرم را
مفید بود پوست هلیله زرد ده درم آلوی سیاه عناب یک سپستان عدد
بیست ... عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم بیاشامند
ترنجبین ده درم در سه رطل آب گرم شب بنهند و بجوشانند و رطلی از آن
لعوق دیگر مسهل صفرا بود آلوی سیاه آلوی ... هر یک بیست عدد ...

دو درم در یکمن آب بجوشانند **لوقه** که ادرار طمث کند تخم خربزه کوفته مقدار ده درم
تخم کرفس تخم انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و سه رطل آب در ظرفی کنند
و هر روز در آفتاب نهند و چهل درم از آن بیاشامند **اقو** بقایای امراض حاده را
مفید بود و عروق از فضول پاک کند آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه
مویز طایفی بیست درم تمر هندی بیست درم عناب آلو خشک سی درم برگ کاسنی
کشوث کشنیز همه کوفته هر یک ده درم در ظرفی کنند و آب گرم بر آن در ریزند و در آفتاب
نهند و شب چار کرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم ... بیاشامند

باب دوازدهم در حقنه‌ها حقنه که در امراض حاده استعمال کنند الخ ده عدد
عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا درم جو نیم کوفته ده درم سبوس
خشک گل بنفشه پنج درم کوفته و طبخ کنند شکر سرخ ده درم در آن حل کنند
و لعاب ... و روغن بنفشه یا کنجد بر آن آریزند و استعمال کنند **حقنه** که در وجع
پشت و قولنج نافع بود حلبه بزرک هر یک ده درم عناب الخ هر یک ده عدد

سپستان

سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هر یک کفی نانخواه
رازیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید صاف کنند
و بوره پنج درم نمک یک درم عسل و روغن کنجد از هر یک ده درم با آن
ضم کنند **حقنه** که برودت اعضا اسفل را مفید بود مقل اشق سکبینج هر یک
پنج درم جاوشیر جند بیدستر هر یک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس انیسون
هر یک دو درم حنظل خشک شبت بابونه هر یک هفت درم در سه رطل آب و عسل
شیر بجوشانند تا ثلثی آید صاف کنند و با روغن کنجد و روغن گاو
هر یک درمی بیامیزند و استعمال کنند **حقنه** که حمیات حاده را
مفید بود جو مقشر نیم کوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان
مویز طایفی هر یک بیست عدد روغن کنجد روغن بنفشه هر یک ده درم
نمک و بوره هر یک پنج درم **حقنه** که مفاصل و نقرس را نیک بود شاهتره
قیصوم زراوند ... کبر قنطوریون ورق سپندان ...

هر یک ده درم تخم الحنظل [illegible] زیتون هر یک سه درم روغن کنجد بیست درم
حقنه که قولنج بلغمی را مفید بود خسک بابونه اکلیل الملک شبت هر یک کفی
حلبه حرمل هر یک شش درم گندم [illegible] انجیر [illegible] مجموع نیم کوفته هر یک
ده درم بازیانه تخم کرفس هر یک درمی سبوس خطمی قنطوریون هر یک
پنج درم انجیر ده عدد سداب تر دسته عسل روغن زنبق [illegible]
هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکنجبین جاوشیر نیم درم حقنه که نفخ و
قروح امعا را مفید بود و بیت کنار [illegible] هر یک ده درم گلنار و آن
مورد ورق گل هر یک پنج درم ورق مورد دوازده درم بجوشانند و
باب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده دهن الاخوین هر یک
پنج درم عصاره لحیه التیس نیم درم بکوبند و با آن حقنه کنند حقنه [illegible]
هر یک ده درم سداب [illegible] سبوس زیره بید انجیر هر یک شش درم
سکنجبین سه درم [illegible] چهار درم تخم الحنظل یک درم بوره نیم درم [illegible] ده درم

ادعن

روغن زیت پانزده درم حقنه که در امراض حاده استعمال کنند عناب
ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی سبوس
هر یک کفی بجوشانند در آب چندر [illegible] درم روغن کنجد بیست درم [illegible] ده درم
خم کرده استعمال کنند باب سیزدهم در شیافها [illegible] چند بیدستر زهره گاو
متساوی بکوبند و شیاف سازند اف بوره ارمنی نمک [illegible] شحم الحنظل متساوی
بکوبند و شیاف سازند اف ریاح غلیظ را مفید بود [illegible]
هر یک دو درم بکوبند و [illegible] برشته اف محرور [illegible]
مسهل که [illegible] بکوبند و [illegible] درم بوره ارمنی خطمی نمک از هر یک دو درم
بکوبند و [illegible] اف [illegible] تخم حنظل
متساوی بکوبند و [illegible] برشته اف [illegible]
زعفران بکوبند و [illegible] اف [illegible]
بریان کرده هر یک درمی بکوبند و [illegible] اف [illegible]

قولنج که [illegible]

صفت شیاف [illegible]

[illegible]
۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰

[illegible]
۵ ۱۰ ۱۰

[illegible]

جاو شیر
دا و جاع رحم که از برودت بشد نافع بود کندر مقل قند هر یک دو درم
بطلا
اشق زعفران جند بیدستر هر یک درمی مصطکی میعه روغن سوسن آمیخته
سپیدی تخم بیط قار هر یک سه درم مقدار نخود بنده را بکوبند و بهم بیامیزند
و بصوفه بر دارند **فرزجه** که اختناق رحم را مفید بود بیخ مرنج و بط
و زعفران سنبل جاما مصطکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن
اقاقیا
هر یک سه درم شمع مصفی درم **فرزجه** که روش حمل را مفید بود مر
زعفران
هر یک دو درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرط سوخته شب یمانی
هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند با آب برشند و بر دارند **اخری**
لسان الحمل
مر اقاقیا ریوند دارچینی زعفران کافور گل ارمنی مشک درمی بکوبند با آب
نخ
بیامیزند **فرزجه** که دم طمث بند آرد ورق گل پوست انار مورد عفص
ان
پوست طلع بکوبند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند و هر گاه خون
باز ایستد
حیض باز نه ایستد خطبانی یک درمی بکوبند با حنا بر دستها بندند البته

اجرابت

روغن ناردین
بت **فرزجه** که ضعف رحم را فائده دهد حب بلسان روغن ناردین
نیم درم
ب سه درم و قرنفل جوزبوا یکسان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جند بیدستر
فرزجه که ریح را مفید بود تخم شبت کرفس سداب قند سکبینج مصطکی زیره
قسط میعه سایله سنبل علک انباط اشق جند بیدستر مشک درمی بکوبند و با
روغن ابونه و شبت استعمال کنند **فرزجه** که دم طمث را باز دارد و شب یابد
طین
نیم درم افیون بذر البنج هر یک دانگی **فرزجه** مرو اسفیداج گل ارمنی از هر
مختوم بکوبند و شیافه سازند و بر دارند **فرزجه** که فرج را تنگ گرداند
کند سک زعفران در شراب بجوشانند و فرفیون کتان در آن اندازند تا آن
آب بر چیند و خشک شود و وقت حاجت پاره از آن بر دارند
فرزجه که فرج را تنگ گرداند فقاح اذخر تکیه یا زو دو درم بکوبند و
در آب تر کنند و با آن پیاله بیندد و خشک کنند و پاره از آن بکار دارند
فرزجه که رطوبت فرج را باز دارد و تخم حاضض هر یک دو درم

هر یک نیم درم بکوبند و جفت و گلنار بکوبند و بیاشند و خرقه بر آن ...

ادویه بالا بیندازند استعمال کنند **باب چهاردهم در روغنها** ... بسیار ...

روغن ناردین

جمیع اوجاع و امراض بارده را مفید بود و جهت ... و اوجاع ...

... کلیه و مثانه را سود دارد و قصب الذریره ورق ...

بلسان ... و اسارون ... و قردمانا ... بکوبند ...

بکوبند و ... کنند و با شراب آب چند ... بر آن ... و ...

کنجد بر آن ریزند و بآتش بجوشانند پس صاف کنند و سنبل ...

کنند و با آب و شراب و این روغن ... بجوشانند پس صاف کنند

و روغن بلسان ... درم با آن ... کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند

روغن قسط ... مفید بود ...

... هر یک ده درم ... جمع ... کوفته ...

... بنده و در پنج رطل آب بجوشانند و پنج رطل کنجد بر آن ریزند

و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند **نوع دیگر** قسط ده درم سلیخه ... درم

ورق مرماخور شصت درم نیم کوفته ... در یک رطل و نیم شراب ... خیسانند

و بجوشانند و در رطلی نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا شراب

برود و روغن بماند پس صاف کنند **روغن مورد** مو را برو باشند و تقویت

کند **صفت** ورق مورد تازه دوازده من بکوبند و در ده من آب بجوشانند

و روغن کنجد ده من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی بماند با مورد

خشک ... رطل بکوبند و در شراب ... روز ... بجوشانند و صاف کنند

و با چهار رطل روغن بجوشانند **روغن بابونه** بابونه تازه بکوبند و در سایه

خشک کنند و یک رطل از آن در ده رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند

و روغن افسنتین نیز هم چنین کنند **نوع دیگر** بابونه تر یا خشک یک من در چهار من

آب بجوشانند تا یک من آید صاف کنند و با یک من روغن کنجد بجوشانند **روغن**

گل بادام ورق گل تازه یک من بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و

در زیر و اسس نهند تا ورق گل خشک شود آنگاه بادام را روغن بگیرند و ...

روغن گل بادام کوبند و بعضی یک رطل ورق گل بدست بمالند و با یکمن روغن
کنجد در شیشه کنند و بآفتاب نهند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دو من بادام
چنانکه گفته شد ترتیب دهند و روغن نیلوفر و شقایق نیز هم چنین گیرند روغن
کدو کدو را پوست بخراشند و مغز او دور کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و
چهار من از آن آب در یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی ضعف
و اورام معده را مفید بود و صلابات را نرم کند صفت آن آنست یک رطل مصطکی
در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر
آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن ابهل تقویت
و تنقیه کند صفت ابهل و پوست بیخ درخت صنوبر ساوی نیمکوفته در آب بجوشانند
و صاف کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند [illegible] روغن غار داء الثعلب
و اوجاع بارده را مفید بود صفت ورق غار و حب آن در روغن شیره بجوشانند و
در ظرف کنند و یک هفته در آفتاب نهند روغن خسک عسر البول و درد گرده را مفید بود
صفت زنجبیل چهار درم خسک ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و در رطلی روغن

کنجد [illegible]

کنجد بروی ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود صفت گل
زنبق با روغن کنجد در ظرف کنند و در آفتاب نهند روغن یاسمین و خیری و از خود همه را
هم چنین گیرند روغن سوسن اورام بلغمی را و صلابات را نرم کند صفت سلیخه
و قسط و حب البان و مصطکی هر یک ده درم قرنفل و قرفه هر یک پنج درم زعفران سه
درم نیمکوفته با سی عدد گل نرگس اسمانجونی و ورق کمون در روغن کنجد رطلی بجوشانند
و در ظرف کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز استعمال کنند روغن سداب
نیم من ورق سداب در چهار من روغن کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی بماند و روغن
ورد بجوشانند هم چنین گیرند روغنی که موی سیاه کند صفت ساروج و حماما و مازو
و قسط هر یک سه درم لادن یکدرم زعفران یکدرم نیمکوفته در رطلی آب بجوشانند
تا به نیمه آید و صاف کنند و با نیم رطل روغن زیت بجوشانند تا آب خود را نه مورد و تخم کرفس و
و برگ مورد و تخم حنظل و گل شقایق و پوست جوز تر و پر سیاوشان هر یک و بکوبند
چنانکه گفته شد سر روغن که بواسیر و امراض بارده را مفید بود مقعد ده درم
و ... اسیر و بنفشه و حب ... و مغز بادام تلخ هر یک نیم درم نیم کوفته در چهار رطل آب

کنند و بکوبند تا بر طلا آید و بار طلا گیرند بهم بکوبند با آب بارتنگ دهم در سعوطات

و عطوسات و غراغر و سنونات سعوطی که سبهر و دماغ گرم را مفید بود آب کاهو و روغن

بنفشه و یا نیلوفر و شیر زنان هست و یکی همه بکوبند و بیامیزند و در بینی کنند سعوطی که صداع

گرم را مفید بود طباشیر دو درم نشاسته و کافور هریک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه بهم کنند

اخر صداع بارده و لقوه را مفید بود جند بیدستر و جاوشیر و زعفران و زهره کرکس هست و یکی

بابند اخر فالج و لقوه را مفید بود صبر سقوطری و شونیز و بوره هست و یکی بکوبند اخر جند او را

مفید بود دارفلفل و ماميران و شیطرج هریک درمی و مشک طرالسع و نیم دانگ هریک

سه درم بکوبند و با روغن بنفشه بر کشند عطوسی که لقوه و فالج را مفید بود تخم الحنظل و

واسطوخودوس و جند بیدستر کندش هست و یکی بکوبند و در خرقه تنگ بندند و بیویند

آخر شونیز و بوره و جند بیدستر و تخم الحنظل و فلفل هریک درمی کندش و صبر هریک

دو درم مرزنجوش سه درم اخر کندش و فلفل زنجبیل و عاقرقرحا بوره و شونیز در

و صبر و دارچینی و [illegible] مرزنجوش هریک ده درم اشنان و خردل کندش او شونیز

تخم کلم پنج درم مشک دانگی فلفل دارفلفل هریک سه درم غرغره که فضلات را از دماغ

[illegible]

و سرفه دور آورد صفت آن عاقرقرحا و زنجبیل و دارفلفل هریک دو درم خردل و فلفل هریک

چهار درم انار دانه پنجه درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع بود

اورام خناق و ذبحه را مفید بود عدس کفه عناب ده عدد زرد و بادرنجبویه یک درم بکوبند و باده درم

آب کشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره که ذبحه و خناق را نفع دهد و

منفجر گرداند شیر یکی درم خمیر ترش ده درم مر دو دانگ پنجه درم مضمضه که سقوط لهات

را و جاع حلق را مفید بود گشت و برگ گل سرخ عصاره لحیة التیس را در ماء العسل بکوبند

و بدان غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود کشنیز خشک و عدس هریک دو درم طباشیر

یک درم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را

مفید بود ثلث یمانی تازه هریک دو درم تخم گل سرخ چهار درم مر یک درم بکوبند و با ماء العسل

بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود زنجبیل و عاقرقرحا فلفل و خردل هست و یکی

بکوبند و با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را از چرک پاک کند شاخ

گاو کوهی سوخته ریوند الحجر هریک پنجه درم نوشادر و مازو مصطکی هریک دو درم نیم شاه دانه یک درم

عاقرقرحا سه درم و مسواک درد دندان بمالند سنون دیگر که دندان سیاه شده را از چرک

[illegible]

پاک کند قیبد ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج دو درم مازو سوخته هشت درم
سنون دیگر صدف سوخته شاخ گاو کوهی و سرطان بحری سوخته و زراوند مدحرج هر یک چهار
درم نمک اندرانی سوخته سه درم بکوبند سنونی که بوی دهن خوش کند و لثه را سخت گرداند
و پاک کند صفت آن بیخ و حب زر جو نیم کوفته ملح اندرانی و زبد البحر از هر یک ده درم
عاقرقرحا و کبابه و ثمره گز از هر یک پنجه درم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم سماق چهار درم
سنونی که لثه را سخت گرداند رطوبات آن زایل کند صفت گلنار و فوفل و نمک سوخته
هر یک ده درم نوشادر ده درم مو برنج سه درم مازو یکدرم سنونی که قروح لثه بیسیند و سیلان
خون از آن باز دارد صفت آن ثمره گز و سک هر یک سه درم پنجه انیس طین مختوم و اهل
هر یک [illegible] دار چینی نیم درم آنغر فوفل ده درم شب یمانی پنجه درم فوفل ده درم شب
یمانی پنجه درم سنونی که دندان متحرک را محکم کند صفت شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک
سوخته پنج درم زعفران و تودری و سنبل و مصطکی و سداب هر یک [illegible] درم قسط و گلنار هر یک
یکدرم سنونی که بن دندان را سخت کند صفت تخم عود گز مازوج و بوره ارمنی و زبد البحر
ساذج کوفته سنون سازند سنونی که درد دندان را که از برودت بود مفید افتد صفت

فلفل ده

فلفل ده درم بوره ارمنی اشنان [illegible] درم عاقرقرحا مو برنج و زنجبیل از هر یک چهار درم کوفته سنون سازند
اخته [illegible] ریز هر یک ده درم نمک [illegible] یکدرم بکوبند و بر دندان نهند نوع دیگر مو برنج
و بیخ لبنا و قسط دوایی که قلع دندان کند صفت شب یمانی و زرنیخ [illegible] بکوبند و بر آن نهند
چنانکه بدندانهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که بر آید نوع دیگر [illegible] در اطراف دندان فرو
برند و زاج و مازو و مو برنج و شب یمانی و دار فلفل [illegible] ببندند [illegible] و قطران [illegible] و بر آن نهند
نوع دیگر عاقرقرحا در سرکه خیسانند چند روز و بعد از آن [illegible] در حوالی دندان
فرو برند و این دوا نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کلف
و [illegible] مفید بود صفت [illegible] پوست بیضه و اشنان [illegible] خربزه پرورده و آرد جو و بیخ [illegible] پوست
عدس و آرد باقلا و [illegible] و زبد البحر و مامیران و [illegible] نخود [illegible] و بادام تلخ [illegible] بکوبند و به آب ترب [illegible]
دختر آن [illegible] سرشند و طلا کنند [illegible] زرنیخ [illegible] باقلا و جو و ارسنه و تخم خربزه هر یک چهار درم قسط
و بادام تلخ و ابهل [illegible] و زبد البحر و زراوند مدحرج هر یک درم فلفل و تخم ترب و کندش
هر یک ده درم سرکه [illegible] و [illegible] هر یک درم بکوبند و به آب [illegible] سرشند طلائی که بهق
سفید را مفید بود صفت زرنیخ ده درم کندش [illegible] هر یک پنجه درم بکوبند و به روغن زیت سرشند

طلای که برص را ببرد شیطرج و خربق سیاه و پوپیچ گرد و تخم ترب و روناس و خردل است و سرکه بکوبند
و با سرکه و آب بسوزد طلا کنند طلای که بهق سیاه و سفید را مفید بود صفت کنندش و خربق
سیاه و مویزج و سقمونیا هر یک ده درم شقایق سپید ... درم روناس و شیطرج و تخم خردل
و ماز ریون و تخم ترب و تخم حنظل هر یک هشت درم بکوبند و بسرشند طلای که جرب را
مفید بود گوگرد و فلفل و مرداسنج و چوبک نقره و زراوند مدحرج و خربق هر یک ... بکوبند
و زیبق و زرنیخ بکشند و بهم برآمیزند و طلا کنند و در آفتاب بنشیند یک ساعت ... کنند
و به آب گرم بشویند طلای که جوب و قوبا را مفید بود صفت زرنیخ و قلیمیا و زرد و صبر
و درد تاقیا و حضض و سعد و سماق و ... زعفران و گل ارمنی بکوبند و به آب کرفس
بسرشند ضمادی که اورام حاده کبد را مفید بود صفت صندلین ... بابونه و اکلیل الملک هر یک
سی درم ورق گل و نوفل و آرد جو هر یک چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر آن
نهند ضمادی که ضعف کبد و استسقا را مفید بود صفت سنبل و مصطکی و افسنتین و صبر
و حضض ... نرم ... هر یک ده درم و ... چهار درم بکوبند و ده درم شمع بگدازند
و ادویه را بدان بسرشند ضمادی که حرارت قلب و کبد را ساکن کند صفت شمع سفید ده درم

و روغن گل

و روغن گل و روغن بنفشه از هر یک بیست درم بهم بکوبند و بگدازند و در هاون کنند و با گلاب
و آب ترک و آب کشنیز و کاسنی و بستان افروز ... بسرشند و بر آن موضع
نهند ضمادی که صلابت طحال را مفید بود صفت مقل ازرق بیست درم اشق ده درم با خلا
در سرکه ... بگدازند و اکلیل الملک حلبه و بزرکتان و بابونه و سنبل هر یک پنج درم بکوبند و در طلا
انجیر و سرکه بسرشند تا صمغ شود و این ادویه را بدان بسرشند و اندکی روغن ... برآن
ضم کنند و طلا کنند و اگر اشق در ... بگدازند و طلا کنند مفید بود صفت انجیر سیاه پنج
عدد در سرکه بپزند قسط چهار درم بادام تلخ ده درم سپند کرسنه درم بکوبند و با روغن
خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در حال ... معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند ضمادی
که نقرس و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت بنفشه و صندل سفید و ...
و خطمی و بنگ و آرد جو و سورنجان ... بکوبند و با روغن کنجد و سفیده بیضه بسرشند
ضماد ... معده نهند ادرار بول کند صفت برنج کابلی و ... هر یک ... درم زرنیخ
سفید و مرداسنگ هر یک چهار درم ... پنج درم ... ده درم شمع پنجه درم با هم
بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که ... را مفید بود صفت ... گل ارمنی هر یک ... درم

و دو خطمی هر یک ده درم اقاقیا پنج درم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند اخضره باس و مغاث
و خطمی و گل ارمنی و صبر هر یک ده درم [illegible] و کندر [illegible] سنگ و زعفران هر کدام
پنج درم بکوبند و با آب مورد بسرشند نوع دیگر ماش بیست درم لادن و گل ارمنی
هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب گز و گلاب بسرشته ضماد کنند ضمادی که پستان را
بر حال خود نگهدارد که بزرگ نشود صفت آرد جو دو [illegible] سوخته [illegible] بکوبند و بسرکه بسرشند و [illegible] بر
ثدیها و زیر چانه طلا کنند ضمادی که پستان [illegible] الم کند صفت دردی سرکه و اکلیل الملک و آرد باقلا
بابونه از سرشته ضماد کنند ضمادی که ورم پستان را مفید بود صفت باقلا و جو و حلبه و خطمی و
کتک بغداد هر یکی ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیده بیضه بسرشند ضمادی که سعفه را
مفید بود صفت زنجار و اشق و زراوند و مقل و خردل و زاج مساوی بکوبند و بروغن گل [illegible]
و سرکه [illegible] بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود صفت نمک سوخته زاج سوخته و زرنیخ
و دردی [illegible] زراوند نطولی که سهر و زکام گرم را مفید بود صفت بنفشه و تخم کاهو هر یک
پنج درم نیلوفر و پوست خشخاش و ورق گل و بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بیجاره آن فرو
آرند و بر سر بریزند نطولی که صداع بارد را مفید بود صفت بابونه و اکلیل الملک و مرزنجوش
[illegible]

و شبت هر یک هفت درم [illegible] درم تمام و ورق گل و ورق غار و شیح هر یک چهار درم نطولی که مالیخولیا را
مفید بود صفت بنفشه و نیلوفر و خطمی و ورق بید و ورق کاهو و قشر خشخاش هر یک [illegible] و بابونه
و گل سفید و بابونه هر یک پنج درم سپستان بیست عدد بجوشانند و سر بیجاره آن فرو دارند و آب صاف
آن باده درم روغن بنفشه بر سر بریزند نطولی که صداع [illegible] را مفید بود صفت بابونه و اکلیل
الملک و تخم کرفس و رازیانه و زیره و سعد و مرزنجوش و سداب و شبت مثقالی بجوشانند نطولی
که قولنج و عسر البول و ریاح بارده را مفید بود صفت مرزنجوش و اکلیل الملک و بابونه و شبت و حلبه و ورق
زیت و خطمی و [illegible] و سبوس و بنفشه و پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و در آن نشینند

باب هفدهم در ادویه کحل عین که در ابتدای نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غیر ذلک را

مفید بود و مقوی بصر باشد و رطوبت عین زایل کند صفت توتیای مغسول توتیا [illegible]
نانخواه و بسفایج و اقلیمیا زرد و صبر سقوطری و سرطان بحری و زعفران و سنبل هر یک
درم و شاذنج مغسول [illegible] درم فلفل سفید و دارفلفل [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]
کافور نیم دانگ نوع دیگر اقلیمیا زرد و توتیا و صبر و مس سوخته و توتیا و شاذنج مغسول
هر یک درمی نیم [illegible] باسلیقون [illegible] چوب و سنبل و [illegible] بکوبند [illegible]

سفید بود صفت اقلیمیای زر و اقلیمیای نقره و زنجبیل هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرانی و ساذج هندی و اسفیداج رصاصی و دارفلفل و فلفل و جندبیدستر و سنبل و
اثمد هر یک دو درم قرنفل یک درم صبر و اسطوخودوس پنج درم اشنه و نمک هندی هر یک درمی
مامیران نوشادر و زردچوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک طعام
بسته مثقال عصاره مامیثا پنج درم نیک سحق کنند تا همچو غبار گردد باسلیقون
صغیر اقلیمیای زر و زنجبیل هر یک درم تخم حنظل نیم درم قرنفل و اشنه هر یک درمی
روشنائی بصر و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه و عشا ده را مفید بود صفت
شادنج مغسول و مس سوخته و اقلیمیای فضه و نمک هندی و بوره ارمنی و زنجار و دار
فلفل هر یک چهار درم فلفل سفید و سیاه و زنجبیل هر یک ثلث درم صبر و سنبل
قرنفل هر یک چهار درم و نیم زنجبیل و ملح و هلیله هر یک درم زعفران و نوشادر هر یک درمی
نسخه اخری مس سوخته و شادنج هر یک پنج درم فلفل و دارفلفل و زعفران و تخم الحنظل هر یک
نیم درم زنجار و بوره ارمنی و صبر هر یک ربع اقلیمیای زر ده درم کحل زعفران
تاریکی و خارش و آب ریختن چشم را مفید بود صفت زعفران و سنبل هر یک درم

فلفل سفید

فلفل سفید دانگی و نیم دارفلفل یک درم نوشادر نیم درم مازو سوخته سه درم کافور نیم دانگ
کحل الجواهر مقوی بصر بود صفت اثمد هفت درم توتیای کرمانی پنج درم اقلیمیای ذهب مغسول و
بسد و لؤلؤ ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنج مغسول دو درم کحل ساذج تقویت
عین کند و راه ببرد باید صفت کحل ده درم توتیای کرمانی پنج درم اقلیمیای ذهب دو درم زعفران
و بسد هر یک نیم درم ساذج یک درم و قرنفل و قرا لؤلؤ دانگی و نیم کحل شیافی ظلمت عین
و حکه و دمعه را مفید بود صفت شادنه دو درم دم الاخوین و قاقله و ملح اندرانی هر یک دانگی مس سوخته
و مازو هر یک دانگی درمی ساذج دو دانگ سنبل و دارفلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل بیاض
بیاض را زایل کند صفت زبد البحر اقلیمیای ذهب سرگین سوسمار و مرجان و توتیا و سرطان
بحری هر یک چهار دانگ اثمد پنج درم شادنج و لؤلؤ ناسفته هر یک نیم درم توتیای هندی سه درم زنجار
و نوشادر و فلفل و دارفلفل و سنبل و قرنفل هر یک دانگی و نیم مامیران و نمک هندی هر یک دو دانگ
کحل اغبر جرب و حکه را مفید بود صفت توتیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم شادنج سوخته
لؤلؤ اقلیمیای ذهب و نقره هر یک درمی کحل زمادی مقوی بصر و ناشف رطوبات بود جرب و سبل را مفید
بود صفت اثمد و توتیای هندی و توبال مس و شادنج سوخته هر یک چهار درم مامیران یک درم سنبل

صفرا پوست هلیله زرد ده درم زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید یک درم نوشادر یکدرم شاه [illegible] معمول

درم بود [illegible] حب [illegible] سبز و سلاق ده درم سفید بود صفت تریاق کرمانی پوست هلیله

زرد هر یک پنج درم زنجبیل و دار فلفل هر یک سه درم [illegible] مامیران هر یکی ده درم [illegible] بندو [illegible]

[illegible] و بعد از آن خشک کرده [illegible] نوع دیگر توتیا و زرد چوبه هر یک [illegible]

[illegible] یکدرم برود [illegible] کنند صفت اقلیمیا [illegible] هر یک چهار درم توتیای هندی [illegible]

هر یکی ده درم [illegible] بینند و بگلاب [illegible] شند و در ظرف [illegible] کنند [illegible] و بعد از آن [illegible]

[illegible] کافور [illegible] سحق کنند برود [illegible] سفید بود صفت [illegible] هندی [illegible] و افیون [illegible]

هر یک [illegible] صمغ عربی سه درم اقلیمیا [illegible] درم [illegible] برود [illegible]

[illegible] سفید بود صفت افیون ده درم کافور ده درم [illegible] درم زعفران [illegible] پنج درم [illegible]

[illegible] اقلیمیا [illegible] پنج درم صمغ عربی [illegible] درم توتیای هندی [illegible] هر یک [illegible]

درم نبات [illegible] کافور [illegible] پنج درم

کافور [illegible] برود [illegible] سفید بود صفت اقلیمیا [illegible] سیزده درم [illegible] دوازده درم

افیون [illegible] صمغ عربی [illegible] درم [illegible] هشت درم [illegible] اصفر [illegible]

کافور [illegible]

[illegible] صفت [illegible] پنج درم [illegible] ده درم پنج درم [illegible] زعفران

[illegible] درم افیون چهار درم [illegible] سفید بود صفت [illegible] پنج درم [illegible]

دو درم نبات و صمغ عربی هر یکی [illegible] سفید بود

صفت [illegible] پرورده ده درم [illegible] چهار درم [illegible] درم [illegible]

[illegible] سفید بود [illegible] اقلیمیا [illegible] هر یک [illegible]

هر یک [illegible] درم [illegible] صمغ عربی چهار درم افیون

نیم درم [illegible] نبات [illegible] درم [illegible] سفید بود

صفت [illegible] درم [illegible] خود [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible]

[illegible] کافور هر یک نیم مثقال [illegible] و در آب [illegible] پرورده کنند [illegible] سحق کنند [illegible]

[illegible] سفید بود صفت [illegible] پرورده [illegible] نبات [illegible] آکینه [illegible]

سفید بود صفت [illegible] و [illegible] و اقلیمیا [illegible] یکدرم

[illegible] سفید بود صفت [illegible]

[illegible] هر یک ده درم [illegible] پنج درم [illegible] سفید بود صفت [illegible]

بحری اقلیمیا زر و سرکین کوسار و سنج سوخته و زبد البحر و الکی جزا آرب سنه شیاف قیصر

ضفوه را مفید بود صفت شادنج دوازده درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یک شش درم (قلقطار)

سوخته و زنجار از هر یک هشت درم افیون ۱۲ درم و نیم بکوبند و بیخته و آب باران بسرشند

و شیاف سازند و در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بسنگ بمالند و در چشم بمالند شیاف

دینارجون وجع و حرارت و طرفه را مفید بود صفت اقلیمیا ی سیم و اسفیداج هر یکی ده درم

کثیرا و انزروت هر یک پنج درم نشاسته و لولو و دخان سیاه و زعفران هر یک چهار درم مس سوخته و زعفران

و نشاسته هر یکی درم زرد چوبه یک درم زرنیخ سرخ نبات و افیون و اقاقیا هر یک نیم درم

بکوبند و با آب بسرشند و شیاف سازند شیاف برا [illegible] ظلمت و ضعف عین را مفید بود

صفت انزروت و صبر و زعفران هر یک درم زهره کفتار و زهره کبک و روغن بلسان هر یکی [illegible]

بیخته و با آب بسرشند شیاف سازند نوع دیگر زهره عقاب با زهره روباه

و خوس و سنبل [illegible] بکوبند و با آب رازیانه بسرشند شیاف دیگر ظفره و سبل

و بیاض را مفید بود صفت کحل زنجار و روسختج هر یکی درم و نیم اقلیمیا ذهب دو درم

اشق و سکبینج و دار فلفل هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بگدازند و تخم بکوبند و با آب

برشته باز

بسرشند شیاف ابیض وجع و سبل را مفید بود صفت اسفیداج چهار درم صمغ عربی و کثیرا

هر یکی دو درم اقاقیا و مغره پنج درم سنبل و افیون از هر یک چهار یا پنج درم شیاف احمر (عین)

ورم و دمعه را مفید بود و درد و حرقت و سبل را نافع باشد صفت اقلیمیا ذهب اسفیداج و افیون

و مس سوخته و صمغ عربی از هر یک چهار درم مر و سنبل و نشاسته هر یکی دو و نیم اقاقیا و مغره

هشت درم بکوبند و با آب [illegible] بسرشند شیاف ابیض جرب و ابتدا رمد را مفید بود صفت

صمغ عربی و نشاسته و کثیرا هر یکی ده درم اقلیمیا فضه ده درم اسفیداج شش درم بکوبند و سفیده

تخم مرغ بسرشند و شیاف سازند شیاف احمر سوخته و نرم و مغره شش درم مس سوخته چهار درم و

دم الاخوین مغره و کندر [illegible] هر یکی دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یک پنج درم خون سیاوشان

و زعفران هر یک نیم درم صمغ بکوبند و تخم بیخته و با آب بسرشند نوع دیگر جرب و سلاق و سبل

استرخا جفن را نافع بود صفت شادنج مغسول سیزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته (هشت)

ده درم [illegible] درم مس سوخته چهار درم [illegible] با آب بسرشند شیاف اخضر جرب و سبل و بیاض

و ناخنه و [illegible] را مفید بود صفت اقلیمیا فضه و افیون هر یکی ده اسفیداج و صمغ عربی و زنجار

و اشق [illegible] آن بسرشند شیاف اصفر [illegible] و ابتدای آب مفید بود

صفت انزروت و شیاف مامیثا آنچه هریک هفت درم مرو بورق ارمنی و فلفل سفید هریک چهار درم
زرنیخ سرخ دو درم زعفران درم و نیم نوع دیگر عسل ده درم سلاقی سفید ده درم برو بپاشند و بقوی
بعد از آن صفت اقلیمیای زر و اقاقیا آنچه هریک پنجدرم سرد و سپیذاج ده درم افیون و آنچه هریک سه درم صمغ
عربی و زنجار هریک چهار درم نمک یکدرم شیاف که در ابتدا آن مرهم جمع سازی کند صفت شیاف مامیثا آ
هفت درم زعفران و افیون و حضض و صمغ عربی هریک درم کثیرا و انزروت هریک چهار درم جند بیدستر
در می باید و بآب برشند و شیاف سازند باب هجدهم در مرهمها و ذرورها و مرهم
داخلیون خنازیر را و اورام صلب تحلیل دهد صفت مرداسنج ده درم [illegible] و با سه درم روغن زیت
بجوشانند پس لعاب حلبه و بزرک و خطمی هریک سه درم برسر آن بریزند و میجوشانند تا غلیظ گردد
گردد و گرم و در مرهم بریزند تا [illegible] حاصل آید مرهم کافور گوشت برویاند و ریش خشک کند صفت
شمع سفید و اسفیداج ارزیز هریک ده درم روغن گل چهار درم کافور دانگ سفیده تخم مرغ در [illegible] هم
بمالند مرهم باسلیقون گوشت برویاند صفت زفت و راتینج و شمع هریک پنجدرم قنه چهار درم
با زیت بگدازند نوع دیگر مرداسنگ و [illegible] سیاه و سیاه دانه [illegible] انزروت و زراوند مدحرج هریک پنجدرم
صفت زفت و مر و راتینج و شمع هریک پنجدرم روغن گل یازده درم مرهم زنجفر خنازیر و سرطان

بنجرواده

معجون او صفت مرداسنگ پنجدرم قنه و اشق هریک ده درم عفص بطم [illegible] درم شمع ده درم زنجفر
چهار درم با زیت و با روغن گل بجد مرهم سازند و مرهم قنطوریون را اغلال کنند و گوشت برویاند صفت
مرداسنگ ده درم زیت و سرکه هریک چهار درم زنجار و بآن ضم کنند و برهم زنند مرهم
زنجار گوشت زاید را برکند و ورم را تحلیل کند صفت عفص بطم و راتینج هریک پنجدرم
زنجار دو درم روغن زیت مرهم زیت مرهم آنکه وقت آتش اسفید بود آهک آب نیند
و با روغن زیت مرهم سازند نوع دیگر آهک شسته چهار درم تخم چغندر و زیت و شمع
هریک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم رسل اورام صلب و خنازیر و سرطان طاعون را مفید بود
صفت شمع و راتینج و مقل ازرق و مرداسنگ هریک چهار درم جاوشیر و زنجار و قنه هریک
دو درم اشق هفت درم [illegible] سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند و با
زیت بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج گوشت برویاند صفت شمع ده درم روغن
گل پنج درم بگدازند اسفیداج ده درم در آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح خبیثه و سرطان
و اورام حار [illegible] را مفید بود صفت [illegible] و زیت هریک رطل مرداسنگ نیم رطل قلقطار چهار درم
بپزند مرهم [illegible] و شقاق و قروح و قضیب را مفید بود صفت روغن گل و سفیداج هریک

هشت درم شش درم اسفیداج و عصاره لحیة التیس و شادنه مغسول و گل ارمنی هر یک
ده درم افیون مصری پنج درم مرهمی که گوشت برویاند و قروح ردیه را خشک کند صفت مرداسنگ
شش درم کندر و روسختج و سرمه و زرد چوبه و خون سیاوشان و شیح سوخته و کف دریا و اقلیمیا
فضه هر یک درمی با شمع و زیت مرهم سازند نوع دیگر مرداسنگ ده درم اسفیداج و ماسی درم
زیت بجوشانند پس کندر و قنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم
بسایند و بآن بیامیزند مرهمی که اوراق و قروح متعفنه و کرم را دور کند مفید بود صفت
مرداسنگ هر دو درم اسفیداج نیم درم ساییده با شمع و روغن گل بیامیزند و چنین از آتش فرود
آرند سفیده تخم مرغ بآن بزنند مرهم دیگر که بواسیر را مفید بود صفت شمع سفید و کوان اشتر
گداخته هر یک پنج درم زفت رومی دو درم قطران لیون درمی آب کنند تا ده درم مرهمی
که وقت آتش را مفید بود صفت نقره و اسفیداج و قیمولیا مغسول و بوره و روغن
گل و سفیده بیضه با هم بزنند مرهمی که گوشت بد کنده و لوازم را منفجر گرداند صفت دهن زرات
[illegible]
[illegible]

درم مرداسنگ ده درم آهک آب نزده پانزده درم زنجار درمی بسایند و بمغز ... بسرشند و قرص
سازند و خشک کنند ذرور که گوشت زایده بخورد صفت آهک آب نزده ده درم زرنیخ سرخ
و زرد و قلقطار هر یک ده درم کندر و اقلیمیا فضه و خربق سفید هر یک درمی بسایند
و نگهدارند نوع دیگر آهک پنج درم زاج دو درم قلقطار و توبال مس و مرداسنگ و خبث الحدید
هر یک مثقالی ذرور که زخم و قروح را مفید بود صفت انزروت و دم الاخوین متساوی
بکوبند ذرور که گوشت برویاند و قروح خشک گرداند صفت صبر ده درم کندر و گلنار هر یک پنج درم
ذروری که خون باز دارد و جراحات خشک کند صفت انزروت و دم الاخوین و گلنار ذروری
که زخم شمشیر و کارد را مفید بود و خون باز دارد صفت صبر و انزروت و دم الاخوین
و زنجار و ... متساوی ذروری که قروح ... گرداند صفت صبر و گلنار و مرداسنگ
اقلیمیا مغسول متساوی ذروری که صبر و گلنار و قرنفل و زرد چوبه باب نوزدهم
در علاج ... که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را مفید بود صفت قند
... آب ... کنند ... منعقد گرداند پس بردارند ...
... در آن ریزند و بر هم زنند و بر سر تخته پهن کنند ...

نوبت کنند منفعت رطل آرد سفید با یکدیگر کاو بریان کنند و با سه رطل عسل و بیست درم گلاب
و یک درم زعفران و در رطل آب همه بیامیزند و بر آن ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز
فستق در آن ریزند و فرو گیرند آخر آرد نشسته یکمن در سه رطل آب و ده درم گلاب و یک رطل
روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند و بر هم زنند عصیده تر گردد و خوب
دانه بیرون کرده دو من بادام در آب بجوشانند تا حل گردد پس فرو گیرند و بدست بمالند و
بپالایند و با رطل قند و رطل عسل و یک درم زعفران بجوشانند و کاک خمیر کرده و بپزند آنقدر
که باید در آن ریزند و با یکمن روغن کنجد بریان کنند جوز و بادام و فستق مجموع مقشر در آن
میان کنند سمن جوز و بادام و فندق و فستق و بن و حبلقوته و شهدانه بکوبند و با عسل
بسرشند هر روز مقدار بیست درم بخورند سفوفی که فربه کند بادام و فندق و مغز بن
و کنجد و خشخاش هر یک بیست درم کسیلان ده درم فانیذ مثل مجموع بیست درم تناول
کنند سمن که جوارش را مفید بود صفت نخود سبز تازه در شیر گاو خیسانند و سی درم
از آن با برنج سفید شسته و خشخاش و گندم و جو مقشر و بسباسه و قند هر یک سی درم با بادام
مقشر آنچه درم بکوبند و هر روز از سی درم تا چهل درم از آن در شیر بجوشانند و بخورند آخر

نخود و

نخود و باقلا و خوف سفید و نانخواه هر یک ده درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی و فلفل هر یک
درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و نان تنک پزند و با شیر و قند چرب سازند نوعی
دیگر مغاث و جوز و گندم و بهمن و زرنباد و کثیرا و خشخاش سفید که هر یک ده درم بکوبند و
با آرد گندم و سلل بیامیزند هر روز بیست درم از آن با شیر و شکر و روغن چرب سازند سمن که بزاید
که از اطعمه [illegible] بود و باز دارد صفت خشخاش و کثیرا و بهمن و زرنباد بکوبند و با شیر و شکر
چرب سازند و بعد از آن بحمام روند حقنه که فربه کند [illegible] فربه بسته شده و بکوبند
و نیم رطل دنبه و دو رطل شیر نخود و برنج شسته و گندم هر یک ده رطل [illegible] کنند بجوشانند
تا مجموع مهرا شود و پنج درم از آن صاف کرده با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند
و استعمال کنند بعد از آنکه دفع براز کرده باشد و بخواب روند و در روزی نوبت چنین کنند
که موجب بهی باشد باب بیستم در متفرقات صاحب رعاف کاغذ سوخته و [illegible]
کاه کهربا سوخته و از روث [illegible] و [illegible] و کندر و [illegible] و قلقطار و صبر و اقاقیا
و [illegible] سوخته و [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و در بینی دمند نوعی دیگر [illegible]
بیضه سوخته و اقاقیا و پوست انار و کاغذ سوخته هر یک ده درم بکوبند و با آب مورد بسرشند

دفع نمایند و در پنیر بنهند آخر کاغذ سوخته و اقاقیا و کافور هر یک پنج درم زاج و رگ
گل و مازو سوخته بسرکه ما زو آب ها رنگ نمایند هر یک ده درم عصاره لحیة التیس و ساذج سوخته هر یک
هفت درم کسیر خشک سوخته هشت درم بکوبند و به آب سماق بسرشند حاجات
قی ادویه که قوه صفراوی باز دارد صفت زرشک و انار دانه و سماق و گلنار و طباشیر و
ورق گل و دانه مورد و عوزه هر یک درمی پوست پسته نیم درم بکوبند و مثقالی از آن
با آب سیب یا به بخورند آخر قی بلغمی و سوداوی باز دارد صفت ورق گل چهار درم زرنگ
سه درم نعناع و پوست فستق و مصطکی و عود قماری و سنبل و سعد و قرنفل و زیره
کرمانی در سرکه خیس نمایند هر یکی دو درمی بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین بخورند ادویه
که قی و هیضه را مفید بود انار دانه ترش ده درم مصطکی و نعناع هر یکی درمی و در رطل آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند عود و مشک هر یکی درمی بسوده بر سر آن بریزند و بخورند آخر
سک و قرنفل و سعد هر یک سه درم کرمانی بخ و مازو و پوست انار و کندر هر یک پنج درم افیون
دانگی بکوبند و به آب به بسرشند شربتی یک درم باشد ادویه که اشتها را کار فرماید و قی دفع کند
زیره کرمانی و نانخواه و انیسون و تخم کرفس هر یکی درم فلفل دو درم نیم قرنفل پنج درم

بکوبند و مثقالی

بکوبند و مثقالی بخورند آخر فاقد صفرا و بلغم و قرنفل و زیره کرمانی در سرکه خیسانیده هر یک سه
درم قند سی درم بکوبند چهار درم با پنج درم بخورند آخر مصطکی دو درم عود قماری و زیره
کرمانی پنج درم بکوبند و باده درم سکنجبین بیامیزند و به روز بخورند ادویه که حبس عرق کند اگر
بسیار عرق آید روغن بابونه کنند و در بدن بمالند عرق نیاید و آب [illegible] نوع
دیگر مازو و [illegible] روغن گل بجوشانند و بمالند نوع دیگر [illegible] و آب سیر و [illegible] بمالند مازو
سوخته را به روغن گل در بدن بمالند عرق [illegible] آخر [illegible]
[illegible] و آب [illegible] در بدن بمالند [illegible]
عوزه در بدن بمالند ادویه جماع بهمن سرخ و [illegible]
هر یک مثقالی [illegible] سفید و فلفل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند و به عسل بسرشند
و هر روز [illegible] مثقالی بخورند و بعد از آن مجامعت کنند که موجب [illegible] فلفل دارچینی
روغن [illegible] دو درم [illegible] و نرگس هر یکی [illegible] سه درم با هم بیامیزند و [illegible] بردارند
نوع دیگر [illegible] خولنجان و [illegible] و قرنفل زعفران و عود هر یکی [illegible] بکوبند و به عسل
بسرشند و بردارند [illegible] زعفران و [illegible] و سنبل [illegible] اکلیل الملک هر یک سه درم [illegible] هفت

دارند

درم پیه بط و پیه مرغ و شمع و روغن سوسن و بلکه و ده درم با سفیدهٔ تخم مرغ بیامیزند و بعد از
بخور کنند نافع بود و موی زهار خوک و گوش و سداب را در استعمال ... بکوبند و بر روغن گاو
بریان کنند و در مجمرهٔ آتش نهند و بر زیر گیرند بخور دیگر زرنیخ و جوز سرو و میعه و ...
و مازو و هر یک پنج درم حب الغار ... درم بکوبند و با شراب کهنه بسرشند و حب سازند
و بعد از طهر بدان بخور کنند و داروی دیگر چنین استعمال کنند چنین ... صفت زرنباد
و درونج و مازو و ... سعد و ... و طباشیر هر یک ... و زنجبیل ده درم مشک
نیم مثقال ... و بعد پس سرشند و دو درم ... منقی ... فرزجه کنند در این باب نافع بود
صفت قنطافیلون ... هر یک ده درم افیون نیم درم ... و فلفل هر یک ... بکوبند و بعسل سرشند
و ... مجامعت بر دارند بخور ... در استعمال ... بدان که زنان ...
... صفت کندر و حب ... هر یک ده درم و نیم میعه و ... هر یک ... چهار درم
... نیم درم بکوبند و بسرشند و حب سازند و در مجمرهٔ آتش نهند و در زیر
گیرند اگر ... از دهان و بینی بیرون آید ... خواهد ... که ...
... باشد که جهة اخراج ... [illegible] ... طاقت ... بدان

...

تخم ... شوند صفت افیون پنج درم خشخاش سیاه ده درم تخم کاهو بیست درم ... رطل آب
بجوشانند تا بر ... آید نیم رطل کنند ... دو ... در آن ریخته بجوشانند تا آب تمام برود و
... پس گندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی از آن ... بدهند نوع دیگر خشخاش اسپید
و تخم کاهو هر یک پنج درم بزر البنج ده درم بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آورند و مثقالی
از آن ... باشد ... و در شراب بجوشانند ... کنند و ... خواهند که ... بیست
بجوشانند و بدهند ... و در شراب بجوشانند و بدهند و اگر از آن ... ترياق
... بدهند و اگر خواهند که ... گلاب بدهند
با روغن گاو و با برف ... شراب ... یا برف سرد کنند و اگر ... روز ... در شراب
... و از آن شراب ... بدهند ... شراب ... و اگر ... درم ...
شراب کنند همین عمل کنند و اگر سکنجبین ... هر یک مثقالی ... و کعب خوک
... هر یک مثقالی ... با هم ... و آب ... بسرشند و بر قضیب طلا کنند و بعد از ...
... مجامعت کنند موجب سستی گردد و اگر ... بر قضیب ... همین عمل کنند و اگر
... [illegible] ... و ... سوخته و سرگین کبوتر و زهرهٔ خروس و ... سوخته ... [illegible]

بمالند دائم که بغایت و زن بحجره بردارد موجب شفا گردد و اگر با انگور و کما و زیتون و الوه‌ی مرزنجوش

و در مطبوخ رزنجوش و سعتر فارسی و عود و تخم ریحان مثقالی بکوبند و بسرشند آسیب سایی مرتی سرشند

دو مثقال بنفشه بکوبند و بیامیزند نافع باشد عقلی زاید گردد و اگر بهمن سرخ و طالیفون و بستان

افروز و تخم حمام و کرفس و پنجنکشت و فراسیون و حله و ماسیار و قیصوم و کندس هر یک مثقالی

بکوبند و بآب خانزی بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم از آن بآب

و گشنیز دهند که عالی نباشد عاقل بحوزن بگیرد و اگر عاقر قرحا طلی را بکوبند و با روغن

گنجد بر ذکر مالند بعد از آن که بسیار ممالیده باشند بزرگ کند و اگر عاقر قرحا دو درم با ده درم

آب عنصل بپزند و بر ذکر طلا کنند همین عمل کند و اگر شیر نرگس در آفتاب نهند تا کرم

دو سه قطره چند در آن اندازند و بر سر ذکر چکانند و بر ذکر بمالند چنین خشک کرده بر میدارند و دیگر بار نهند

مکرر چنین کنند همین عمل کند و اگر عود و سعد و مورد و در آن دو ثقل و ورامک هریکی مثقالی بکوبند

و صدف بسرشند بر ذکر کنند و بعد ادویه به پالایند و بکوبند بردارند و بعد از آن تنگ گردانند و اگر مرد ابله

در عنوان و ترش ریچی زنجبیل و خرفه بدان زنند و بردارند و جوان کم گردانند و اگر کبر به ساعت

بروغن کنند و آب آن در قضیب بمالند موجب لذت گردد و اگر فلفل و زنجبیل سقمونیا و عاقر قرحا

وروز دگر مالند همین عمل کند تمت الکتاب

در خاصیت غذاهای که قوت باه دهد و آب منی بیفزاید صفت هریسه بگیرند

گندم مقشر هر روزی که خواهند از گوزو باقلا و لوبیا بقدر نصف گندم مجموع را بجوشانند تا مهرا شود

و صاف نمایند وار آن آب دو جزو بگیرند از شیر تازه یکجزو بگیرند و از نخود بقدر ربع شیر و از گوشت

مرغابه و کلنگ و کوشت غاز و بچه آنها را بقدر احتیاج اضافه نموده مجموع را طبخ نموده بسیار برهم

زنند تا یکی شود و اگر نمکش نمک ستقنقور باشد بهتر خواهد بود صفت هریسه دیگر گندم مقشر

را ده من گوشت فربه بگیرند و در دیگ کنند و بقدر احتیاج آب بجخته آهسته آهسته بجوشانند تا خوب

پخته شود پس بگیرند شیر گاو تازه دوشیده و بینداختند آب ده روپیه گرم باشد و ده سیر خوب مغزی

خورد کرده و پخته در نیم درم بسیار بطلا در وی کنند و هریسه ریکیمه زنند و شیرا آهسته آهسته در وی ریزند و بقدر

احتیاج روغن جوز در وی اضافه نماید صبح میل نماید و شام قوت عظیم دهد و رنگ عروی را

سرخ کند و نشاط آورده و بدن را فربه نماید و قوت باه دهد صفت مطبوخ دیگر پیاز

سفید ده استار خورد بکوبد و یار روغن گاو یا روغن زیت بریان کنند چندانکه تر کند و فربه که هنوز

تمام پخته شده باشد در آن روغن اندازند و بعد از آن نخود و باقلا و لوبیا سفید کرده مقدار ده سیر

در دیگ کنند با قدری آب و سر دیگ را بپوشانند و آهسته آهسته آتش کنند تا پخته شود و نان فطیر
ریزه کرده در آن اندازند و یک درم دارچینی و نیم درم خولنجان کوفته در روی ریزند قوت باه دهد و [illegible]
[illegible] آورد صفت مطبوخ دیگر کبوتر بچه فربه بستانند و پیه بط قدری [illegible]
و کبوتر بچه در روی افکنند آنگه در دیگ کرده سر آن را بپوشند و در آتش هموار آهسته آهسته
بجوشانند تا پخته شود و نان در میان آن ریزه کرده دارچینی یک درم نخود مقشر آب کرده در روی
[illegible] کنند سر دیگ را محکم بپوشانند تا پخته شود اگر ترشی میل کنند ترنج [illegible] که چاشنی او
اعتدال داشته باشد نیکو بود و عقیب آن را سخت کند و گرده را قوت دهد چنانچه ده نوبت جماع کند
رنج و مضرت بوی نرسد و فرح آورد صفت قلیه دیگر بگیرد گوشت فربه بره را [illegible] از وی
دور کنند چنانچه گوشت باشد و پیاز سفید در روغن گاو بریان کنند و اگر این روغن نباشد
نمک [illegible] کنند پس دارچینی و فلفل هر کدام یک درم [illegible] کوفته و بیخته بر آن قلیه
باشد و با فطیر میده بخورد و چهل شب [illegible] بخورد در وجود قوت عظیم پیدا شود [illegible] صفت
قلیه دیگر روغن جوز و ماهی تازه ماهی را در ده درم روغن بریان کنند و پنج دانه زرده تخم در آن
افکنند تا بریان شود از عقب آن صد درم شراب انگوری میل نماید و از [illegible] کار شود [illegible]

تمام آورد و قوت عظیم دهد طریق دیگر بگیرد نیم من گوشت فربه و بکوبد و بریان کنند و [illegible]
ده زرده تخم مرغ در وی افکنند و قدری دارچینی و خولنجان [illegible] بخورد طریق دیگر بگیرد
بط فربه [illegible] و کبوتر بچه چند [illegible] شکم ایشان پر [illegible] آورد پس فطیر میده که در کار بود
شیر گاو تازه [illegible] بران ریزند [illegible] درم مغز هندی ده [illegible] سیر شکر طبرزد [illegible] خشخاش
ده درم زعفران قدری [illegible] بیاید در وی ضم کنند و مرغ را با نمک فرش کرده و در تنور
آویزد و بالای [illegible] تنوره [illegible] تا بریان شود پس بیرون
[illegible] کرده را قوی کند و ذکر را سخت گرداند و اگر زن بخورد اندام وی را
[illegible] دارد و در وی [illegible] سرخ کنند طریق دیگر بگیرد مقدار [illegible] گوشت که
[illegible] آتش کنند تا سرخ شود و گوشت در وی
[illegible] بخورد [illegible] کار شود طریق دیگر پاره گوشت فربه کوفته در شیر گاو گرم کرده
[illegible] درم دارچینی کوفته در روی افکنند یا در روی خشت یا در روی سفال آب نرسیده بریان
کنند و بخورد و نیم شراب [illegible] میل نماید صفت [illegible] که قوت باه دهد بگیرد [illegible]
[illegible] پیاز [illegible] در شیر گاو بجوشانند تا [illegible] شود [illegible] از شیر بریان آورده [illegible]

بجوشانند تا با هم مخلوط شود پس چند عدد زرده تخم مرغ را با ادویه حاره بقدر احتیاج با [illegible]

روغن خوشبوی در تابه بریزند اگر روغن گاو باشد بهتر و گوگو باید که بسیار برشته شود [illegible]

[illegible]

با زرده تخم مرغ مخلوط نمایند با روغن خوشبوی با ادویه و [illegible] طبخ [illegible] بخورند

با ادویه حاره بقدر احتیاج [illegible]

[illegible] کرده گوشت را بگیرد [illegible] زرده تخم مرغ مخلوط نمایند و گوشت را

اضافه [illegible] تخم مرغ [illegible]

[illegible] سنه ۱۲۶۳ [illegible] ذیقعده الحرام [illegible]